

تاریخ / م.الف (ناصر پایدار)

جنبش کارگری ایران

متولد بی راهه، زندانی گمراهه، در جستجوی راه

۱۳۵۷-۱۳۷۶

جلد دوم

جلد دوم

تاریخ جنبش کارگری ایران

متولد بی راهه، زندانی گمراهه، در جستجوی راه

م.الف (ناصر پایدار)

تابستان ۱۳۹۸

تهیه و نگارش این کتاب محصول همدلی و دخالتگری فعال همزنجیرانی است که در ژرفنای درد و رنج و پویه پیکار توده های کارگر با همه توان برای شکوفائی، بالندگی و سازمانیابی نوین جنبش ضدسرمایه داری طبقه خود پیکار می کنند. اینان، این همزمان، این فعالان آگاه جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر، در هر کجا که هستند، با دیدن هر فصل کتاب در سایت های اینترنتی، آماده همراهی تعیین کننده و اثرگذار در تنظیم محتوای آن شدند. با طرح نظرات، اصلاحی و تکمیلی، با معرفی پاره ای مأخذ، با نقل گزارشات و اخبار روزنامه های قدیمی، با ویراستاری مطالب و با همه کمک های دیگر در تدوین فصل به فصل و سطر به سطر کتاب سهیم شدند. سوای این عزیزان، رفقای دیگری نیز با مرور مطالب و طرح پیشنهادات خود، مرایاری دادند. آنچه تا اینجا و در قالب جلد های اول و دوم در معرض دید خوانندگان قرار می گیرد، به طور واقعی محصول کار جمعی و شورائی همه این رفقا است. از تمامی آنان به خاطر این همدلی ها و همراهی ها، صمیمانه تشکر می نمایم.

م.الف (ناصر پایدار)

فهرست

فصل نهم / از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ / جنبش شوراسازی و تصرف کارخانه‌ها.....	۱
کارگران نفت، تشکیل کمیته اعتصاب و شورا.....	۱۷
«شوراهای کارگری» پس از قیام بهمن.....	۲۳
شورای کارگران کارخانه تولید اسکلت فلزی.....	۲۹
شوراهای کارگری سازمان صنایع گسترش و نوسازی.....	۳۸
اتحاد شوراهای کارگری گیلان.....	۳۹
شورای کارگران مینو، تصرف کارخانه.....	۴۰
خیزش کارگران کوره پزخانه‌های آمل.....	۴۳
کارگران «متوساک» و اداره شورائی کارخانه.....	۴۵
شورای کارگران شرکت فنی «نواسا».....	۴۶
شورای کارگران کارخانه ملاوی.....	۴۷
شورای کارگران کارخانه گلوکزان.....	۴۷
شورای کارگران کارخانه «وزنه».....	۴۹
جنبش شورائی و طیف نیروهای کمونیسم خلقی.....	۵۲
راهپیمائی کارگران اصفهان.....	۶۵
جنبش علیه بیکاری.....	۷۲
جنبش تصرف خانه‌های خالی.....	۷۸
جنبش کارگری و شوراها در کردستان.....	۸۱
جنگ جنایتکارانه رژیم‌های ایران و عراق و تشدید سرکوب جنبش کارگری.....	۹۴

فصل دهم / نیمه اول دهه شصت خورشیدی..... ۱۰۵

- ۱- ظرفیت دفاع و آرایش قوای روز طبقه کارگر..... ۱۰۷
- ۲- آرایش جدید طبقه سرمایه‌دار ایران ۱۱۶
- ۳- موقعیت فاجعه بار جنبش کارگری جهانی ۱۱۷
- ۳۰ خرداد سال ۶۰، فاز جدید سرکشی فاشیسم دینی بورژوازی..... ۱۲۸
- جمهوری اسلامی و «قانون کار»..... ۱۳۶
- ادامه مقاومت‌ها و سنگ‌گیری‌های جنبش کارگری..... ۱۴۷
- افت مقاومت کارگران و گسترش تهاجم سرمایه..... ۱۵۴

فصل یازدهم / نیمه دوم دهه شصت، تبعات و آثار شوم شکست..... ۱۶۱

- عوارض مستقیم و غیرمستقیم شکست کارگران در بهمن ۵۷..... ۱۶۵
- ۱- عروج جهانی فاشیسم‌ها اسلامی بورژوازی ۱۶۵
 - ۲- قانون گرانی، اپوزیسیون آویزی و انقلاب‌گریزی ۱۶۹
 - ۳- تشتت و بلوک بندی در ساختار قدرت سیاسی..... ۱۷۴
 - اعتصابات و اعتراضات کارگران در این برهه تاریخی..... ۱۸۳
 ۱. کارخانه ایران خودرو / فروردین ۱۳۶۵..... ۱۸۳
 ۲. مؤسسه پلی‌اکریل اصفهان / اردیبهشت ۱۳۶۵..... ۱۸۴
 ۳. شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران / خرداد ۱۳۶۵..... ۱۸۵
 ۴. شرکت روغن نباتی پارس تهران - خرداد ۱۳۶۵..... ۱۸۶
 ۵. شرکت بنز خاور / تیرماه ۱۳۶۵..... ۱۸۶
 ۶. کوره‌پزخانه‌های شهر همدان / تیرماه ۱۳۶۵..... ۱۸۷
 ۷. کارخانه سیمان تهران - تیرماه ۱۳۶۵..... ۱۸۸
 ۸. چیت ری تهران / مهرماه ۱۳۶۵..... ۱۸۸
 ۹. گروه صنعتی ملی (کفش ملی) / خردادماه ۱۳۶۶..... ۱۸۹
 ۱۰. کارخانه نیشکر هفت تپه خوزستان / تیرماه ۱۳۶۶..... ۱۹۱
 ۱۱. جنرال تایر تهران / خرداد ۱۳۶۶..... ۱۹۲

۱۲. کارخانه ارج تهران / شهریور ۱۳۶۶ ۱۹۳
۱۳. کارخانه بنز خاور تهران / شهریور ۱۳۶۶ ۱۹۴
۱۴. کمباین سازی اراک / فروردین ۱۳۶۶ ۱۹۵
۱۵. شرکت لوله سازی اهواز خوزستان / اسفند ۱۳۶۶ ۱۹۵
۱۶. کارخانه زامیاد تهران / اردیبهشت سال ۱۳۶۷ ۱۹۶
۱۷. خیزش کارگران پارس الکتریک تهران علیه شورای اسلامی کار / اردیبهشت ۶۷ ۱۹۶
۱۸. صنایع فلزی تهران / امرداد ۱۳۶۷ ۱۹۷
۱۹. پالایشگاه تهران / اسفند ۶۷ و فروردین ۱۳۶۸ ۱۹۸
۲۰. کارخانه کاشی سعدی تهران / فروردین ۱۳۶۸ ۱۹۸
۱۹۹. مروری در کارنامه پنج ساله، فروماندگی ها و نقاط قوت ۱۹۹
۱. تشدید مبارزه برای خواسته های معیشتی ۲۰۰
۲. خشم و قهر روز افزون علیه شوراهای اسلامی کار ۲۰۰
۳. مبارزه علیه اعزام به جبهه های جنگ ۲۰۱
۴. طنین تازه همصدائی ها، همبستگی ها و همزمی ها ۲۰۲
۵. اعتصاب علیه الحاق کارخانه ها به صنایع نظامی ۲۰۳
- پایان جنگ و هولوکاست ۶۷ بورژوازی درنده اسلامی ۲۰۵

فصل دوازدهم / ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ / دولت رفسنجانی و طرح تعدیل اقتصادی ۲۱۷

- «سازندگی» فاشیستی و بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران ۲۳۰
- فروپاشی «سازندگی»!! و غرش کوبنده بحران اقتصادی ۲۳۳
- طغیان مبارزات توده های کارگر ۲۳۸
- اعتصاب عظیم ۱۳۰۰۰ کارگر کفش ملی ۲۳۹
- کارخانه ایران خودرو ۲۴۳
- سه هفته اعتصاب در ۱۸۰ کوره پزخانه شهر همدان ۲۴۶
- اعتصاب دو هزار کارگر شهرداری تهران ۲۵۰
- اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت اصفهان ۲۵۱

- ۲۵۲.....اعتصاب کارگران سازمان آب و فاضلاب تهران
- ۲۵۳.....اعتصاب کارگران نساجی های شمال
- ۲۵۴.....اعتصاب شورش مانند کارگران مبلیران
- ۲۵۶.....اعتصاب کارگران کارخانه بنز خاور
- ۲۵۶.....اعتصاب موفق کارگران کوره پزخانه های ارومیه
- ۲۵۷.....کارخانه چوب اسالم در استان گیلان
- ۲۵۸.....اعتصاب کارگران کارخانه «خودروسازان»
- ۲۵۹.....جنبش کارگری در کردستان
- ۲۶۲.....۱. همبستگی و حمایت گسترده کارگران از اعتصابات و اعتراضات همدیگر
- ۲۶۳.....۲. رشد چشمگیر سندیکالیسم و تشکل سازی های رفرمیستی
- ۲۶۶.....۳. کمپین پردازی فعال برای برگزاری مراسم اول ماه مه هر سال
- ۲۶۸.....جنبش کارگری، رفرمیسم راست و چپ و رویکردهای جدید
- ۲۸۰.....نطفه بندی رویکرد رادیکال ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی

فصل نهم

از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ جنبش شوراسازی و تصرف کارخانه‌ها

گسترش روزافزون اعتصابات کارگری و تشدید خیزش‌های خیابانی کارگران، به ویژه در ماه‌های پائیز و سپس زمستان سال ۵۷، نیاز به برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی این مبارزات را مشغله روز عده‌ای از کارگران کرد. برای این کار، تجارب و سنت‌های پیشین به صورت الگوهای حاضر و آماده‌ای در مقابل چشم افراد قرار می‌گرفتند. این کارگران کمیته‌ای تشکیل می‌دادند، نامی برای تعیین می‌کردند و از درون آن، امور مربوط به ابلاغ فراخوان‌های محافل اپوزیسیون به توده هم‌زنجیر، دادن مأموریت توزیع این اوراق به عده‌ای از کارگران و در بهترین حالت تهیه و انتشار اطلاعیه‌های دعوت به اعتصاب و تظاهرات و نوع این فعالیت‌ها را رتق و فتق می‌نمودند. این تشکل‌ها در شرایط آن روز جامعه، بر اساس آنچه در ادبیات چپ رایج بود نام «کمیته‌های اعتصاب» بر خود می‌گذاشتند. فعالان کارگری آن ایام چنین کردند. در بیشتر مراکز کار، این کمیته‌ها را به وجود آوردند و زیر همین نام، مسؤل پیشبرد امور اعتصاب در کارخانه‌ها یا تظاهرات و شورش‌های خیابانی ساختند. آنچه این کمیته‌ها انجام می‌دادند، حتی در بهترین حالت فاقد هر میزان بار ضد سرمایه‌داری بود. هیچ‌گونه جهت‌گیری آگاهانه سرمایه‌ستیز و طبقاتی نداشت، نسبت به آماده‌سازی توده‌های کارگر برای اثرگذاری فعال ضد سرمایه‌داری بر روند اوضاع روز بی‌تفاوتی کامل نشان می‌داد. اشاعه هر مقدار شناخت آگاهانه مارکسی و طبقاتی رخدادهای جاری در میان کارگران را به دست فراموشی می‌سپرد. برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه‌داری توده کارگر هیچ موضوعیتی قائل نبود.

نیروهای چپ اعم از کارگران طرفدار سازمان‌های چریکی، محافل کوچک و متعدد معتقد به «کار آرام سیاسی» یا حتی اعضاء و هواداران حزب توده، در راه‌اندازی این تشکلهای و پیشبرد کارهایشان شرکت می‌کردند. هر کدام این جریانات حرفه‌های خود را پیش می‌کشیدند و انتظارات گروهی خویش را دنبال می‌نمودند. یک نکته روشن است. اینکه حتی رادیکال‌ترین آنها هیچ طرحی برای ارتقاء آگاهی و شناخت کارگران یا صف آرائی مستقل ضد سرمایه‌داری توده کارگر نداشتند. «از کوزه همان برون تراود که در اوست». محافلی که خود به اندازه کافی و از ناخن پا تا موی سر در «امپریالیسم ستیزی» خلقی و «انقلاب بورژوا دموکراتیک طراز کهنه و نو» غرق بودند چگونه می‌توانستند مشعلدار جهت‌گیری توده‌های کارگر برای تشکیل صف مستقل شورائی و طبقاتی ضد سرمایه‌داری گردند!! کمیته‌های اعتصاب بعضاً زیر بیرق کمک به جنبش کارگری برای طرح مطالبات اقتصادی و سیاسی، برنامه کارشان را ادامه دادند. در دایره همین خواست‌ها و فعالیت‌ها، اینجا و آنجا ابعاد اثرگذاری خود را وسعت بخشیدند. این کارها در شرایطی انجام می‌گرفت که موج پیکار توده‌های کارگر اولاً بحران اقتصادی سرمایه‌داری را تشدید می‌کرد و ثانیاً چشم انداز بقای رژیم سلطنتی بورژوازی را لحظه به لحظه تیره‌تر می‌ساخت. آتش قهر و خشم کارگران علیه مالکان کارخانه‌ها و مراکز تولید و کل سرمایه‌داران شعله ورت‌ر و سرکش‌تر می‌گردید.

در دل این وضعیت، نه یکبار، اما به تدریج، سرمایه‌داران بزرگ و صاحبان غولهای عظیم صنعتی و مالی به فکر خارج ساختن سرمایه‌های خود از کشور افتادند. این روند با گذشت زمان شتاب گرفت. بالاترین لایه بورژوازی شمشیر قهر و نفرت کارگران را بالای سر خود در چرخش دید. دورنمای مالکیت و حاکمیت خود را در هاله ابهام یافت و احساس امنیت برای ادامه مالکیت و اداره کارخانه را از دست داد. اختلال فزاینده مبادلات اقتصادی میان سرمایه اجتماعی ایران و بازار جهانی سرمایه‌داری و تأثیر آن بر روی پروسه سامان‌پذیری و بازتولید بخش ثابت سرمایه نیز به همه اینها اضافه شد. غالب کارخانه‌ها ماشین‌آلات، مواد خام، کمکی و اجزاء متشکله سرمایه ثابت خود را به اندازه لازم و به شکل روتین دریافت نکردند. در برخی موارد و به طور اخص سرمایه‌داران بزرگ و شرکای تراست‌های سترگ امپریالیستی، با رجوع به شرایط روز و سرنوشت نامعلوم خویش عامدانه و حساب شده از تهیه وسائل کار و مایحتاج پروسه بازتولید سرمایه‌ها خودداری کردند. مجموعه این مؤلفه‌ها، توده‌های کارگر

شاغل کارخانه‌ها را مخصوصاً در ماه‌های دی و بهمن، به این فکر انداخت که دست به کار تشکیل شوراهای محل کار شوند. در همین زمان بود که کمیته‌های اعتصاب اندک، اندک تغییر نام داده و با نام جدید شورای کارخانه اعلام موجودیت کردند. در باره این شوراها که بعدها و در ماه‌های پیش و پس قیام بهمن در بسیاری از مراکز کار و تولید تشکیل شدند و در طول سال ۱۳۵۸ دستخوش کلی تغییرات گردیدند کمی آن طرف‌تر گفتگو خواهیم کرد، اما پیش از آن باید به روایت روز فعالان جنبش کارگری و نیروهای چپ از پدیده شورا و تعارض ریشه‌ای این روایت با شوراهای واقعی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر بپردازیم. این یکی از مهمترین مباحث مبارزه طبقاتی پرولتاریا است و پرداختن به آن از اهمیت زیادی برخوردار است. شورا تاریخاً برای همه احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های لنینیست، از کمینترن گرفته تا مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و جریان‌ات اردوگاهی عین همان نقشی را به دوش می‌کشیده است که سندیکا و اتحادیه برای احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی داشته است.

دومی‌ها یعنی احزاب سوسیال دموکرات بین الملل دوم، برای تسخیر قدرت سیاسی یا احراز نقش برتر در ساختار دولت سرمایه، به پارلمانتاریسم و سناریوی «انتخابات آزاد» دخیل بسته و می‌بندند. آن‌ها حتی در دوره هائی که به دروغ و با تحریف، از «ضدیت با سرمایه‌داری» سخن می‌راندند!!! باز هم به چیزی زیر نام انقلاب باور نداشتند. انقلاب را کلاً مردود می‌دانستند و پارلمانتاریسم را ساز و کار اول و آخر حصول همه اهداف طبقه کارگر اعلام می‌کردند. این احزاب الگوی خود برای شکل وسیع توده‌ای کارگران را هم در همه شرایط سندیکاها و اتحادیه می‌دیدند. برای عروج به اریکه قدرت نیازمند آراء توده کارگر غرق در توهم و جنبش کارگری منحل در ساختار قانون و حقوق و نظم و مدنیت سرمایه بودند. اتحادیه‌های کارگری دقیقاً چنین وضعی داشتند و انتظار احزاب این طیف یا همان جمع آوری آراء کارگران را به تمام و کمال برآورده می‌ساختند. پیام این احزاب برای کارگران آن بود که سندیکا سازند، اتحادیه تشکیل دهند، حزب بر پای دارند. در سندیکاها و اتحادیه‌ها برای مزد بیشتر و بهبود شرائط کار با سرمایه‌داران چانه بزنند و از ورای این چانه زنی‌ها به اجماع برسند. همزمان و به موازات این کار، به پارلمانتاریسم دخیل بندند، سناریوی موسوم به «انتخابات آزاد» را ارج گذارند، پای صندوق‌های رأی بروند و سوسیال دموکراسی را حزب مسلط پارلمان و سکندار قدرت دولتی سرمایه کنند. اگر چنین نمایند همه چیز بر وفق مراد

خواهد شد!!

مسئله در مورد طیف اول یا احزاب و گروههای لنینی، و بعدها جریانات بظاهر منتقد اردوگاه شوروی فرق می‌کرد. اینان به حداکثر بهره‌گیری از پارلمانتاریسم برای حضور در ماشین دولتی سرمایه و هموارسازی راه تسخیر قدرت سیاسی باور داشته و دارند، اما این اهرم را سلاح کارساز و مطمئنی برای کسب قدرت سیاسی نمی‌بینند. احزاب لنینی برای نظم سیاسی و مدنی سرمایه، برای برنامه‌ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار، نسخه ویژه‌ای متفاوت با نسخه رایج دولت‌ها و جریانات رسمی بورژوازی از جمله احزاب سوسیال دموکرات غربی می‌پیچیدند. آنها از همین منظر و به همین خاطر بر ضرورت انقلاب و در هم شکستن ماشین دولتی روز بورژوازی تأکید می‌کردند. «لنینیست‌ها» با این جهت‌گیری به گاه وقوع انفجارها و طغیان‌های فراگیر اجتماعی، در شرایطی که رژیم حاکم زیر فشار قهر و عصیان توده‌های کارگر قرار می‌گرفت خود را نیازمند نوعی تشکل توده‌ای کارگری، در کنار سندیکاها و اتحادیه‌ها می‌دیدند. تشکلی که در ادبیات رایج آنها شورا توصیف می‌شد و عنوان سازمانیابی شورائی یا جنبش شورائی کارگری احراز می‌کرد. شوراها در منظر تمامی این احزاب در بهترین حالت نقش یک حوزه سربازگیری برای به صف نمودن توده‌های عاصی کارگر و تبدیل آنها به پیاده نظام ارتش انتقال قدرت از رژیم حاکم به حزب مدعی نمایندگی پرولتاریا، (حزب کمونیست) را بازی می‌کرد. این جریانات و محافل عملاً هیچ اعتبار، ظرفیت یا موضوعیت دیگری برای وجود شوراهای کارگری قائل نبوده و نمی‌باشند. نگاه همگن همه آنها به شورا این است، اما در مورد اینکه شوراها چه زمانی تشکیل شوند یا نقش خود را چگونه و طی کدام پروسه جامه عمل پوشانند، اینجا و آنجا اختلافاتی دارند. عده‌ای برای موضوعیت و حق حیات تشکل شورائی تقویم زمانی خاصی قائل هستند. طول و عرض این فاصله زمانی را روزهای قیام و سرنگونی رژیم حاکم می‌بینند، سرنوشت شوراها پس از وقوع انقلاب را هم به دست حزب می‌سپارند. برخی‌ها موضوع را به گونه دیگری نظر می‌اندازند. برای تأسیس، پروسه کار و ایفای نقش شوراها زمان محدود یا معینی قائل نمی‌گردند. «سازمانیابی شورائی» کارگران را در دوره‌های فاقد شاخص اعتلا و آستانه قیام هم جایز می‌شمارند. وجودش را مکمل سندیکاها و اتحادیه‌ها می‌پندارند و البته تمایز این شوراها با سندیکا را در مجرد قانونگرایی دومی و بی‌اعتنائی اولی به قانون، رژیم ستیز بودن یکی و سیاسی نبودن دیگری خلاصه

می‌کنند. احزاب لنینی مثل همتایان انترناسیونال دومی خود به توده کارگر می‌گویند که برای حصول خواسته‌های معیشتی و رفاهی روز، به اتحادیه و سندیکا بیاویزید، اما در همان حال به آنها می‌گویند که به گاه وقوع بحران‌ها و ظهور «اعتلای انقلابی» دست به کار ساختن شوراها گردند، از درون شوراها پشت سر حزب صف بندند، حزب را به قدرت رسانند، قدرت حزب را دیکتاتوری طبقه خود پندارند. به حزب اجازه دهند تا مالکیت انفرادی سرمایه‌ها را با مالکیت دولتی کل سرمایه اجتماعی جایگزین کند. رابطه خرید و فروش نیروی کار و نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، مدنی و حقوقی سرمایه‌داری را برنامهریزی نماید و همین کارها را عین سوسیالیسم نامد.

در مورد اینکه احزاب و محافل لنینیست چرا به چنین الگویی از شورا می‌آویزند و تعریف خود از این شکل سازمانیایی جنبش کارگری را از کجا استخراج می‌کنند، سوای نکته بالا، عوامل و داده‌های دیگری هم دخالت دارند. آنها کمونیسم را ایدئولوژی و اندیشه کشف شده توسط دانشوران طبقات دارا می‌بینند!!! جنبش کارگری را در هستی طبقاتی خود، فاقد جوهر ضدیت با سرمایه و هر میزان سرمایه ستیزی می‌انگارند!!! بر همین مبنا چیزی به نام حزب را راهبر، چراغ راه انقلاب، رصد نمای سمت لوله تفنگ، مرجع تعیین پیچ و خم پروسه کارزار، تشخیص دهنده شرائط خیزش توده‌های کارگر، صادر کننده فراخوان قیام، منجی فرجامین پرولتاریا و بشریت و در یک کلام نقطه شروع، رجوع و ختم امور، می‌دانند. در این روایت چیزی به نام شورا یا جنبش شورائی کارگران در عالی‌ترین شکل خود سوای همان سندیکای جذب نیرو برای حزب در شرائط عادی و حوزه سربازگیری توده کارگر برای صف بستن در رکاب رهبران حزبی در «دوره اعتلای انقلابی» و نشاندن حزب بر کرسی قدرت سیاسی هیچ مکان و موضوعیت دیگری ندارد.

بنیان‌های فکری و طبقاتی قبول چنان رسالتی برای حزب و چنین وظیفه‌ای برای شورا، قطعاً به آنچه تا اینجا گفتیم محدود نمی‌شود. شناخت احزاب لنینی اعم از اردوگاهی، مائوئیستی، تروتسکیستی، اروکمونیستی و مابقی از شیوه تولید سرمایه‌داری فاقد بنمایه نقد مارکسی اقتصاد سیاسی است. اگر مارکس در کالبدشکافی شیوه تولید و جامعه کاپیتالیستی از رابطه خرید و فروش نیروی کار عزیمت می‌کرد، اینها عملاً و خارج از دائرة الفاظ، به مؤلفه‌هایی مانند مالکیت انفرادی سرمایه‌ها، آنارشسیسم تولید، رقابت و فقدان برنامهریزی متمرکز

می‌آویزند. روایت این طیف از سوسیالیسم نیز نه فقط سنخیتی با سوسیالیسم مارکس ندارد که در تعارض فاحش با آن است. صدر و ذیل بدیل سوسیالیستی این جریانات هیچ‌گاه از محدوده برنامه‌ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار توسط یک حزب و قدرت سیاسی بالای سر کارگران فرا نرفته است. تفاوت میان این نیروها با رویکرد مارکسی ضد سرمایه‌داری در مورد شوراها و کلاً سازمانیابی جنبش کارگری به همه اینها، بعلاوه مسائل دیگر، از جمله روایت انقلاب کارگری، دولت، رابطه میان حوزه‌های مختلف کارزار طبقاتی پرولتاریا، نوع سرنگونی طلبی این طبقه و سایر مؤلفه‌های اساسی و تعیین‌کننده مبارزه طبقاتی مربوط است. رویکرد مارکسی و لغو کار مزدی جنبش کارگری به همان دلیل که در کلیه مباحث فوق منتقد رادیکال احزاب بالاست در حوزه شناخت از فلسفه وجود شورا، پراکسیس کارزار و مکان و موقعیت شوراها در استراتژی مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر نیز تبیین خاص خود را دارد.

از منظر این رویکرد همان‌گونه که مارکس تصریح می‌کند، جنبش کارگری در هستی اجتماعی خود زهدان کمونیسم و ضدیت با سرمایه است. کمونیسم پرولتاریا کشف دانشوران طبقات دارا نیست. در وجود طبقاتی او ریشه دارد. ضدیت کارگر با جدا شدنش از کار و وسایل کار و محصول کار و پروسه تعیین سرنوشت کار و زندگی خود است که بنیاد ستیز او با سرمایه را می‌سازد. رویکرد مارکسی و لغو کار مزدی طبقه کارگر کمونیسم را در اینجا در ستیز میان هستی اجتماعی پرولتاریا با سرمایه می‌بیند. این ضدیت تا اینجا و در این سطح مسلماً حالت نطفه‌ای دارد. نطفه‌ای که می‌تواند ببالد، بارور گردد، به بلوغ رسد و جنبش کمونیستی پرولتاریا شود، جنبشی متشکل از آحاد توده‌های کارگر که قادر به نابودی سرمایه‌داری و آماده برپائی جامعه‌عاری از کار مزدی، طبقات و دولت گردد.

کمونیسم نطفه‌ای و خودجوش پرولتاریا می‌تواند ببالد و چنان شود که در بالا توصیف شد، اما می‌تواند از هر میزان رشد باز ماند، تسلیم مرگ شود. به ورطه تباهی و مسخ و انحطاط افتد. می‌تواند جای خود را به رفرمیسم راست، به سندیکالیسم و سوسیال دموکراسی بسپارد، می‌تواند زیر همین نام و بیرق و ادعا، قلب ماهیت دهد. کمونیسم خلقی لنینی، اردوگاهی یا هر گمراه دیگر گردد. این هر دو احتمال و چشم‌انداز در مقابل سرمایه ستیزی خودجوش طبقه کارگر یا کمونیسم نهفته در هستی اجتماعی و طبقاتی او قرار دارد. رویکرد لغو کار

مزدی پرولتاریا بر وجود همین هسته زایا و آماده بالندگی کمونیسم یا همان آنتاگونیسم ذاتی میان هستی اجتماعی کارگر و سرمایه، تمرکز می‌نماید. زمین و زمان جامعه سرمایه‌داری و سپهر مبارزه طبقاتی را می‌کاود تا عالی‌ترین شرایط بالندگی، بلوغ، سرکشی و میدان‌داری را در مقابل این کمونیسم، این سرمایه‌ستیزی نطفه‌ای و خودپوی توده کارگر قرار دهد. شورا و جنبش شورائی دقیقاً همین بستر، کیهان یا شرائطی است که به نیازهای رشد این نطفه پاسخ می‌گوید. شورا به این اعتبار و در این تعریف، فقط نوعی سازمانیابی کارگری نیست. یک جنبش است. تنها جنبش واقعی پرولتاریا علیه سرمایه به مفهوم دقیق طبقاتی و اجتماعی آن است. جنبش شکوفائی، بالندگی، میدان‌داری، شاخ و برگ کشیدن و صف آرائی نیرومند کمونیسم درون وجود اجتماعی طبقه کارگر است. جنبش وحدت میان پیکار روزمره این طبقه با «جنگ آخرین» او علیه بنیان وجود سرمایه‌داری است. جنبش همگن سازی و اتحاد کلیه اشکال اعتراض و خیزش پرولتاریا در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی علیه سرمایه است.

این جنبش به همان دلیل که پویه واقعی رشد، ابراز وجود، بلوغ و سرکشی کمونیسم یا همان سرمایه‌ستیزی خودپوی توده‌های کارگر است، نه فقط ریشه استثمار طبقاتی که سرچشمه کلیه اشکال بی‌حقوقی و سقوط کارگر از هستی خویش را در وجود سرمایه، در جدائی انسان‌ها از کار و محصول کار و پروسه تعیین سرنوشت کار و زندگی خود می‌بیند. جنبش شورائی به این ترتیب، با نگاهی ماتریالیستی و مارکسی دست به ریشه می‌برد و راه مقابله و چالش کل این دردها و رنجها و بدبختی‌ها را در پیکار علیه هستی سرمایه جستجو می‌کند. عروج شورائی سرمایه‌ستیز پرولتاریا با این تعریف، همان کمونیسم این طبقه است که باید به صورت مستمر ببالد و راه بلوغ پیماید. در تمامی مقاطع این رشد، تجلی صف مستقل کارگران در برابر سرمایه باشد. کل حوزه‌های زندگی اجتماعی از معیشت، مزد، شرایط کار، بهداشت، درمان، آموزش، مسکن، رفاه اجتماعی، تسهیلات زندگی سالمندان و معلولان، امور کودکان، آزادیهای سیاسی، حقوق اجتماعی گرفته تا محیط زیست، تبعیضات جنسی و نژادی و قومی و عقیدتی یا هر زمینه دیگر را میدان جنگ توده کارگر علیه موجودیت سرمایه‌داری سازد. این تنها شکل واقعی ابراز هستی، توسعه و بالندگی کمونیسم طبقه کارگر یا مبارزه توده‌های این طبقه علیه سرمایه است. موضوع را کمی شفاف‌تر توضیح دهیم. پرولتاریا در تمامی

قلمروهای یاد شده به طور واقعی آماج شبیخون سرمایه است و مجبور به مبارزه علیه این شبیخون‌ها می‌باشد. اما چگونگی پیشبرد این مبارزه و تعیین فراز و فرودهای آن یک نسخه و یک راهبرد واحد ندارد. بالعکس همواره و همه جا دو راه اساساً متضاد و متعارض در مقابل او قرار می‌گیرد.

راه نخست همان برهوت هائی است که تاریخاً احزاب سوسیال دموکرات بین الملل دوم و رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در یک سوی و کمونیسم خلقی لنینی در سوی دیگر پیش پای کارگران پهن کرده‌اند. راه دوم، راه کمونیسم واقعی پرولتاریا، راه رویکرد مارکسی و لغو کار مزدی طبقه کارگر، راه صف آرائی شورائی ضد سرمایه‌داری توده‌های این طبقه در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی علیه سرمایه است. در اینجا بحث بر پائی اتحادیه، حزب یا پارلمان‌تاریسم و توسل به ساختارهای حقوقی یا مدنی سرمایه‌داری در میان نیست. سخن از جستجوی ریشه کل معضلات در وجود سرمایه، در جدائی کارگر از کار و وسایل کار و پروسه تعیین سرنوشت زندگی خود و اعمال قدرت متحد طبقاتی علیه این وضعیت، علیه نظام بردگی مزدی است. اینکه در هر زمینه‌ای تا چه میزان پیش می‌تازیم و به کجا می‌رسیم؟ پرسشی است که پاسخ آن صرفاً در توان پیکار و درجه سازمان یافتگی شورایی قدرت پیکار طبقاتی ما قرار دارد. جنبش شورائی پهن‌دشت دخالتگری آگاه، خلاق و سرنوشت‌ساز همه آحاد توده‌های کارگر است. در این جنبش ارتقاء حداکثر آگاهی و قدرت تأثیرگذاری کل آحاد کارگران در گرو بالندگی و بلوغ دخالتگری هر کارگر است. درست همان گونه که هدف جنبش بر پائی جامعه‌ای است که در آن رشد آزاد همگان در گرو رشد آزاد هر انسان باشد. دقیق‌تر بگوئیم، جنبش شورائی اساساً تجلی موجودیت، شاخ و برگ کشی، عروج و ابراز هستی سوسیالیسم در عمق جهنم سرمایه‌داری است. نطفه واقعی جامعه آتی در بطن مناسبات اجتماعی کهنه است که می‌بالد و موجودیت نظام مسلط را آماج ستیز خود قرار می‌دهد. نیروی مولد مادی نوینی که مارکس از رشد آن در درون مناسبات پیشین و تضاد غیر قابل حلش با نظام موجود صحبت می‌کند تا جائی که به عصر سرمایه‌داری مربوط می‌شود، بیش از هر چیز و تعیین کننده‌تر از همه چیز همین پرولتاریائی است که خود را به صورت سراسری و ضد کار مزدی در درون یک جنبش نیرومند شورائی متحد و متشکل می‌سازد. در اینجا، در دوران کاپیتالیسم، گسترش هر چه فزاینده‌تر ابزار تولید یا

وسائل کار، صرفاً گستردگی، تراکم، تمرکز، فربه‌تر شدن، جهانی‌تر شدن و نیرومندتر شدن هر چه افزون‌تر و بیشتر سرمایه است. مجرد رشد و بالندگی این ابزار یا همان سرمایه در عین حال که پایه‌های مادی مورد نیاز برای عبور از مناسبات موجود و استقرار جامعه آتی را فراهم می‌سازد اما به خودی خود و در گستره هستی فی الحال خود هیچ بارقه یا نشانی از سوسیالیسم ندارد. آنچه در قعر جهنم سرمایه‌داری به عنوان نطفه رویای سوسیالیسم در جنب و جوش و تکاپو و پیکار است جنبش شورائی سراسری عظیم‌ترین آحاد توده‌های کارگر علیه سرمایه است. جنبش طبقاتی معینی که در آن، پرولتاریا فرایند جدال با سرمایه در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، رهایی خویش و خارج ساختن ابزار کار و وسائل تولید از جوهر سرمایه بودن را آموزش، آگاهی، شعور، شناخت و پراتیک خود می‌کنند.

این عبارت آخر نیازمند بیشترین درنگ است. اگر بناست سرمایه‌داری محو گردد باید رابطه خرید و فروش نیروی کار وجود تاریخی خود را به گورستان بسپارد. این کار بدون استخوان‌بندی، رشد، قوام، استحکام، سرکشی و قدرت‌گیری یک جنبش نیرومند آگاه شورائی متشکل از همه یا بیشترین آحاد توده کارگر در همین جهنم گند و بربریت سرمایه‌داری اساساً محال و غیرقابل حصول است. فقط چنین جنبشی قادر است رابطه خرید و فروش نیروی کار را محو کند و ریشه جدائی کارگر از کارش، ریشه جدائی وی از وسایل کار و پروسه تعیین سرنوشت زندگی خود را از بیخ بر کند. تنها و تنها این جنبش است که ظرفیت و شایستگی لازم برای تحقق اصل آزادی بشر از هر قید ماوراء خود و رهایی انسان از هر گونه اراده مسلط بر خویش را دارا است. پروژه حزب سازی و اتحادیه‌آفرینی نه اهرم‌ها و ساز و برگ‌های طی این طریق و حصول این هدف که کاملاً برعکس، ابزارها و ساز و کارهای ماندگارسازی سرمایه‌داری و در بهترین حالت تغییر نوع برنامه‌ریزی نظم اقتصادی و سیاسی رابطه خرید و فروش نیروی کار هستند. واقعیتی که در سراسر قرن بیستم به فاجعه بارترین شکل ممکن شاهدش بوده و امروز هم هستیم.

جنبش شورائی تجلی عینی تدارک، آماده شدن و صف آرایی طبقه‌ای با مانیفست رهایی انسان در مقابل شیوه تولید و مناسباتی است که سد تاریخی و اساسی این رهایی است. پرولتاریا در درون این جنبش، سرمایه را، ساختار مدنی و حقوقی و دولت و نظم سیاسی و اجتماعی سرمایه را، استثمار خویش را، کلیه اشکال ستم و بی‌حقوقی آوار بر سر خود در

تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی را، همه و همه را با سر آگاه طبقاتی می‌کاود. حاصل این کویدن را شعور و شناخت طبقاتی خود می‌کند. در بطن همین فرایند و همین کالبدشکافی همه راه‌های معماری جامعه آتی، جامعه فارغ از وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار، طبقات و دولت را تدبیر می‌نماید. توده‌های کارگر در این روند، در پروسه ارتقاء شناخت خود از سرمایه و آشنائی با معماری بدیل آتی سرمایه‌داری شریک و سهیم می‌شوند. آگاهان، کمتر آگاهان و بیشتر آگاهان در کنار هم، دست در دست هم، در درون یک جنبش واحد، همه آگاهی‌ها، شناخت‌ها، شعورها، تجارب و آموخته‌های خود را روی هم می‌ریزند و چراغ راه هر گام پیکار می‌سازند.

جنبش شورائی سنگر جنگ است، دانشگاه است، پهنه کارزار برای بهبود معیشت و رفاه و شرایط کار و زندگی و امکانات متعالی‌تر زیست انسانی است، کارزار علیه تمامی اشکال تعرض سرمایه به آزادی‌ها و حقوق انسانی است. میدان باز پیکار علیه هر گونه نابرابری جنسی و قومی و نژادی است، بستر رشد خلاقیت‌ها و توانائی‌های آحاد توده کارگر است. این جنبش، نطفه واقعی کمونیسم است که رشد می‌کند، جامعه کهنه را زیر شلاق مبارزه طبقاتی می‌گیرد. آماده تولد و استقرار بنای جامعه جدید می‌گردد. اینجا، وجود این جنبش، مظهر و تجلیگاه پیکار دو طبقه متضاد و متخاصم اجتماعی در همه عرصه‌ها و همه وجوه زندگی انسانی است. مبارزه برای آزادی و حقوق اجتماعی و رفع نابرابری‌ها در درون این جنبش معنائی از بیخ و بن متفاوت با تلقیات، انتظارات و باورهای احزاب لنینی دارد. جنبش شورائی کل این مسائل را به عنوان حلقه‌های پیوسته زنجیره سراسری جنگ طبقاتی علیه سرمایه پیش می‌کشد و درست به همین دلیل همه آنها را از منظری سرمایه ستیز و با محتوا و مضمونی واقعاً سوسیالیستی دستور کار خود می‌سازد. وقتی از آزادی سیاسی سخن می‌راند، مفهوم آزادی را نه سرمایه مدار، نه همگن با نظم سرمایه و مورد پذیرش طبقه سرمایه‌دار یا دولتش که به معنای رهائی از نظام بردگی مزدی می‌بیند، آزادی همگن با اصل وحدت انسان و کار خویش وحدت انسان و پروسه تعیین سرنوشت خود را مطرح می‌سازد. هنگامی که از حقوق اجتماعی انسانها می‌گوید نه ناحقی‌های سرمایه ساخته موسوم به حقوق مدنی و سیاسی که حقوق انسانی متضمن پاکسازی زندگی بشر از وجود سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی را دنبال می‌کند.

به همین سیاق هنگامی که بر طبل ریشه کنی نابرابری جنسی می‌کوبد، مصداق برابری را رهائی انسان از وجود شیوه تولید بانی و باعث وجود طبقات و همه نابرابری‌ها مطرح نظر دارد. درست به همین دلیل است که جنبش شورائی ضد سرمایه دقیقاً تطفه در حال رشد، بلوغ، تولد و عروج سوسیالیسم پرولتاریا است. جنگ میان دو طبقه بر سر بود و نبود سرمایه‌داری است. در یک سوی بورژوازی با دولت، حقوق، اخلاق، مدنیت، سیاست، روحانیت و کل زرادخانه‌های عظیم سرکوب فکری و فیزیکی و مهندسی افکارش برای ماندگاری سرمایه‌داری جنگ می‌کند و در سوی دیگر پرولتاریای متشکل در جنبش شورائی است که در تمامی قلمروهای زندگی انسانی علیه استثمار شدن و بی‌حقوقی و ستمکشی، علیه جدائی خود از کار و وسایل کارش، علیه آنچه بورژوازی حقوق و مدنیت و نظم و اخلاق و آزادی و فرهنگ می‌نامد و علیه اساس هستی سرمایه پیکار می‌نماید.

تعریف فشرده رویکرد مارکسی و ضد کار مزدی از جنبش شورائی این است که در بالا آورده‌ایم و شورا ظرف سازمانیابی و اتحاد این جنبش است. به این ترتیب و با توجه به همه آنچه به اختصار گفته شد، شورا بر خلاف پندار همه احزاب و محافل بورژوایی از جمله احزاب لنینی مطلقاً یک شکل سازمانیابی کارگران در مقابل اشکال دیگر نیست. چنین تعریفی به ابتدال کشاندن واقعیت جنبش شورائی است. شورا مسلماً یک تشکل است. اما تنها شکل سازمانیابی جنبش واقعی ضد سرمایه‌داری توده‌های طبقه کارگر است. به بیان دیگر شورا یک تشکل است اما اولاً هر تشکلی با این نام لزوماً شورای سرمایه ستیز پرولتاریا نمی‌باشد. ثانیاً تشکل‌های دیگر نه فقط ساز و کار اعمال قدرت جمعی پرولتاریا علیه سرمایه نیستند که بالعکس ابزار مسخ و مثله نمودن و تباهی کامل آن به نفع بورژوازی می‌باشند. تاریخ جنبش کارگری جهانی در دوره‌های مختلف و در جوامع متفاوت، به صور گوناگون شاهد پیدایش تشکلهائی زیر نام شوراها بوده است. این تشکل‌ها مستقل از اینکه چگونه به وجود آمده باشند و چه پروسه‌ای را پشت سر نهاده باشند، هیچ‌گاه و در هیچ کجا، به جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر تبدیل نشده‌اند. کارنامه قطور مبارزه طبقاتی عصر سرمایه‌داری به وضوح حاکی است که نخستین جوانه‌های سازمانیابی کارگران علی‌العموم شکل شورائی داشته است. توده‌های کارگر در اعتراض به شدت استثمار سرمایه و جنایات سرمایه‌داران یا رژیم‌های حاکم مدافع صاحبان سرمایه، به دور هم جمع می‌شده‌اند، متشکل می‌گردیده‌اند،

مبارزه می کرده‌اند و دست به شورش‌های محدود یا وسیع می‌زده‌اند. این تشکل‌ها مستقل از اینکه چه نامی بر روی خود می‌گذاشته‌اند در چند چیز با هم تشابه زیاد داشته‌اند.

اول: مبارزه برای بهبود سطح معیشت و شرایط کار را از پیکار علیه بی‌حقوقی‌های سیاسی و اجتماعی و جنگ علیه دولت‌ها و جنایات آن‌ها جدا نمی‌نموده‌اند. در درون تشکل خویش همه این شکل‌های مبارزه و اعتراض را برنامه کار خود می‌ساخته‌اند و پیش می‌برده‌اند.

دوم: فقط به قدرت جمعی و متحد طبقاتی خود اتکاء می‌نموده‌اند. شالوده کارشان این بوده است که از طریق به میان آوردن این قدرت متحد، خواسته‌های خود را بر سرمایه‌داران و دولت‌ها تحمیل نمایند.

سوم: در همان مبارزه روزمره برای تحمیل مطالبات خویش بر صاحبان سرمایه، دنبال نوعی افق رهائی، یا یک شکل جامعه‌گردانی کارگری بوده‌اند.

تشکل‌های اولیه کارگری به رغم تمامی فروماندگی‌ها، بی‌دانشی‌ها و آرایش‌های تخیل‌گرایانه توده‌های کارگر در آن دوره‌ها، اگر نه همه جا و در همه موارد، اما خیلی جاها، مؤلفه‌های سه گانه بالا را با خود همراه داشته‌اند. به همین دلیل و به اعتبار همین شاخص‌ها، سرمایه‌ستیزی و سوسیالیسم پوئی خودجوش طبقه کارگر را منعکس می‌کردند. در آن روزها یا هیچ سخنی از حزب‌سازی و سندیکاآفرینی در میان نبود و یا اگر نهادهایی با این نام‌ها پدید می‌آمدند، تعبیرات زمینی متفاوتی با دوره‌های بعد داشتند. در اواخر قرن نوزدهم و به ویژه اوایل سده بیستم توده‌های کارگر روسیه از این حد فراتر رفتند، آن‌ها خود را در سطحی وسیع در جنبشی با اسم و رسم شورائی سازمان دادند. شوراهای کارگران روسیه قطعاً خودپوئی سرمایه‌ستیزانه سوسیالیستی را با خود حمل می‌نمودند اما این شوراهای نه فقط بعدها که از همان آغاز، هر چند پاره وار و گسسته، فشار حزب‌گرایی و سندیکا‌مداری بورژوائی را بر سر خود سنگین دیدند. فعالین کارگری از نمایندگان فکری و محافل سیاسی لیبرال بورژوازی، کم یا بیش تأثیر پذیرفتند و با آن‌ها احساس قرابت کردند. این فعالان به جای آنکه راه توسعه، تعمیق دخالتگری تواناتر، آگاه‌تر و خلاق‌تر توده‌های طبقه خود در شوراهای را پیش گیرند، نقش تصمیم‌گیران و رهبران، به ویژه نقش رسولان و پیام‌آوران حزبی را ایفاء کردند. رویکردی که طبیعتاً پتانسیل شوراهای برای تبدیل شدن به جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری پرولتاریا را تقلیل می‌داد و دچار چالش می‌کرد. شوراهای کارگری روسیه بعدها، در ادامه کار،

دستخوش تلاطمات و آسیب‌های سنگین‌تر شد. شاخه روسی سوسیال دموکراسی، «حزب سوسیال دموکرات روسیه» کوشید تا شوراهای را تسمه نقاله قدرت احزاب و رویکردهای درون خود سازد. در این میان اینکه جناح راست حزب یا منشویسم با شوراهای چه نمود روشن است و نیازی به توصیف ندارد. تا جائی که به بلشویسم و لنینیسم بر می‌گردد نیز همان گونه که در جاهای مختلف به تفصیل گفته ام و در همین کتاب نیز تصریح شده است، شوراهای سوای یک حوزه سربازگیری از کارگران برای پر ساختن صفوف پیاده نظام ارتش حزب نقش دیگری نداشتند. لنین بارها و به مناسبت‌های مختلف تأکید می‌کرد که شوراهای زمانی مفید و لازم هستند که مطیع و مجری اوامر حزب باشند، در غیر این صورت وجودشان نه فقط لازم نیست که زائد و مضر می‌گردد!! او حتی در آوریل ۱۹۱۷ وقتی شعار انتقال همه قدرت به شوراهای را پیش کشید، معنی زمینی این شعار را صرفاً انتقال همه قدرت از مجلس مؤسسان بورژوازی به حزب بلشویک می‌دید. در همین راستا با وقوع انقلاب اکتبر و طی پروسه تسخیر قدرت سیاسی توسط حزب، جمع کردن بساط شوراهای هم آغاز شد و با شتاب کامل پیش رفت. بحث ما در اینجا مسلماً بازگویی سرنوشت شوراهای در ماه‌ها و سالهای پس از انقلاب اکتبر نیست. هدف فقط، مرور روایت‌های رایج شورا در طول تاریخ جنبش کارگری از جمله روایت احزاب لنینی از شورا است. شوراهای کارگران روسیه در آغاز و تا مدت‌ها، در سطحی و به میزانی، سرمایه‌ستیزی خودجوش توده کارگر را نمایش می‌دادند، اما در هیچ دوره‌ای مظهر بالندگی و شکوفائی واقعی کمونیسم درون طبقه کارگر نشدند و به جنبش شورائی آگاه ضد سرمایه‌داری این طبقه تبدیل نگردیدند.

در سال‌های قبل و بعد از وقوع انقلاب اکتبر، به ویژه پس از عروج بلشویسم و حزب کمونیست شوروی به اریکه قدرت، عده‌ای از کمونیست‌ها در جاهای مختلف دنیا و بیشتر از همه در اروپای غربی، نقد خود به لنینیسم و جهت‌گیری‌های روز دولت شوروی را، کم یا بیش بر روی سرنوشت شوراهای و جنبش شورایی در آنجا متمرکز ساختند. انتقاد این طیف به لنینیسم و جانبداری آنها از شوراهای، حتی انتقاد رادیکال‌ترین آنها، به طور مثال «کمونیست‌های شورائی»، به رغم داشتن عناصر درست، در مجموع فاقد شالوده و بار لازم ضد سرمایه‌داری بود. اینها بنمایه نگرش بورژوائی لنینیسم به سرمایه‌داری و سوسیالیسم و جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی و انقلاب کارگری و قدرت سیاسی و مسائل اساسی مشابه را مورد نقد قرار

ندادند، نقطه عزیمت آنان در دفاع از شوراها و جنبش شورائی توده کارگر، مطرح نمودن این جنبش به عنوان یگانه بستر بالندگی قدرت پرولتاریا علیه سرمایه و تنها نیروی قادر به معماری جامعه آتی سوسیالیستی نبود. این کمونیست‌ها بیش از هر چیز به نقد دموکراتیک تحزب لنینی و دولت روز شوروی پرداختند. در این میان افرادی نیز به درستی پروسه بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری در روسیه بعد از انقلاب و سوسیالیسم خواندن این پویه توسط لنین را به باد انتقاد گرفتند. اما طول و عرض کمپین انتقادی آن‌ها به منظر لنینیستی شورا، در حصار نوعی نقد دموکراتیک پاره وار و نهایتاً رفرمیستی متوقف ماند. در فاصله میان آن روز تا امروز، بحث‌ها بر سر شورا، تشکل شورائی، نقش جنبش شورائی و مسائل عدیده مربوط به این قلمرو، در درون محافل کارگری و گاه در سطح جنبش کارگری این یا آن جامعه، با فراز و فرود جریان داشته است. در طول دهه‌های اخیر بسیاری از کمونیست‌های دانشگاهی خواه به عنوان بنیان جنبش هائی مانند «ضد گلوبالیزاسیون»، «تود و نه درصدی‌ها»، «آنتی کاپیتالیسم»، «وال استریت» و خواه در لباس نظریه پردازان فعال چپ، به مدح و منقبت شوراها و متشکل شدن شورائی کارگران پرداخته‌اند. برخی از آنها مانند «مایکل آبرت» و «مزاروش» در تشریح صریح یا ضمنی الگوی خود برای سوسیالیسم و جامعه فراسوی سرمایه‌داری، جایگاه معینی برای شوراها بعنوان ابزار اثرگذاری کارگران قائل شده‌اند. کل این نظریه‌پردازی‌ها و الگو آفرینی‌ها حداقل در دو مؤلفه اساسی با هم اشتراک دارند. اول: سوسیالیسم همه آنها نوعی از برنامه‌ریزی اقتصادی، سیاسی، حقوقی و مدنی رابطه خرید و فروش نیروی کار است. دوم آنکه همه آنها به این خاطر از شورا و جنبش شورائی کارگران سخن می‌رانند که سوسیالیسم خود یا همان الگوی معین برنامه‌ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار را حتی المقدور دموکراتیک سازند!! جنبش شورائی در منظر کل این طیف و نسلهای متوالی آن، ابزار دموکراتیزه کردن سرمایه‌داری است و این درست در نقطه متضاد و مخالف نگاه مارکسی و لغو کار مزدی به مسأله شورا و جنبش شورائی قرار دارد. «مزاروش» از جمله آکادمیکرهائی است که در این پهنه، در قلمرو بستن ساز و برگ شورائی به شکلی از نظم تولید، سیاست، مدنیت و دولت سرمایه‌داری با هدف القاء آن به عنوان سوسیالیسم، به بیشترین فلسفه بافی‌ها و برهوت آفرینی‌ها دست زده است.

در جامعه ما، جریانات نخستین چپ مانند «حزب عدالت» و سپس «حزب کمونیست ایران»

(۱۹۲۰) نه در ادبیات خود و نه در قلمرو فعالیت‌های عملی و جنبشی خویش بحث ویژه‌ای در مورد شورا یا جنبش شورائی پیش‌نکشیده‌اند. حزب، سندیکا و اتحادیه، کل دار و ندار نسخه پیچی‌های آن‌ها برای متشکل نمودن کارگران بوده است. کندوکاو نظر یا موضع حزب توده در مورد چیزی به نام شورای کارگری حتی ارتجاعی‌ترین نوع شورا، کاری بسیار سفیهانه و مضحک خواهد بود. فتوای سران حزب برای ساختن تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر را باید در قصاید مطول و چکامه‌های شیوای آنان اندر نعت و منقبت سندیکاها و ساواک ساخته رژیم سلطنتی بورژوازی و سپس شوراها و اسلامی کار دولت جنایتکار جمهوری اسلامی جستجو نمود. از این‌ها که بگذریم، آنچه طیف گروهها و احزاب لنینی از سال ۵۷ به این سوی پیرامون شورا یا متشکل شدن شورائی کارگران در ادبیات خود مطرح نموده اند، در بهترین حالت سوای نوعی سندیکالیسم دموکراتیک خاص شرایط استیلای دیکتاتوری هار بورژوازی هیچ چیز دیگری به ذهن‌ها متبادر نمی‌سازد. شوراها منصور حکمت، اقلیت فدائیان و سایر محافل چپ جملگی از این سنخ بوده‌اند و همچنان هستند.

با این توضیحات نسبتاً طولانی به نقطه شروع بحث خود در این فصل کتاب باز گردیم. به بررسی این موضوع پردازیم که توده‌های کارگر ایران در ماه‌های پیش و پس قیام بهمین از شوراها و جنبش شورائی چه شناختی داشتند و در این راستا چه کار کردند. کل مشاهدات عینی آن روزها بانگ می‌زد که در دوره مذکور و فاصله میان آبان تا بهمن ۵۷ شالوده کار برای فعالین چپ کارگر آن بود که اولاً شرکت هر چه وسیع‌تر توده‌های کارگر در جنبش سراسری روز را دامن زنند. ثانیاً پاره‌ای مطالبات معیشتی و سیاسی سرکوب شده سالیان دراز توده کارگر را پیش کشند و با خواست سرنگونی رژیم شاه به هم آمیزند. سوای این‌ها، تا جایی که به فعالین کارگری طیف کمونیسم خلقی میلیتانت، مربوط می‌شد، تبلیغ شعارهای «ضد امپریالیستی» خلقی، «جمهوری خلق» و مانند اینها در میان توده کارگر نیز جا و مکان خاص خود را داشت. آنچه در این میان غائب بود و محلی از اعراب پیدا نمی‌نمود تلاش در راستای گذاشتن سنگی بر روی سنگ برای نطفه بندی و برپائی جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر بود. چنین چیزی در ذهن هیچ نیروی چپ یا فعال چپ جنبش کارگری پیشینه نداشت. الفاظی مثل «شورا ارگان قیام است»، «حزب است که باید دستور برپائی شوراها را بدهد»! «شوراها تشکل کارگری دوران اعتلای انقلابی هستند»، «شوراها به

وجود می‌آیند تا به دستور حزب رژیم حاکم را ساقط کنند» و نوع این‌ها مثل نقل و نبات بر سر زبان برخی فعالان هوادار نیروهای چپ غیرادوگاهی جاری می‌شد و دامنه کاربرد آن‌ها نیز به پر کردن اوقات دیدار این فعالین در خیابان‌ها یا خانه‌ها خلاصه می‌گردید. در آن روزها ارتجاع‌ها را پان‌اسلامیستی بورژوازی زمین و زمان جنبش سراسری جاری را زیر چتر سلطه خود داشت. برای همه چیز تعیین تکلیف می‌کرد، مارپیچ رخدادهای سیاسی روز را به اندازه کافی جا به جا می‌نمود. توده‌های وسیع کارگر نیز در درون همین مارپیچ‌ها می‌چرخیدند. در دل این وضع فعالین کارگری فاقد هر افق و منحل در رفرمیسم چپ لنینی تنها رسالتی که پیش پای خود می‌دیدند، سوق دادن کارگران به شرکت در تظاهرات خیابانی و سر دادن شعار سرنگونی بود. پروسه شوراسازی کارگران در کارخانه‌ها نیز بار سنگین چنین سردرگمی و برهوت فرسائی را بر سینه خود حمل می‌نمود. این پروسه همان گونه که در ابتدا گفتیم با تشکیل کمیته‌های اعتصاب در روزهای پیش از وقوع قیام بهمن آغاز گردید.

نکات بالا بیان نوع رویکرد و زاویه نگاه نیروهای چپ به شوراها یا جنبش شورایی بود. اینکه خود کارگران در این گذر چگونه فکر می‌کردند و دست به چه کارهایی می‌زدند، مسأله دیگری است. نگاه کارگران متفاوت بود. خیلی از آنها که در پروسه اختلال داد و ستدهای اقتصادی سرمایه اجتماعی کشور با بازار جهانی سرمایه‌داری، کار خود را از دست داده بودند، تشکیل شورا یا حمایت از شوراها را موجود راهی برای بازگشت خود به کار می‌دیدند. برخی‌ها بی‌تفاوت بودند و عده‌ای هم به میزان تأثیرپذیری سیاسی خویش از این یا آن گروه سیاسی، به جانبداری از فعالیت شوراها می‌پرداختند. در میان این رویکردها، اولی کم یا بیش بار طبقاتی بیشتری داشت. واقعیت این است که این بخش کارگران، همان کسانی که شوراها را ظرفی برای خلاصی خود از مخمصه بیکاری و گرسنگی می‌دیدند، ولو نه چندان آگاه، روی نهادن به این نوع تشکل یابی را راهی برای به صف کردن قدرت خود و اعمال این قدرت علیه بورژوازی و در واقع علیه سرمایه به حساب می‌آوردند. در سال ۵۸ جنبش کارگری ایران شاهد نمونه‌های قابل توجهی از این جهتگیری توده کارگر بود که در ادامه بحث به آنها خواهیم پرداخت.

کارگران نفت، تشکیل کمیته اعتصاب و شورا

کارگران پالایشگاه نفت تهران زودتر از سایر مراکز کار و تولید کشور دست به کار تشکیل این کمیته شدند. بنیانگذاران، بسان همه فعالین کارگری که بعدها کمیته‌های اعتصاب کارخانه‌ها و مراکز کار دیگر را در تهران یا شهرهای مختلف حتی روستاها تشکیل دادند، هیچ برنامه و ایده‌ای برای هیچ میزان بسترسازی، کار آگاه‌گرانه یا حتی تماس و گفت و شنود قبلی با توده کارگر نداشتند. چند نفر دست به دست هم دادند، کمیته را تأسیس نمودند و بلافاصله بر فراز آن شروع به رتق و فتق امور مربوط به شرکت کارگران در اعتصاب و تظاهرات و سایر فعالیت‌ها کردند. توده کارگر نیز بر پایه تمایل عمومی به حضور در مبارزات روز، تصمیمات و فراخوان‌های شفاهی یا کتبی اعضای این کمیته را لیبیک می‌گفت. همه آماده اعتصاب و مبارزه علیه رژیم شاه بودند، فعالین نیز آنها را به همین کار دعوت می‌کردند و طبیعتاً فراز و فرود انجام آن را سازمان می‌دادند. کمیته با توجه به شرایط حاد امنیتی روز و با هدف تضمین ادامه کاری خود، باید به صورت مخفی فعالیت می‌نمود و عملاً چنین کرد. چند صبحی این طرف‌تر دامنه اعتصاب کارگران گسترده‌تر و همگانی‌تر شد. نفتگران شاغل در پالایشگاه آبادان و سایر حوزه‌های نفتی نیز چرخ تولید و کار را متوقف ساختند. با پیوستن چند ده هزار کارگر نفتگر به اعتصاب و سیر پرشتاب او جگیری جنبش سرنگونی طلبانه، کمیته اعتصاب از حالت مخفی خارج شد و به فعالیت‌های خود شکل علنی داد. از ماه دی به بعد هر کدام پالایشگاه‌ها و مؤسسات و مراکز تولید یا بارگیری و صدور نفت، در هر نقطه کشور برای خود کمیته ویژه اعتصاب تشکیل دادند. آنچه پیش‌تر فقط در پالایشگاه تهران وجود داشت از این تاریخ به بعد در همه این مراکز پدید آمد. کمیته اعتصاب پالایشگاه آبادان به دنبال تشکیل خود، کارهایی را حتی در زمینه اطلاع‌رسانی به همگان برای برگزاری بهتر و منظم‌تر تظاهرات ضد رژیم در سطح شهرهای خوزستان آغاز کرد و در همین راستا موفق گردید که از رادیوی داخلی شرکت نفت استفاده کند. با گذشت روزها، اندک، اندک چگونگی همپیوندی و هم‌رزمی کارگران کل این مؤسسات و مناطق در بطن جنبش سراسری به موضوع بحث تبدیل شد و حاصل کل گفتگوهای فعالین نفتگر این بود که یک سندیکا بر پای دارند!! و در رأس همه کمیته‌های اعتصاب کارگران نفت در شهرهای مختلف قرار دهند!! این امر شاید که به ظاهر عجیب آید. همان جماعتی که طبق تعاریف مرامی و مقدمات مسلکی خود سندیکا را امام

زاده دوران رکود و کمیته‌های اعتصاب را تشکل آستانه روزهای اعتلا می‌دانستند اکنون دهها کمیته اعتصاب می‌ساختند و در میان خروش قهر سرنگونی طلبانه میلیونها کارگر زمام همه آن‌ها را به دست نهادی به نام سندیکا می‌دادند! چرا؟ پاسخ آن روشن است. توده کارگرانی که این کار را می‌کردند زیر فشار شدت استثمار و بی‌حقوقی و سیه روزی و به به دنبال سال‌ها اعتصابات و مبارزه درون مراکز کار، اینک به خیابان‌ها می‌ریختند. آنها شعله‌های قهر ضد سرمایه‌داری بودند، اما اینکه سرمایه ستیزی خودجوش و مشتعل خود را چگونه، بر کدام بستر، با کدام سازمانیابی، به کمک کدام راهکارها، کدامین شعارها و از همه مهم‌تر رو به سوی کدام افق، به یک کارزار واقعی طبقاتی علیه وضعیت روز و علیه اساس موجودیت کار مزدی تبدیل کنند هیچ چیز نمی‌دانستند. هر چه تاریخاً در این زمینه‌ها شنیده بودند، همه وارونه و گمراه بود و اینک در زمانی که آماده فتح زرادخانه‌ها و پادگان‌های نظامی یکی از هارترین دیکتاتورهای تاریخ سرمایه‌داری می‌شدند، بدون اینکه بدانند چه می‌کنند و چه باید بکنند، بدون اینکه بدانند کدام بختک توحش را ساقط می‌نمایند و کدام اختاپوس بربریت را فرصت عروج به عرش قدرت می‌دهند، فرومانده و سردرگم به دور خود می‌پیچیدند. کمیته می‌ساختند، کمیته‌ها را سندیکا می‌کردند، نام آنها را شورا می‌نهادند و خیلی کارهای دیگر انجام می‌دادند.

کمیته‌های اعتصاب و سندیکای هماهنگ کننده آنها! برای قوام و ادامه کاری بیشتر اعتصاب می‌کوشیدند که ناگهان رژیم شاه دستور مصادره کامل دستمزدهای کارگران نفتگر و جلوگیری از پرداخت تنها ممر معیشتی خانواده‌های آنان را صادر کرد. کارگران زیر فشار سهمگین‌ترین یورش قرار گرفتند. خطر گرسنگی، فلاکت، فروماندگی از پرداخت بدهی‌ها و اجاره بهای مسکن و آواره شدن زن و فرزند در حاشیه خیابان‌ها، شیرازه زندگی آن‌ها را لرزاند. میلیونها کارگر هم‌زنجیر این جمعیت، در آن روزها می‌توانستند و بسیار خوب از این آمادگی برخوردار بودند که آخرین قوت لایموت خود را با آنان و فرزندانشان تقسیم کنند. در شرایطی که هر کارگری برای نجات هر انسان مبارز زخمی و آماج گلوله‌های دژخیمان آریامهری، جان خویش را بسیار بی‌دریغ در طبق اخلاص می‌نهاد، تقسیم رفیقانه نان روزانه با نفتگران اعتصابی برای میلیون‌ها کارگر عاصی امری بسیار عادی و مورد استقبال بود. در همین زمینه مشخص، در مورد کمک به حل معضلات اقتصادی و معیشتی کارگران در حال اعتصاب

نفت، دانشجویان خانواده‌های کارگری در عرض فقط چند روز بالغ بر دو میلیون و نیم تومان پول آن زمان را جمع آوری کردند و در اختیار کمیته اعتصاب قرار دادند. فعالین گرداننده این کمیته‌ها و سندیکای هماهنگی آنها اگر بارقه‌ای از شناخت و چاره اندیشی طبقاتی ضد کار مزدی داشتند، اگر بارقه‌های سرمایه ستیزی خودپوی آنها زیر فشار وارونه‌پردازی‌ها و تحریفات کمونیسم خلقی و اردوگاهی تسلیم سیاهی و خاموشی نشده بود، مسلماً برای حل معضل روز مبارزه خویش راه خانه هم زنجیران را پیش می‌گرفتند، همچنان که در عرصه‌های دیگر هم باید کارهائی متفاوت با پراکسیس روز خود می‌کردند.

اما آنها چنین نمودند. جلوداران، کمیته نشینان و سندیکابانان آن‌ها، کسانی مانند زنده یاد یدالله خسروشاهی و دیگران به جای این کار راه خانه طالقانی را پیش گرفتند. از او کمک خواستند و طالقانی آنان را به سرمایه‌داران بازار تهران، به فاشیست ترین، کارگرس‌تیزترین و ضد کمونیست‌ترین حلقه ارتجاع پان اسلامیستی بورژوازی، به دار و دسته موسوم به «مؤتلفه» ارجاع داد. انسان هائی که خود را فعالان کارگری پیشتاز و پیشاهنگ جنبش جاری طبقه خویش می‌خواندند در این شرایط حساس تاریخی و در پهنه کارزار گسترده و همه جا گیر روز، به جای آنکه حل معضل معیشتی توده‌های طبقه خود را یک سنگر نیرومند جنگ ضد سرمایه‌داری سازند، راه حل کاملاً متضاد، سرمایه مدار و نفرت انگیزی را پیش روی خود قرار دادند. آن‌ها کار بسیار زشت و فاجعه‌باری کردند. کمیته نشینان، بیرق مبارزه پرولتاریا در دست!!! برای اینکه با رژیم شاه مبارزه کنند دست توسل به آستان ارتجاع حمام خون سالار پان اسلامیستی بورژوازی دراز نمودند. اقدام رعب انگیزی که مورد استقبال زعمای بازار تهران و دار و دسته اختاپوسی مؤتلفه قرار گرفت. جماعت مذکور وعده مساعد دادند و فوری «مهدی عراقی» را به عنوان مسؤل حل و فصل ماجرا تعیین کردند. عراقی با توافق سندیکای هماهنگ کننده فعالیت کمیته‌های اعتصاب کارگران نفت به عضویت این سندیکا در آمد!!! و در رأس مبارزات نفتگران قرار گرفت!!!

بیان حادثه در قالب الفاظ، خیلی دشوار نیست، اما آنچه در عمل رخ می‌داد، حدیث سرکشی عفونتی عظیم، در شریان حیات جنبش کارگری ایران و دنیا بود. عفونتی که تحت شرایط خاص آن روز منفجر می‌شد و سیلاب تعفن، آلودگی‌ها و مسمومیت هایش همه چیز را در خود غرق می‌کرد. عراقی یار غار سابق نواب صفوی، از مخوف‌ترین محافل ضد کمونیستی

و درنده بورژوازی پان اسلامییست موسوم به «فدائیان اسلام» بود. او مدت‌ها در درون این گروه بر هر چه رنگ کارگر، انسانیت، حقوق انسانی یا حتی رنگ سکولاریسم، مدنیت، حق و حقوق جعلی کاپیتالیستی داشت شمشیر دیانت می‌کشید، پس از سقوط فدائیان اسلام همراه با لاجوردی‌ها و عسگر اولادی‌ها و با امر و نهی بهشتی و رفسنجانی، زنجیره محافل اولترا ارتجاعی ضد کمونیستی و فاشیستی «مؤتلفه» را پدید آوردند. در سال ۵۴ به دنبال انتشار اخبار مربوط به تحولات ایدئولوژیک درون سازمان مجاهدین خلق و کمونیست شدن اکثریت قریب به اتفاق افراد این سازمان، از مخالفت‌های گذشته خود با رژیم شاه ابراز ندامت کرد، همراه، با سایر فاشیست‌های اسلامی هم‌دل خویش از جمله مهدی کروبی، به ساواک شاه تعهد داد که در صورت خروج از زندان با همه ظرفیت و قوا دست به کار مبارزه علیه کمونیست‌ها و تلاش برای نابودی آنها خواهد شد.

عراقی و باند سپاه فاشیستی وی با توبه و طلب عفو از شاه جنایتکار و با هدف سازماندهی فاشیستی علیه کمونیسم و جنبش کارگری از زندان آزاد شدند و اینک او و باندش دو ماه پیش از وقوع قیام بهمن ۵۷ از سوی فعالان کمیته‌های اعتصاب و سندیکای هماهنگی این کمیته‌ها، نشان عضویت و مقام مسلط در ستاد رهبری جنبش روز کارگران نفت را احراز می‌نمود!!! حادثه شومی که تصورش آسان نیست، اما با همه شوم بودنش رخ داد. فاجعه‌ای که بذر وقوع آن از سالها پیش توسط کمینترن و احزاب لنینی به اندازه کافی در زمین زندگی و فکر و اعتراض کارگران کشت شده بود. قطعنامه‌ها و مصوبات کنگره‌های مختلف «کمینترن» از جمله متون مربوط به سال‌های نخست تأسیس آن، تا چشم کار می‌کرد توصیه‌های مؤکد سران حزب کمونیست شوروی و احزاب دیگر برای اتحاد با پان اسلامییسم، علیه امپریالیسم را زینت بخش صفحات خود داشت. در همین جا باید به شروع فصل سپاه تازه‌ای در سیر رخدادهای جاری و سرنوشت جنبش کارگری ایران در آن سال، از زمان وقوع همین حادثه به بعد اشاره کنیم.

تا قبل از تماس مستقیم و سازمان یافته «سندیکای سراسری کمیته‌های اعتصاب کارگران شرکت نفت»!! با طالقانی و سپس سرمایه‌داران بازار، با اینکه جنبش کارگری ایران توسط ارتجاع فاشیستی اسلامی به گروگان گرفته شده بود، اما سرمایه‌داران پان اسلامییست، در سازماندهی اعتصابات کارگران کارخانه‌ها علیه رژیم شاه، جا و مکانی نداشتند و نقشی بازی

نمی‌نمودند. توده کارگر در تظاهرات خیابانی و جنگ و ستیزهای جاری سطح شهرها به دنبال فراخوان‌ها، شعارها و برهوت آفرینی‌های این بخش بورژوازی راه می‌افتاد. این را پیش‌تر، در جلد اول کتاب به تفصیل توضیح دادیم. نکته مورد تأکید در اینجا حضور یا عدم دخالت این جماعت در برنامه‌ریزی اعتصابات کارگری علیه رژیم در درون مراکز کار است. چنین چیزی وجود نداشت و شروع آن را باید از همین زمان، از روزهای عقد اخوت میان سندیکای نفتگران با فاشیسم اسلامی، با هدف دریافت دستمزدهای کارگران در روزهای اعتصاب به حساب آورد.

ورود عراقی به سندیکای هماهنگی کمیته‌های اعتصاب کارگران نفت و اعلام آمادگی بورژوازی پان اسلامیست برای تأمین هزینه‌های اعتصاب یا پرداخت مزدهای نفتگران، بیش از پیش دست این بخش طبقه سرمایه‌دار را برای بیشترین دخالت‌ها و امر و نهی کردن‌ها در جنبش کارگری و بهره‌گیری از این جنبش به عنوان ساز و برگ تسخیر قدرت، باز کرد. چند صباحی بعد عناصری از بورژوازی عزم جزم نمودند که کل کارگران نفت طومار اعتصاب را در هم پیچند و به سر کار باز گردند. مهدی، بازرگان، رفسنجانی و صباغیان از سوی خمینی با نفتگران وارد گفتگو شدند. دستور پیر موبد دژخیم سرمایه را با کارگران در میان نهادند و توده کارگر حوزه‌های نفتی به گونه‌ای ذلت بار، در اجرای دستور خمینی به سر کار باز گشتند. در این میان بد نیست به حداکثر مطالبات و انتظارات کارگران نفت در روزهای قیام و حتی در ماه‌های نخست استقرار جمهوری اسلامی سرمایه‌داری هم نگاهی داشته باشیم. صدر و ذیل این تمناها و خواست‌ها در داشتن یک «نماینده» از جانب خویش در نهاد موسوم به «شورای انقلاب» خلاصه شد!!! همان نهاد تا مغز استخوان ضد کارگر و بشرستیزی که هسته اصلی برنامه‌ریزی، سازماندهی و تأسیس ساختار حاکمیت جدید سرمایه‌داری بود!!! به بیان دیگر دهها هزار کارگر در یکی از حوزه‌های حساس کلیدی و استراتژیک ارزش افزایی سرمایه اجتماعی ایران، کل اعتصاب و قدرت پیکار طبقاتی خود را رایگان به ارتجاعی‌ترین و درنده‌ترین نمایندگان دینی فاشیست بورژوازی تقدیم کردند. آن‌ها در ازای تسلیم تمامی این دار و ندار، تنها چیزی که خواستند، حضور فردی با اسم دروغین «نماینده کارگران نفت» در هسته اصلی برنامه‌ریزی و تأسیس یکی از مخوف‌ترین رژیم‌های تاریخ سرمایه‌داری بود. کارگران نفتگر کمی این طرف‌تر حتی از همین هم عقب نشستند، آن را بسیار بلندپروازانه

و رادیکال ارزیابی کردند!!! و بدیل خردمندانه تری برایش پیدا و پیشنهاد نمودند!! زبون تر از پیش اعلام داشتند که رضایت حاکمان جدید سرمایه به وزارت «محمدجواد تندگویان» (کارمند شرکت نفت و وزیر نفت بعدی دولت رجائی) برایشان کفافی می‌دهد!!!

جنبشی که از شروع دهه ۵۰ خورشیدی به ویژه از سال ۵۲ به بعد با اعتصابات پرشکوه و خروشان خودارکان قدرت سرمایه‌داری را لرزاند، جنبشی که با خیزش قهرمانانه و خونبارش در پهنه سرپناه سازی در حاشیه شهرهای بزرگ و بیشتر از همه جا تهران، ابعاد میدان‌داری سرمایه ستیزانه خودجوش خود را وسعت بخشید، جنبشی که در محله‌های مسکونی شهرها و روستاها، برای بهبود شرایط زندگی و حصول حداقل امکانات «رفاهی» علیه حاکمان روز سرمایه شورید، جنبشی که به دنبال وقوع بحران اقتصادی سال ۵۵ سرمایه‌داری آماده انفجار در سطح شهرها و کف خیابان‌ها شد، جنبشی که با نمایش عظمت خود، کانون‌های قدرت قطب غربی سرمایه جهانی را به چاره اندیشی برای نجات موجودیت سرمایه‌داری و بقای حاکمیت سرمایه در ایران به تکاپو واداشت، جنبشی که اکنون روزهای تدارک یورش به پادگان‌ها و زرادخانه‌ها و دژهای قدرت یکی از بربرمنشانه‌ترین رژیم‌های شاهنشاهی سرمایه‌داری را پشت سر می‌نهد، آری این جنبش در چنین موقعیتی، حین عبور از چنین گذرگاهی زیر فشار سردرگمی، فروماندگی و گمراهه رفتن‌های سالیان دراز، قدم به قدم همه چیزش را تسلیم دغلاکرتین بخش ارتجاع بورژوازی کرد. درهای همه مراکز پنهانی تصمیم‌گیری و چه باید کردن و نکردن‌های خود را به روی فاشیسم پان اسلامیستی بورژوازی باز نمود!! ورود عمده و اگره جانی این بخش بورژوازی به سرای تعیین خطوط مبارزات خود را گرامی شمرد و به همه چیز تن داد!!!

به موازات تشکیل کمیته اعتصاب در حوزه‌های مختلف نفتی، نوع همین کمیته‌ها در همه کارخانه‌ها و به تدریج در تمامی مراکز کار دولتی و خصوصی، مقدم بر همه در مؤسسات مهم استراتژیک و تعیین کننده اقتصادی مانند آب و برق، مخابرات، راه آهن، رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها، اتوموبیل سازی‌ها، محلات گوناگون درون همه شهرها و روستاها پدید آمدند و شروع به ایفای نقش کردند. کمیته‌های درون کارخانه‌ها و مراکز کار، در آستانه قیام بهمین، به دنبال فرار صاحبان شرکت‌ها، تعطیلی خیلی از واحدهای تولیدی، گسترش بیکاری و بلا تکلیفی وضعیت اشتغال توده‌های کارگر، در پاره‌ای جاها، از جمله در صنعت نفت، اندک

اندک خود را برای تأثیرگذاری فعال تر بر پروسه تعیین سرنوشت این مؤسسات آماده ساختند.

«شوراهای کارگری» پس از قیام بهمن

با وقوع قیام بهمن آنچه زیر نام کمیته‌های اعتصاب در کارخانه‌ها و مراکز مختلف کار و تولید فعالیت می‌کردند، عملاً در مقابل معضلات، چالش‌ها و مسائل کاملاً تازه و متفاوتی قرار گرفتند. خطوط کلی این شرایط، دشواری‌ها و نوع چاره‌پردازی‌ها را شاید بتوان به شرح زیر جمع‌بندی کرد.

۱. سرمایه‌داران خارجی و شرکای آنها، بانکداران، مالکان مؤسسات مالی بزرگ و افراد رده بالای لایه فوقانی بورژوازی، کم یا بیش، از کشور خارج گردیدند. آن‌ها در ماه‌ها و روزهای پیش از فرار همه، یا بخشی از سرمایه‌ها، به ویژه سرمایه‌های پولی خود را بردند و به حسابهای بانکی در نقاط دیگر دنیا منتقل نمودند. بسیاری از کارخانه‌های متعلق به این سرمایه‌داران فراری معمولاً بدهی‌های زیادی به بانکهای داخلی داشتند. معضل تهیه ماشین آلات، مواد خام و وسایل کمکی یا کلاً بخش ثابت سرمایه نیز بر گرده آنها سنگینی می‌کرد. این عوامل ادامه کار واحدهای مذکور را دستخوش مشکل می‌ساخت و خطر تعطیل را در پیش روی آن‌ها قرار می‌داد.

۲. حاکمیت جدید سرمایه از درون «شورای انقلاب» و دولت تازه تأسیس، به کمک اهرمهای موجود قدرت برای اعاده نظم تولیدی سرمایه، بازسازی اقتصاد متلاشی سرمایه‌داری، اعمال مالکیت هر چه مسلط تر بورژوازی بر کل مراکز کار و تولید و مقدم بر همه این‌ها، برای سازماندهی فاشیستی ماشین دولتی جدید سرمایه‌داری، تلاش می‌کرد. نهادهای جدید قدرت سیاسی بورژوازی برای حصول این هدف‌ها به هر کاری دست می‌زدند، اما برای پیشبرد کارهای خود، به ویژه برای سلاخی سراسری جنبش کارگری نیاز به اندکی زمان داشتند. سرمایه‌داران فاتح و مالک الرقاب‌های پیروز نوظهور در نخستین گام، تراست‌های بزرگ مالی و صنعتی جدیدی تشکیل دادند، بنگاه‌های عریض و طولی از نوع «بنیاد مستضعفان»، «بنیاد شهید»، «بنیاد امام» و نهادهای مشابه را تأسیس نمودند و مالکیت عظیم‌ترین بخش سرمایه اجتماعی کشور را در انحصار این مؤسسات اقتصادی بزرگ قرار دادند.

۳. جنبش کارگری به دلیل سردرگمی، بی‌افقی و دلایل دیگری که در این کتاب به اندازه

کافی تشریح شده است، به رقت بارترین وضع در گروگان ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی بود، اما این جنبش به هر حال و به رغم این وضعیت، باز هم در سطحی وسیع بر تحقق پاره‌ای خواسته‌های خود پای می‌فشرد. اهم این مطالبات به شرح زیر بودند:

- پرداخت بلادرنگ دستمزدهای به تعویق افتاده
 - افزایش مطلوب مزدها
 - غرامت ایام بیکاری
 - بیمه «خدمات درمانی»
 - بالا بردن میزان مستمری بازنشستگی
 - کاهش ساعات کار از ۴۸ ساعت به ۴۰ ساعت
 - پائین آوردن مرز سنی بازنشستگی
 - حضور نمایندگان کارگران در امور مربوط به برنامه‌ریزی تولید و مدیریت کارخانه
 - دو روز تعطیل در هفته
 - اخراج مدیران سابق یا شرکای سرمایه‌داران فراری
 - ممنوعیت اخراج کارگران
 - بازگشت به کار تمامی کسانی که به دلائل مختلف در ماه‌های اخیر اخراج شده بودند
 - آزاد ساختن تشکل‌های کارگری و فعالیت‌های سیاسی
- این انتظارات عمومیت داشتند و از سوی بخش‌های مختلف طبقه کارگر در سراسر جامعه و در درون همه مراکز کار و تولید مطرح می‌شدند. این نکته نیازمند توضیح است که طرح مطالبات بالا در شرایط خاص روز، نشان بلوغ یا سطح بالای آگاهی و احساس قدرت طبقاتی توده‌های کارگر نبود، کاملاً بالعکس فروماندگی و زبونی جنبش کارگری را حکایت می‌کرد. جنبشی که نیروی سلسله جنبان تلاطمات چندین ساله در ساختار قدرت سرمایه، موجد زلزله در ارکان ثبات عظیم‌ترین قطب سرمایه جهانی و ارتش واقعی پروسه کارزارهای منتهی به قیام بهمن و سقوط دیکتاتوری سلطنتی سرمایه بود، اینک به دنبال ایفای همه این نقش‌ها، در کنار کاخهای پرجبروت قدرت، مالکیت و حاکمیت سرمایه‌داران درنده جدید، دست تکدی برای دریافت مزدهای معوقه چندین ماهه، ۴۰ ساعت کار در هفته و مثل اینها دراز می‌کرد!!

کمیته‌های اعتصاب در روزهای قبل و بعد قیام بهمن ۵۷ به عنوان قرارگاه‌ها و مجاری ابراز وجود این جنبش مهجور، به گروگان گرفته شده، فاقد صف مستقل طبقاتی و بی‌افق، شروع به جستجوی راه برای پیگیری مطالبات بالا کردند. شوراها از ژرفنای چنین وضعی بیرون آمدند و به همین دلیل برخلاف ادعای طیف رفرمیسم میلیتانت، حتی اگر آماج قهر و سرکوب ارتجاع پان‌اسلامیستی بورژوازی قرار نمی‌گرفتند!! - که بلادرنگ گرفتند - باز هم جهتگیری بالفعل لازم برای دمیدن در صور مبارزه واقعی ضد سرمایه‌داری را نداشتند. واقعیت روزشان بانگ می‌زد که فاقد این پتانسیل هستند. آنچه رخ داد نیز همین را حکایت کرد.

کمیته‌ها و بعدها حتی شوراها مظهر رادیکالیسم‌های و حاضر خودپوی سرمایه‌ستیز توده‌های کارگر نبودند. کاملاً روشن است که کارگران، به رغم همه آنچه در طول سالهای ۵۶ و ۵۷ بر سرشان آمد، به رغم فروماندگی، به گروگان درآمدن و ساز و برگ تسویه حساب‌های درون بورژوازی شدن، باز هم برای مقاومت، مبارزه و تحمیل خواسته‌های خود بر نظام سرمایه‌داری آمادگی نشان می‌دادند. آنها شرایط نادر، مناسب و مساعد تاریخی را نظاره می‌کردند. شرایطی که در آن، هیچ سنگی از چرخه نظم‌تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه، بر روی سنگ دیگرش بند نبود. اقتصاد سرمایه‌داری در فروپاشیدگی به سر می‌برد، ساختار قدرت سیاسی متلاشی بود. فاشیسم اسلامی بورژوازی برای بازسازی نظم سرمایه در گام‌های نخست قرار داشت و انبوه دشواری‌ها را در برابر خود می‌دید. ارتش و پلیس و کل دستگاه سرکوب بورژوازی در حالتی چند شقه قرار داشتند و ترمیم و بازسازی آن‌ها نیازمند زمان کافی بود. توده‌های کارگر این وضع را می‌دیدند، به دنیای بدبختی‌ها، فقر و فاقه و فلاکت خویش هم نظر می‌انداختند. روزهای پشت سر و نقش خاص خود در کفن و دفن دیکتاتوری‌ها را سلطنتی را به خاطر می‌آوردند. همه این‌ها را با هم جمع می‌زدند و نتیجه آن تصمیم به تلاش برای فشار هر چه بیشتر بر سرمایه‌داران و دولت جدید سرمایه‌داری می‌شد. کمیته‌های اعتصاب بر فراز چنین وضعی شروع به استحاله خود در قالب «شوراها» کردند. اما این به اصطلاح «شوراها» نه ظرف رشد، بالندگی و ارتقاء سرمایه‌ستیزی‌های و حاضر کارگران به یک جنبش آگاه ضد سرمایه‌داری که کاملاً بالعکس تجسم سردرگمی و بن بست مبارزات آنان می‌شد.

کارگران پالایشگاه نفت آبادان اولین گروه توده کارگر بودند که موجودیت «شورای» خود را

اعلام داشتند. اقدامی که از سوی همزنجیران آن‌ها در پالایشگاه‌های تهران، تبریز و تمامی مؤسسات نفتی دیگر مورد استقبال قرار گرفت، همه آنها شوراهای محل کار خود را به وجود آوردند. روند کار به این صورت پیش رفت که هر قسمت از هر کدام پالایشگاهها، به طور مثال تعمیرات، پروسس، آمین، متحده، و دیگران جدا، جدا شوراهائی تشکیل دادند و سپس نمایندگان این شوراها با اجتماع خود موجودیت شورای پالایشگاه را اعلام کردند. کمی این طرف‌تر حدود ۸۳۰۰ نفر از ادارات مرکزی و شرکت‌های زیر مجموعه وزارت نفت در تهران به دور هم گرد آمدند. این عده طرح تأسیس شورای سراسری شرکت نفت را پیشنهاد کردند و به مشورت گذاشتند. جمعیت حاضر در اجلاس، مبانی و معیارهای تشکیل و حتی قواعد کار این شورا را نیز به بحث نهادند و به تصویب رساندند!! بر پایه مصوبه مذکور، به هر ۱۰۰۰ کارگر شرکت نفت در هر کجای ایران اجازه داده می‌شد که یک نفر را به عنوان نماینده برای تشکیل شورای سراسری معرفی نمایند!!! اجلاس با رجوع به همین تصمیم‌گیری و با محاسبه شمار کارگران نفتگر در تمامی حوزه‌های نفتی که به ۶۵۰۰۰ نفر می‌رسید، کل اعضای شورای سراسری را ۶۵ تا ۷۰ نفر اعلام نمود!! افراد حاضر در گردهمایی که بعضاً از مدیران و کارمندان عالی رتبه بودند، در پایان با توجه به تعداد خود ۸ نفر را به عنوان نماینده برای شرکت در شورای سراسری انتخاب نمودند.

شورای پالایشگاه آبادان به دنبال تأسیس در فروردین ۵۸ شروع به انجام کارهایی کرد. خواست ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل در هفته را جامه عمل پوشاند. برخی مدیران منصوب رژیم سلطنتی سرمایه را از کار برکنار نمود و خواستار عزل «معین فر» از وزارت نفت شد. کارنامه اثرگذاری‌ها و میدان‌داریهای شورا در همین جا به انتهای خود رسید و نمایندگان و تشکیل دهندگان در اردیبهشت این سال همه اختیارات خود را تقدیم دولت «بازرگان» کردند!!!

وضع در پالایشگاه تبریز نیز کم یا بیش به همین منوال پیش رفت. در اینجا شورا مدعی اعمال «کنترل کارگری» گردید!! اما آنچه در عمل رخ داد، سوای رتق و فتق امور بر پایه معیارهای بردگی مزدی و تحکیم پایه‌های قدرت سرمایه چیز دیگری نبود. «نفت پارس» از مراکز و مؤسسات دیگر نفتی اما جدا از حوزه اداری و مدیریت شرکت نفت بود که در همان روزهای نخست پس از قیام بهمن صحنه تلاش فعال کارگران برای تشکیل شورا شد. در

اینجا نیز به روال معمول ۷ کارگر به دور هم جمع شدند، تأسیس شورا را به اطلاع همگان رساندند!! و خواستار عضویت سایرین در این تشکل و پشتیبانی آنان از اقدامات خویش شدند. تشکیل دهندگان شورا اعلام کردند که برای:

- «ملی شدن» پالایشگاه و الحاق آن به «شرکت ملی نفت ایران»
- اخراج کارشناسان خارجی
- افزایش دستمزدها
- کاهش ساعات کار
- دریافت حق مسکن
- پرداخت وام به همه کارگران متقاضی
- گرفتن محلی برای استقرار و فعالیت شورا

و نوع این مطالبات مبارزه خواهند کرد. خواست‌های شورا با مخالفت شدید رژیم جدید سرمایه مواجه شد. کارگران دست به مبارزه و مقاومت زدند. آن‌ها برای مدتی بسیار کوتاه کنترل فروش تولیدات نفتی را به دست گرفتند. در روز ۳۱ خرداد ۵۸ عملاً خروج، بارگیری و فروش نفت را متوقف ساختند و کل تولیدات را انبار کردند. شورای کارگران بر «ملی» شدن و الحاق نفت پارس به شرکت نفت نیز پای فشرد و از جانب خود، نمایندگانی برای شرکت در شورای سراسری کارگران صنعت نفت اعزام نمود. همزمان با اعلام موجودیت شوراهای کارگران نفت یا حتی پیش از این تاریخ، کارگران سایر مراکز دیگر کار و تولید نیز شروع به تشکیل شوراهای خود کردند. زمینه‌های تأسیس، موضوع کار و بستر فعالیت این شوراهای لزوماً با آنچه در شرکت نفت رخ می‌داد، عین هم نبود. کل شوراهای در یک چیز با هم اشتراک داشتند. هیچ کدام آن‌ها روی ریل مبارزه آگاه ضد سرمایه‌داری پیش نمی‌رفتند و چنین جهت‌گیری را در عمل نشان نمی‌دادند. با این وجود به لحاظ نوع مشغله‌ها، مسائلی که در برابر خود می‌دیدند و چاره جوئی‌هایی که دستور کار می‌ساختند، حتی ظرفیت حاضران برای عینیت بخشیدن به سرمایه ستیزی خودجوش طبقاتی خود، با هم تفاوت چشمگیر داشتند. کارگران نفت همان گونه که پیش‌تر در همین کتاب تصریح شد، بیش از برخی حوزه‌های دیگر، از آلودگی به فرمیسم راست سندیکالیستی، حتی سندیکالیسم نسخه پیچی ساواک شاه رنج می‌بردند. آنها با شروع جنبش سراسری نیز بر خلاف گزافه گوئی‌های

محافل چپ خلقی یا اردوگاهی، اولاً تا مدت‌ها اسیر محافظه کاری بودند، ثانیاً کمترین تحرک ضد سرمایه‌داری را از خود ظاهر ساختند. آنها در آن دوره بیش از آنکه رادیکالیسم طبقاتی خود را به نمایش نهند، بازگوی همراهی با رژیم ستیزی اپوزیسیونهای اردوگاهی یا دینی بورژوازی شدند. از فشار رفرمیسم راست بر بخش قابل توجه کارگران نفتگر که بگذریم، شمار قابل توجهی هم تأثیرپذیری نسبتاً بارزی از سازمانهای چریکی داشتند. این اثرپذیری در آن روزها، بیش از هر چیز با رژیم ستیزی خلقی و فاقد هر مقدار بار ضد سرمایه‌داری ابراز وجود می‌نمود.

کارگران نفت چنین وضعی داشتند اما این مسائل به این صورت در مورد کارگران بخش‌های دیگر یا سایر مراکز کار صدق نمی‌نمود. در خیلی از کارخانه‌ها توده کارگر برای تضمین حتی المقدور قوت لایموت فرزندان نشان چاره‌ای نداشتند، جز اینکه عملاً توان روز خود را علیه سرمایه و دولت‌ش به کار گیرند. منظور این نیست که مثلاً یک جنبش سازمان یافته شورائی و ضد سرمایه‌داری راه می‌انداختند. معلوم است که برای این کار با کوه کاستی‌ها مواجه بودند، اما به هر حال و به رغم همه پاشنه آشیل‌ها تن به تسلیم نمی‌دادند. خواست‌های اولیه خود را بیرق اعتراض می‌کردند. با یورش اوباش و آکره در حال سازمانیابی فاشیستی بورژوازی رو به رو می‌شدند. مصمم و استوار شروع به مقاومت می‌نمودند، ایستادگی و اراده راسخ خود را در نقشه عملهای رادیکال سرمایه ستیزانه و چاره‌گری‌های مقدور ضد سرمایه‌داری پیش می‌کشیدند. این نقشه عملها را محتوای مبارزه طبقاتی جاری می‌نمودند. این کارگران با توجه به کل شرائط زندگی و کار و کوه فقر و فلاکت آوار بر سر خود تا پای جان با حاکمان جدید سرمایه گلاویز می‌گردیدند. یک شاخص کارشان هم آن بود که این ستیز را در مجرد طرح مطالبات و فشار برای تحقق خواسته‌ها خلاصه نمی‌نمودند. شعارپردازی نمی‌کردند و اساساً حصول انتظارات را به موافقت یا روی خوش ارتجاع بورژوازی موکول نمی‌ساختند. بالعکس نقشه‌ها و اقدامات عملی معینی را دستور کار می‌نمودند که اجرای آنها متضمن نوعی یورش، هر چند محدود و بی‌افق به سرمایه بود. به بیان دیگر با استفاده از وضعیت روز و ضعف ساختار قدرت سیاسی بورژوازی بر سر مالک الرقاب‌های جدید فریاد می‌زدند که گورشان را گم کنند، سایه قهر و سرکوب را از سر آنان کوتاه سازند تا خود برای زنده ماندن خویش چاره‌ای اندیشند. برخی شورا‌های کارگری و البته شمار اندکی از آنها کم یا بیش وارد چنین

روندی گردیدند و با همه ضعفها و فروماندگی‌های دامنگیرشان، اینجا و آنجا، برای چند صباحی کارهای قابل توجه و گاه درس آموزی انجام دادند. نیاز به توضیح نیست که عمر این شوراها با توجه به موقعیت روز کل جنبش کارگری و روند سریع استقرار فاشیسم اسلامی بورژوازی بسیار کوتاه بود. نکته مورد تأکید آنست که این شمار شوراها، بر خلاف آنچه در مورد شوراهای نفتگران گفتیم، بسیار بیشتر از آنکه کانون متلاطم رژیم ستیزی فراطبقاتی باشند، کانون قهر و تعرض توده کارگر علیه سرمایه و سنگر اعمال قدرت کارگران برای تحمیل خواسته‌های خود بر سرمایه‌داران و رژیم آنها بود. تعداد این نوع شوراها همان گونه که گفته شد، زیاد نبود و از میان همان شمار معدود، ما به موارد معین زیر بسنده می‌کنیم.

شورای کارگران کارخانه تولید اسکلت فلزی

این کارخانه در کیلومتر ۹ جاده مخصوص کرج قرار داشت و در مالکیت سرمایه‌داران فرانسوی و شرکای ایرانی آنها بود. چند صد کارگر در آنجا کار می‌کردند و از فشار سهمگین استثمار رنج می‌بردند. با گسترش روزافزون دامنه اعتصابات کارگری به همه کارخانه‌ها و بسط جنبش توده کارگر به سطح شهرها و تظاهرات خیابانی اینان نیز به صف مبارزه سراسری علیه رژیم سلطنتی سرمایه پیوستند. با وقوع قیام و سقوط رژیم شاه، سرمایه‌داران مالک شرکت تا هر کجا که توانستند سرمایه‌های خویش را از ایران خارج ساختند و خود نیز راهی خارج گردیدند. کارخانه در آستانه تعطیل قرار گرفت و چند صد کارگر خطر بیکاری و تیغ قهر گرسنگی ناشی از بیکار شدن را بر روی گلوی خود و فرزندانشان لمس کردند. کارگران باید دست به کار می‌شدند و چاره‌ای می‌اندیشیدند. آنها دور هم جمع شدند و به گفتگو پرداختند. فکرای خویش را روی هم ریختند. هر کسی هر چه به نظرش می‌رسید پیش کشید و دیگران به گفته‌های او گوش دادند. اجتماع آنها خود به طور واقعی و بدون نیاز به هیچ بیانیه، اطلاعیه، اساسنامه، یک شورای پر جوش و خروش کارگری شد. شورائی که شایسته این نام بود. کل آحادش را کارگران تشکیل می‌دادند. افرادی که زمین و آسمان زندگیشان را دردها و رنجها و سیاه روزی‌های مشترک و هم ریشه و همگن تشکیل می‌داد. همه در آستانه از دست دادن کار بودند. همه در صورت بیکاری محکوم به گرسنگی و فقر و فلاکت می‌شدند. همه باید راه چاره‌ای می‌جستند و از همه این‌ها اساسی‌تر و سرنوشت‌سازتر

اینکه همه آنان فقط و فقط در همفکری و هم‌رزمی با هم توان چاره‌گری و غلبه بر مخاطرات سهمگین دامنگیر خود را پیدا می‌کردند.

آن‌ها در میان انبوه بدبختی‌ها یک شانس هم داشتند. اینکه هیچ بالانشین، منجی و آمر و ناهی در میانشان نبود. باید فقط به خود و فکر خود و قدرت تدبیر و راه حل جوئی خود اتکاء می‌نمودند. تمام عمر را برای صاحبان سرمایه کار کرده بودند. اینک بخش بسیار ناچیزی از حاصل استثمار سالیان درازشان به صورت ماشین آلات و وسائل کمکی و ابزار تولید در پیش رویشان قرار داشت. ماشین‌ها و ابزار و آلاتی که در قالب سرمایه آنها را استثمار می‌نمود و با فرار سرمایه‌دار عجلتاً مثل توده کارگر خالق خود در انتظار تعیین سرنوشت به سر می‌بردند. کارگران در گفت و شنوده‌های کوتاه شورائی با همان سطح شناخت و توان چاره‌اندیشی خود عزم جزم کردند که این سهم ناچیز از حاصل استثمار سالیان متمادی خود، همان سرمایه در شکل ماشین آلات و ابزار کار را به تصرف در آورند. چرخ تولید را راه اندازند. مواد و مایحتاج پروسه تولید را از هر کجا که برایشان ممکن باشد تهیه نمایند. از درون شورای خود و با برنامه‌ریزی و دخالتگری فعال شورائی آحاد خود شروع به تولید نمایند. آن‌ها گامهای بعدی کار را هم بررسی کردند. به این نتیجه رسیدند که قادر به تهیه مواد خام و کمکی و وسائل مورد نیاز هستند و می‌توانند محصولات تولید شده را به فروش رسانند. برای این کار خود را نیازمند برنامه‌ریزی بیشتر دیدند. اما فقط نوعی برنامه‌ریزی که توسط شورای آنها انجام گیرد و محصول مستقیم فکر، تدبیر و تصمیم متحد شورائی آنان باشد.

کارگران به این ترتیب، پس از طی پروسه شور و مشورت‌ها و حساب و کتاب و کتاب‌ها برنامه کار را آغاز کردند. کارخانه را در اختیار گرفتند. شروع به تولید نمودند، روانه جاهای مختلف برای تهیه مواد خام و مایحتاج چرخه تولید شدند، محصولات تولید شده را به فروش رساندند. با بهای این تولیدات دستمزدهای خود را برداشتند و همان روال متعارف کار سرمایه‌داری را منتهی بدون وجود سرمایه‌دار ادامه دادند. در همین جا و پیش از پیگیری آنچه در کارخانه و در رابطه با توده کارگر رخ داد باید نکته مهمی را هر چند کوتاه یادآوری نمود و مورد تأکید قرار داد. کل کارهای کارگران «کارخانه تولید داربست‌های فلزی» تا اینجا، به هیچ وجه، هیچ تغییری در اساس استثمار شدن آنان توسط سرمایه پدید نمی‌آورد. حتی فاکتور بسیار تعیین‌کننده برنامه‌ریزی و اداره شورایی شرکت به وسیله شورای متشکل از آحاد آنان نیز در

چهاردیواری تنگ یک کارگاه، کمترین خراشی به رابطه سرمایه، استثمار شونده‌گی و کارگر بودن این جمعیت وارد نمی‌ساخت. سوسیالیسم الغاء کار مزدی را نمی‌توان با رابینسون بازی‌های تعدادی انسان در یک جزیره محقر درون هفت دریای حاکمیت و استیلای شیوه تولید سرمایه‌داری جامه عمل پوشاند. پیداست که این کارگران همچنان فروشنده نیروی کار بودند. با شدت تمام استثمار می‌شدند، اضافه ارزش تولید می‌کردند. حجم عظیم کار اضافی آنان به سود سرمایه تبدیل می‌گردید و کل آنچه ذاتی سرمایه‌داری است بر هست و نیست آن‌ها حکم می‌راند. حادثه‌ای که در این حد و تا این جای کار اتفاق می‌افتاد در عالم واقع و به زبان نقد مارکسی اقتصاد سیاسی این بود که ابزار کار، مواد خام، ماشین آلات، وسایل کمکی، ساختمان کارگاه و سایر مصالح تولید، در عین حال که کماکان به تمام و کمال سرمایه بودند، اما عجالتاً از ملکیت افراد سرمایه‌دار خارج می‌شدند. کارگران این وسایل و مایحتاج را از دست صاحبان سرمایه می‌گرفتند و به کمک آنها چرخه تولید را راه می‌انداختند. به جای سرمایه‌دار همه امور برنامه‌ریزی و مدیریت را انجام می‌دادند، به خود دستمزد پرداخت می‌نمودند، محصول کار را وارد پروسه سامان‌پذیری سراسری سرمایه اجتماعی می‌کردند و این روند را ادامه می‌دادند.

شاید خیلی‌ها با دیدن عبارات فوق دچار حیرت گردند. شاید بیان آن‌ها را با حرف‌ها و پافشاری‌های فعالین رویکرد لغو کار مزدی در رابطه با جنبش شورائی، به عنوان تنها ظرف مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه هستی سرمایه‌داری ناهمگون بینند!!! کاملاً برعکس، همه این نکات در همگنی و انسجام کامل با حرف‌های ما پیرامون جنبش شورائی سرمایه ستیز طبقه کارگر قرار دارد. در این زمینه پائین‌تر ولو کوتاه توضیح خواهم داد، اما پیش از آن ادامه بحث بالا را پی‌گیریم. به این پردازیم که چرا اداره شورائی پروسه کار در مورد معین کارخانه داربست فلزی یا کل کارخانه‌های یک شهر و منطقه، در عین حال که پاره‌ای مشکلات کارگران را کاهش می‌دهد، با اینکه تجلی تنها شکل درست و شکوهمند دوره‌ای از مبارزه طبقاتی آنها است، با قبول این که کارگران باید حتماً چنین کنند، اما متضمن هیچ تغییری واقعی در رابطه خرید و فروش نیروی کار و تولید اضافه ارزش یا جدائی شرائط عینی کار از عامل ذهنی آن نیست. برای اینکه موضوع به درستی تشریح شود عجالتاً از موقتی بودن تصرف کارخانه و به قول معروف دولت مستعجل بودن اداره شورائی یک شرکت یا انبوه شرکتها توسط کارگران

چشم می‌پوشیم. فرض را بر این می‌گذاریم که مثلاً توده‌های کارگر یک کارخانه، چندین کارخانه، کل کارگران یک شهر یا یک منطقه وسیع جغرافیائی، از درون شورای خود، کل کار را برنامه‌ریزی می‌کنند و بدون وجود هیچ سرمایه‌دار یا مالک کمپانی، پروسه تولید را پیش می‌برند. حرف ما این است که کارگران با فرض انجام همه این‌ها همچنان فروشنده نیروی کارند، استثمار می‌شوند، از وسایل کار خود جدا هستند و زیر سلطه تام و تمام سرمایه قرار دارند. چرا؟

شاید بهتر باشد اشاره‌ای به پیشینه تاریخی این بحث کنیم. در سال‌های پس از وقوع انقلاب کارگری اکتبر، حزب کمونیست شوروی به عنوان قدرت سیاسی مسلط روز جامعه، با کوه عظیمی از سردرگمی‌ها رو به رو گردید. این حجم سنگین این سردرگمی‌ها یا گیج‌سری‌ها هم چیزی نبود جز اینکه اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری اتحاد شوروی را چگونه، طی چه پروسه‌ای، با کدام الگو و کدامین نسخه نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی بازسازی کنند. بالانشینان و نظریه پردازان حزب، مالکیت کل سرمایه اجتماعی توسط دولت را سوسیالیسم می‌خواندند و پیداست که نظرات و چاره‌جویی‌های خود برای بازسازی اقتصاد کاپیتالیستی شوروی را هم جستجوی راه‌های تحول سوسیالیستی اقتصاد می‌نامیدند. بحث‌ها بسیار پیچ در پیچ، مفصل و مالمال از جدال و اختلاف بود، آنسان که بازگوئی آنها ولو تیتروار نه نیاز کار ما در اینجا و نه در حوصله چنین نوشته‌ای است. در میان انبوه سردرگمی‌ها و کندوکاوهای حزبی روز، یک مسأله شاید بیشتر از سایر موضوعات محور بگو، مگوها، بده و بستان‌ها، فرقه‌پردازی‌ها و تسویه حساب‌ها شد. این که چرخه مختل ارزش افزائی سرمایه اجتماعی روز روسیه، همان چیزی که حزب آن را سوسیالیسم می‌خواند!! بدون وقوع انقلاب در ممالک دیگر و بدون آنکه مالکیت سرمایه اجتماعی جوامع پیشرفته‌تر کاپیتالیستی به دست حزب کمونیست آن کشورها افتد، قابل بازسازی هست یا نیست؟ این گفتگو در آن روز، زیر بیرقی که رهبران حزبی بر دوش داشتند و در خروش ادعاهای غیرواقعی آنان پیرامون نمایندگی پرولتاریا و کمونیسم!! عنوان گفتمان امکان‌پذیری یا عدم امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور را به خود گرفت!! و نقل محافل چپ بین‌المللی شد. موضوعی که مشغله هر حزب و جماعتی بود، به پرولتاریا و به کمونیسم طبقه کارگر ربطی پیدا نمی‌نمود. هیچ چیز مسخره‌تر از این نیست که تصور کنیم عده‌ای کارگر آگاه و مصمم دست اندر کار پیکار علیه سرمایه، در

گوشه‌ای از دنیا به دور هم جمع شده‌اند و خود را به ورطه این گرداب انداخته‌اند که برای محو مناسبات بردگی مزدی در جامعه محل زندگی و کار خویش، می‌توانند کاری انجام دهند، یا حتماً باید منتظر وقوع انقلاب در سایر نقاط دنیا، مانند؟؟!!

پرولتاریا یک طبقه بین‌المللی است و جبر زندگی اوست که در نقطه، نقطه جهان دست به کار مبارزه علیه سرمایه‌داری باشد. مفروض‌ترین کار برای هر کارگر دارای شعور و شناخت واقعی مارکسی و ضد سرمایه‌داری این است که برای ارتقاء سرمایه‌ستیزی خودپوی هم‌زنجیران خود به سرمایه‌ستیزی کمونیستی رادیکال طبقاتی تقلا کند، همراه با هر هم‌مرم دیگر دست به کار توسعه سازمانیابی شورائی و ضد سرمایه‌داری جنبش طبقه‌اش باشد. به سهم خود بکوشد تا در هر لحظه هر میزان قدرت متحد شورائی موجود طبقه‌اش بر نظام بردگی مزدی اعمال گردد. در متن این مبارزه توان خود را برای همگامی متحد جنبش کارگری جامعه محل سکونتش با بخش‌های دیگر طبقه کارگر بین‌المللی، هر چه مؤثرتر به کار گیرد. شالوده کار پرولتاریا و جنبش ضد سرمایه‌داری او این است. در این راستا پیش کشیدن مباحثی از نوع «سوسیالیسم در یک کشور یا منطقه مقدور است یا نیست» نه کار کارگران آگاه و کمونیسم لغو کار مزدی که فقط مشغله ذهن احزاب و آکادمیکرهای است که سوسیالیسم و کمونیسم آنها از دابست‌گندیده نوعی سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود. این بحث تاریخاً ساز و برگ صف بندی‌ها و تسویه حساب‌های اصحاب استالین و تروتسکی و میراث‌داران آنها بوده است.

جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر در پروسه پیکار جاری خود هر کارخانه‌ای، هر شمار کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید را که بتواند از دست سرمایه‌داران خارج می‌سازد، در هر جامعه‌ای یا حتی در هر بخش یک جامعه اگر بتواند قدرت سیاسی سرمایه را در هم می‌کوبد و چرخه کار و تولید را از کنترل صاحبان سرمایه و دولت آنها بیرون می‌آورد. در هر کجا به هر میزان که بتواند قدرت خود را مستقر می‌گرداند و برنامه‌ریزی شورائی کار و تولید را به دست می‌گیرد. جنبش ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی پرولتاریا در متن و بطن همه این کارها حتی سر سوزنی هم دچار توهم نمی‌شود و این دستاوردها را مترادف با رهایی از استثمار سرمایه، پایان جدائی خود از کار یا گواه تسلط شورائی خویش بر محصول کار و سرنوشت زندگی خود تلقی نمی‌کند. برای اینکه توده کارگر یک جامعه یا هر بخش

از کارگران این و آن کشور از زیر تیغ استثمار و توحش سرمایه خارج کردند باید بنیاد کار مزدی محو شود، وجود دولت در هر شکل، قواره، نام یا هر نوع نهاد امر و نهی بالای سر کارگران راهی گورستان گردد. ساختار نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، نظامی، پلیسی، امنیتی و کل آنچه نیاز چرخه تولید اضافه ارزش است از ساحت زندگی انسان‌ها پالایش گردد. دخالتگری شورائی کارگران در برنامه‌ریزی و پیشبرد پروسه کار و تولید مبین وحدت واقعی انسان با کارش باشد. رهائی کارگر از سیطره وجود کار مزدی در گرو اینهاست و مثل روز روشن است که اداره شورائی یک، چند کارخانه یا حتی یک جامعه تا حصول این هدف فاصله‌ای عظیم دارد.

کل آنچه در اینجا آوردیم در مورد شورای کارگران کارخانه ساخت داربست فلزی، شوراهای کارگری کارخانه‌ها و مراکز کار دیگر یا کل جنبش شورائی روزهای پیش و پس قیام بهمین ۵۷ مصداق دارد. اهمیت و جایگاه سترگ شوراها، تصرف کارخانه‌ها و اعمال قدرت شورائی کارگران در آن روزها حائز هیچ مقدار دستکاری مناسبات کار مزدی نبود. پیدایش و صف آرایی آنها لحظه‌های تاریخی معینی از مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و تولید سرمایه‌داری را به نمایش می‌نهاد. توده‌های کارگر از درون برخی شوراها - تأکید می‌کنیم فقط برخی شوراها - کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌داران فراری را تصرف می‌کردند، چرخه کار و تولید را به دست می‌گرفتند، برنامه‌ریزی شورائی تولید و کار را تمرین می‌نمودند، در همان حال معضل بیکاری خود را حل می‌نمودند، آنها از این حد فراتر نمی‌رفتند، اما با این کار بهترین فرصت را برای گسترش مبارزه طبقاتی و معماری شالوده جنگ علیه سرمایه پدید می‌آوردند. فرصتی که شرائط فراهم‌سازی و بهره‌گیری رادیکال از آنها به صورت وسیع وجود داشت، اما توده‌های کارگر قادر به پدید آوردن و استفاده از آنها نشدند. چرا؟ پرسشی است که پاسخ آن را به اندازه کافی بحث کرده‌ایم و قطعاً به مناسبت‌های مختلف باز خواهیم گفت. عجالتاً به سراغ سرنوشت شورای کارگران کارخانه سازنده اسکلتهای فلزی برویم.

کارگران روزها به کار ادامه دادند. کارخانه را راه انداختند. تولید کردند، مشق برنامه‌ریزی و اداره امور شورائی کارگاه نمودند، محصول کار خود را فروختند. مزدهای خویش را برداشتند. مابقی را به تهیه مواد و مصالح مورد احتیاج چرخه بازتولید اختصاص دادند. موقتاً از چنگ بیکاری خلاص شدند. آنها به همین اندازه بسنده نمودند. نقش شورا و جنبش شورائی را به

این سطح تنزل دادند. به ساختن شورا و شوراسازی نه از منظر کارگران درگیر مبارزه علیه سرمایه که به عنوان مشتی کارگر عاصی از بیکاری، حاضر به تحمل فشار استثمار و کل نکبت و ادبار سرمایه‌داری نظر انداختند. شورا را سنگر جنگ علیه سرمایه به حساب نیاوردند. راه خانه و محل کار میلیون‌ها توده هم‌زنجیر را پیش نگرفتند تا جنبش شورائی سراسری طبقه خود را پدید آرند و سازمان دهند. آن‌ها پشت سر خود را نگاه نکردند، به این نیاندیشیدند که همین چند سال گذشته چه کرده اند، چگونه در هیأت میلیون‌ها هم‌زنجیر از درون جنبش اعتصابی سالهای ۵۳ تا ۵۶ درون کارخانه‌ها، جنبش خونبار مسکن سازی در خارج محدوده شهرها، جنبش اعتراضی علیه نابسامانی‌ها و معضلات گسترده اجتماعی در محله‌ها، شهرها و روستاها، زمین و زمان را بر سر بورژوازی و دولت‌ش خراب نمودند. نگاه خود را به این مهم ندوختند که چگونه و در متن چه شرایطی، در سال ۵۶ سلسله مبارزات عظیم آن دوره را به سطح خیابانها کشاندند و به جنبش سراسری سرنگونی طلبانه سال ۵۷ توسعه دادند. کارگران این گذشته را تعمق نمودند و به معضل روز خود یعنی شبیخون فاشیسم اسلامی بورژوازی و به گروگان گرفته شدن جنبش خویش توسط حاکمان نوظهور سرمایه هم خیره نشدند، آنها وضعیت حاضر خود را حلقه‌ای از زنجیره ممتد این رویدادها ندیدند. به شوراهاى خود به عنوان سنگر تداوم پیکار نگاه نکردند، خود را دیدند و طبقه خود را از نظر انداختند. شورای خویش را به چشم آوردند اما صدها شورای دیگر بر پای شده توسط هم‌زنجیران در سراسر جامعه را فراموش کردند. به سراغ آن شوراها نرفتند. برای پیوند این سنگرها در یک جبهه جنگ سراسری علیه سرمایه‌داری تلاشی به عمل نیاوردند. کارگران هیچ کدام این کارها را پی نگرفتند، در خلوت خود باقی ماندند. صدر و ذیل انتظار خویش از شوراسازی را در نجات موقت از بیکاری خلاصه کردند و درست در همین جا بود که عمله و اکره مسلح فاشیسم اسلامی بورژوازی سر رسیدند و فاشیستی‌ترین هجوم‌ها را علیه شورا و اداره شورائی کارخانه آغاز کردند.

عمال سرمایه به کارگران اخطار دادند که باید بساط شورا را برچینند و کارخانه را ترک کنند، کارگران مقاومت کردند و گفتند که کارخانه را متعلق به خود می‌بینند. ریال، ریال سرمایه آن را خود تولید کرده‌اند. با ترک کارخانه همگی بیکار می‌شوند، زنان و فرزندان‌شان گرسنه می‌مانند. آنان سپس ادامه دادند که انقلاب نموده‌اند و رژیم شاه را سرنگون ساخته‌اند تا به

زندگی بهتری دست یابند، نه اینکه بسیار بدتر و دردناک‌تر از پیش، به ورطه بیکاری، گرسنگی و آوارگی فرو غلظند. مزدوران رژیم جدید شروع به تهدید نمودند و گفتند که قطعاً متوسل به زور خواهند گردید. پاسخ توده کارگر نیز این شد که تا پای جان می‌ایستند و از زندگی خویش دفاع می‌کنند. کشمکش میان کارگران و قوای سرکوب تازه نفس و فاشیست سرمایه در روزهای بعد نیز ادامه یافت و تکرار شد. قدرت اولی‌ها که باید و می‌توانست در سطح قدرت کل طبقه کارگر صف آراند و زمین و زمان جهنم سرمایه‌داری را بر سر صاحبان و حاکمانش خراب کند در حصار تنگ جوش و خروش چند صد کارگر کارخانه تولید داربست فلزی محصور ماند. در این سوی ماجرا طبقه سرمایه‌دار و دولت نوظهورش بود که ثانیه، به ثانیه ماشین جدید قهر و حاکمیت خود را بازسازی می‌کرد و دهها هزار لومین پرولتاریای ماجراجوی شستشوی مغزی شده مولود جنایات سرمایه را به صورت یک ارتش فاشیست آماده قتل عام جنبش کارگری می‌ساخت.

نهاد موسوم به شورای انقلاب حکم اخراج کل کارگران در ازای پرداخت چند ماه مزد را صادر کرد و فردای صدور حکم موسوی اردبیلی عضو نهاد مذکور و رئیس بعدی قوه قضائیه فاشیسم اسلامی بورژوازی همراه با صدها عمده و آکره سرکوب سرمایه وارد کارخانه شد. او کارگران را جمع نمود و به آنان اخطار کرد که دو راه بیشتر در پیش پای ندارند. راه نخست اینکه هر کدام مبلغ ناچیزی دریافت کنند و محل کارگاه را ترک گویند. حالت دوم آن است که مقاومت کنند و در این صورت بدون دریافت هیچ ریالی توسط قوای قهر حاضر در آنجا نابود خواهند گردید. اردبیلی همزمان شروع به وعظ نمود، اندر اوصاف انقلاب به اندازه کافی لفظ بازی کرد و کل مصیبت‌ها و مشکلات روز را میراث رژیم شاه خواند. در همین موقع، کارگری خشمگین و عاصی با کنار زدن دیگران خود را به نزدیکی وی رساند و با صدای بلند فریاد زد: «آقای اردبیلی! رژیم شاه کل جنایات‌های خود را بر سر ما کارگران آوار کرد. شاه و رژیم او بزرگترین خدمتگزار امثال شما و همه روحانیون بود. همان رژیم بود که هر نفس کشیدن ما را در هم کوبید اما همه امکانات را در اختیار شما قرار داد و شما به یمن همان امکانات امروز قدرت سیاسی حاکم هستید» آنچه این کارگر در آن روز بر زبان آورد، تجلی شفاف سرمایه ستیزی خودجوش انسانی بود که از تئوری، ایدئولوژی و سیاست پردازی رایج حزبی چیزی نمی‌دانست، اما با چشم طبقه خود و نه چشم و شعور

بورژوازی اوضاع اجتماعی پیرامون خود را مشاهده کرده و حاصل این مشاهده و تجربه را تار و پود آگاهی خویش ساخته بود. او زمانی این حرف را می‌زد که رادیکال‌ترین محافل و سازمان‌های طیف کمونیسم خلقی لنینی هم، «موسوی اردبیلی» و «خمینی» و کل دار و دسته وی یا این بخش ارتجاع هار دینی بورژوازی را مدال نمایندگی «انقلابی‌گری خرده بورژوازی» و «امپریالیسم ستیزی» تفویض می‌نمودند!!

پیش‌تر گفتیم که با وقوع قیام بیست و دوم بهمن کمیته‌های اعتصاب تبدیل به شورا شدند، در جاهائی هم که کمیته‌ای از پیش وجود نداشت، کارگران تشکلهایی زیر نام شورا به وجود آوردند. ایران ناسیونال، جنرال موتورز، سیتروئن، بنز خاور، جیپ لندرور، گروه صنعتی رنا و کل اتوموبیل سازی‌ها، راه آهن سراسری، تراکتورسازی تبریز، کشت و صنعت کارون، پوست و چرم لرستان، پارسیلون خرم آباد، کارخانه آژور، جنرال تهران، ایرفو، کبریت سازی توکلی، آجر ماشینی، کوره پزخانه‌های تهران و شهرستان‌ها از جمله مراکزی بودند که شوراهای آن‌ها بیشتر از برخی جاهای دیگر خبرساز شدند. با این همه، حوزه جدال این شوراها با سرمایه‌داران جدید، قدیم و دولت آن‌ها بیش از هر چیز حول محور پرداخت مرزها و بهبود شرائط کار چرخ خورد. پیداست که کارگران بر سر همین خواست‌ها با عوامل رژیم درگیر می‌شدند. کارخانه را از دست صاحبان یا عوامل سرمایه بیرون می‌آوردند، اداره امور تولید را به دست می‌گرفتند و آنچه بالاتر در مورد شورای کارگران تولید اسکلت فلزی گفته شد، آنها نیز انجام می‌دادند. به طور مثال شورای کارگران جنرال موتورز برای مدتی همه امور مربوط به تهیه مواد اولیه، راه‌اندازی خط تولید، فروش محصولات تولید شده، پرداخت به موقع دستمزدها را به صورت روتین پیش می‌برد. اساسنامه‌ای نیز متضمن اهداف، مبانی کار و شیوه‌های مبارزه برای حصول انتظاراتش تهیه و در سطح همه کارخانه‌ها توزیع کرده بود. کارگران همه این کارها را می‌کردند، اما باز هم بسان همان هم زنجیران اسکلت ساز خود، هدف اول و آخر کل کشمکش‌ها را حصول پاره‌ای مطالبات معیشتی و رفاهی می‌دیدند. هیچ جهت‌گیری رادیکال برای ارتقاء مبارزه روز، به حلقه‌ای از زنجیره سراسری پیکار ضد سرمایه‌داری طبقه خود در دستور کارشان قرار نداشت.

شوراهای کارگری سازمان صنایع گسترش و نوسازی

مؤسسه موسوم به صنایع گسترش، بیش از ۳۵ شرکت بزرگ و متوسط صنعتی را زیر چتر مالکیت و اختیار خود داشت. ماشین سازی اراک، آلومینیوم سازی اراک، تراکتورسازی، موتوژن، هاکسیران، دیزل، لیف تراک تبریز، چوب و کاغذ گیلان، کشتی سازی خلیج فارس، چیت سازی تهران، گونی بافی شاهی، سیمان ری، قند ورامین و دهها کارخانه دیگر از جمله واحدهای تابعه این شبکه بزرگ اقتصادی بودند. کارگران هر کدام این کارخانه‌ها و بنگاهها در روزهای قیام بهمن شوراهای خویش را تأسیس کردند و در فاصله میان قیام تا تیر سال بعد ۳ کنگره سراسری برگزار نمودند. در کنگره سوم بیش از ۲۰۰ نفر به نمایندگی از شوراهای کارگری ۳۵ کارخانه حضور به هم رساندند. آن‌ها در این اجلاس پیرامون اوضاع روز، مطالبات خود و انبوه مشکلات سر راه تحقق آن‌ها شور و مشورت نمودند، راههای ادامه عمر شوراها و استمرار نقش آن‌ها در مؤسسات مختلف را با هم رایزنی کردند و بالاخره تصمیماتی اتخاذ نمودند. کنگره مصوبات خود را در چند نکته به اطلاع همه کارگران رساند. تأسیس صندوق مشترک اعتصاب، مبارزه برای تحمیل غرامت ایام بیکاری بر کارفرمایان و دولت یا آنچه که در عرف بورژوازی «حق بیمه بیکاری» نام گرفته است. مبارزه متحد برای تضمین اشتغال کارگران و سرانجام تلاش برای حق نظارت شوراها بر قراردادهای اقتصادی فیما بین سازمان صنایع گسترش با شرکت‌ها و سرمایه‌داران خارجی چهار بند اساسی این مصوبات را تشکیل می‌دادند.

شوراها در روزهای بعد برای تحقق این خواسته‌ها کارهایی انجام دادند اما عمر فعالیت‌ها کوتاه بود و دستاورد چشمگیر بلند مدت یا حتی کوتاه مدتی به دنبال نداشت. مصوبات شورا نه فقط حامل هیچ نقش آگاهگرانه ضد سرمایه‌داری برای توده کارگر نبود که توهم فرساینده بیش و بیشتر آنها به تفاوت میان سرمایه‌داران داخلی و خارجی را هم دامن می‌زد!! چنین القاء می‌نمود که گویا استثمارگری و بربریت و جنایت فقط خاص سرمایه خارجی است و سرمایه‌دار ایرانی یا سرمایه «وطنی» نه اهل استثمار است و نه هیچ نقشی در سیه روزی و فقر و فلاکت توده‌های کارگر دارد!! کوه باورهای مسموم ناسیونالیستی را بر شعور و شناخت کارگران سرشکن می‌ساخت و خرافه‌های شوم سرمایه‌داری خوب و بد!! را جایگزین جریان زلال آگاهی طبقاتی می‌نمود. تنظیم کنندگان این مصوبات به جای آنکه راه درست پیکار

علیه سرمایه را جستجو کنند، نگران سهم بری متفاوت سرمایه خارجی و داخلی در حاصل استثمار خود بودند!! نیازمند تأکید است که ما در اینجا با زنجیره‌ای از به اصطلاح «شوراهای کارگری» به هم پیوسته مواجه بودیم. شوراهای تشکیل شده در ۳۵ شرکت و کارخانه بزرگ که در صورت احراز رویکرد رادیکال ضد سرمایه‌داری مسلماً می‌توانستند تأثیر تعیین کننده‌ای بر سیر رخدادها و کل وضعیت روز جنبش کارگری بگذارند. شوراها اما فاقد این جهتگیری بودند. به مشتی سندیکای مستأصل می‌ماندند که نام شورا را یدک می‌کشیدند، بدون آنکه از ظرفیت لازم برای حمل سرمایه ستیزی خودجوش توده کارگر را دارا باشند.

اتحاد شوراهای کارگری گیلان

کارگران کارخانه پوشش گیلان در زمرة پیشروان تأسیس شورا در ناحیه شمال کشور بودند. نمایندگان شورای این کارخانه در روزهای پس از قیام بهمن، فراخوانی خطاب به همه کارگران و شوراهای آنها در شهرهای مختلف گیلان صادر کردند. فراخوان از همه مخاطبان می‌خواست تا شرایط روز را به درستی درک کنند. ضرورت مبارزه متحد و سراسری در دل این وضعیت را مهم بشمارند و برای حصول این منظور آماده برگزاری یک اجلاس مشترک گردند. شورای ۳۰ کارخانه بزرگ و متوسط استان گیلان با ۲۰ هزار عضو کارگر به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. اجلاس نمایندگان شوراها تشکیل شد و شرکت کنندگان به دنبال همه گفتگوها و تبادل نظرها تصمیم گرفتند که دست به کار سازماندهی مبارزه‌ای متحد برای حصول مطالبات مشترک شوند. آنها افزایش سهم کارگران از سود ویژه به میزان ۱۰ هزار تومان در کارخانه‌ها و شرکت‌های مختلف را به عنوان نخستین خواست همگانی دستور کار مبارزه روز ساختند. نمایندگان شوراها به دنبال همه این کارها به سراغ دولت بورژوازی و نهادهای در حال بازسازی آن رفتند. مذاکرات میان آنان و عوامل سرمایه چند روزی به طول انجامید و به هیچ نتیجه‌ای منتهی نگردید. کارگران و شوراهای آنان پس از دریافت پاسخ منفی رژیم آماده کارزار شدند. مقدم بر هر چیز فراخوان برگزاری یک میتینگ پرشکوه را صادر کردند. این میتینگ در زمین ورزشگاه تختی برگزار شد و دهها هزار کارگر و خانواده‌های آنها از شهرهای مختلف در آن شرکت کردند. کار بعدی شوراها اعلام اعتصاب سراسری در کارخانه‌ها و مراکز کار کل استان بود. پیشنهادی که با استقبال

بسیار گسترده و همگانی توده کارگر مواجه شد. در تاریخ معینی که اعلام شده بود کارگران همه شرکتها و کارخانه‌ها چرخ تولید را از کار انداختند و پایان اعتصاب را به توافق دولت سرمایه با خواست خویش موکول نمودند. شورا تا اینجا پیش رفت اما مثل همه شوراهای دیگر آن روز کارگران، هیچ برنامه، نقشه عمل و افقی برای تبدیل شدن به یک ظرف واقعی اعمال قدرت علیه سرمایه و ایفای نقش به عنوان سلولی زنده در پیکره یک جنبش سراسری شورائی ضد سرمایه‌داری در پیش روی خود نداشت. در اینجا هم همه طول و عرض انتظار فعالین کارگری در به صف نمودن توده کارگر برای حل و فصل مشکلات روز خود با دولت سرمایه‌داری خلاصه شد. محافل مختلف چپ همگی دنبال عضوگیری کارگران و رونق بازار سازمان یا گروه خود بودند. آنچه در این میان هیچ محلی از اعراب پیدا نمی‌نمود، سازمانیابی شورائی جنبش کارگری علیه سرمایه‌داری و صف‌ارائی واقعی طبقاتی این جنبش علیه سرمایه بود. کارگران از ضرورت داشتن این قدرت مستقل طبقاتی و پیگیری خواسته‌های روز خود بر بلندای این برج نیرومند قدرت عزیمت نمی‌کردند. بر روی اولی خط می‌کشیدند و کل شانس خود برای حصول دومی‌ها را نیز از دست می‌دادند. ۲۰ هزار کارگر به جای آن که قدرت متحد خود را علیه سرمایه به کار گیرند، به جای آن که ۳۰ کارخانه محل اشتغال خود را از دست صاحبان سرمایه خارج سازند، به جای آن که شوراها را سنگر مبارزه ضد سرمایه‌داری، بستر بلوغ آگاهی و مشق قدرت و ظرف برنامه‌ریزی کار و تولید توسط خویش سازند، به جای آنکه بر پلکان صعود به ایفای این نقش‌ها راه میدان‌داری و ابراز وجود جنبش شورائی سراسری ضد سرمایه‌داری طبقه خویش را هموار کنند، به جای همه اینها سردرگم و دست از پا درازتر، بدون کسب هیچ نتیجه به مبارزه خود پایان می‌دادند.

شورای کارگران مینو، تصرف کارخانه

برادران «خسروشاهی» از دیرباز، به ویژه در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا روزهای قیام بهمن ۵۷، در زمره بزرگ کارتل داران، صاحبان صنایع غول پیکر و جزء تعیین کننده‌ای از الیگارش‌های مالی کشور بودند. گروه‌های عظیم صنعتی موسوم به «مینو»، تولید دارو، تیدی، تولید مواد شوینده و پاک کننده (تولی پرس) تولید انواع بیسکویت و شیرینی، پخش البرز، پایور، تکنوصنایع و کامپیوتر البرز همگی در مالکیت خانواده آن‌ها قرار داشت. تراست مالی

عظیم الجثه موسوم به گروه سرمایه گذاری البرز و متعلق به خانواده مذکور کل کارخانه‌ها و شرکت‌های بالا را اداره می‌نمود. تولیدات شرکت‌ها از ۶۰۰ نوع کالای مختلف در رشته‌های متنوع دارویی، بهداشتی، دفع آفات نباتی، غذائی، پاک شوئی و مانند این‌ها تجاوز می‌کرد.

خسروشاهی در طول چند دهه از محل استثمار بربرمنشانه و سبعانه میلیون‌ها کارگر ایرانی و مشارکت در استثمار کارگران دنیا، کوه عظیم سرمایه‌های مؤسسات و شرکت‌های بالا را بر هم انباشته بود. او به رغم همه این ددمنشی‌ها و داشتن موقعیت بالا در رژیم سلطنتی سرمایه، به دلیل مرادفات حسنه خود با فاشیسم اسلامی بورژوازی، نه فقط قصد فرار نداشت که منتظر دستیابی به سهام عظیم‌تر اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران در دوره بعد از وقوع قیام و استقرار جمهوری اسلامی بورژوازی بود. با همین محاسبات بر خلاف بسیاری از شرکا و رقبای سابق به فکر خروج از ایران نیافتاد و عزم جزم کرد که به بهانه کمبود مواد خام و سایر مشکلات چرخه تولید، حتی از پرداخت دستمزدهای محقر کارگران خودداری کند. خسروشاهی فاشیسم اسلامی هار بورژوازی را از خود، جزء لایتجزای پیکر طبقاتی خود و نماینده روز طبقه‌اش می‌دید. از ژرفنای دل به حاکمان جدید درود می‌فرستاد که با گروگان گرفتن کل قدرت پیکار طبقه کارگر، خطر جنبش سرمایه ستیز این طبقه را از سر سرمایه رفع کرده‌اند. او در تکمیل این حساب و کتاب‌ها با خود می‌گفت که فرصت بسیار مناسبی است تا به کمک همین خویشاوندان همخون طبقاتی تازه به حکومت رسیده، بساط پرداخت بهای شبه رایگان نیروی کار را هم جمع کند. میلیون‌ها کارگر در دل اوضاع روز و به خاطر اینکه «انقلاب» کرده‌اند بیکارند!! شمار بیکاران بی‌پایان است، هر روز جمعیتی از آنها را با سببیت افزون‌تر استثمار می‌کنیم، هیچ مزدی هم پرداخت نمی‌نمائیم، وقتی اعتراض کردند آنها را بیرون می‌ریزیم و تولید سودها و سرمایه‌های انبوه‌تر را با هم زنجیران دیگرشان ادامه می‌دهیم و تا مدت‌ها بر همین منوال پیش می‌تازیم.

سرمایه‌دار صاحب گروه عظیم صنعتی مینو چنین می‌انگاشت و در مقابل اعتراض روزمره کارگرانی که خواستار پرداخت مردهای معوقه خود بودند، امروز و فردا می‌کرد. در آن سوی ماجرا، توده وسیع کارگران نیز حرف‌ها و نقشه‌های خود را داشتند. آن‌ها کل دار و ندار خسروشاهی را محصول مستقیم استثمار بربرمنشانه خویش می‌دیدند، به سال‌های طولانی پیکار خود علیه شدت استثمار سرمایه فکر می‌نمودند و اینکه نهایتاً به خیابان‌ها ریخته‌اند و

یکی از درنده‌ترین دیکتاتورهای روز سرمایه‌داری را ساقط ساخته اند، با همه اینها بیکاران مقهور، فرودست و محکوم به مرگ ناشی از نداری و گرسنگی هستند. به این می‌اندیشیدند که خود چنین وضعی دارند، اما خسروشاهی همچنان بر سکوی قدرت و مالکیت سرمایه نشسته است و حاضر به پرداخت مزدهای سنار و سی شاهی آنان هم نیست. کارگران با خوردن غوطه میان موج مشکلات و آنچه می‌دیدند، به فکر افتادند که حداقل برای خارج ساختن دستمزدها از حلقوم پلید سرمایه‌دار هم که شده است، آماده بهره‌گیری از قدرت شورای خود شوند. آنها چیزی به نام شورا تأسیس کرده بودند، اما اکنون به صورت یک اهرم اعمال قدرت آن را به کار می‌گرفتند. بحث بر سر یک کارزار شورائی آگاه به عنوان لحظه‌ای از ابراز هستی یک جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری برای مجبور ساختن سرمایه‌دار و دولت سرمایه به پرداخت مزدها نبود. کارگران در این مدار پیش نمی‌تاختند. آنها عزم جزم می‌نمودند تا سرمایه ستیزی خودجوش طبقاتی خود را با نمایش قدرت و فقط با هدف گرفتن دستمزدها بر سر سرمایه‌دار آوار کنند.

شورا آماده انجام این کار شد و در نخستین گام از تمامی کارگران خواست تا در محیط کارخانه اجتماع کنند. فراخوان شورا با استقبال همگان مواجه گردید. نه فقط کارگران مینو، بلکه جمعیت قابل توجهی از هم زنجیران بیکار یا شاغل آنها در کارخانه‌ها و مراکز کارگر دیگر، بعلاوه عده‌ای از فعالین سیاسی چپ نیز با شنیدن خبر روانه آنجا شدند و در محیط کارخانه به هم پیوستند. گام بعدی شورا به گروهان گرفتن خسروشاهی مدیرعامل شرکت بود. کارگران به وی اخطار کردند که حق خروج از شرکت را ندارد. آنها این را نیز اضافه و تصریح نمودند که پیش شرط لغو این تصمیم فقط یک چیز است. اینکه او بلادرنگ و بدون هیچ قید و شرط، کل دستمزدهای به تعویق افتاده چند ماهه را پرداخت نماید. سرمایه‌دار متفرعن شرکت حرف‌ها را جدی نگرفت. او اطمینان داشت که حاکمان جدید دوزخ سرمایه‌داری به رغم موقعیت متلاشی و فروپاشیده ماشین قهر سرمایه و به رغم تداوم طوفان خشم توده‌های کارگر در همه نقاط کشور، بالاخره به نفع وی و علیه کارگران وارد میدان خواهند شد و هیستریک‌تر از رژیم سلطنتی سرمایه صدای اعتراض استشارشوندگان را خاموش خواهند کرد. واقعیتی که خسروشاهی هم می‌دانست و بر همین اساس به رغم مشاهده انفجار قهر کارگران و اسارت خویش، باز هم از پرداخت دستمزدهای معوقه، سر باز

زد و حاضر به قبول خواست توده کارگر نشد. کارگران وی را در اسارت نگه داشتند و همزمان کل کارخانه را در اختیار گرفتند. آنها شروع به راه انداختن ماشین‌ها و اداره امور تولید کردند. این کار را ادامه دادند و آزادی سرمایه‌دار را به اعلام آمادگی وی برای استرداد دستمزدها تا آخرین ریال موکول نمودند.

با تصرف کارخانه توسط صدها کارگر عاصی، به گروگان گرفته شدن خسروشاهی و هجوم کارگران کارخانه‌ها و مؤسسات دیگر برای حمایت از مبارزات هم‌زنجیران خویش، فاشیسم اسلامی بورژوازی بدون فوت وقت وارد میدان شد. کمیته‌چی‌ها از همه سو هجوم آوردند تا توده کارگر را مجبور به خروج از کارخانه کنند، به تصرف شرکت توسط کارگران خاتمه دهند و همزمان خسروشاهی سرمایه‌دار را آزاد سازند. یورش قوای سرکوب رژیم جدید، با مقاومت مصمم خیل کثیر کارگران درون کارخانه مواجه گردید. توده کارگر با سر دادن فریاد، تصرف شرکت را حق مسلم خود دانستند و اعلام کردند که تا حصول خواست‌های خویش از پای نخواهند نشست. کشمکش‌ها تداوم یافت. عناصری از سوی «شورای انقلاب» به کارخانه اعزام شدند. آن‌ها کوشیدند تا از همه راه‌ها برای پایان دادن به مبارزات کارگران و خارج ساختن شرکت از دست آن‌ها سود جویند. سرانجام نیز آن‌ها بودند که مطابق معمول پیروز کارزار شدند. توده کارگر به رغم اراده استوار برای ادامه پیکار از حداقل آگاهی، آمادگی، توان و نقشه عمل لازم، برای تبدیل اعتراض حی و حاضر خود به لحظه‌ای از پروسه پیکار سراسری و شورائی طبقه خویش برخوردار نبود. حاکمان جدید سرمایه در قبال پرداخت بخشی از دستمزدهای معوقه، بدون تحمل هیچ هزینه دیگر و صد البته با توسل به زور و رعب و وحشت، کارخانه را از دست کارگران بیرون آوردند و به مبارزه آنان پایان دادند.

خیزش کارگران کوره پزخانه‌های آمل

تصرف کوره‌ها و برنامه‌ریزی شورائی کار و تولید

کارگران کوره‌های آجرپزی آمل بسان هم‌زنجیران آجرکار خود در کوره پزخانه‌های دیگر بدترین شرائط کار و زندگی را تحمل می‌کردند. آنان هم در روزهای پس از قیام بهمن با هدف تحقق تغییراتی در وضعیت روز خود شروع به اعتراض کردند. خواستار دستمزدهای بیشتر و برخی مطالبات دیگر شدند. این خواسته‌ها را با کارفرمایان در میان نهادند. پاسخ سرمایه‌داران

مقاومت و تهدید بود. کارگران راهی مراکز دولتی شدند و به نهادهای «ذیربط» رجوع کردند. از اداره کار و فرمانداری کمک خواستند. راهی تهران شدند و با مراجع بالای دولتی به گفتگو پرداختند. ظاهر ماجرا این بود که همه این نهادها با تحقق خواسته‌ها موافقت نشان می‌دادند، اما آنچه در عمل رخ می‌داد این بود که کارفرمایان حاضر به قبول هیچ ریال افزایش دستمزد یا هیچ تغییر دیگری به نفع کارگران نمی‌شدند. در چنین شرایطی آجرپزان تصمیم به تصرف کوره‌ها و اداره آنها توسط شوراهای خود گرفتند. آنان پیش از هر چیز بیانیه‌ای خطاب به کل هم زنجیران خویش صادر و میان همه ساکنان شهر توزیع کردند. بیانیه در بخشی از خود می‌گفت:

مردم کارگر دوست و زحمتکش آمل!

همچنان که اطلاع دارید مدتی ما را سرگردان کردند. با اداره کار طرف شدیم، حق به جانب ما دادند. به فرمانداری رفتیم آنجا نیز حق با ما بود. بالاخره به تهرانمان بردند. نمی‌دانیم مگر قانون کار تهران با آمل فرق می‌کند ولی حاصل هر چه بود آنجا نیز خواسته‌های ما را تأیید کردند. اما همه این‌ها بر روی کاغذ ماند. ما کارگران عمل می‌خواهیم. باید زندگی ما تأمین شود. خودتان هر روز شاهد هستید که چگونه قیمت‌های اجناس به طور سرسام آوری بالا می‌رود ولی مزد ما را تا جانمان را به لبمان نرسانند حتی یک شاهی بالا نمی‌برند. جالب اینجا است که به بهانه دروغین اضافه دستمزد ما، یک باره قیمت آجر را هر هزار عدد ۸۰ تا ۱۰۰ تومان بالا بردند. ما به این آقایان اجازه نمی‌دهیم که با اضافه کردن قیمت آجر، دسترنج برادران کارگر و هم شهری‌های ما را بالا بکشند. ما کارگران کوره پزخانه‌های آمل که مدت زیادی توسط کارفرما سرگردان شده‌ایم و از هیچ طریقی موفق به گرفتن حقوق مسلم خود نشده‌ایم اعلام می‌داریم که با هدف در هم شکستن توطئه‌های کارفرمایان و رسیدن به خواسته‌های خود، همچنین کاهش بهای آجر به قیمت عادلانه، از روز دوشنبه ۱۹ خرداد، تولید را مستقیماً توسط شوراهای کارگری در دست می‌گیریم و تا روشن شدن اوضاع به تولید ادامه می‌دهیم. ما خواهان حمایت بی‌دریغ شما مردم غیور و آگاه آمل هستیم. در ضمن از همشهریان شریف و خریداران زحمتکش آجر تقاضا داریم برای خرید آجر، به دفترهای فروش در شهر و به کارفرمایان رجوع نکنند. بلکه مستقیماً آجر

را در سر کوره از شوراهای کارگری خریداری نمایند.
 برای آنکه حقوق پایمال شده خود را پس گیریم، برای آنکه از زروگویی کارفرماها جلوگیری کنیم، برای آنکه از خریداران زحمتکش آجر حمایت کنیم، پیش به سوی به دست گرفتن تولید در کوره پزخانه‌های آمل.
 نمایندگان منتخب کارگران کوره پزخانه‌های آمل
 (نشریه پیکار شماره ۸ / بیست و هشتم خرداد ۵۸)

کارگران «متوساک» و اداره شورائی کارخانه

شرکت ساختمانی متوساک در مناطق اطراف کرج قرار داشت و حدود ۱۰ کارگر را استثمار می‌نمود. سرمایه‌دار شرکت در روز ۱۵ فروردین ۵۸، کارخانه را تعطیل و همه کارگران را بیکار نمود. ۱۰ کارگر اخراجی هم صدا و هم گام دست به اعتراض زدند. سرمایه‌دار وقعی نگذاشت. کارگران از ترک کارگاه اجتناب نمودند. بر ادامه کار خویش و جلوگیری از تعطیل شرکت اصرار ورزیدند. آنها صاحب کارخانه را هم به گروگان گرفته و مانع خروج وی از شرکت شدند. کارفرما مطابق معمول از دولت سرمایه خواست تا اعتراض کارگران را سرکوب کند و کمیته‌چی‌های فاشیست رژیم اسلامی سرمایه بلادرنگ به این تقاضای او پاسخ موافق دادند. مزدوران کمیته‌چی خود را به کارگاه رساندند و شروع به تهدید کارگران کردند. اما ۱۰ کارگر اخراجی بدون هیچ نگرانی و تردید آماده مقاومت شدند. کارگران گفتند که به هیچ وجه و زیر فشار هیچ قدرتی کارخانه را ترک نمی‌کنند. هر چه در آنجا هست محصول کار خودشان است، سرمایه‌دار مختار است که به هر کجا می‌خواهد برود، اما ماشین آلات، ساختمان و کل سرمایه شرکت در اختیار آنان خواهد بود. کمیته‌چی‌ها تفنگ‌های خود را بالا و پائین بردند، بر غلظت تهدیدهای خود افزودند. تأکید نمودند که شلیک خواهند کرد و دست به کشتار خواهند زد. پاسخ کارگران قاطع و شفاف بود. سرمایه‌دار حق تعطیل کارخانه را ندارد و آنان خود به صورت شورائی شرکت را اداره خواهند کرد. مزدوران سرمایه با مشاهده مقاومت سرسخت کارگران چاره کار را در ترک کارگاه دیدند. آن‌ها تفنگ‌ها را به شانه آویختند و آماده بازگشت شدند.

فردای آن روز کارگران مشغول فراهم سازی مایحتاج راه‌اندازی کارگاه گردیدند. در زمانی

بسیار کوتاه همه چیز را مهیا کردند. چرخ تولید به کار افتاد. هر ۱۰ کارگر با دخالت‌گری فعال و آزاد، در همه امور مربوط به برنامه‌ریزی تولید، تهیه مواد اولیه و وسائل نیم ساخته، پروسه عملی تولید، فروش فرآورده‌ها و سایر امور ایفای نقش کردند. آن‌ها میزان تولید شرکت را در قیاس با گذشته بالا بردند. از بهای فروش خدمات و محصولات بخشی را به معیشت و رفع نیازهای زندگی خویش اختصاص دادند. بخشی را هم صرف خرید ملزومات ادامه تولید کردند. کارگران به این ترتیب و از طریق تصرف کارگاه مشکل بیکاری خود را عجلتاً و برای کوتاه مدت حل و فصل نمودند اما هیچ گامی برای تبدیل شورا و اقدام شورائی خود به لحظه‌ای از عروج و تقویت و رشد جنبش سراسری شورائی طبقه خویش علیه سرمایه بر نداشتند.

شورای کارگران شرکت فنی «نوسا»

شورای کارگران «نوسا» موجودیت خود را با صدور یک قطعنامه اعلام کرد. کارگران در این قطعنامه لیست مطالبات خویش را مطرح ساختند. همزمان اعلام اعتصاب نمودند و چرخ کار و تولید را در سراسر کارخانه متوقف ساختند. آنان تأکید کردند که تا حصول کامل مطالبات به مبارزه خویش ادامه خواهند داد. خواست‌های کارگران عبارت بود از:

۱. پرداخت مزدهای معوقه، پاداش، عیدی، اضافه کاری‌ها و کل مطالبات معوقه سال

۱۳۵۷

۲. ممنوعیت بیکارسازی کارگران و بازگشت کلیه افرادی که از کار اخراج شده بودند

۳. پرداخت همه دستمزدهای ایام بلاتکلیفی

۴. هر شکل اخراج افراد باید به تصویب شورای کارگران برسد.

۵. نظارت شورا بر انعقاد قراردادهای و چگونگی اجرای آنها

شورای کارگران به دنبال اعلام خواست‌های بالا و شروع اعتصاب، در یک اقدام سنجیده و آگاهانه، سرمایه‌دار شرکت را دستگیر و در محل کارخانه زندانی نمود. کارگران تصریح کردند که آزادی کارفرما و ختم اعتصاب در گرو تحقق حتمی مطالباتشان خواهد بود.

(روزنامه کار / ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق / شماره ۳ / سوم فروردین ۵۸)

شورای کارگران کارخانه ملاوی

سنگ بنای شورا در اینجا با گروگان‌گیری کارفرما، حسابدار و مهندس کارخانه توسط توده‌های کارگر گذاشته شد. کارگران در یک یورش وسیع دستجمعی، سرمایه‌دار و عوامل او را بازداشت نمودند. موجودیت شورای خویش را اعلام کردند و خواستار تحقق فوری مطالبات زیر شدند.

۱. دریافت سه ماه مزدهای معوقه

۲. پرداخت دستمزد روزهای جمعه

۳. از ۱۰ ساعت کار روزانه ۲ ساعت آن که تا آن روز بدون هیچ مزد و به صورت کاملاً رایگان در اختیار کارفرما قرار می‌گرفت، به عنوان اضافه کاری محسوب شود و کارگران در قبال آن حق اضافه کاری کامل را دریافت دارند.

۴. پاداش، عیدی و حق مسکن کارگران پرداخت شود.

۵. تمامی آنچه که به صورت حق بیمه و مالیات از دستمزد کارگران کسر شده است به آنان مسترد گردد.

۶. فقط نمایندگان شورای کارگری از صلاحیت مذاکره با سرمایه‌دار برخوردار است.

۷. مصوبات و دستورات شورا برای همه کارگران لازم الاجرا است.

شورای کارگران کارخانه گلوکزان

شرکت تولیدی گلوکزان در منطقه صنعتی البرز قرار داشت و مواد غذایی، خوراک دام، گلوکز، نشاسته و مانند این‌ها را تولید می‌نمود. صاحبان شرکت را ترکیب مختلطی از سرمایه‌داران ایرانی و خارجی تشکیل می‌دادند. کارگران کارخانه در فردای قیام، در روز ۲۳ بهمن ۵۷، در درون مؤسسه به دور هم جمع شدند. آنان آن روز را جشن گرفتند و شروع به سر دادن شعار نمودند. مرگ بر سرمایه دار، نفرت بر تمامی سرمایه‌داران، ریشه تمامی بدبختی‌ها در وجود سرمایه و سرمایه‌داران است به دفعات متوالی و در طول تمامی ساعات میتینگ، توسط توده کارگر تکرار گردید. کمی بعد همه کارگران در سالن نهارخوری شرکت حضور یافتند. آن‌ها با هم به گفتگو پرداختند و همه بحث‌ها و شور و مشورت‌ها حول «چه باید کرد» و «برای حفظ اشتغال خود چه چاره‌ای می‌تواند اندیشید» چرخ خورد. مذاکرات در روز بعد هم ادامه

یافت و نتیجه نهائی‌اش آن شد که «باید اداره کامل کارخانه را به دست گرفت». برای این کار باید شورا تشکیل دهیم. شورای کارگران از درون این فرایند پدید آمد و کار خود را آغاز کرد. ۹ نفر به عنوان نمایندگان شورا انتخاب گردیدند. انتخاب شدگان با نظرخواهی از همه آحاد کارگران، انجام وظائف زیر را بر عهده گرفتند.

۱. تعیین و تعدیل دستمزد کلیه کارگران و کارکنان شرکت
۲. تمرکز حساب‌های بانکی شرکت در شهر قزوین
۳. کلیه اسناد و قراردادهای و صورت حساب‌های کارخانه باید به تأیید شورا برسد.
۴. سهیم شدن کارگران در سرمایه شرکت به صورت دستجمعی
۵. نظارت شورا بر مرخصی‌ها و مأموریت‌های داخل و خارج کشور افراد
۶. تمامی تصمیمات مهم در مورد خرید و فروش و عقد قرارداد و نظایر اینها باید با موافقت شورا باشد.

۷. اختیار سرپرستان توسط شورا تعیین گردد.

۸. گزارش همه امور جاری شرکت در تابلوی اعلانات به اطلاع تمامی کارگران برسد.
۹. پرداخت حقوق کارکنان دفتر مرکزی کارخانه باید با نظر شورا صورت گیرد.
۱۰. اختصاص بودجه لازم برای وسایل بهداشتی، لباس کار، کفش، آمبولانس و همه امکانات لازم ایمنی

۱۱. حسابرسی دقیق میزان سود ویژه کارخانه و سهم کارگران از این سود

۱۲. پرداخت سود ویژه سال ۵۷ به همه کارگران، حداکثر تا تاریخ ۱۵ اسفند

۱۳. پرداخت کلیه مزدها و مطالبات معوقه کارگران

۱۴. تضمین غذا برای همه کارگرانی که به صورت شیفتی کار می‌کنند.

۱۵. افزایش میزان وام‌های مورد درخواست کارگران

۱۶. مصادره سرمایه‌ها و سهام سرمایه‌داران فراری شرکت

۱۷. افزایش مرخصی سالانه کارگران تا سطح روزهای مرخصی کارمندان

۱۸. افزایش حق نوبت کاری به میزان ۲۰٪

شورای کارگران گلوکزان در همان لحظات نخست تأسیس بر دو نکته بسیار مهم انگشت تأکید نهاد. اول اینکه کل آحاد توده کارگر باید در جریان همه تصمیم‌گیری‌های شورا قرار

گیرند و دوم آنکه جلسات مشترک نمایندگان شورا با کارفرما باید حتماً در حضور قاطبه کارگران تشکیل شود. شورا در فردای روز تأسیس کلیه اموال و دارائی‌های شرکت را مصادره نمود و آزادسازی هر میزان آن را به تحقق کلیه مطالبات کارگران توسط سرمایه‌داران موکول ساخت. (روزنامه کار / پنجشنبه ۱۶ فروردین ۵۸ / شماره ۶)

در میان شوراهای کارگری ماه‌های پس از قیام بهمن، شورای کارگران گلوکزان از برخی وجوه قوت بارز برخوردار بود. جهت‌گیری رادیکال هر چند محدود، اما کم یا بیش عملی شورا علیه سرمایه‌داری، تمرکز بر ضرورت اعمال قدرت علیه سرمایه‌داران به عنوان سلاح کارساز مبارزه طبقاتی، تأکید بر نقش آحاد توده‌های کارگر در پیشبرد امور و الزام نمایندگان به فراهمسازی زمینه‌های دخالت هر چه وسیع‌تر کارگران در تمامی مسائل، از جمله موارد بسیار مهمی هستند که سایر شوراهای فاقد آن بودند و یا نسبت به آن پای‌بندی بسیار ضعیفی نشان می‌دادند. با همه اینها شورای گلوکزان نیز به هیچ میزان و در هیچ سطحی آماده ایفای نقش به مثابه حلقه‌ای از زنجیره سراسری پیکار شورایی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نشد و در این گذر هیچ نقشی ایفاء ننمود.

شورای کارگران کارخانه «وزنه»

شرکت وزنه تولیدکننده آسانسور ساختمان، مثل بسیاری از مراکز کار دیگر در روزهای پیش از قیام به ورطه تعطیل افتاد. صاحبان کارخانه با مشاهده بی‌ثباتی اوضاع، شرکت را تعطیل و کارگران را بیکار کردند. آنها در مقابل اصرار توده بیکارشدگان برای بازگشائی کارخانه مقاومت نمودند و گفتند که به دلیل فقدان وسائل یدکی و قطعات نیم ساخته، قادر به ادامه کار نمی‌باشند. با وقوع قیام، توده کارگر بر اصرار خویش افزود، اما سرمایه‌دار هیچ تمایلی به شنیدن صدای آنان نشان نداد. کارگران در محل کارخانه اجتماع کردند. به مشورت و چاره‌گری پرداختند. چند نفر پیشنهاد نمودند که خودشان متحد و مصمم شرکت را راه‌اندازی کنند. وقتی که سخن از فقدان قطعات نیم ساخته به میان آمد، همان کارگران به تکمیل پیشنهاد خویش پرداختند. آنها گفتند که تلاش می‌کنیم تا کارگاه را به تمام و کمال به شیوه سابق اما با قدرت و رأی جمعی خویش به کار اندازیم اما اگر موفق نشدیم آن را تبدیل به یک کارخانه تولید درب و پنجره و مانند این‌ها می‌کنیم. طرح این کارگران کلید

حل مشکل شد. همه همصدا فریاد زدند که سد راه ما شکست. اکنون همه چیز روشن است. بسیار خوب می‌دانیم که چه باید بکنیم. شرکت وزنه باید توسط ما تصرف گردد و ما قطعاً قادر به برنامه‌ریزی کارها و پیشبرد آنها خواهیم شد.

گام دوم کارگران تشکیل شورا بود. صد کارگر کارخانه بالاتفاق شورای خویش را تأسیس کردند و شورا دست به کار گشایش کارخانه و سازمان دادن خط تولید شد. سرمایه‌داران که تا آن لحظه در مقابل هر خواست و هر پیشنهاد توده کارگر سوای امتناع و مخالفت هیچ سخنی نداشتند، اینک زیر فشار قهر کارگران مجبور به گفت و شنود گردیدند. وکیل کارفرما پای پیش نهاد و شروع به مدح و منقبت «انقلاب اسلامی» کرد!! او گفت که «اسلام مظهر گذشت است و انقلاب اسلامی هم باید مروج ملاحظت و رأفت باشد»!!! وکیل ادامه داد که کارگران باید عطوفت کنند و مسأله گشایش کارخانه و راه‌اندازی آن را که به صلاح حال سرمایه‌دار نیست به دست فراموشی بسپارند. کارگران با شنیدن خزعبلات و یاهوهای انزجارآمیز جناب وکیل سرمایه‌دار، سخت عصبانی شدند و از دیدن این همه بی‌شرمی و وقاحت دچار حیرت گردیدند. یکی از آنان خطاب به وکیل گفت که این عوامفریبی‌ها و سفسطه‌بازی‌ها چیست. ما می‌خواهیم کارگاه را راه‌اندازیم و این کار حق مسلم و غیرقابل هیچ تردید ما است. کل کارخانه و سرمایه و همه دار و ندار شما کارفرمایان محصول مستقیم استثمار و رنج ماست و حال که شما به هوای سود افزونتر ما را بیکار ساخته‌اید و خود و زن و کودکان ما را تسلیم گرسنگی نموده‌اید، اولین و واجب‌ترین کار پیش رویمان تصرف کارخانه، گرفتن آن از دست سرمایه‌دار و اداره تولید توسط خودمان است. وکیل کارفرما با مشاهده مقاومت و عزم راسخ کارگران شروع به تهدید نمود و توسل به قوای سرکوب دولت جمهوری اسلامی را چاره کار دید. کارگران روانه سالن نهارخوری شدند. در آنجا اجتماع کردند و پیرامون چگونگی راه‌اندازی کارخانه شروع به گفتگو نمودند. در دل این گفتگوها بود که شورای کارگران متولد شد. همه بر تشکیل شورا تأکید نمودند و تصرف کارخانه و سازمان دادن خط تولید را بر عهده شورا قرار دادند. در همان روز عمده و اگره کمیته‌چی رژیم اسلامی سرمایه‌همراه با یک روحانی بنا به خواست کارفرما وارد کارخانه شدند. مزدوران سرمایه شروع به تهدید نمودند اما کارگران یکدل و یک زبان فریاد زدند که کارخانه متعلق به آنها است. شورای کارگران به مقاومت ادامه داد و توانست توطئه سرمایه‌دار و عوامل سرمایه را خنثی سازد.

مواردی از شوراهای و شوراسازی‌ها که تا اینجا اشاره شد به طور قطع فقط حالت نمونه و مشتقی از خروار دارند. کل مراکز کار و تولید در آن روزها میدان جنب و جوش کارگران بود. به گرون گرفتن کارفرمایان، تشکیل شورا، طرح مطالبات، مبارزه و مقاومت، سرکوب اعتراضات توسط عوامل سرمایه و فاشیسیسم اسلامی بورژوازی روند واقعی اوضاع روز را تعیین می‌کرد. معضل اساسی در سراسر این فرایند همان چیزی بود که بارها بر آن انگشت نهادیم. شوراهای و جنبش شورائی روز فاقد بنمایه تلاش برای سازمانیابی شورائی سراسری ضد سرمایه‌داری جنبش طبقه کارگر بود. در درون برخی شوراهای تمایل کارگران به این کار و جوانه‌های جهتگیری برای پاسخ به این نیاز به وضوح دیده می‌شد اما این تمایلات و جهتگیری‌ها فاقد استخوان‌بندی و توان لازم برای بالیدن، توسعه یافتن و تاختن به سوی هدف بود. با تأکید بر این نکته از گفتگوی بیشتر پیرامون سایر شوراهای چشم پوشی می‌کنیم و فقط به ذکر نام عده‌ای از مراکز کار و تولید که در آنها پروسه شوراسازی یا خیزش‌های رادیکال کارگری چشمگیر بوده است بسنده می‌کنیم. این نام‌ها به اجمال عبارت بودند از:

۱	نساجی و فرش گیلان	۲	کارخانه پوپلین	۳	شرکت ایران برک
۴	پارس نیت	۵	فومنات	۶	خاور
۷	ایران کنف	۸	کنف کار	۹	ایران الکتریک
۱۰	توشیبا	۱۱	راف	۱۲	باتا
۱۳	جوراب گیلان	۱۴	کیسه گیلان	۱۵	ایر پرسلان
۱۶	چینی پارس	۱۷	کفش گنجه	۱۸	سیمکواریکسون
۱۹	کشت و دام سفیدرود	۲۰	ایران چیکا	۲۱	سیمان لوشان
۲۲	دخانیات	۲۳	پلاستیک شمال	۲۴	لوله شمال
۲۵	ایر شمال	۲۶	ماشین‌سازی پارس اهواز	۲۷	شوفازکار

۲۸	پیستون سازی تبریز	۲۹	کیسون اهواز	۳۰	تراکتور سازی تبریز
۳۱	پارسیلون خرم آباد	۳۲	فاما بتون	۳۳	چرم و پوست خرم آباد
۳۴	پارس الکتریک رشت	۳۳	چاپخانه‌های تهران		

جنبش شورائی و طیف نیروهای کمونیسم خلقی

فرایند تکوین و ساخت و ساز شوراهای این دوره به گونه کم یا بیش تعیین کننده‌ای، زیر فشار دخالت پردازی‌های محافل و نیروهای طیف کمونیسم خلقی بود. باید این تأثیر را، آنچنان که بود مطمح نظر قرار داد. با وقوع قیام بهمن، سیمای ظاهری «چپ» دچار برخی تغییرات شد. منظور از «چپ» در اینجا احزاب، سازمان‌ها و گروه‌هایی از نوع حزب توده، اکثریت فدائی، حزب رنجبران یا این دار و دسته‌ها نیست. اینها اجزاء غیرقابل تفکیک ارتجاع بورژوازی در شکل اردوگاهی یا جنس لیبرال ناسیونالیستی پروچینی آن بودند. با این یا آن بخش رژیم اسلامی ارتباط تنگاتنگ داشتند. در کنار قدرت سیاسی نوپای سرمایه می‌ایستادند. برای تبدیل توده‌های کارگر به پیاده نظام فاشیسم اسلامی همه کارها را انجام می‌دادند. از کارگران می‌خواستند تا برای تحکیم پایه‌های قدرت بورژوازی علیه هم‌زنجیران خویش و علیه کل جنبش طبقه خود سنگر گیرند. عصای زیر بغل سپاه پاسداران برای گسیل توده‌های کارگر به میدان‌های جنگ جنایتکارانه دولت‌های جنگ افروز ایران و عراق می‌شدند. عظیم‌ترین بخش آنها، «توده‌ای‌ها» و «اکثریتی‌ها» با سازمان‌های اختاپوسی امنیتی و پلیسی رژیم برای شکار و کشتار فعالین کارگری یا چپ رژیم ستیز همکاری مستقیم مزدورمنشانه می‌نمودند. تکلیف این جماعت روشن است و قرار نیست زیر نام چپ مورد گفتگو قرار گیرند. بحث بر سر نیروهائی است که خود را چپ می‌نامیدند و در هیچ کدام جهت گیری‌های بالا تشابهی با احزاب و جمعیت‌های فوق نداشتند. این طیف به رغم تشتت وسیع صوری میان نیروها و بخش هایش، به لحاظ بنمایه شناخت، استراتژی، افق، باورها و رویکردهای خود، از نوعی همگنی و هم‌نهادی برخوردار بود. مبانی عام این همگنی‌ها به اختصار عبارت بودند از:

۱. فرار از نقد مارکسی اقتصاد سیاسی، تبیین بورژوا - ناسیونالیستی سرمایه‌داری، غوطه‌وری

در تئوری‌های دستبافت نمایندگان ناسیونال چپ بورژوازی از نوع «سرمایه‌داری وابسته»!!، «نیمه فئودال، نیمه مستعمره»!!، «نظام وابسته»!!، «سرمایه‌داری پیرامونی»!!، «سرمایه‌داری تحت سلطه»!! و

۲. آویختگی به روایت لنینی و انترناسیونال دومی امپریالیسم، انحلال ایدئولوژیک در «امپریالیسم ستیزی» کاریکاتوری نسخه پیچی اردوگاه شوروی، لیبرال چپ تروتسکیستی یا ناسیونال چپ خلقی و مائوئیستی

۳. تلقی سوسیالیسم از سرمایه‌داری دولتی یا برنامه‌ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار توسط نوعی قدرت سیاسی بالای سر کارگران موسوم به «دولت کارگری»!!

۴. جایگزین سازی پرولتاریا با «خلق» در تبیین مناسبات اساسی طبقات اجتماعی جامعه سرمایه‌داری!!

۵. رژیم ستیزی فراطبقاتی خارج از مدار مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر
۶. پای‌بندی به نوعی رفرم‌پردازی میلیتانت پوپولیستی زیر نام «انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی»!! با هدف استقرار چیزی به نام «جمهوری دموکراتیک خلق»!! و هموارسازی راه انکشاف «سرمایه‌داری مستقل و ملی»!!

۷. باور به تقدس حزب لنینی و اصرار افراطی بر جایگزینی نقش توده‌های طبقه کارگر توسط حزب بالای سر آن‌ها

۸. تأکید بر اهمیت ویژه سندیکاسازی و جنبش سندیکائی به عنوان اهرم کارساز تبدیل توده کارگر به پیاده نظام حزب

۹. فرار از فهم کمونیسم به عنوان جنبش ضد سرمایه‌داری آگاه پرولتاریا، تلقی آئین یا نوعی علم مبارزه از کمونیسم!!

۱۰. جداسازی دیکتاتوری، خفقان، تبعیضات جنایتکارانه جنسی و قومی و نژادی و کل سیه روزیهای دیگر جامعه موجود از ریشه سرمایه‌داری آنها، القاء روایت رفرمیستی این پدیده‌ها در شعور کارگران. تلاش برای به صف نمودن توده کارگر در قلمروهای مختلف رفرم طلبی بورژوازی زیر نام مبارزه برای رفع فجایع محصول وجود سرمایه!!

شاخص‌های بالا و بنمایه‌های هویتی مشابه مفصل‌بندی مشترک شناخت، فکر، آرمان، افق و تار و پود استراتژی محافل و نیروهای طیف چپ در روزهای قبل و بعد قیام بهمن را تعیین

می‌کرد. این شاخص‌ها بانگ می‌زدند که چپ روز، هر چه هست و میداندار هر کارزاری که باشد، نیروی چاره‌گر، راه پرداز و اثرگذار جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نیست. فعالین این چپ اگر چه در وسیع‌ترین سطح برخاستگان شرائط کار و استثمار و زندگی بردگان مزدی بودند، اما در پهنه مبارزه طبقاتی و کشمکش‌های درون جامعه سرمایه‌داری همه چیز را با سر بخشهائی از بورژوازی می‌کاویدند. سرمایه‌داری را، سوسیالیسم را، جنبش کارگری را، کمونیسم را، انقلاب را، سازمانیابی جنبش کارگری علیه سرمایه را، رابطه میان مبارزه روز کارگران و جنگ آنها برای رهائی از وجود طبقات، دولت و جامعه طبقاتی را، ارتباط بین سنگرهای مختلف مبارزه توده‌های کارگر در عرصه‌های متنوع زندگی اجتماعی را، تمامی اینها را، نه با سلاح نقد مارکسی اقتصاد سیاسی، نه با نگاه رادیکال ماتریالیستی مارکس به تاریخ جوامع انسانی، که با دید و دریافتهای انترناسیونال دومی، لنینیستی و کائوتسکیستی نظر می‌انداختند.

طیف چپ با این مختصات در دل طوفان رخدادهای روز نه فقط کمکی به جنبش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نمی‌نمود که با هر سخن، اثرگذاری و راهبردش سدی بر سدهای سر راه جهتگیری سرمایه ستیز این جنبش می‌افزود. تحلیل‌ها، شعارها، دورنماپردازی‌ها، راهکارها و نقشه عمل‌های این طیف همگی ساز و کار این سد سازی بودند و سد پشت سر سد در این مسیر را معماری می‌کردند. ادبیات و ارگان‌های تئوریک و نظری طیف چپ به ویژه در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، گویاترین سند در این زمینه می‌باشند و من در میان آنها به هیچ وجه سراغ لیبرال چپ‌های نوع «اتحادیه کمونیست‌ها» و «زحمت» یا رقبای هم سرشت «وحدت کمونیستی» آنها نمی‌روم. از «سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر» مثال می‌آورم که اولاً در منتهی‌الیه چپ این طیف قرار داشته است و ثانیاً آنچه می‌گفته است و تبلیغ و ترویج می‌نموده، با تفاوت هائی اندک، حدیث رویکرد و پراکسیس سیاسی آن روز همه ما است.

چپ از کارگران می‌خواست تا به جای مبارزه علیه سرمایه‌داری کمر جنگ علیه «امپریالیسم» بر بندند!!! چیزی که یک شاخص بسیار مهم پای‌بندی چپ به «لنینیسم» تلقی می‌شد. امپریالیسم لنین و چپ معجون عجیبی را می‌ماند که ماهیت و خاصیت سرمایه‌داری خود را به تمام و کمال گم کرده بود!! با انکشاف رابطه خرید و فروش نیروی کار و سرمایه‌داری شدن

کشورها سر عناد داشت!!! به فئودالیسم عشق می‌ورزید و برای بقای آن شمشیر می‌زد!!! سد راه استقرار صنعت ملی!! و رشد آزاد سرمایه‌داری!! می‌شد. هیچ رغبتی به استثمار کارگران نشان نمی‌داد و در عوض به تنزیل بگیری، رباخواری، غارت منابع طبیعی و محصول اضافی دهقانان بسیار عشق می‌ورزید. چه به کارگران القاء می‌کرد که الان مجال مبارزه علیه سرمایه نیست. باید تکلیف این امپریالیسم نزول خوار دشمن رشد آزاد سرمایه‌داری و مانع استقرار صنعت ملی را روشن ساخت!!! باید از این طریق راه انکشاف نظام بردگی مزدی را هموار کرد و با این کار به استقبال سوسیالیسم شتافت!!! چه همه این حرفها را از لنین و کمینترن و احزاب لنینی یاد گرفته بود. کارگران را به شکلهای مختلف از مبارزه ضد سرمایه‌داری دور می‌کرد. کل گند و تعفن و بشرستیزی ذاتی سرمایه را از وجود شیوه تولید کاپیتالیستی، از رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه تولید اضافه ارزش، از پدیده جدائی کارگر از کارش، از رابطه تسلط کار مرده بر کار زنده، جراحی می‌نمود و همه را به جرثومه مجهول الهویهای به نام «سرمایه‌داری وابسته» ارجاع می‌داد. به تکه‌های زیر از نشریه «پیکار» ارگان «چپ‌ترین بخش طیف چپ» آن روز ایران نگاه کنیم.

«بانکها یکی از وسائل استثمار نیروی کار کشور ما و یکی از اهرم‌های مهم امپریالیسم جهانی برای چپاول ثروتهای ملی و یکی از مظاهر بارز وابستگی به امپریالیسم به شمار می‌آید.» ملی کردن بانکها خواست توده‌ها در روند انقلاب بوده است و این ملی کردن برای آنها معنای کاملاً معینی داشته است. «ملی کردن بانکها یعنی قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم در مؤسسات بانکی از طریق مصادره سرمایه‌های امپریالیستی و دلالتان داخلی آنها، تبدیل کلیه بانکها به بانک واحد و اعمال نظارت انقلابی بر آنها از طریق شورای کارکنان بانکها». پیکار اضافه می‌کند که «خواست توده‌ها با محتوای فوق مورد تأکید همه نیروهای انقلابی، مارکسیست لنینیست، دموکرات و از جمله عناصر مردمی درون حاکمیت جمهوری اسلامی است». (نشریه پیکار / شماره ۷ / دوشنبه بیست و یکم خرداد ۱۳۵۸ / مطالب نقل شده در گیومه‌های اول و دوم عین متن نشریه‌اند. گیومه سوم نقل به مضمون است)

کل عبارات بالا نقش گمراه کردن و دور ساختن توده کارگر از میدان واقعی مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری را بازی می‌کند. ضد مارکسی‌ترین تحلیل از واقعیت سرمایه، شیوه تولید

سرمایه‌داری، جامعه کاپیتالیستی، صف بندی طبقاتی درون این جامعه، شرایط امپریالیستی تولید سرمایه‌داری و کل مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی را تحویل فعالان کارگری و توده کارگر می‌دهد. سرمایه را از دایره شناخت و تیررس پیکار طبقه کارگر خارج می‌نماید و معجونی به نام «سرمایه‌داری وابسته» را بر جای آن می‌نشانند. سرمایه در اینجا از ماهیت خود به مثابه یک شیوه تولید، به مثابه رابطه جدائی کارگر از وسائل کار و محصول کار و سرنوشت زندگی اجتماعی خود، رابطه بانی و باعث سقوط کامل کارگر از هستی آزاد و هر گونه حقوق انسانی خویش، تهی می‌گردد. کارگر در این تعریف نه فقط خود را رویاروی سرمایه نمی‌بیند که هیچ دلیلی برای داشتن هیچ تضاد و تعارضی با آن پیدا نمی‌کند. بالعکس آنچه برایش هیولا و بختک می‌گردد پدیده معمولی به نام «وابستگی» است. پدیده‌ای که ساز و کار تعرض اجانب به منابع و «ثروت‌های ملی» شمرده می‌شود!!!

«پیکار» با چیدن مقدمات فوق، به کارگران می‌گفت که خواستار «ملی» شدن بانک‌ها، نهادهای مالی، صنایع، معادن، نگاههای حمل و نقل و مراکز اقتصادی وابسته شوند!!! در مورد بانک‌ها و طبیعتاً همه مؤسسات «وابسته»!!! در همان نسخه پیچی بالا، فراز و فرود انجام کار را هم مشخص می‌کرد. «همه بانک‌ها را در یک بانک ادغام کنند»، این بانک واحد تحت «نظارت انقلابی» قرار گیرد و این «نظارت انقلابی» توسط شورای کارکنان بانکها اعمال گردد!!! صدر و ذیل کل بحث روشن است. بانک‌ها و لاجرم کل سرمایه هائی که پیکار آنها را با «وابستگی» خصلت نما می‌سازد، باید دولتی شوند. دولتی شدنی که در پرتو «محلی» با نام «نظارت انقلابی شورای کارکنان» مشروعیت شفاف کمونیستی پیدا می‌کند!!! چرا این دولتی شدن، چنین قدرت اعجازی دارد و «سرمایه وابسته» «حرام» را «تطهیر» می‌نماید!!! پاسخ روشن است. معضل از منظر «پیکار» و طیف کمونیسم خلقی لنینی که این سازمان در منتهی الیه سمت چپ آن ایستاده بود، نه وجود سرمایه که در بلیه‌ای به نام «وابستگی» قرار داشت!!! سرمایه هر چند در فرمولبندی‌های ایدئولوژیک سازمان مورد تنفر بود، اما در پهنه نسخه پیچی پراکسیس سیاسی و اجتماعی، عیبی به ذات خود نداشت، همه عیب‌ها از «وابستگی» ناشی می‌گردید و راه پالایش این پلیدی هم آن بود که از دست مالکان «خارجی» گرفته شود و به دست مالکان وطنی افتد!!! این تغییر مالکیت به زعم کمونیسم خلقی لنینی مشکل کارگران را هم حل می‌کرد، وقتی که شورای کارکنان فرایند تحقق آن

را دیدبانی می نمود!!!

مبارزه «ضد سرمایه داری» محافل چپ خلقی عملاً دور ساختن هر چه بیشتر کارگران از پویه واقعی این کارزار را دنبال می کرد. مطابق توصیه «پیکار» توده کارگر برای اینکه از دام پدیده مجهولی به نام «سرمایه وابسته» رها شوند، باید مبارزه علیه سرمایه به معنای واقعی آن، مبارزه علیه رابطه تولید اضافه ارزش، علیه جدائی خود از کار و وسایل کار و محصول کار، علیه همه آنچه که مظهر موجودیت و قدرت و حاکمیت سرمایه است را به دست فراموشی بسپارد!!! معنای حرف چپ در عین حال آن بود که کارگران باید میان سرمایه داری دولتی و خصوصی فرق بگذارند، اولی را بر دومی ترجیح دهند و از مالکیت دولت بر سرمایه اجتماعی در مقابل مالکیت سرمایه داران خصوصی دفاع نمایند!!! چپ با این گفته خود حرف لنین را تکرار می کرد که گویا «سرمایه داری دولتی آستانه سوسیالیسم است»!!! و اگر زیر چتر قدرت و حاکمیت «حزب کمونیست» قرار گیرد عین سوسیالیسم خواهد بود!!! گمراهه بسیار فاجعه باری که چپ در پیش پای توده کارگر حفر می نمود و با حفاری آن راه هر میزان جهتگیری یا حتی آشنائی و نگاه کارگران به سوسیالیسم مارکسی لغو کار مزدی را سد می ساخت.

چپ به کارگران می گفت که ماشین دولتی روز، یک بلوک قدرت مرکب از «خرده بورژوازی»!!! و بورژوازی لیبرال است. در همان شماره «پیکار» از وجود عناصر «مردمی» در ساختار دولت یا به بیان دیگر دولتمردان مردمی همسو با استثمار شوندهگان صحبت می گردد!!! معنای این سخن برای توده کارگر آن می شد که رژیم جمهوری اسلامی نهاد نظم، برنامه ریزی، حراست، تحکیم و پاسدار رابطه تولید اضافه ارزش یا حتی دستگاه اختاپوسی اعمال دیکتاتوری و قهر سرمایه داری نیست!!! بلکه ترکیب نامتجانسی از نیروهای متنوع طبقاتی و اجتماعی است!!! ترکیبی که باید بخشی از آن را نقد سازنده و تقویت آمیز کرد!!! عده ای را هم افشاء نمود تا راه دموکراتیزه شدن و خلقی گردیدن کل بلوک هموار شود!!! چپ در این دوره و به صورت اخص در ماه های نخست پس از قیام بهمن، حتی سنت همیشگی و دیرپای رژیم ستیزی فراطبقاتی فاقد بار ضد سرمایه داری را هم کنار نهاد، برای فاشیسم دینی درنده بورژوازی حیثیت سازی کرد و این حیثیت پوشالی دروغین را به ذهن توده های کارگر تزریق نمود.

چپ به کارگران می گفت که مشکل آنها نداشتن حزب است!!! اگر پشت سر حزب راه

افتند، اگر مطابق دستور حزب قیام کنند. اگر حاکمیت سیاسی سابق بورژوازی را با حزب جایگزین نمایند، همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود!!! «چپ» با این حرف‌ها ریشه رویکرد به سازمانیابی شورائی ضد سرمایه‌داری و اعمال قدرت علیه سرمایه را در وجود توده کارگر آتش می‌زد. بر کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی پرولتاریا شلاق می‌کشید و پایه تبدیل جنبش کارگری به پیاده نظام استقرار سرمایه‌داری دولتی را استحکام و قوام می‌بخشید. چپ به این بسنده نمی‌نمود. در قالب هر محفل و هیأت، خود را قائم مقام طبقه کارگر می‌دانست!!! همه فکر و ذکرش این بود که شمار هر چه کثیرتر کارگران را در درون فرقه‌های خود جاسازی کند. فعالین کارگری را از پیکر جنبش جاری و بدنه طبقاتی خود جراحی می‌نمود. آنها را با هدف بازاریابی و رونق بازار فرقه، به صورت کالاهای الگو در ویتترین‌های حزبی و گروهی به نمایش می‌نهاد. چپ در این گذر به تنها چیزی که هیچ نمی‌اندیشید سازمانیابی جنبش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر بود و آنچه که همه مشغله و مبارزه‌اش را تعیین می‌کرد، فربه شدن و قطورتر شدن بیشتر گروه بود.

چپ خلقی لنینی به کارگران می‌گفت که باید دولت فعلی را با «جمهوری دموکراتیک خلق» جایگزین نمود!!! آنچه را زیر این نام آرزو می‌کرد و کعبه آمل کارگران می‌ساخت، شکلی از اعمال حاکمیت سرمایه بر پرولتاریا بود. نوعی قدرت سیاسی که باید به نام کارگران و زحمتکشان در نبرد با امپریالیسم!! راه انکشاف چیزی به نام «سرمایه‌داری مستقل و ملی» را هموار سازد»!!! برای حصول این هدف توده‌های کارگر را آماج فرساینده‌ترین و رقت‌بارترین شکل استثمار قرار دهد. تمامی اشکال ستم و بی‌حقوقی و سیه‌روزی را زیر بیرق حاکمیت خلق و سرکردگی پرولتاریا بر طبقه کارگر تحمیل کند. چپ خطاب به توده فروشنده نیروی کار ادامه می‌داد که همین قدرت سیاسی بعداً سنگ بنای «دولت سوسیالیستی» پرولتاریا خواهد شد!!!

آموزه‌ها و راه حل‌پردازی‌های بالا، وجوه مختلف گفتمان یا کل رویکرد رادیکال‌ترین طیف چپ ایران در رابطه با جنبش جاری توده‌های کارگر در روزهای پیش و بعد قیام بهمن تا سال ۶۰ را تشکیل می‌داد. در همین راستا و برای داشتن تصویر روشن تری از این وضعیت بد نیست به قطعنامه راهپیمائی اول ماه مه سال ۵۸ که توسط چند سازمان و گروه طیف «خط ۳» و با توافق ضمنی تمامی گروه‌های درون «کنفرانس وحدت» تنظیم گردیده بود،

نگاهی بیانداریم:

خواهران و برادران کارگر!

شورای هماهنگی برگزاری اول ماه مه گرم‌ترین درودهای خود را در بهار آزادی به مناسبت روز جهانی کارگر به تمامی کارگران و زحمتکشان تقدیم می‌دارد. امیدواریم این روز نقطه عطفی در جهت همبستگی و یگانگی صفوف کارگران و زحمتکشان ایران باشد، تا دست در دست یکدیگر با مبارزات یکپارچه کلیه عوامل و آثار امپریالیسم، ارتجاع و بهره‌کشی فرد از فرد را نابود ساخته، ایرانی آزاد، آباد و مستقل، به دور از هر گونه ستم و تبعیض به وجود آوریم. در هر نقطه از جهان که طبقه کارگر مورد ظلم و ستم قرار بگیرد، در هر جا که طبقه کارگر برای زندگی شرافتمندانه مبارزه می‌کند، اول ماه مه روز جهانی کارگران در اعتراض نسبت به ظلم و بهره‌کشی و روز جشن برای کارگران از بند رسته جهان می‌باشد. در دوران طاغوت، دیکتاتوری شاه جلا و عوامل فاسدش، با ساختن سندیکاهای قلابی و سازمان‌های فرمایشی به اصطلاح کارگری سعی در تفرقه افکنی نمود و مانع تشکل واقعی و مبارزه یکپارچه طبقه کارگر ایران شد، ولی این دیکتاتوری خونخوار به همت ملت قهرمان و مبارز ایران و مبارزات سرسختانه آیت الله خمینی از میان برداشته شد. لذا در این لحظه تاریخی که امکان بیشتری در راه پیوند و همبستگی سراسری برای ما کارگران و زحمتکشان ایران فراهم است ضمن تأکید بر ضرورت وحدت کارگران ایران از دولت موقت انقلاب خواسته‌های ذیل را با قاطعیت تمام خواستاریم.

۱. هر چه زودتر کارخانه‌ها، بانک‌ها، مؤسسات بیمه، شرکت‌ها، معادن و زمین‌های سرمایه‌داران خارجی و شرکای داخلی آن‌ها ملی گردد.
۲. کلیه قراردادهای نابرابر سیاسی، اقتصادی و نظامی اسارت بار با کشورهای امپریالیستی به خصوص قراردادهای نفتی باید لغو شود.
۳. اخراج کلیه کارشناسان کشورهای امپریالیستی و جایگزینی متخصصین ایرانی را خواستاریم.
۴. صنعتی کردن کشور از طریق ایجاد و توسعه صنایع مادر باید عملی گردد.
۵. ضمن محکوم کردن هر نوع تجزیه طلبی، از حقوق ملی خلقهای ایرانی حمایت کرده

- و تضمین این حقوق را در قانون اساسی آینده خواستاریم.
۶. زمین‌های مالکان و سرمایه‌داران بزرگ وابسته به دربار مصادره و باید به شوراهای دهقانی سپرده شود.
۷. ما ضمن پشتیبانی از مبارزات ضد امپریالیستی آیت الله خمینی و آیت الله طالقانی، از طرح انقلابی شوراهای ایالتی و ولایتی حمایت کرده، خواستار شرکت فعال تمام طبقات و اقشار در این شوراهای می‌باشیم.
۸. طبقه کارگر در انقلاب نقشی اساسی و تعیین کننده داشته است، لذا مجلس مؤسسان از نمایندگان کلیه طبقات و اقشار بخصوص طبقه کارگر باید تشکیل شود.
۹. قانون اساسی جدید باید مدافع منافع زحمتکشان باشد.
۱۰. قوانین کار ضد کارگری فعلی لغو و قانون کار جدید با شرکت نمایندگان واقعی کارگران شامل موارد ذیل تهیه شود.
- الف. حق کار مطابق تخصص و تأمین معاش زندگی در دوران بیکاری با ایجاد صندوق بیمه بیکاری
- ب. قانونی بودن حق اعتصاب، اجتماعات کارگری و عدم دخالت نیروهای نظامی و پلیسی در امور کارگری
- ج. ۴۰ ساعت کار در هفته
- د. تعیین حداقل حقوق برابر با مخارج زندگی. افزایش آن متناسب با ازدیاد سرسام آور قیمت‌ها
- ه. تأمین مسکن، بیمه، بهداشت رایگان و مصونیت در مقابل خطرات و بیماری‌های ناشی از کار
- و. حقوق مساوی در مقابل کار مساوی برای زنان و مردان
- ز. برابری مرخصی سالانه کارگران با کارمندان
- ط. تعیین بازنشستگی متناسب با سختی کار و حقوق بازنشستگی با افزایش قیمت‌ها
- ظ. اخراج کلیه نیروهای نظامی از محیط‌های کارگری
- ی. به رسمیت شناختن سندیکاهای، شوراهای و اتحادیه‌های واقعی کارگری و انحلال رسمی سندیکاهای طاغوتی

ل. اداره سالن‌ها و تأسیسات کارگری به دست خود کارگران
ما همبستگی خود را با تمام کارگران و زحمتکشان جهان اعلام می‌کنیم
درد بر همه شهدای راه آزادی

(نقل از نشریه پیکار / شماره دو / ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸)

شاید تصور اینکه بیانیه فوق واقعاً توسط سازمان‌ها و محافل طیف به اصطلاح رادیکال تر چپ سال ۵۸ ایران تهیه شده است، برای یک کارگر آگاه امروزی اعم از ایرانی یا غیر ایرانی بسیار دشوار باشد. در هیچ جای بیانیه، با هیچ چشم مسلح، هیچ ردی از هیچ بارقه ضد سرمایه‌داری نمی‌توان پیدا کرد. برپائی «ایرانی آزاد، آباد و مستقل»!! که کل کارخانه‌ها، زمین‌ها، آب‌ها، معادن، بانک‌ها، بیمه‌ها، مؤسسات حمل و نقل و کلاً سرمایه‌های آن در مالکیت دولت یا سرمایه‌داران «وطنی» است!! قراردادهای متضمن توزیع نابرابر اضافه ارزش‌ها میان تراست‌های اقتصادی خارجی و داخلی در آن، به نفع سرمایه‌داران «میهن» ملغی شده است!! متخصصان عالیجاه «وطن پرست» جای کارشناسان «اجنبی» را گرفته‌اند!! صنایع آن سریع و پرشتاب در حال توسعه است!! بازار استثمار نیروی کارش در اوج اعتلا و رونق سیر می‌کند!! هر نوع «تجزیه طلبی» در آن محکوم و مستحق سرکوب است!! دیکتاتوری عریان سلطنتی آن که پیش‌تر پاسدار منافع چیزی به نام «طاغوت» بوده است!! به همت والای آیت الله خمینی سرنگون شده است!! طبقات مختلف اجتماعی آن در شوراها، انقلابی نسخه پیچی ولی فقیه ضد امپریالیست!! متحدالمنافع و فاقد تضاد گردیده‌اند!! و نکات مشابه دیگر صدر و ذیل حرف‌های این قطعنامه طولانی را تشکیل می‌دهد!!

سؤال مهم آنست که مفاد قطعنامه بالا در عالم واقع، آرزوی دیرین و رؤیای هیجان‌زای کدام طبقه و نیروی اجتماعی می‌توانست باشد!! ارتجاعی‌ترین بخش بورژوازی کشور، دست اندرکاران بنیان‌گذاری و سازماندهی رژیم درنده فاشیستی اسلامی بورژوازی با همان جمهوری اسلامی نیز همین رطب و یابس‌ها را تحویل کارگران می‌داد. «چپ» ایران در روزهای پس از قیام، این‌ها را می‌گفت و بسیار دست و دل باز آنها را میان توده‌های کارگر تبلیغ می‌کرد!! یک سؤال دیگر در همین جا این است که چرا ما بر ورق زدن کارنامه چپ خلقی لنینی و مرور آنچه همه ما در آن روزها گفته و انجام داده‌ایم، تا این حد تأکید می‌کنیم. به این دلیل ساده که در فضای سیاسی و اجتماعی آن روز به ویژه در آغاز آن برهه، خیزش شورائی کارگران زیر فشار

این برهوت آفرینی‌ها راهبردها!! و توصیه‌ها قرار داشت. حتماً گفته خواهد شد که چپ با دایره نفوذ بسیار محدود یا حتی نامحسوس خود در جنبش کارگری نمی‌توانسته است پروسه شوراسازی طبقه کارگر را تحت تأثیر قرار دهد. واقعیت چنین نبود. در این گذر چند نکته را نیازمند توضیح می‌بینم.

اول. در این شکی نیست که گروهها و سازمان‌های چپ مقبولیت قابل توجهی میان کارگران یا نقش تعیین کننده‌ای در جهت دادن مبارزات روز آن‌ها نداشتند، اما نباید از یاد برد که فعالین کارگری نسبتاً زیادی با این محافل و سازمان‌ها در ارتباط بودند. فعالانی که به نوبه خود بر رخدادهای روز جنبش کارگری کم یا بیش تأثیر می‌نهادند.

دوم، توده‌های وسیع کارگر زیر آوار توهم، خود را فاتحان یک «انقلاب» قلمداد می‌کردند!! و با همین ذهنیت متوهم و شستشو شده انتظار داشتند که پاره‌ای مطالبات ابتدائی و محقر روزشان توسط جمهوری اسلامی جواب مثبت گیرد. سوم، رژیم نه فقط هیچ پاسخ مساعدی به این مطالبات نمی‌داد که تمامی اعتراضاتشان را سرکوب می‌کرد.

چهارم. در چنین وضعی کارگران قهراً روی به مبارزه می‌نهادند و آماده سازمانیابی خود می‌شدند.

پنجم، تنها جریان اپوزیسیون که خود را همسو و همراه توده کارگر معرفی می‌کرد، طیف چپ بود، به بیان دیگر یک سوی کارزار جاری، جمهوری اسلامی و حامیانش از نوع حزب توده قرار داشتند و در سوی دیگر کارگران بودند که سوای طیف سازمانها و محافل چپ نیروی دیگری را کنار خود نمی‌دیدند.

در چنین شرایطی اثرگذاری فعالین کارگری عضو یا هوادار گروههای چپ بر برخی رویدادهای درون کارخانه‌ها، مانند جنب و جوش‌های شوراسازی کارگران پدیده شگفت آوری نبود. معدود بودن شمار این فعالین هم روند این تأثیر را منتهی و تعطیل نمی‌نمود. یک دلیل اساسی بی‌اعتباری و بی‌نقشی شوراهای سال ۵۸ نیز دقیقاً همین بود. این شوراهای سوای چند مورد معین و معدود حتی ارگان‌های خودپوی مبارزات جاری توده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری هم نبودند. بیشتر از آنکه چنین باشند نقش مکانی برای تبلیغ گمراهه آفرینی‌های چپ خلقی و کشمکش‌ها و رقابت جوئی‌های آنها با هم را بازی می‌کردند. در همین راستا به جای آنکه نماد اعمال قدرت توده کارگر علیه سرمایه شوند بر طبل «ملی»

شدن و دولتی گردیدن کارخانه‌ها می‌کوبیدند. به جای پیش کشیدن مطالبه اختصاص کل محصول اجتماعی سالانه به رفع نیازهای معیشتی و رفاهی و تعالی جسمی و فکری خویش، به جای سر دادن شعار آموزش و بهداشت و درمان و مهد کودک و مسکن تمام رایگان، به جای خواست امحاء کار کودک و برقراری مراقبت‌های مجانی مورد احتیاج سالمندان و معلولان، به جای اینها، فریاد اعتراض علیه دولتی نشدن سرمایه‌های خارجی سر می‌دادند!! بروهت‌آفرینی فاجعه‌باری که چپ‌لینی برای کارگران نسخه پیچی می‌کرد و تشکل‌های موسوم به شوراهای کارگری هم بر گرد آن سینه می‌زدند.

همه شواهد نشان می‌داد که هر کجا توده‌های کارگر راه مبارزه روز خود را می‌رفتند، به رغم همه بی‌افقی‌ها، ناآگاهی‌ها و فشار کوه توهمات، باز هم بار سرمایه‌ستیزی خودجوش طبقاتی آنها بیشتر از جاهائی بود که دنباله رو چپ‌خلقی می‌گردیدند. فعالین کارگری درون سازمانهای چپ هر کجا پا می‌گذاشتند بنا به دستور تشکلهای متبوع و رهبران خود تا می‌توانستند از «ملی کردن» سرمایه‌های امپریالیستی و «قطع وابستگی» و «جمهوری دموکراتیک خلق» و تقویت «جناح خرده بورژوازی»!! رژیم در مقابل جناح بورژوازی لیبرال می‌گفتند!! و محلی برای برجسته شدن خواسته‌های اساسی روز کارگران، تبدیل شدن این خواسته‌ها به موضوع جدال واقعی کارگران علیه سرمایه و عروج یک جنبش واقعی ضد سرمایه‌داری با مطالبات معیشتی، رفاهی و سیاسی باقی نمی‌نهادند.

تأثیر نسخه پیچی‌های این دوره نیروهای مختلف چپ از سازمان چریکهای فدائی خلق گرفته تا «خط ۳» را بر روی بسیاری از اعتراضات روز کارگری می‌شد به گونه بسیار بارز مشاهده نمود. در نیمه اول خرداد ۵۸ تشکل موسوم به «اتحادیه کارگران بیکار و اخراجی تبریز» با صدور یک فراخوان از همه کارگران و اهالی شهر خواست تا در یک راهپیمائی شرکت نمایند. این راهپیمائی علی‌الاصول می‌بایست فاجعه بیکاری گسترده دامنگیر توده کارگر را محور اعتراض و جدال خود قرار دهد و ظاهراً با همین هدف هم برگزار می‌گردید. در روز موعود جمعیت قابل توجهی از کارگران در محل اعلام شده، اجتماع کردند. آن‌ها تظاهرات خویش را با شعارهای «دخالت امریکا نابود باید گردد» و «اعدام انقلابی پیگیر باید گردد» آغاز نمودند!! از خیابان‌های زیادی عبور کردند. در طول راهپیمائی کارگران هر چه بیشتری به آن‌ها پیوستند و بالاخره شروع به خواندن قطعنامه خود نمودند. قطعنامه می‌گفت:

«ما کارگران سالها در زیر سلطه سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم از هستی ساقط شده‌ایم و بیکاری و فقر و گرسنگی نصیب ما گردیده است. ریشه این بیکاری را در سیستم سرمایه‌داری وابسته و نفوذ امپریالیسم امریکا می‌دانیم. امروز از برکت مبارزه بی‌امان مبارزین راستین و شهدای راه آزادی هم صدا با سایر نیروهای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی و ضد ارتجاعی به پا خاسته‌ایم، تنفر و انزجار خود از امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را با مشت‌های گره کرده اعلام می‌نمائیم.»
 آنها ادامه دادند که:

۱. ما ضمن پشتیبانی از موضع ضد امپریالیستی رهبر انقلاب، آیت الله خمینی خواهان ادامه اعدام‌های عمال رژیم سابق و مزدوران و جاسوسان امریکا و اسرائیل هستیم.
۲. تجاوز و مداخله مذبحخانه سنای امریکا در امور کشورمان را شدیداً محکوم می‌نمائیم.
۳. خواهان نابودی و قطع هر گونه نفوذ و دخالت امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها هستیم.
۴. ریشه بیکاری را در سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌دانیم و خواستار ملی شدن سرمایه‌های وابسته هستیم.
۵. خواهان لغو پیمان‌های نظامی - اقتصادی - سیاسی اسارت‌بار امپریالیسم و صهیونیسم هستیم.»

(نشریه پیکار / شماره ۶ / چهاردهم خرداد ۱۳۵۸)

همان گونه که گفته شد این کارگران دست به راهپیمائی زده بودند تا علیه اخراج خویش از کارخانه‌ها و بیکاری و گرسنگی و فلاکت روز خود اعتراض کنند، مصیبت‌ها و فجایعی که همه در وجود سرمایه‌داری ریشه داشتند و کارگران باید برای چالش آنها شیرازه هستی سرمایه را آماج تعرض قرار می‌داند، باید قدرت عظیم طبقاتی خود را شورائی سازمان می‌دادند و مراکز کار و تولید را از دست صاحبان سرمایه خارج می‌ساختند. اما در شعارها و قطعنامه‌های آنان آنچه که غلبه کامل دارد، جار و جنجال «ضد امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته» است و آنچه تقریباً غائب به نظر می‌رسد، حتی اعتراض ضد بیکاری و جستجوی راه اعمال قدرت برای مجبور ساختن بورژوازی به تضمین اشتغال بیکاران است. شکی نیست که شعارها و قطعنامه راهپیمائی هیچ ربطی به یک تظاهرات اعتراضی متعارف کارگری در آن روز نداشت. کما اینکه هر کجا خود کارگران نقش مؤثر و دخالتگر ایفا می‌کردند، پیچ و خم پروسه رخدادها به گونه

دیگری می‌شد. به نمونه‌های زیادی در این گذر می‌توان اشاره کرد که در اینجا فقط به چند مورد اکتفاء می‌کنیم.

راهپیمائی کارگران اصفهان

روز ۱۶ فروردین ۱۳۵۸ حدود ۳۰۰ کارگر در «خانه کارگر» شهر اصفهان به دور هم جمع شدند. آن‌ها بیکار بودند، به وضعیت روز خویش اعتراض داشتند. سرمایه، سرمایه‌داران و رژیم جدید را بانی و باعث بیکاری خود می‌دانستند و فریاد می‌زدند که دولت سرمایه‌داری موظف به حل معضل اشتغال آنان است. اجتماع کارگران به سرعت مورد یورش کمیته چی‌های جمهوری اسلامی قرار گرفت. همزمان «مجید مصحف» از سران پیشینه دار «انجمن حجتیه» و معاون وقت استانداری اصفهان خود را به «خانه کارگر» رساند و اعتراض کنندگان را تهدید به قتل عام کرد. کارگران با اراده استوار راه مقاومت پیش گرفتند و بر خواست خویش اصرار ورزیدند. مصحف مجبور به عقب نشینی شد و با هدف دست به سر نمودن توده کارگر از آنها خواست که تا فردا صبر کنند.

صبح روز بعد نزدیک به ۱۰۰۰۰ کارگر وارد خانه کارگر شدند تا تکلیف اشتغال خویش را از زبان معاون استاندار دولت سرمایه بشنوند. آنها ساعتی منتظر ماندند و زمانی که از آمدن مصحف و دریافت جواب مایوس شدند همگی، همدل به سوی «باشگاه کارگران» راه افتادند. مصحف در آنجا بود. وی با مشاهده موج جمعیت چندین هزار نفری کارگران دچار وحشت گردید و از آنجا که هیچ سخنی سوی تهدید و توسل به سرکوب، برای راهپیمایان نداشت تصمیم گرفت که با پیش کشیدن بهانه‌های لازم محوطه باشگاه را ترک گوید. او راهی استانداری شد و جمعیت عظیم ۱۰ هزاری نفری کارگران نیز به سوی استانداری راه افتاد. راهپیمائی توده وسیع کارگر در بین راه آماج تهاجم فاشیستی قوای قهر و سرکوب سرمایه قرار گرفت. فاشیسم مسلح رژیم به صفوف فشرده معترضین حمله ور شد. کارگران مقاومت کردند. کمیته چی‌ها و دستجات سازمان یافته فاشیستی بورژوازی شروع به تیراندازی نمودند و کارگران را به رگبار بستند. عده‌ای زخمی شدند، شمار کثیری به اسارت در آمدند و «ناصر توفیقیان» کارگر کمونیست و دانشجوی دانشگاه اصفهان هدف گلوله دژخیمان واقع گردید و کشته شد. کارگران مبارزه را ادامه دادند. جنگ و گریز میان آنها و قوای سرکوب به شاهین

شهر کشیده شد. در آنجا یکی از عوامل رژیم اسلامی، از کمیته چپان دژخیم شرع سرمایه مزدوران کثیف ولایت فقیه ارتجاع هار بورژوازی، کمی دور از چشم توده کارگر با بیشرمی و سببیت کامل، خواهر یکی از کارگران را به باد کتک گرفت و خواست به او تجاوز نماید. جنایت وصف ناپذیری که در لحظه وقوع نگاه خیره عده‌ای کارگر را به سوی خود کشاند. کارگران به سوی مزدور کثیف دولت اسلامی سرمایه هجوم بردند و خواهر هم‌رمز خویش را از مهلکه خارج ساختند.

جنبش بیکاران به راه خود ادامه داد. ۱۰ هزار کارگر بیکار با عزم استوار خواستار بازگشت به کار و تعیین تکلیف وضع اشتغال خود بودند. استانداری اصفهان از طاهری امام جمعه شهر و نماینده خمینی جلا، برای غلبه بر موج خشم کارگران کمک خواست. طاهری به محل اجتماع کارگران آمد و مثل همه حاکمان دینی دژخیم سرمایه شروع به تهدید توده‌های کارگر کرد. او گفت که راهپیمایان همه کمونیست، محل نظم، «ضد انقلاب» و دشمن جمهوری اسلامی هستند و اگر متفرق نشوند، باز هم گلوله باران خواهند شد. در این هنگام یکی از کارگران خود را به طاهری نزدیک کرد، تریبون را به دست گرفت و با صدای رسا فریاد زد: «می‌گویند که خواستن حق و اعتراض علیه بیکاری، کار کمونیست‌ها است ما اعلام می‌کنیم که همگی کمونیست هستیم» سخنان این کارگر با کف زدن عموم استقبال شد و طاهری به رغم همه سببیت بورژوا - اسلامی، خود را در وضعیتی سرافکننده احساس نمود. او خواست گفته‌های خویش را تغییر دهد، اما آنچه بر زبان آورد، بنا به سرشت طبقاتی وی بدتر از حرف‌های قبلی شد. کارگران فریاد اعتراض را تکرار کردند و تأکید نمودند که به مبارزه خود ادامه خواهند داد. آنان در انتهای روز، قطعنامه‌ای با محتوای زیر تنظیم و در همان جا قرائت کردند.

۱. محاکمه و مجازات فوری عاملین کشتار روز شنبه ۱۸ فروردین در حضور کارگران انجام گیرد.

۲. آزادی همه دوستان ما بدون هیچ قید و شرط همراه با معذرت خواهی از آنان

۳. تأکید می‌کنیم که دولت باید امنیت اجتماعات کارگران را فراهم سازد.

۴. انجام تمامی خواسته‌های رفاهی کارگران

۵. اشخاصی که در روز یکشنبه جلوی باشگاه کارگران آمده و «قباد پذیرش» کارگر جوشکار

را به بهانه استخدام بیرون برده و آماج ضرب و شتم قرار داده اند، محاکمه و مجازات گردند.

۶. پشتیبانی خویش را از تمامی کارگرانی که مبارزات ما بیکاران اصفهان و حومه را مورد حمایت خود قرار داده اند، اعلام می‌داریم.

مقایسه دو راهپیمائی بالا می‌تواند به شناخت ما از ماهیت و دامنه تأثیر نقش نیروهای چپ در رخدادهای روز جنبش کارگری بعد از قیام بهمن تا حدودی کمک رساند. بحث بر سر این نیست که در تظاهرات کارگران بیکار تبریز محافل چپ همه کاره بودند و در مبارزات کارگران اخراجی و بیکار اصفهان، کل حرف‌ها را توده کارگر می‌زدند، شعارها را آنان تنظیم می‌کردند یا همه تصمیمات را خودشان اتخاذ می‌نمودند. مسلماً چنین نبوده است. فعالین سازمانهای چپ در هر دو اعتراض یاد شده، حضور فعال داشتند برای کوبیدن مهر مواضع و دیدگاههای خویش، بر روند رویدادها، جهت‌گیری‌ها و تنظیم قطعنامه‌ها تلاش می‌کردند. اما کاملاً مشهود است که شعارها و قطعنامه تظاهرات دوم در قیاس با اولی، مسائل واقعی و بالفعل مبارزات کارگران را بیشتر منعکس می‌سازد. یک دلیل مهم این تفاوت حضور تقریباً گسترده و قابل توجه توده کارگر در راهپیمائی شهر اصفهان و جمعیت نسبتاً کم راهپیمایان بیکار تبریز است. در اصفهان حدود ۱۰ هزار کارگر راه افتاده بودند. فریاد می‌زدند که معضل بیکاری را سرمایه پدید آورده است و دولت اسلامی سرمایه‌داری باید عهده دار پرداخت غرامت بیکاری یا حل معضل اشتغال آنان باشد. در میان این ده هزار نفر قطعاً دهها یا حتی صدها فعال چپ لنینی نیز حضور داشتند اما به هر حال توده وسیع کارگر بود که در مقابل رژیم سرمایه صف می‌کشید و خواست‌های روزش را محتوای شعارها و قطعنامه‌ها می‌ساخت. در تبریز چنین نبود. ۳۰۰ نفر در تظاهرات شرکت داشتند، همه چیز بانگ می‌زد که آنچه فریاد می‌شود ربط چندانی به معضل حاد و بالفعل زندگی کارگران ندارد. خواسته‌ها بیش از آنکه بازتاب مشکلات بیکاران باشد آرزوها و انتظارات سازمان‌ها و محافل منحل در امپریالیسم ستیزی خلقی و ناسیونالیستی بود.

سازمان‌ها و گروه‌های چپ قبل و بعد قیام بهمن، فاقد حداقل جهتگیری برای مبارزه ضد سرمایه‌داری بودند. جدال آنها با رژیم سیاسی نشانی از مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه را با خود حمل نمی‌نمود. حرف‌ها، دیدگاه‌ها، روایت سازمانیابی، مطالبات و هر آنچه که با

طبقه کارگر در میان می‌نهادند، نه فقط ربطی به جنبش این طبقه نداشت که گمراهه‌های بدفرجامی در پیش روی آن بود. نقطه آغاز تا پایان فکر و عمل آنان آمیزه‌ای از رژیم ستیزی فراطبقاتی و رفرمیسم سندیکالیستی را نمایش می‌داد. فرض کنیم که کارگران ایران موج وار به آنها می‌پیوستند، به طور قطع این سازمانها و محافل چپ نبودند که ظرف مبارزات کارگران می‌شدند، بالعکس توده وسیع کارگر بود که از بستر مبارزه ضد سرمایه‌داری طبقه خود خارج می‌شد و پیشمرگ، شعارنویس و آلت فعل جنبش خلقی می‌گردید. حادثه‌ای که در سطحی هر چند محدود شاهدش بودیم. در کردستان جمعیت عظیمی از کارگران به کومله و بعدها «حزب کمونیست ایران» یا احزاب پسر و دختر و نوه و نبیره و نتیجه آن پیوستند. در سراسر جامعه نیز شمار کثیری از کارگران بعلاوه صدها هزار جوان دانشجو و دانش آموز خانواده‌های کارگری روی به چریک‌های فدائی خلق و سازمان‌های مختلف «خط ۳» و بیشتر از همه «پیکار» نهادند. نتیجه‌اش را همگان می‌دانند. کل کارگرانی که به کومله و «حزب» ملحق شدند، همگی یکرست صفوف جبهه «حق تعیین سرنوشت ملی» را پر کردند. روی نهادگان به چریکها و خط ۳ نیز سرنوشت بهتری را تجربه نمودند. آنها نیز یا به شعارنویسان روی دیوارها و تبلیغ کنندگان نام سازمان تبدیل شدند و یا به حکم تشکیلات نیروی پشت جبهه امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و دموکراسی طلبی خلقی گردیدند. به آنها گفتند که فریاد «ملی شدن صنایع وابسته» سر دهند!! «خرده بورژوازی» ضد امپریالیست!! درون رژیم اسلامی را تقویت کنند!! لیبرال‌های پایه نفوذ امپریالیسم را تضعیف نمایند، خواستار برقراری جمهوری دموکراتیک خلق شوند و لیستی از این مطالبات و شعارها که تکرارشان ملال انگیز و چندان بار است.

سازمانهای طیف چپ ضمن تبلیغ و ترویج شعارهای بالا، از کارگران خواستند که به جای مبارزه ضد سرمایه‌داری شعارهای گروه را بر در و دیوارها بنویسند، اعلامیه‌های تشکیلات را توزیع کنند، مواضع گروه را به خاطر بسپارند و چگونگی دفاع از آنها در مقابل گروههای دیگر را تمرین کنند. طیف چپ به تقسیم بورژوازمآبانه کارگران میان خود بسنده نمود، بخش وسیعی از طبقه کارگر را خلعت خرده بورژوا بودن پوشاند و از آنها خواست تا تشکلهای دموکراتیک هوادار گروه، سازمان و حزب پدید آرند، تشکل دموکراتیک زنان، معلمان، پرستاران، دانشجویان، دانش آموزان و خیلی نهادهای دیگر که هر کدام شمار کثیری کارگر

را پشت جبهه دموکراسی طلبی خلقی و امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی می‌ساختند. در یک کلام تکه پاره کردن جنبش کارگری، گسیل بخشی از کارگران برای سازماندهی جنبش دموکراتیک، شکار فعالین کارگری و عضوگیری آنها در گروه، دعوت از طبقه کارگر برای بسیج قوای خود در کار «ملی کردن صنایع وابسته»!! و استقرار «حکومت خلق»!!، تعطیل مبارزه ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر و افراشتن پرچم گروه‌ها کل کارنامه چپ در این روزها را پر کرد.

خاطره‌های را از یک رفیق کارگر که هنوز هم خوشبختانه زنده است، در همین جا نقل کنم. او کارگری مبارز و پرشور از یک خانواده سیاسی بود، در سالهای دهه ۵۰ با یکی از دو سازمان چپ چریکی تماس داشت در آن زمان رفیق رابط وی که از چهره‌های سرشناس تشکیلات بود با معیارهای حاکم روز به این نتیجه می‌رسد که آه گرم چریکی‌اش در آهن سرد این رفیق کارگر اثر نمی‌کند و به همین دلیل ارتباط او را قطع می‌نماید. همین رفیق کارگر در سال ۵۸ در یک واحد بزرگ صنعتی در یکی از استانهای جنوبی کشور کار می‌کرد. نماینده شورای کارگران بود و کارگران وسیعاً به او اعتماد داشتند، کارخانه به روال معمول آن روزها در معرض تعطیل شدن قرار گرفت و بنیاد مستضعفان تراست نوپای مالک کارخانه از پرداخت حقوق توده‌های کارگر ابا ورزید.

رفیق کارگر با کمک فعالین همراهِش تلاش وسیعی را برای متحد نمودن و آماده ساختن کارگران جهت یک حرکت تعرضی ادامه دار آغاز کرد. آنان در نخستین گام دفتر شرکت را مصادره و اعلام کردند که اگر دست‌مزدشان پرداخت نشود کل امور تولید را به دست خواهند گرفت. مقامات بالای کارخانه و مدیران شرکت برای متقاعد نمودن کارگران به خروج از کارگاه شروع به دسیسه‌پردازی نمودند. نمایندگان کارگران یک گفتگوی جدی را با مدیران و مسؤولان به پیش بردند و سرانجام ابادی سرمایه دو روز فرجه خواستند تا به آنها پاسخ دهند. کارگران نیز با طرح همه اولتیماتوم‌های لازم تصمیم گرفتند تا روز موعود از مصادره دفتر کارگاه دست نگهدارند. بقیه ماجرا را از زبان خود این رفیق بشنوید: «..... کشمکش ما ادامه یافت. سر و کارمان به اداره کار افتاد. چند بار در محوطه آن اداره اجتماع کردیم و من به نمایندگی از ۵۰۰ کارگر شرکت با عوامل سرمایه در آنجا بگو مگو نمودم. تصریح کردم که کارگران حتماً تهدید خویش را لباس اجرا خواهند پوشاند. ما کارخانه را تصرف می‌کنیم

و خود برنامه‌ریزی تولید را در دست می‌گیریم. یک روز به دنبال خروج از اداره کار و متفرق شدن کارگران مشاهده کردم که یکی از کارکنان عالی‌رتبه همان اداره، مرا دنبال می‌نماید. ابتدا آن را به حساب تعقیب پلیسی گذاشتم، اما بعد از کمی فکر کردن تصمیم گرفتم ته و توی ماجرا را در آرم. به همین خاطر وارد قهوه‌خانه‌ای در آن نزدیکی‌ها شدم و چند دقیقه بعد دیدم که همان کارمند عالی رتبه هم وارد قهوه‌خانه شد. او در کنار من نشست و خیلی زود در گفتگو باز نمود. از رشادت و شجاعت من سخن‌ها گفت! مرا به ادامه مبارزه تشویق کرد و تأکید نمود که حتماً پیروزی با ما خواهد بود!! کارمند عالی رتبه اداره کار سپس پیشنهاد نمود که تماس ما ادامه یابد!! و در جریان همین تماس‌ها بود که بالاخره راز سر به مهر خود را افشاء کرد و حرف دل در میان نهاد. گفت که بسیار حیف است من با داشتن چنین نفوذی در میان کارگران و این همه توانائی برای اثرگذاری روی مبارزات روز توده‌های کارگرمو یک سازمان سیاسی «کمونیست» نباشم و از رهبریه‌ها و مشکل‌گشائی‌های کارساز این سازمان بهره‌نگیرم!! این مباحثات مرا کنجکاوتر نمود. گفتگوها را ادامه دادیم، سخن از این شد که من در صورت قبول عضویت سازمان آنها چه کار خواهیم کرد؟ کارمند عالی رتبه اداره کار و صد‌رنشین سازمان «کمونیستی» در پاسخ گفت که کارهای بسیار مهمی است که انجام آنها نیازمند وجود کسانی چون توست!! در دیدار بعدی او با یک سطل پراز رنگ، قلم مو و مقداری اعلامیه تشکیلات به سر قرار آمد. گفت که اعلامیه‌ها را پخش کنم و شب‌ها نام سازمان و شعارهایش را بر روی در و دیوار خانه‌ها بنویسم!!

با دیدن این وضعیت برای دقایقی چشم در چشم انداختم و سپس سطل رنگ و قلم مو و اطلاعیه‌ها را به او برگرداندم و از وی جدا شدم». کارنامه طیف کمونیسم خلقی لنینی در روزها، ماه‌ها و حتی سالهای اول و دوم پس از قیام چنین بود و کمپین آنها برای شوراسازی در جنبش کارگری نیز برگ یا برگ هائی از همین کارنامه را تعیین می‌کرد.

در سه سال اول بعد از قیام بهمن، جنبش کارگری به طور روزمره در حال طغیان، اعتصاب، اعتراض و مبارزه بود. فقط در سه ماهه نخست سال ۵۸ کارگران بیش از ۲۵ کارخانه و مؤسسه، تنها در مراکز استانها و شهرهای بزرگ کشور، دست به اعتصاب، تحصن و تعطیل چرخه تولید زدند. مهم‌ترین این اعتصاب‌ها یا اعتراضات خیابانی عبارت بودند از:

۱. اعتصاب کارگران کارخانه پارچه بافی مقدم

۲. تحصن کارگران شرکت بهمنشیر
 ۳. اجتماع اعتراضی کارگران ساختمانی شرکت مهک
 ۴. کمپین ۸۰۰ کارگر نفت مسجد سلیمان با خواست اشتغال رسمی
 ۵. اعتصاب کارگران صنایع فولاد،
 ۶. تحصن کارگران شرکت گیلارد سیستان
 ۷. اجتماع اعتراضی کارگران اخراجی فنوج
 ۸. تظاهرات ضد بیکاری کارگران واحدهای مختلف شرکت ایرانشهر
 ۹. اجتماع اعتراضی کارگران مس سرچشمه
 ۱۰. راه پیمائی کارگران پیمانی شرکت نفت در آبادان
 ۱۱. تحصن کارگران شرکت آرمه تسا
 ۱۲. کمپین اعتراضی کارگران اخراجی سد کارون
 ۱۳. از کار انداختن چرخ تولید توسط کارگران تسا - تریوف تایلوز
 ۱۴. اعتصاب کارگران ایران ترمینال خرمشهر
 ۱۵. تحصن کارگران آکام و خواست ملی نمودن کارخانه
 ۱۶. اعتصاب کارگران ویلیام برادرز
 ۱۷. کمپین اعتراضی ۴۵۰ کارگر جنگلداری کرمان
 ۱۸. اعتصاب کارگران آذر الکتریک تبریز
 ۱۹. اشغال دفتر مرکزی بنز خاور توسط کارگران
 ۲۰. اعتصاب کارگران اکروساز اهواز
 ۲۱. اعتصاب کارگران جنرال استیل
- اعتصابات بالا در بهترین حالت تحقق این یا آن خواست بسیار محقر روزمره کارگران را به دنبال می‌آوردند و در بیشتر اوقات حتی همین دستاورد ناچیز را هم نداشتند. انتظارات توده کارگر هر روز بیش از روز پیش به ورطه افول می‌رفت. هر چه زمان می‌گذشت کفه توازن قوا به زیان جنبش کارگری و به سود سرمایه‌داران و رژیم سیاسی جدید سرمایه تغییر می‌کرد. جمهوری اسلامی در همه زمینه‌ها از جمله در همه مراکز کار پایه‌های قدرت خود را مستقر و محکم می‌کرد. کارگاههای مصادره شده را از دست کارگران می‌گرفت. فعالین

کارگری را دستگیر می‌نمود و به زندان می‌انداخت. اعتصابات درون کارخانه‌ها و تظاهرات خیابانی توده‌های کارگر بیکار در شهرهای مختلف را به گلوله می‌بست. در چنین شرایطی «شوراهای کارگری» سردرگم و فاقد جهت‌گیری استخواندار ضد سرمایه‌داری نیز اندک، اندک اعتبار خود را از دست می‌دادند. کارگران از کارائی آنها مأیوس می‌شدند و جانبداری از شعارها یا ادعاهای اداره کنندگان آنها را بدون نتیجه می‌یافتند. این وضع بعلاوه همه مؤلفه‌های دیگر اوضاع روز، به دولت اسلامی بورژوازی مجال داد تا تلاش جاری خود برای سازماندهی فاشیستی عقب مانده‌ترین کارگران و لومپن پرولتاریای متحجر ماجراجوی درون و بیرون مراکز کار علیه جنبش کارگری را باز هم گسترش دهد. رژیم کمی این طرف‌تر شروع به تشکیل شوراهای اسلامی کار نمود. آماده حمله درنده‌تر به اجتماعات کارگری و تعطیل اماکن محل برگزاری این اجتماعات شد. جاهائی مانند «خانه کارگر» یا باشگاههای کارگری در تهران و شهرستان‌ها را با توسل به قهر از دست کارگران خارج ساخت یا در آستانه خارج شدن قرار داد. در ماه‌های آخر سال ۵۸ و اوایل ۱۳۵۹ اندک، اندک جنبش کارگری ایران موقعیت نیمه تهاجمی یا حداقل مقاومت جویانه روزهای پس از قیام را هم از دست داد. توده‌های کارگر عملاً شکست جنبش سراسری سال ۵۶ به بعد خود را باور می‌کردند. جنبشی که زیر فشار پاشنه آشیل‌های سهمگین تاریخی نتوانسته بود هیچ گامی در راستای برپائی سنگر مستقل پیکار طبقاتی خود علیه سرمایه بر دارد، اینک یک‌تازی‌های فاشیستی بورژوازی فاتح را نظاره می‌نمود و از سر اجبار به آن تن می‌داد. طبقه کارگر ایران در وضعیتی قرار می‌گرفت که از دو سال پیش خود بسیار مخوف‌تر و دردناک‌تر بود. اجبار به پرداخت غرامت سهمگین شکست چیزی بود که وضع روز وی را از سالهای پیش از شروع جنبش سراسری متفاوت می‌ساخت.

جنبش علیه بیکاری

بیکاری حادث‌ترین و در عین حال گسترده‌ترین معضل دامنگیر طبقه کارگر ایران در ماه‌های قبل و بعد از وقوع قیام بهمن بود. بر اساس آمارها حدود ۳/۵ میلیون نفر در حالت بیکاری به سر می‌بردند. درصد بالائی از این افراد کار خویش را از دست داده بودند. مابقی را نیز جوانانی تشکیل می‌دادند که موفق به یافتن کار نمی‌شدند. کل سکنه آن روز ایران از ۴۰ میلیون

تجاوز نمی‌نمود و جمعیت در سن اشتغال کشور به ۱۱ میلیون نمی‌رسید. با در نظر گرفتن این ارقام می‌توان دریافت که چه جمعیت عظیمی بیکار بودند و بیکاری چه معضل اساسی و مهمی را تعیین می‌کرد. تمرکز وسیع مبارزات کارگران بر روی پدیده اشتغال در سال ۵۸ و حتی ۵۹، به اندازه کافی از اهمیت مسأله در این دوره خبر می‌دهد. بیکاران به صورت فاجعه‌باری زیر فشار بودند. درصد وسیعی از آنان ماه‌ها بود که کار نداشتند و در تمامی طول این مدت از طریق فروش وسائل خانه و زندگی خویش یا قرض گرفتن از این و آن، نان خالی فرزندان خود را تهیه می‌نمودند. برخورد رژیم جدید با فاجعه دامنگیر این جمعیت عظیم و گرسنه هم، همان گونه بود که در رابطه با راهپیمائی‌ها و اعتراضات این دوره کارگران دیدیم. مبارزه علیه بیکاری با شعارهای «حقوق کارگر پرداخت باید گردد»، «کار حق ماست»، «صدقه نمی‌خواهیم، به ما کار دهید»، «بیمه ایام بیکاری» و مانند اینها، همان روزهای نخست بعد از قیام آغاز شد. رژیم نه فقط هیچ برنامه‌ای برای تعدیل حتی المقدور و متعارف این معضل نداشت که مطابق همه شواهد، جستجوی چنین پروژه‌ای را هم لازم به حساب نمی‌آورد. از دید دولتمردان درنده جدید، در جامعه انقلاب شده بود، انقلاب هم سیل ارمغانها، نعمت‌ها، غنائم و قدرت‌ها را می‌زاید و هم انبوه بدبختی‌ها و ضایعات و فلاکت‌ها را همراه دارد. اولی‌ها باید نصیب بورژوازی‌ها را فاتح می‌شد و دومی‌ها نیز در وسیع‌ترین ابعاد بر سر کارگرانی که انقلاب کرده بودند آوار می‌گردید. مصادره کنندگان غدار انقلاب عین همین حرف را به زبان بی‌زبانی به توده کارگر می‌گفتند. آنها مدام خطاب به کارگران نعره می‌زدند که «انقلاب کرده اید، انقلاب مشکلات خاص خود را دارد و شما باید بار تمامی مصیبت‌ها را بر دوش کشید!!! خمینی دژخیم، پیرموبد کاخ قدرت سرمایه، «شورای انقلاب» و دولت بازرگان، به مجرد تحویل این خزعبلات و قیح فاشیستی به کارگران بسنده نمی‌کردند. آنها از بام تاشام در رادیو، تلویزیون و رسانه‌های جمعی سرمایه از حرام بودن راهپیمائی و اعتصاب، از باغی بودن و محارب بودن کارگر گرسنه معترض به بیکاری هم سخن می‌راندند!! اما کارگران سوای مبارزه راه دیگری نداشتند. فشار اعتراض آنها در حدی بود که رژیم خود را مجبور به تهیه طرحی برای دادن وام به بیکاران کرد. این طرح ظاهراً تهیه و ابلاغ شد، اما پیچ و خم شروط آن در حدی بود که حتی ۱۰ درصد کارگران بیکار را هم در دائره شمول خود قرار نمی‌داد. بر همین مبنی هیچ تأثیری بر روند اعتراضات نداشت. در روز هشتم فروردین ۵۸ حدود ۵۰۰۰ کارگر

در مقابل «خانه کارگر» اجتماع کردند. آنان اعلام داشتند که شروط مقرر از سوی صندوق وام رژیم را قبول ندارند و خود بالاتفاق شروط متفاوتی را پیشنهاد نمودند.

طرح کارگران اگر چه به لحاظ رقم وام و چگونگی بازپرداخت آن، با مصوبات دولتمردان تفاوت داشت اما به نوبه خود فاجعه بار بود و موقعیت بیش از حد زبون و مستأصل جنبش کارگری را حکایت می‌کرد. سه و نیم میلیون کارگر بیکار در شرایطی که از درون پروسه طولانی و پر پیچ و خم پیکار خویش یکی از درنده‌ترین دولت‌های تاریخ سرمایه‌داری را سرنگون ساخته بودند، زیر فشار ضعف و توهم حتی بر خورداری از «گرامت ایام بیکاری» را حق خود نمی‌دیدند!!! راستی، راستی قبول داشتند که باید برای نان بخور و نمیر کودکانشان وام بگیرند و از طریق وام زندگی کنند!!! همه اینها یا سالیان دراز برای سرمایه‌داران کار کرده و خالق سرمایه‌های آنها بودند و یا انسان‌های متقاضی اشتغال و استثمار شدن را تشکیل می‌دادند، با این وجود به جای اصرار بر دریافت یک مبلغ ماهانه مناسب برای معاش روزانه خود، بدون وام و بهره و بدهکاری به سرمایه‌داران یا دولت آنها، محور مبارزه خود را گرفتن وام تعیین می‌کردند!!! کارگران از تظاهرات ۵۰۰۰ نفری خود در مقابل خانه کارگر نتیجه‌ای نگرفتند. هیچ عامل سرمایه خود را ملزم به هیچ پاسخی ندید، به همین خاطر فردای آن روز با جمعیتی نسبتاً کمتر راهی وزارت کار شدند و در آنجا اجتماع کردند. «فروهر» وزیر کار دولت بورژوازی در مقال اجتماع کنندگان ظاهر شد. همزمان تمامی راهروهای وزارتخانه ملامال از مزدوران مسلح کمیته چی و قوای سرکوب گردید.

در اجتماع آن روز چند تن از نمایندگان کارگران شروع به طرح مشکلات خود نمودند. همه از بیکاری و گرسنگی و بدهکاری و مصیبت‌های زندگی گفتند. به توضیح نقش طبقه خود در جنبش سراسری سال ۵۷ پرداختند. تصریح کردند که نیروی واقعی سلسله جنبان قیام و سرنگونی رژیم سلطنتی سرمایه‌داری بوده‌اند و حال نتیجه همه مبارزات و شورشها و خیزش‌های آنان بیکاری و تحمل گرسنگی و فقر برای خودشان و حکومت و نعمت و ثروت و سرمایه برای کرکسان مردار خوار سرمایه‌دار شده است. کارگران در ادامه سخنرانی‌ها خواستار بازگشت به کار و تعیین تکلیف وضعیت اشتغال خود شدند. آن‌ها به صورت جمعی فریاد زدند که ما کار می‌خواهیم و رژیم باید به خواست ما پاسخ گوید. پس از آنکه کارگران حرفهای خود را مطرح کردند، فروهر پشت میکروفن قرار گرفت. او که پای‌بندی آهنین دیرینه به

ناسیونال فاشیسم هار و متعفن ایرانی را مباحثات زندگی خود می‌دانست، سخنانش را با این جمله آغاز کرد که:

«از ساحل خلیج فارس تا کرانه بحر خزر هیچ کس را یارای آن نیست تا به او [باید] گوید!!!» وزیر کار دولت سرمایه این عبارت را تحویل کارگرانی می‌داد که گفته بودند «دولت باید تکلیف اشتغال آنان را تعیین کند!!!» او سپس شروع به کشیدن خط و نشان کرد. گفت که مشتی دانشجو و اعضای گروههای سیاسی چپ، کارگران را فریب داده اند!!! فروهر حرف بیشتری برای گفتن نداشت. به همین خاطر صدای اعتراض شمار زیادی از کارگران، از گوشه‌های مختلف سالن بلند شد. ترجیح بند مشترک اعتراضات این بود که جمهوری اسلامی با آنان همان می‌کند که رژیم شاه می‌کرده است. این نکته در آن روزها نقل بیشتر محافل چپ و اجتماعات کارگری بود. سخنی که به نوبه خود ابعاد توهم و فروماندگی فکری همه این نیروها و جمعیت‌ها را نشان می‌داد. سازمانهای چپ خلقی لنینی در زیج انتظار خویش، میان بورژوازی درنده پان اسلامیستی و بخش پیش تر مسلط این طبقه یا بورژوازی شریک امپریالیست‌های غربی فرق اساسی می‌دید و همین باور را میان کارگران هم نشر و پخش می‌کرد. دامنه تأثیر این وارونه بینی‌ها در میان چپ خلقی تا آنجا بود که شالوده افشاگریهای ضد رژیم روز خود را مقایسه میان رژیم‌های جدید و قدیم قرار می‌داد و می‌کوشید تا مثلاً به کارگران نشان دهد که دولتمردان جدید هم کارهای پیشینیان را تکرار می‌کنند!!! گوئی که نباید چنین باشد و انگار که این بخش بورژوازی قرار است سخت «مردمی» و «عدالت گستر» و «مستضعف دوست» قدم بردارد!!!

کارگران از اجتماع در وزارت کار دولت سرمایه و دیدار با «فروهر» هم هیچ نتیجه‌ای نگرفتند. هفته بعد مجدداً با جمعیتی حدود ۲۰۰۰ نفر در خانه کارگر به دور هم جمع شدند. سردرگمی و بی‌افقی و غوطه وری در فرمیسیم بیداد می‌کرد. تنها چیزی که به ذهن بیکاران، شاغلان، کل طبقه و کل چپ لنینی مدعی نمایندگی این طبقه‌خورد نمی‌نمود، این بود که کارگران یک طبقه‌اند. طبقه‌ای که قیچی عمر و شیشه حیات سرمایه در دستانش چرخ می‌خورد. اگر مشکل شوند و با سر آگاه ضد کار مزدی خیز بردارند، سیل آسا «طویل‌ه اوژیاس» سرمایه‌داری را جاروب خواهد کرد. نه چپ لنینی و نه کارگران به این نمی‌اندیشیدند، توده کارگر نقش خویش به مثابه نیروی قادر به رهائی خود و بشریت و راههای به صف کردن و

اعمال این قدرت علیه سرمایه‌داری را مد نظر قرار نمی‌داد. آنها در غیاب چنین برداشتی از قدرت عظیم تاریخساز خود، راه دادخواهی از ارتجاع بورژوازی را پیش می‌گرفتند. وقتی از فروهر مأیوس شدند به یاد طالقانی و بازرگان افتادند. یک راهپیمائی چند هزار نفری از خانه کارگر به سوی خانه طالقانی سازمان دادند. در طول مسیر همان شعارهای همیشگی تکرار شد و در انتهای راهپیمائی خواستار ملاقات با طالقانی گردیدند. این خواست نکول شد و طالقانی به بهانه کسالت از پذیرش و دیدار نمایندگان کارگران سر باز زد.

همزمان با تظاهرات و اعتراضات بالا، جمعیت قابل توجهی از کارگران بیکار در کاخ دادگستری تهران دست به تحصن زدند. فارغ التحصیلان بیکار دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها بخش قابل توجهی از این جمعیت را تشکیل می‌دادند. محافل چپ این تحصن را مثل همه اجتماعات دیگر مکانی، برای تبلیغ نام و نشان سازمان، شکار کارگران و دعوت آنها به پذیرش پاکاری و خدمتگزاری امام زاده خود یافتند. بازار رقابت‌های تشکیلاتی داغ بود و هر گروه و سازمان تلاش می‌کرد تا سهم بیشتری از هواداری بیکاران را نصیب خود سازد. در اواخر هفته سوم فروردین ۵۸ یک روز حدود دو هزار کارگر بیکار در محلی جمع شدند و آماده راهپیمائی به سوی این تحصن گردیدند. آنها به اجتماع همزنجیران خود در آنجا پیوستند. نطق هائی ایراد کردند و شعارهایی سر دادند. تحصن بیکاران در کاخ دادگستری رژیم اسلامی بورژوازی هفته‌ها به درازا کشید. تظاهرات و راهپیمائی‌هایی علیه بیکاری در کشور نیز در سراسر سال ۵۸ و نیمه اول ۵۹ تداوم یافت. در تمام طول این مدت رادیو تلویزیون دولت اسلامی به طور بی‌وقفه از رونق گسترده بازار اشتغال و ایجاد هزاران شغل در هر هفته و هر روز سخن می‌راند!!! داریوش فروهر در همین رسانه فریب و نیرنگ سرمایه، بزرگترین دروغ‌ها را به هم می‌بافت و تحویل جامعه می‌داد. از پرداخت وام به غالب بیکاران می‌گفت و انتظارات بیکاران را بسیار بلندپروازانه و غیرقابل دسترس می‌خواند!!!

در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ کارگران بیکار دیپلمه شهر رشت پس از ماه‌ها اعتراض و راهپیمائی علیه بیکاری خویش و بدون نتیجه ماندن این مبارزات، اقدام به گروگان‌گیری استاندار گیلان کردند. آنها وارد ساختمان استانداری شده و چند نفر از جمله شخص استاندار را به گروگان گرفتند و خواستار تعیین تکلیف وضعیت اشتغال خود شدند. متعاقب این رخداد، عمله و اکره کمیته چی فاشیسم اسلامی سرمایه وارد میدان شد. اینان پس از ورود به ساختمان شروع

به ضرب و شتم بیکاران و تیراندازی به سوی آنها کردند. همزمان جمعیت قابل توجهی از اهالی شهر رشت نیز با شنیدن صدای تیراندازی خود را به استانداری رساندند و به حمایت از همزنجیران بیکار خویش برخاستند. کشمکش میان بیکاران و اهالی شهر در یک سوی و عوامل رژیم در سوی دیگر طولانی شد. ساختمان استانداری برای مدتی متوالی در محاصره کارگران باقی ماند. بیکاران به مبارزه ادامه دادند و خانواده‌های کارگری ساکن شهر دامنه حمایت خود از آنان را وسعت بخشیدند. قوای قهر دولت اسلامی بورژوازی شروع به تاخت و تاز کرد و یکی از نمایندگان کارگران به نام بهزاد را دستگیر نمود. توده کارگر به سوی زندان سپاه رشت هجوم بردند و در آنجا دست به اجتماع و اعتراض زدند. توده کارگران بیکار اعلام کردند که تا حصول هدف به مبارزه ادامه خواهند داد، اما سازشکاری و تسلیم طلبی یکی از نمایندگان بیکاران روند اوضاع را بر هم زد و سرنوشت کارزار را به زیان کارگران و به نفع دولت سرمایه تغییر داد.

جنبش علیه بیکاری می‌توانست بستر مساعدی برای کمک به پروسه سازمانیابی شورائی ضد سرمایه‌داری کل طبقه کارگر در آن روزها شود، اما این کار در گرو وجود مؤثر و دخالتگری خلاق یک رویکرد آگاه سرمایه ستیز در درون جنبش کارگری بود. چیزی که هیچ بارقه‌ای از آن در هیچ کجا دیده نمی‌شد. بیکاران درصد چشمگیری از کل طبقه خویش بودند. آن‌ها می‌توانستند خود را به مبارزات شاغلین درون مراکز کار پیوند زنند. این امکان را داشتند که حمایت توده‌های همزنجیر را جلب کنند. به جای تجمع در خانه کارگر و دادگستری و وزارت کار رژیم، روی به کارخانه‌ها و مراکز کار آرند. درد خود را با سایر کارگران در میان نهند. از آن‌ها بخواهند تا به حمایت از اعتراض و خواست روزشان برخیزند و چرخ کار و تولید را از چرخش باز دارند. در بطن این تلاش‌ها راه تشکیل شوراهای پیش گیرند. نیروی فعال سازمانیابی وسیع شورائی جنبش طبقه خود و تبدیل این جنبش شورائی به یک قدرت سرنوشت‌ساز ضد سرمایه‌داری گردند. کارگران بیکار می‌توانستند پیمودن این راه را در مقابل خود قرار دهند و به موازات برداشتن هر گام در این طریق با نیروی پیکار عظیم‌تر بر دولت سرمایه فشار آورند و خواستار تعیین تکلیف اشتغال خود گردند. به بیان دیگر مبارزه علیه بیکاری را خاکریز پیوسته‌ای از جبهه جنگ سراسری علیه سرمایه کنند. آنها این کار را نکردند، به جای آن به وزارت کار، دفتر طالقانی، نخست وزیری و نهادهای دولتی و مراجع

قدرت سرمایه آویختند. حتی برای تأمین هزینه‌های تحصن به شیوه کارگران نفتگر دست یاری پیش این و آن محفل فرصت طلب درنده بورژوازی دراز نمودند. از متین دفتری و همراهان کمک مالی دریافت کردند. کوشیدند تا به دولتمردان اسلامی سرمایه هشدار دهند که نباید راه رژیم سابق را بروند و این کار حیفاست و شایسته آنان نمی‌باشد!!!

چپ خلقی لنینی نیز به اقتضای هویت سیاسی خود، همان گونه که اشاره رفت، به آنچه هیچ فکر نمی‌نمود. مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری و سازمانیابی شورائی این جنبش بود. در مقابل، آنچه تمامی فضای زندگی و ذهن و ابراز وجودش را پر می‌ساخت یارگیری از کارگران برای فربه ساختن تشکیلات و نمایش عظمت سازمان با هدف تاختن به سوی تسخیر قدرت بود. راه حل‌های سترون، فرساینده و گمراه کننده رفرمیستی تنها ارمان این نیروها، ارمان همه ما، برای بیکاران را تشکیل می‌داد. کارهائی از نوع بستن دخیل به وزارت کار و دفتر طالقانی را فعالین همین محافل پیش پای کارگران قرار می‌دادند. این نکته نیز واقعی و مهم است که چپ لنینی نه فقط بر اقتضای هویت سیاسی اش اهل اثرگذاری رادیکال و سرمایه ستیز بر جنبش بیکاران نبود که حتی اهمیتی به شکست یا پیروزی کارگران در حصول مطالبات روز خود هم نمی‌داد. دقیق‌تر بگوییم، کارگران بیکار زیر فشار گرسنگی، فلاکت و نداشتن نان روز بچه‌های خود، مبارزه می‌کردند و موفق شدن در این مبارزه برایشان جنبه حیاتی داشت. چپ لنینی در محاسبات و راه حل‌پردازی‌های خود حتی این مهم را نیز در نظر نمی‌گرفت و کمترین جوشش و شایستگی برای جستجوی راه‌های درست به ثمر رسیدن اعتراضات از خود نشان نمی‌داد. تبلیغ نام سازمان و عضوگیری از کارگران برایش همه چیز بود.

جنبش تصرف خانه‌های خالی

نداشتن سرپناه، اجاره بهای گزاف اماکن مسکونی حتی خانه‌های محقر فاقد حداقل شرایط بهداشتی و امکانات زیستی در تهران و سایر مراکز استان‌ها یک مشکل فراگیر و حاد اکثریت خانواده‌های کارگری را تشکیل می‌داد. این معضل در دهه ۵۰ زمینه ساز جنبش خونبار و بسیار گسترده کارگران در خارج محدوده‌ها شد. جنبشی که عرصه مهمی از پیکار میان طبقه کارگر و رژیم شاه را خاص خود ساخت و در جلد نخست کتاب به آن پرداختیم.

با عروج جنبش سراسری سال‌های ۵۶ و ۵۷، به ویژه از اوایل زمستان منتهی به قیام بهمن ۵۷، طرح رادیکال تصرف زمین‌های متعلق به سرمایه‌داران بزرگ، مخصوصاً درباریان و عناصر خانواده پهلوی در داخل یا حاشیه شهرهای بزرگ با هدف اختصاص این اراضی به ایجاد خانه‌های مسکونی، مورد توجه توده کارگر قرار گرفت. در جنوب شهر تهران، در خزانه علی آباد، گروهی از کارگران طبق برنامه‌ریزی قبلی زمین‌های تحت مالکیت غلامرضا پهلوی را به تصرف خویش در آوردند. آنها هر کدام قطعه زمین کوچکی را مرزکشی نمودند و به صورت دستجمعی آماده احداث خانه‌ها شدند. اقدام کارگران در آن روز، با اینکه هنوز تا وقوع قیام بهمن هفته‌ها فاصله داشت، با لشکرکشی اشرار سازماندهی شده فاشیسم دینی بورژوازی مواجه گردید. چند روحانی در آنجا حاضر شدند. شروع به خواندن احکام شریعت در باره تقدس مالکیت خصوصی کردند، تصرف املاک خانواده پهلوی را در صلاحیت ولی فقیه و مرجع دین اعلام داشتند!! و هر اقدام هر انسان دیگر در این زمینه را خلاف شرع و مستوجب بدترین عقوبت‌ها دانستند.

در ماه‌های پس از قیام بهمن مبارزات توده کارگر برای مسکن وارد فاز تازه‌ای شد. در شهرهای بزرگ و بیشتر از همه، در تهران، شهرکها، مستغلات و مجتمع‌های مسکونی فراوانی وجود داشت که کاملاً خالی و فاقد سرنشین بودند. سرمایه‌داران و صاحبان شرکت‌های غول پیکر ساختمانی، این مجتمعات را با هدف فروش و اندوختن سودهای نجومی احداث کرده بودند اما با اوجگیری جنبش سراسری و وقوع قیام، راهی سوی آنها در پیش روی خود نداشتند. گروههایی از کارگران آماده مصادره و تصرف این خانه‌ها شدند. برای این کار برنامه‌ریزی کردند. فعالین کارگری عضو یا هودار سازمان‌های چپ نیز پای پیش گذاشتند و در اجرای این طرح توده کارگر را یاری دادند. جنبش تصرف خانه‌های خالی به این ترتیب کار خود را شروع نمود. هزاران کارگر به دفعات مختلف در گروههای متحد صد نفری یا بیشتر، در نقطه‌ای از شهر اجتماع کردند. آنها سپس به سوی یکی از مجتمع‌های مسکونی خالی راه می‌افتادند و دست به کار ورود به مجتمع و تصرف آن می‌گردیدند. اقدام کارگران بلادرنگ و در همان لحظات نخست، با شبیخون وحشیانه مزدوران کمیته‌ها مواجه می‌شد. توده کارگر مقاومت می‌کرد. جدال میان قوای سرکوب رژیم و کارگران ادامه می‌یافت. در پاره‌ای موارد کارگران مجبور به عقب نشینی و انصراف از ادامه کار می‌شدند، اما در مواردی

نیز آنها بودند که کمیته چپ‌های سرمایه را مجبور به عقب نشینی می‌کردند، مجتمع را در اختیار می‌گرفتند. هر خانواده کارگری خانه‌ای را تصرف می‌نمود و در آنجا اقامت می‌کرد. جنبش تصرف خانه‌های خالی در طول سال ۵۸ و حتی تا نیمه اول ۵۹ دستاوردهائی داشت. برخی ساختمان‌های چند طبقه واقع در ضلع شمالی خیابان آزادی تهران یا مناطق دیگر برای چند ماهی در اختیار کارگران بود. عوامل رژیم با محاسبه تدارک ساکنان این اماکن برای مقاومت و احتمال حمایت وسیع همزنجیران آنها از این ایستادگی، خود را قادر به باز پس‌گیری خانه‌ها نمی‌دید. این وضع تا اوایل سال ۶۰ به طول انجامید. در ماه‌های نخست این سال فاشیسم اسلامی سرمایه همان گونه که تمامی ساز و کارهای لازم برای قتل عام سراسری نیروهای چپ و جنبش کارگری را فراهم می‌ساخت، باز پس‌گیری مجتمع‌های مسکونی و در هم شکستن مقاومت کارگران را هم دستور کار روز خود نمود. در فاصله زمانی کوتاهی نیروهای اهریمنی سپاه پاسداران، به همه این ساختمان‌ها هجوم بردند. کارگران قادر به مقاومت نبودند و مجبور به تخلیه منازل و تحمل آوارگی شدند. جنبش تصرف خانه‌های خالی مانند همه جنب و جوشهای کارگری این دوره از هیچ استخوان‌بندی و قوام ضد سرمایه‌داری برخوردار نبود. نفس ابتکار، قاطعیت و جسارت توده کارگر برای خارج ساختن قطرات ناپیدائی از هفت دریای عظیم حاصل کار و استثمار خود، از حلقوم سرمایه‌داران و دولت اسلامی بورژوازی، مسلماً بسیار پراج بود، اما این اقدام در همین حد، در محدوده تسخیر خانه‌ها متوقف باقی ماند. به جزء پیوسته‌ای از یک جنبش سراسری ضد سرمایه‌داری تبدیل نگردید، زیرا چنین جنبشی اساساً در سطح جامعه و در پهنه کارزار میان دو طبقه اساسی جامعه توان میدان‌داری و ابراز وجود پیدا نمود. بالاتر گفته شد که نیروهای چپ خلقی لنینی در برنامه‌ریزی و سازماندهی کارگران برای تصرف اماکن خالی نقش مؤثر داشتند، نقش آنها در این جنبش نیز بسان همه جاهای دیگر فاقد بار سرمایه ستیزی بود. مجرد نوعی مقابله با رژیم سیاسی و سرمایه‌داران فراری شریک تراست‌های بزرگ امپریالیستی، تلاش برای نفوذ در میان کارگران و جذب آنها به سازمان‌های یا گروه‌های سیاسی خود همه طول و عرض این نقش بازی را تعیین می‌کرد.

جنبش کارگری و شوراها در کردستان

جنبش کارگری سال‌های نخست پس از قیام بهمن، در غالب مناطق کشور سرنوشتی مشترک و تقریباً مشابه داشت. با این وجود توده‌های کارگر کرد، این سرنوشت را به گونه‌ای حدوداً متمایز با هم زنجیران دیگر خویش در سایر مناطق تجربه کردند. آنچه در ماه‌های منتهی به قیام بهمن ۵۷، در شهرها و روستاهای کردستان تشکیل شد، نه فقط تجانسی با شوراها و ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نداشت که هیچ سطحی از تقابل میان کارگران و سرمایه‌داران را هم به نمایش نمی‌نهاد. از وجود احزاب و گروههای سیاسی راست یا چپ سالهای قبل که بگذریم، «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» نخستین تشکیلاتی بود که در روزهای پیش از قیام بهمن در جامعه کردستان پدید آمد. این «جمعیت» ابتدا در سنجند اعلام موجودیت کرد و سپس به سایر شهرها شاخ و برگ کشید. ترکیب غالب آن را کارگران و دهقانان تهیدست یا نیمه کارگر تشکیل می‌دادند و «کومله» (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) در سازمانیابی آن، نقشی فعال داشت. معلمان، توده کارگر شاغل در کارگاهها و کوره پزخانه‌ها، بیکاران و جوانان خانواده‌های کارگری بیشترین سهم را در در پیشبرد فعالیت‌های عملی آن به دوش داشتند.

سندیکاهای کارگری موجود از جمله سندیکای خبازان و کوره پزخانه‌ها نیز به همین جمعیت ملحق گردیدند و با آن همکاری می‌نمودند. این تشکل با همه این‌ها، هیچ جهتگیری معین طبقاتی نداشت. سخنی از ضدیت با سرمایه‌دار و زمین‌دار و مالک فئودال یا الغاء مالکیت و این‌گونه حرف‌ها در آن جایی احراز نمی‌نمود. حل و فصل مشکلات معیشتی ساکنان شهرها، تأمین امنیت جانی آدم‌ها، برپائی تظاهرات ضد رژیم سلطنتی، دفاع از راهپیمائی‌ها در مقابل یورش‌های سبانه عوامل ساواک و سایر نیروهای سرکوب. تلاش برای جلوگیری از اختلال پروسه توزیع مایحتاج اولیه زندگی و مانند این‌ها، عرصه‌های مختلف فعالیت هایش را تعیین می‌کرد. این امر بدیهی را هم از یاد نبریم که در چنین تشکل‌ها و جمعیت هائی، کارگران بلافاصله صف پیاده نظام را پر می‌سازند و عناصر بورژوازی پست‌های تصمیم‌گیری و فرماندهی و امر و نهی را میان خود تقسیم می‌کنند.

با استقرار جمهوری اسلامی، نهادهای موسوم به «کمیته‌های انقلاب» به عنوان ارگان‌های اعمال قهر فاشیستی رژیم علیه کارگران و توده زحمتکش شکل گرفتند و شروع به میداناری

کردند. همزمان تعدادی انجمنهای فوق ارتجاعی از جمله «مکتب قرآن» و محافل دینی مشابه نیز اعلام موجودیت کردند. افرادی مانند «مفتی زاده»، یک روحانی شیعه با نام «صفدری» که پیشینه طولانی در شستشوی مغزی، تحمیق و گمراه سازی توده‌های کارگر و زحمتکش داشت، ایادی «عثمان نقشبندی» و نوع اینها دست به کار راه‌اندازی این انجمنها بودند. دولت اسلامی سرمایه در همان دقایق نخست استقرارش، شروع به مسلح نمودن این تجمعات ارتجاعی دینی کرد و آنها را در کنار کمیته‌ها و سایر نهادهای قهر فاشیستی خود، مسؤل مقابله با جنبش کارگری و نیروهای سیاسی مخالف ساخت. متعاقب این رخدادها، هر دو جریان «کومله» و «حزب دموکرات کردستان» بر دامنه فعالیت‌های خود برای سازماندهی نوعی مقاومت خلقی و ناسیونالیستی در میان توده کارگر و زحمتکش کرد افزودند. کمیته‌ها، شوراها، کانون‌ها و انجمن‌های زیادی تشکیل شدند. کومله در برپائی شوراها بیشترین نقش را ایفاء کرد، به کمک همین شوراها توطئه‌های دار و دسته «مفتی زاده» را خنثی نمود و عثمان نقشبندی و مزدورانش را خلع سلاح کرد. سنندج نخستین شهری بود که شاهد تأسیس شورا گردید، اما جنب و جوش شوراسازی بسیار سریع به همه شهرها سرایت کرد. این تشکلهای علی العموم پدید آمدند تا ظرف کارزار حق تعیین سرنوشت گردند، در مقابل حمله‌های رژیم ایستادگی کنند و مانع سقوط شهرها شوند. شورای سنندج عملاً کنترل و اداره شهر را به دست گرفت. جمهوری اسلامی با تمامی امکاناتش کوشید تا باند ارتجاعی مفتی زاده را وارد شورا سازد. کوششی که شکست خورد و کارگران بر سینه باند مذکور دست رد کوبیدند. در فروردین ۱۳۵۸ ارتش جمهوری اسلامی با بربریت تمام، از زمین و هوا، به جامعه کردستان حمله ور گردید. رژیم مناطق زیادی را بمباران کرد. فجیع‌ترین قتل عام‌ها را راه انداخت. گروه، گروه، کارگران و زحمتکشان را تسلیم جوخه اعدام نمود و به تمامی سببیت‌های دیگر دست زد، اما همه این درندگی‌ها و تهاجمات ناکام ماند. توده استعمار شونده‌گان منطقه مثل همه مناطق دیگر، دنیایی انتظارات و خواستها داشتند که در طول سالیان متمادی سرکوب شده بود. آنها وسیع‌ترین مقاومت‌ها را سازمان دادند و رژیم را مجبور به عقب نشینی کردند. شکست جمهوری اسلامی در جنگ جنایتکارانه فروردین ۵۸ موجب شد تا به برگزاری چیزی به نام مذاکرات تن دهد و حاضر به نشستن در پشت میز مذاکره شود. از اقدامات بعدی کومله در زمینه سازماندهی جنبش توده‌ای کوشش برای برپائی «اتحادیه‌های دهقانی» بود.

طرحی که با استقبال دهقانان کرد مواجه شد. این «اتحادیه‌ها» در برخی موارد به مقابله با زمینداران فئودال یا سرمایه‌دار پرداختند و اقداماتی به نفع توده دهقان تهیدست انجام دادند. حمله فاشیستی سراسری رژیم اسلامی به کردستان در ماه مرداد ۵۸ روند رویدادها را دچار تغییرات جدی ساخت. ارتش درنده بورژوازی شهرها را یکی پس از دیگری تصرف نمود و از دست شوراهای و نیروهای سیاسی کرد خارج ساخت. در دل این شرایط بود که «کومله» کوشید تا حتی الامکان شوراهای شهرها را به صورت شوراهای محلات بازسازی کند، از طریق همین شوراهای زمام برخی کارها را به دست گیرد و به مقابله با جریان‌های ارتجاعی و عوامل جمهوری اسلامی پردازد.

نکته محوری ماجرا در رابطه با کمیته‌ها و شوراهای فرارسته در کردستان، نقش تعیین کننده نیروهای چپ و بیشتر از همه «کومله» یا «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» است. کومله یک جریان مائوئیستی و در منتهی الیه راست طیف چپ خلقی لنینی قرار داشت. حزب دموکرات کردستان تاریخاً ناسیونالیسم ارتجاعی بورژوازی کرد را نمایندگی می‌کرد. حضور کومله در خیزش سراسری و فعالیت دامنه دارش در حمایت از استثمارشوندگان کارگر و دهقان، برای نخستین بار، شیرازه استیلای بلامنابع احزاب رسمی ارتجاع بورژوازی کرد بر جنبش‌های اجتماعی و ضد رژیم درون کردستان را به ورطه فروپاشی راند. جمعیت عظیمی از کارگران و دهقانان منطقه به کومله پیوستند و صف خود را از حزب دموکرات جدا ساختند. این امر یا صف آرائی گسترده و چشمگیر توده کارگر کرد، در پشت سر نیروئی که خود را کمونیست می‌نامید، ظرفیت عظیم و جوشان این جمعیت برای مبارزه علیه سرمایه‌داری را نشان می‌داد، اما پاسخ متقابل کومله و بعدها حزب کمونیست ایران و کل چپ روز به این جهت‌گیری کارگران، فاقد هر میزان بنمایه کمونیستی و ضد سرمایه‌داری، سخت زینبار و بدفرجام بود. کمونیسم «کومله» نه فقط کمکی به بالندگی و صف آرائی مستقل توده کارگر علیه بردگی مزدی نمود که باروت سرمایه ستیزی خودجوش آن‌ها را چاشنی احتراق «جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» کرد. کارگران را از سنگر واقعی جدال با سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری دور نمود و نیروی پیشمرگ جنگ و ستیزهای ناسیونالیستی ساخت. روی این نکته کمی درنگ باید کرد. با قیام بهمن و سپس خیزش سراسری توده‌های کارگر و زحمتکش کرد، گفتمان موسوم به «کمونیست‌ها و مسأله ملی» از بایگانی تاریخ بیرون آورده

شد و یکی از دلمشغولی‌های داغ طیف کمونیسم خلقی شد. جریانات مختلف شروع به نسخه نویسی و نظریه‌پردازی کردند. آنها برای کشف، فرمولبندی و توجیه حرف‌ها، یا سراسر استر بگوئیم، برای اعتبار بخشیدن به مواضع خود، به سراغ انتخابات آثار لنین رفتند. اینکه کومله یا کل چپ لنینی، نهایتاً با جنبش کارگری کردستان چه نمود. کمی پائین‌تر بحث می‌کنیم، اما قبل از آن به مرور فشرده موضوع به طور عام و در پیشینه تاریخی آن پردازیم. اگر مارکس زمانی از جنبش مردم ایرلند در مقابل تعرض دولت بریتانیا جانبداری کرد، یا به اشغال لهستان توسط تزار روس اعتراض نمود، این کار او، هیچ ربطی به ملت بودن و نبودن ساکنان این جوامع یا شیفتگی خاص مارکس به مقوله «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» نداشت!! «مسأله ملی» و «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» مباحثی هستند که توسط متولیان بین‌الملل دوم وارد ادبیات چپ شد. «لنین» این موضوع را هم مثل خیلی مباحث دیگر از کائوتسکی گرفت و در دفاع از مقاله معروف وی، «ملی بودن و بین‌المللی بودن» بود که به طرح نظرات خود پرداخت. او گفت:

«در تمام جهان، دوران پیروزی نهائی سرمایه‌داری بر فئودالیسم با جنبش‌های ملی توأم بوده است. پایه اقتصادی این جنبش‌ها را این مسأله تشکیل می‌دهد که برای پیروزی کامل تولید کالائی، باید بازار داخلی به دست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی بر سرزمین‌نهایی که اهالی آنها به زبان واحدی تکلم می‌نمایند عملی گردد.»
(حق ملل در تعیین سرنوشت خود)

لنین ادامه داد:

«تمایل هر نوع جنبش ملی عبارت است از تشکیل دولت‌های ملی که بتوانند این خواست‌های سرمایه‌داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نمایند. محرک این قضیه عمیق‌ترین عوامل اقتصادی است و به این جهت برای تمام اروپای غربی و حتی برای تمام جهان متمدن تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه‌داری جنبه عمومی و عادی دارد.»

پروسه تسلط بورژوازی بر بازار داخلی، پروسه عروج این طبقه به موقعیت مسلط اقتصادی است و دولت ملی مورد اشاره لنین نیز دولت بورژوازی است. سؤال اساسی آنست که چرا در پیچ و خم این دوره توده بردگان مزدی سرمایه باید خود را بخشی از پدیده‌ای به نام «ملت»

به حساب آرند!!! چرا باید استقلال خود از بورژوازی و آنتاگونیسم عینی خود با صاحبان سرمایه یا کلاً سرمایه را در گورستان مقوله ملت کفن و دفن کند؟! چرا باید مشتاق و سر به راه، پیاده نظام ارتش استقرار دولت سرمایه شود. چرا تن دادن توده‌های کارگر به کل این مصیبت‌ها، باید گریز ناپذیر تلقی شود و حکم پروسه تکامل تاریخ جوامع انسانی به حساب آید؟! نقطه عزیمت مارکس در تمامی اظهار نظرهایش پیرامون رخدادهای جوامعی مانند ایرلند و لهستان بسیار شفاف بود. تمرکز بر روی شرایط و مؤلفه‌هایی که بیشترین کمک را به صف آرائی هر چه مستقل‌تر، نیرومندتر و سرمایه‌ستیزتر کارگران بنماید بنیاد محاسبات وی را تعیین می‌کرد. این مسأله در مورد لنین تفاوت اساسی داشت. هیچ میزان ورود به کالبدشکافی نظرات، تحلیل‌ها و راهبردهای وی موضوع بحث ما در اینجا نیست. این کار را در جای دیگر به تفصیل انجام داده ایم. با همه این‌ها، تشریح دقیق‌تر گفتگوی حاضر نیازمند بازگوئی شفاف یک نکته تعیین‌کننده در همین زمینه است.

سوسیالیسم برای مارکس با الغاء کار مزدی و برچیده شدن رابطه خرید و فروش نیروی کار خصلت نما می‌شود. استقرار چنین جامعه‌ای در گرو عروج یک جنبش کارگری نیرومند، آگاه و سرمایه‌ستیز است. عروج توده وسیع کارگرانی که خود را در یک ساختار سراسری شورائی سازمان داده و جنبش آگاه طبقاتی خود را قادر به سرنگونی بورژوازی و آغاز برنامه‌ریزی شورائی سوسیالیستی کار و تولید کرده باشند. سوسیالیسم لنین از این سنخ نبود و به چنین جنبشی نیاز پیدا نمی‌نمود. آنچه وی «سوسیالیسم» می‌خواند، سطح کاملاً توسعه یافته‌ای از شیوه تولید و مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری بود که در آن یک دولت بالای سر کارگران، زیر نام کمونیسم و دولت کارگری، مالکیت کل سرمایه اجتماعی را به انحصار خود در می‌آورد. کار و تولید را برنامه‌ریزی می‌کرد و در جریان این برنامه‌ریزی سعی می‌نمود مکانیسم‌های رقابت و بازار را با کنترل متمرکز دولتی جایگزین سازد.

این نوع سوسیالیسم به جنبش سازمان یافته شورائی سراسری ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نیاز نداشت در عوض محتاج میدان‌داری و اعمال قدرت بی‌مهار حزب می‌گردید. حزبی که توده‌های کارگر را پشت سر خود به صف کند و قدرت لایزال پیکار آنها را نردبان عروج به عرش قدرت سازد. نیاز دوم و تعیین‌کننده برپائی این نوع سوسیالیسم، رشد بسیار بالا و مطلوب سرمایه‌داری به لحاظ صنعت، تکنیک و درجه بارآوری کار اجتماعی بود. نگاه

لنین به پروسه تدارک و استقرار سوسیالیسم همه جا به این دو عامل دوخته می‌شد. او در فاصله سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ در مقابل آلترناتیو منشویستی توسعه سرمایه‌داری روسیه، راه حل دیگری را برای تحقق همان هدف پیش کشید. به جای آنکه بر سازمانیایی پرولتاریای روس در یک جنبش سراسری شورائی علیه کار مزدی، علیه استثمار، حاکمیت و موجودیت سرمایه‌داری و علیه سلطنت تزار و بقایای فئودالیسم تأکید کند، الگوی «انقلاب دموکراتیک کارگران، دهقانان» را پیش کشید. الگویی که راه انکشاف هر چه گسترده‌تر سرمایه‌داری در روسیه را هموار می‌نمود و آینده جنبش کارگری را به دار چگونگی این انکشاف می‌آویخت. در روزهای بعد از پیروزی انقلاب اکتبر هم، نقطه آغاز تا پایان همه حرفهایش آن بود که سوسیالیسم فقط صنعت بزرگ، الکتریفیکاسیون و حاکمیت حزب است.

نکات بالا را آوردم تا سرچشمه واقعی بحثهای طولانی احزاب لنینی در باره مقولاتی از نوع «کمونیست‌ها و مسأله ملی»، «حق ملل در تعیین سرنوشت خود»، «پرولتاریا و جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» که یا بیش مشخص گردد. لنین به تبعیت از کائوتسکی و سران انترناسیونال دوم انبوهی از این تئوری‌ها را بر سر جنبش کارگری جهانی آوار کرد، پدیده‌ای به نام «ملت» را تقدس بخشید. اتحاد نفرین شدگان کارگر و سرمایه‌داران برای پاسخ به نیازهای انباشت عظیم سرمایه، توسعه بازار داخلی سرمایه‌داری و تشکیل «دولت ملی» را امر گرینانپذیر پرولتاریای کمونیست خواند!! تنها به این دلیل که سوسیالیسم را چیزی فراتر از سرمایه‌داری تحت سیادت، کنترل و برنامه‌ریزی یک دولت بالای سر طبقه کارگر نمی‌دید. او می‌خواست راه گسترش و تسلط کامل سرمایه‌داری را در جوامع و بخش‌های زیر سیطره مناسبات پیشاسرمایه‌داری هموار سازد تا به زعم خودش راه استقرار سوسیالیسم را تسطیح کند.

تزه‌های مشروح و مبسوط لنین پیرامون «وظائف کمونیست‌ها در قبال مسأله ملی» از اینجا می‌جوشید. او در پروسه طرح این دیدگاهها به مارکس نیز استناد می‌کند، اما حاصل این استناد، نه بازکاوی مارکسی ماجرا که خلاف آن است. مارکس حتی آنجا که نظریه «الغاء ملت» طرفداران پرودن را مورد حمله قرار می‌دهد، به هیچ وجه از حقانیت چیزی به اسم «ملت» دفاع نمی‌نماید، او ملت ستیزی فراطبقاتی متناظر با سوسیالیسم بورژوائی پرودن و امثال او را به باد حمله می‌گیرد. آنچه لنین فرموله کرد و وارد جنبش کارگری روسیه نمود،

بعدها به دنبال شکست انقلاب اکتبر به مجوزی برای انحلال جنبش کارگری کشورها در اهداف و سیاست‌های مشترک اردوگاه و بخشی از بورژوازی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تبدیل شد.

مارکس ضمن انتقاد شدید از ناسیونالیسم، اشغال لهستان توسط دولت تزاری را محکوم می‌کرد. او در تشریح رویکرد رادیکال و درست خود، می‌گفت که لهستان به لحاظ سطح تکامل اقتصادی و پیش شرط‌های بالندگی جنبش کارگری در قیاس با روسیه از موقعیت پیشرفته تری برخوردار است و جدائی این کشور می‌تواند پروسه عروج طبقه کارگر جامعه را شتاب بخشد. مارکس ادامه می‌داد که وقوع انقلاب ارضی در روسیه می‌تواند این وضع را تغییر دهد و جنبش جدائی طلبانه مردم لهستان را غیرقابل دفاع سازد. چرا چنین می‌گفت، پاسخ روشن است زیرا با وقوع این تغییرات پرولتاریای دو کشور در شرایط مشابهی برای پیکار طبقاتی قرار می‌گرفتند و جدائی آنها از همدیگر ضربه‌ای بر پیکر این پیکار بود. احزاب لنینی موضوع را به ضد خود تبدیل کردند. هر نقطه جغرافیائی از هر جامعه یا کل جهان سرمایه‌داری را که به لحاظ درجه انکشاف کاپیتالیستی در موقعیتی عقب مانده‌تر قرار داشت، مشمول ماده «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» ساختند!! به کارگران این مناطق اخطار دادند که همراه «بورژوازی خودی»!! یک ملت هستند!! مبارزه علیه سرمایه را به تعویق اندازند و همدوش سرمایه‌داران «وطنی» برای تعیین حق سرنوشت ملی و تشکیل «دولت ملی» مبارزه نمایند!! آنچه «کومله» و کل محافل لنینی در روزهای پس از قیام بهمن در کردستان انجام دادند، کم یا بیش، آثار همین رویکرد نادرست ناسیونالیستی و سرمایه‌مدار لنینی را بر گرده خود حمل می‌نمود. رشد ناهمگون قلمروهای گوناگون اقتصادی و توسعه نامتوازن سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بخش‌های مختلف جامعه، پدیده طبیعی تولید سرمایه‌داری است. در تمامی دوره‌های توسعه و تسلط نظام سرمایه‌داری در ایران، استان مرکزی به لحاظ میزان انباشت سرمایه با هیچ منطقه دیگر قابل قیاس نبود حتی به تنهائی از بخش اعظم جامعه جلوتر بود. تا اواسط دهه ۴۰ خورشیدی با اینکه یک قرن و چند دهه از شروع پروسه انکشاف سرمایه‌داری در ایران می‌گذشت، هنوز در پاره‌ای مناطق کشور سرمایه‌گذاری صنعتی چندان مهمی در دستور کار سرمایه‌داران یا دولت بورژوازی قرار نداشت. برای این نظام تحمل کمترین میزان هزینه تولید و حصول بیشترین ارقام سود تنها معیار تعیین نوع تولیدات، قلمرو انباشت و

حوزه جغرافیائی پیش ریز سرمایه است. استان مرکزی بر پایه همین ملاک در صدر جدول ترجیحات قرار داشت و پاره‌های نواحی در عین انحلال کامل اقتصادی در روند کار سرمایه‌داری عرصه هجوم سرمایه‌ها برای انباشت بزرگ صنعتی نبودند. استانهای سیستان و بلوچستان، بویراحمد و کهگیلویه؛ چهارمحال بختیاری، ایلام و لرستان در عداد این مناطق بودند. استان کردستان در میان ۲۲ ایالت مبتنی بر تقسیمات جغرافیائی کشور، مقام سیزدهم را احراز می‌نمود.

فروش نیروی کار بنیاد معاش بیشترین بخش جمعیت را در همه این استانها تعیین می‌نمود. با همه اینها بخش وسیعی از توده‌های فروشنده نیروی کار در نواحی بالا برای فروش نیروی کار خود با دشوارترین شرایط رو به رو بودند. اگر در کل جامعه، دیکتاتوری درنده پلیسی سرمایه امکان هر گونه اعتراض را از توده کارگر سلب می‌کرد، در اینجا اجبار اشتغال در مراکز تولیدی کوچک و بسیار کوچک هم پروسه شکل‌گیری اعتراضات را زیر فشار قرار می‌داد. این امر به نوبه خود وضع معیشت کارگران را بدتر و شرایط ابراز وجود اجتماعی آنان را دشوارتر می‌کرد. در زمانی که متوسط دستمزدها در کارخانه‌های جاده کرج زیر مهمیز موج اعتصابات، مرز ۱۰ تومان را پشت سر می‌نهاد، انبوه کارگران بلوچستان، کردستان، کهگیلویه و یاسوج به ۲ تومان برای روزانه کار ۱۲ ساعته در مرگبارترین شرایط استثمار رضایت می‌دادند. در این مناطق محرومیت کارگران از درمان و آموزش و آب آشامیدنی و برق و سایر امکانات زیستی نیز ابعاد هولناک تری داشت. در سیستان و بلوچستان و خراسان و گنبد، فروش کودکان یک راه متداول ادامه «حیات» خانواده‌های کارگری به حساب می‌آمد. در کردستان، به ویژه در مناطق روستائی، بیمارستان و دکتر و مدرسه و نازل‌ترین امکانات رفاهی از دسترس توده کارگر خارج بود. غالب شهرها فاقد آب لوله کشی و برق بودند.

به جنبش کارگری کرد و مسأله «حق تعیین سرنوشت ملی» برگردیم. توده‌های کارگر این دیار، به نفرین شده‌ترین بخش طبقه کارگر تعلق داشتند. آنها در ماه‌های پیش از سقوط رژیم شاه به طور سراسری وارد میدان مبارزه شدند. استقرار دولت اسلامی بورژوازی وقفه‌ای در این مبارزات پدید نیاورد، بالعکس آغاز فاز تازه‌ای برای تشدید آن و تعمیق انتظارات شد. این امر دو علت داشت. شدت مضاعف استثمار و فقر و محرومیت عامل نخست را تعیین می‌کرد. توهم به راه حلهای ارتجاعی بورژوازی کرد برای بهبود زندگی خویش هم نقش یک فاکتور

مهم را بازی می‌نمود. بالاتر گفته شد که رویگردانی بخش بسیار بزرگی از توده‌های کارگر و فرودست کردستان در روزهای پیش و پس انقلاب بهمن از حزب دموکرات کردستان و استقبال آنان از یک نیروی سیاسی دارای اسم و رسم چپ و کمونیسم (کومله) گواه آمادگی کارگران برای استقبال از یک خیزش نوین با رویکرد رادیکال طبقاتی بود. همه چیز بانگ می‌زد که جنبش کارگری کردستان همسان کل جنبش کارگری روز ایران بر سر یک دوراهی سرنوشت‌ساز تاریخی قرار دارد. یا باید. راه ضد کار مزدی پیش گیرد و یا در غیر این صورت، تسلیم راه حل‌های ارتجاعی بورژوازی گردد.

جنبش کارگری کردستان این فرصت را داشت که در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، کوره پزخانه‌ها، مزارع، مدارس، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی، مؤسسات حمل و نقل، شهرداری‌ها، ادارات دولتی، محلات و در یک کلام، هر کجا که کارگران کار می‌کردند، استثمار می‌شدند یا مشغول زندگی بودند، شوراهای ضد سرمایه‌داری خود را تشکیل دهد. شوراهای همه مراکز کار را تصرف کنند و برنامه‌ریزی کار و تولید واحدها را در دست گیرند. جنبش کارگری کردستان در همین راستا می‌توانست توده دهقان فقیر و نیمه پرولتر را همدوش خود سازد، با همراهی آن‌ها مالکیت تمامی فئودال‌ها و سرمایه‌داران بر مزارع، باغات و کشت و صنعت‌ها را لغو کند و همه این اراضی و املاک را در سیطره نفوذ شوراهای کارگران و زحمتکشان در آورد. شوراهای در سراسر کردستان مسلح سازد. این تسلیح انقلابی را ساز و برگ دفاع از برنامه‌ریزی شورائی مراکز کار و تولید و زندگی انسان‌ها در برابر ارتش متجاوز جمهوری اسلامی بنماید. با پیگیری این فرایند کل توده کارگر و استثمار شونده کردستان را در مقابل سرمایه‌داران، مالکان زمین، فئودالها و دولت بورژوازی اسلامی به صف کند. شوراهای می‌توانستند رفع هر نوع تبعیض جنسی و قومی، مبارزه علیه هر شکل بی‌حقوقی زنان، ممنوع ساختن کار کودکان، بهداشت و آموزش رایگان، مصادره اماکن دولتی و مجتمعات متعلق به سرمایه‌داران و واگذاری آنها به افراد فاقد مسکن و مانند اینها را دستور کار فوری خود سازند. دست به کار، پیوند هر چه مستحکمتر با جنبش کارگری در سراسر ایران گردند. از همه راه‌های ممکن برای جلب همبستگی انترناسیونالیستی کارگران جهان تلاش نمایند و بسیاری کارهای دیگر انجام دهند.

خیلی‌ها گفتن نکات بالا را خیال‌پردازی می‌خوانند. آنان می‌گویند که در کردستان جنبش

کارگری وجود نداشت!! تا چه رسد به اینکه چنین رسالتی به دوش گیرد. تازه اگر هم کارگرانی بودند، حزب نداشتند و پرولتاریای فاقد حزب قرار نیست میداندار ایفای چنان نقش شگرف تاریخی گردد!! پاسخ این نوع ایرادات را من به مناسبت‌های مختلف در جاهای دیگر به تفصیل توضیح داده ام. در کردستان مثل همه نقاط ایران مناسبات کار مزدی مستولی بود. در آنجا نیز طبقه کارگر و سرمایه‌دار دو طبقه اساسی جامعه را تعیین می‌کردند. کارگران کرد اگر اسیر راه حل‌های کاپیتالیستی احزاب راست و چپ بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی و لنینی نبودند، ممکن و البته فقط ممکن بود که بیشتر اهداف بالا را جامه عمل پوشانند، همه ما شاهد بودیم که با ورود ارتش متجاوز جمهوری اسلامی به کردستان، همین کارگران همراه و همدوش سایر استثمار شونده‌گان، حماسی‌ترین صحنه‌های مبارزه و مقاومت را پدید آوردند. آنها به پا خاستند اما نه با صف مستقل طبقاتی ضد سرمایه‌داری، بلکه به فرمان بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی که هر دوتا بیرق «خودمختاری طلبی» یا «حق تعیین سرنوشت ملی خلق کرد»!! را بر دوش می‌کشیدند. کارگران و استثمار شونده‌گان غیرکارگر هم‌رمز آنها صف آراستند اما نه در شوراهای سرمایه ستیز، نه علیه استثمار و ستم و سببیت سرمایه‌داری، بلکه پشت سر ناسیونالیسم راست و چپ کرد که به رغم تمایزات پر زرق و برق صوری خود، رؤیاهای دیرینه بورژوازی کرد را دنبال می‌نمودند. دهها هزار کارگر با فراخوان «کومله» زیر بیرق «کمونیسم» پیشمرگ رژیم ستیزی خلقی و جنبش حق تعیین سرنوشت ملی شدند. به جای سازمانیابی شورائی خود علیه سرمایه، به جای تصرف کارگاهها، مزارع و اراضی سرمایه‌داران یا فئودال‌ها، به جای مشق برنامه‌ریزی کار و تولید اجتماعی توسط شوراها، به جای استمداد از جنبش بین‌المللی طبقه کارگر و اتحاد آهنین با پرولتاریای سراسر ایران، به جای آنکه بر فراز چنین صف آرائی و سنگر بندی به جنگ با دولت اسلامی بورژوازی بشتابند، به جای همه این‌ها، در کویر خشک یک جنگ فراطبقاتی ناسیونالیستی با دولت دینی سرمایه درگیر گردیدند. این نکته قابل تأکید و درس آموز است که در فراز و فرود کارزارهای ناسیونالیستی میان احزاب راست و چپ بورژوازی کرد با رژیم جمهوری اسلامی، هر کجا که «کومله» در چهارچوب همان راه حل خلق‌گرایانه مسأله ارضی، طرح الغاء مالکیت فئودالی زمین داران را پیش کشید، این راهبرد او با وسیع‌ترین و پرشورترین حمایت‌های کارگران و دهقانان مواجه شد. عین همین حمایت به شکل بسیار گسترده‌تر، پر عظمت‌تر و

سرنوشت‌سازتر می‌توانست از تصرف مراکز کار و تولید توسط شوراهای کارگری هم صورت گیرد. اما کمونیسم خلقی کومله به هیچ وجه ظرفیت این نوع جهتگیری‌ها را نداشت و اهل پیگیری و تدارک این نوع آزمون‌ها نبود.

جنبشی که در کردستان جریان داشت از همه لحاظ باردار شکست بود. این جنبش تمامی توش و توان خود را از توهومات ناسیونالیستی و آرمان پرستی‌های پوسیده خلقی به دست می‌آورد. توده‌های کارگر در اینجا راه مبارزه طبقاتی خود را نمی‌رفتند و نیروی جنگ و ستیزشان را از سرچشمه جوشان تضاد سرشستی طبقه خویش با نظام اجتماعی مسلط کسب نمی‌کردند. آنها و همه استثمار شونده‌گان دیگر از کارزار روز استقبال می‌نمودند، اما پیاده نظام جنگی می‌شدند که نه فقط هیچ نویدی از تحقق هیچ خواست آنها بر جبین نداشت که قربانگاه آنان در آستان خودمختاری طلبی و قدرت جوئی این یا آن حزب بالای سرشان بود. جنبش جاری در کردستان زیر فشار همین تناقض نه فقط قادر به تاختن و جلو رفتن نبود که با هر گام می‌فرسود و بیش‌تر از روز پیش آماده شکست می‌گردید. تسخیر شهرها توسط جمهوری اسلامی نقطه عطفی در تشدید روند این شکست بود. رخدادی که به طور خاص کومله را دچار سردرگمی عمیق می‌کرد. کومله در تفاوت با حزب دموکرات، فقط بار بن بست جنبش ناسیونالیستی را بر سینه خود حس نمی‌نمود، حاصلضرب فشار این بار و تناقضات سهمگین درونی سازمان را یکجا بر وجود خود سنگین می‌دید. افرادی که از سالها پیش خشت بنای سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران را با این نام یا بدون این نام چیده بودند، فقط از خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت ملی حرف نمی‌زدند. با همان تعبیر رایج مائوئیستی و خلقی روزشان، خود را نماینده جنبش کارگری، مدافع جنبش دهقانی! و صاحب لیستی از ادعاهای دیگر می‌دیدند. به ایدئولوژی و نحله فکری معینی می‌آویختند که بر اساس آن باید در دل شرایط وانفسای حاکم تکلیف کارگران و زحمتکشان و آنچه را که خلق می‌خواندند روشن سازند. باید همراه با رژیم ستیزی ناسیونالیستی، به مسائل بالا هم می‌پرداختند.

کومله در جستجوی راه فرار از این بن بست‌ها و سرگردانی‌ها، میزبان میهمانانی شد که آن‌ها نیز به شکل دیگری، راه خلاصی از مخمصه‌های دام‌نگیر خویش را می‌جستند. محفل موسوم به «اتحاد مبارزان کمونیست» (سهند) یک جمع کوچک چند نفری بود که تشکیل دهندگان

اصلی آن به مسائل روز جنبش کارگری تمایل داشتند، عمیقاً لنینیست بودند اما کمتر از سایر محافل لنینی از فشار تحریفات و وارونه‌پردازی‌های مائوئیستی و خلقی رنج می‌بردند. با مفاهیم عام نقد مارکسی اقتصاد سیاسی آشنایی داشتند و به میزان همین آشنائی خود را منتقد نظریات، تحلیل‌ها و راهبردهای چپ خلقی مائوئیستی می‌دیدند. آنها پس از قیام و آمدن به ایران با استفاده از شرایط روز جامعه شروع به نوشتن حرفه‌های خویش کرده بودند. هیچ نقد رادیکال مارکسی و سرمایه ستیز بر نیروهای خلقی لنینی نداشتند، همان گونه که گفته شد خود تا مغز استخوان لنینیست بودند، اما اوضاع روز به نفع گسترش ارتباطات محفلی آنان پیش رفت. «در شهر کوران یک چشم پادشاه است» این جماعت هم به اعتبار آشنائی با مفاهیم عام نقد مارکسی اقتصاد سیاسی و بکارگیری این مفاهیم در نقد وارونه‌پردازی‌های ناسیونال چپ مائوئیستی از نوع «سرمایه‌داری وابسته» یا صف بندی «خلق و ضد خلق» و این حرف‌ها توانستند در درون سازمان‌های چپ شروع به یارگیری کنند. از هر سازمان چند نفری را به سوی خود کشاندند و محفل خویش را گسترش دادند. یورش فاشیستی جمهوری اسلامی به طیف نیروهای چپ پس از خردادماه سال شصت و فروپاشی و زوال این سازمان‌ها باز هم بر شمار مراجعین این محفل افزود. بحث مطلقاً در مورد اثرگذاری بر روند روز مبارزات کارگران و تقویت استخوان‌بندی ضد سرمایه‌داری آن نبود، این کار هیچ ربطی به چپ لنینی پیدا نمی‌کرد!! همه علم و کتل‌ها افزایش طول و عرض گروه را دنبال می‌نمود و محفل سه‌سند آن ایام از این لحاظ «شرایط اعتلا» و رونق بازار را پیش رو می‌دید. «سه‌سند» رشد کرد اما حالا مانده بود که با این رشد خود چه کار کند. موج توحش فاشیسم اسلامی سرمایه‌تر و خشک نمی‌شناخت، هر چه را می‌دید طعمه تهاجم خود می‌کرد. کثرت افراد محفل یک دستاورد بود اما غصه اشتغال سیاسی و ایمنی جان این شمار کثیرتر هم یک درد به حساب می‌آمد. درست همان مشکل حادی که کومله هم در کردستان به شکل دیگری با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. سفینه بانان «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» نیز به اندازه کافی نیروی پیش‌مرگ داشتند، اما جمهوری اسلامی پیش می‌تاخت، شهرها را می‌گرفت، تقابل نظامی به سوی بن بست می‌رفت و کومله حیران که با این پیش‌مرگ‌ها چه کند. تشکیل جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» در سال ۱۳۶۲ خورشیدی در کردستان محصول مستقیم این سرگردانی‌ها، بلاتکلیفی‌ها و چاره‌پردازی‌های مشترک طیف

تشکل‌ها و محفل‌ها بود. کل راه‌چاره‌ها بر ساحل ایجاد تشکیلات لنگر انداخت. سهند دامنه تأثیرگذاری خود بر افرادی از گروه‌ها و سازمان‌های چپ‌لینی، را به کومله هم بسط داده بود. در این مورد البته تفاوتی وجود داشت. اگر در سازمان‌های دیگر هواداران و اعضاء بودند که زیر فشار سردرگمی رهبران و فروپاشی روز تشکیلات به نقد پاره وار فاقد بنمایه مارکسی و ضد سرمایه‌داری سهند بر امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، مائوئیستی چپ می‌آویختند، در کومله جماعت رهبران و بالانشینان، راه نجات سازمان خویش را در این گزینه می‌یافتند. کنگره دوم کومله شاهد این تأثیرپذیری و دل‌باختگی بود. عده‌ای از افراد کمیته مرکزی تشکیلات تصریح می‌کردند که بحث‌های محفل سهند را راه‌چاره‌ای برای ادامه کار می‌بینند. معنای زمینی حرف آنان این می‌شد که سوسیال رفرمیسم سرنگونی طلبانه لینی ملبس به تکه پاره‌های گفته‌های مارکس و فرمولبندی شده توسط «اتحاد مبارزان کمونیست» می‌تواند به کومله کمک نماید تا خود را از اتهام سردرگمی و بی‌برنامگی برهاند، دعوی داشتن برنامه کند!! در همین راستا گم‌گشتگان سازمان‌های چپ را به سوی خود جذب کند، اعلام نماید که حزب کمونیست ایران است و با توسل به همه اینها خطر فروپاشی را از سر خود رفع سازد!! این اوارد زبان حال مشترک وضعیت روز کومله و محفل سهند و پیوستگان به گروه اخیر شد. بازار حزب سازی داغ گردید. تأسیس حزبی مرکب از منجیان، نظریه‌سازان، رهبران و اوتاد ذی نفوذ، نوشداوری بسیار به وقت همه دردها تلقی شد. جماعت، دست به کار نوشتن برنامه شدند، اساسنامه تنظیم کردند، قطعه‌نامه‌ها آماده ساختند. آیین نامه تدوین نمودند. کنگره بر پای داشتند، همه چیز را به تصویب کنگره رساندند، کمیته‌های پرشمار رهبری و اجرائی و ایالتی و ولایتی و شهری و روستایی پدید آوردند، رؤسا و دبیران و اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و کمیته‌های مختلف بر مسندهای صدارت و زعامت خود جلوس نمودند. در این میان نام یک کمیته را هم احتمالاً کمیته کارگری نهادند!! با این هدف که دکوراسیون حزب فاقد نقص و عیب گردد. بعد از همه اینها نوبت عمل رسید. قرار شد کل کارگران و توده دهقان فقیر و همه «زحمتکش‌ان خلق» تا جائی که می‌توانند و رقم دارند نیروی پیشمرگ جنبش حق تعیین سرنوشت خلق کرد شوند. «کمونیسم» در نام حزب خلاصه شود و حتی همین سهم هم از سرش زیاد باشد. همزمان کردستان به یمن ظهور حزب، ام‌القرای سوسیالیسم اعلام شود!! به تمامی کارگران خبر رسد که حزبشان تشکیل گردیده است و آماده پذیرش

عضویت آنان است!! به آنها قول قطعی و موثق دهند که حزب بهترین رهبران را دارد و کشتی بانی آن‌ها مورد بیشترین وثوق و اطمینان است!! آنچه در وجه به وجه دنیا بارها و به کرات رخ داده بود، در اینجا نیز به صورت یک سناریوی پوشالی بدفراجم، فرساینده و دردآور اتفاق افتاد. موضوعی که در فصل‌های بعد به آن خواهیم پرداخت.

جنگ جنایتکارانه رژیم‌های ایران و عراق و تشدید سرکوب جنبش کارگری

پاییز سال ۱۳۵۹ با لشکرکشی دولت بورژوازی عراق علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. این جنگ مثل هر جنگ دیگر دوران سرمایه‌داری، صحنه‌ای از جدال سببانه طبقه سرمایه‌دار کشورها برای دستیابی به سهم افزون‌تر در میزان اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران دنیا و حصه عظیم‌تر در ساختار قدرت سیاسی و جهانی سرمایه‌داری بود. سران حزب بعث عراق در ادامه کشمکش‌های دیرینه با رژیم شاه و سپس جمهوری اسلامی، با ردیف کردن بسیاری پیش فرض‌ها و جمع و تفریق پاره‌های مؤلفه‌ها، اوضاع روز ایران، خاورمیانه و جهان را فرصت مناسبی برای گسترش پایه‌های قدرت خود به درون مرزهای ایران و از این طریق منطقه خلیج دیدند. شالوده محاسباتشان آن بود که نیروهای مسلح رژیم شاه زیر ضربات کوبنده جنبش سراسری سال‌های ۵۶ و ۵۷ سخت فرسوده و متلاشی شده است، فاشیسم نوپای اسلامی بورژوازی قادر به بازسازی و ترمیم این نیروها نگردیده است. موج انقلاب توده‌های عاصی عقب نشسته است و جنبش آنها شکست خورده است. رژیم جدید فاقد پشتوانه‌های اجتماعی و توان بسیج نیروهای حامی است. امپریالیست‌های امریکائی از آنچه در ایران رخ داده است ناراضی هستند و حاضر به حمایت از جمهوری اسلامی نیستند، دولت‌های منطقه نه فقط رابطه خوبی با حاکمان نوپای بورژوازی ایران ندارند که شمشیر زیادت طلبی‌هایش را بر فراز سر خود در گردش می‌بینند. تشتت درونی جمهوری اسلامی هم موقعیت ضعیف آن را تشدید می‌کند. دلیل بارزی برای اینکه اردوگاه شوروی آن روز، با وقوع جنگ، میان رژیم ایران و دولت بعث، اولی را انتخاب کند نیز وجود نداشت.

حاکمان بورژوازی عراق با تکیه بر این محاسبات شعله جنگ را افروختند و سران جمهوری اسلامی، شروع جنگ را غنیمتی سترگ و فرصتی طلایی برای تحکیم پایه‌های قدرت خود

ساختند. آن‌ها جنگ را کاراترین و کارسازترین ساز و کار غلبه بر همه مشکلات حال و آتی خود دیدند و برای بهره‌گیری از این «مانده» بی‌همتای زمینی از هیچ ترفند و کوششی دریغ نکردند. مقدم بر هر چیز زمین و زمان شرائط را برای تحقق ایده خود، یعنی تشکیل یک ارتش نیرومند فاشیستی فراگیر و دارای بیشترین قدرت سرکوب به کار گرفتند. تبدیل کل جامعه به یک پادگان قدرت فاشیستی، چیزی بود که معماران بنای جمهوری اسلامی حتی ماه‌ها پیش از سقوط رژیم جنایتکار شاه در سرلوحه کار خود داشتند. آنها در راستای پیگیری همین هدف، به محض شروع جنگ آماده سازماندهی سراسری میلیتاریستی و پلیسی شمار هر چه کثرت‌تر و عظیم‌تر نیروهای شستشوی مغزی شده و لومپن پرولتاریای بیکار آماده مزدوری شدند. جمهوری اسلامی به موازات این سازماندهی‌ها و بسیج قوا، در کنار جنگ با رژیم عراق، گسترده‌ترین و مشتعل‌ترین جبهه را علیه جنبش کارگری، کمونیست‌ها و سایر نیروهای اپوزیسیون، مخصوصاً «سازمان مجاهدین خلق» باز نمود. بیشترین نیرو را در این جبهه متمرکز کرد. اگر در شروع جنگ جهانی اول، توده‌های کارگر روسیه به توصیه لنین جنگ جنایتکارانه امپریالیستی را به جنگ داخلی برای سرنگونی تزار تبدیل کردند، در اینجا ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی جنگ خود با رژیم عراق را به جنگ برای نابودی جنبش کارگری و کمونیست‌ها و هر ندای مخالف مبدل ساخت.

جمهوری اسلامی به یمن جنگ به ویژه از اواخر سال ۵۹ به بعد چنان فضای وحشت و دهشتی را بر سراسر جامعه مستولی ساخت که در تاریخ ایران و حتی در تاریخ دنیای سرمایه‌داری کم سابقه بود. این وضعیت فاجعه بار خفقان و بگیر و ببند و فشار و حمام خون کمی این طرف‌تر و از ۳۰ خرداد ۶۰ ابعاد کاملاً انفجاری به خود گرفت و سونامی فاشیسم و دهشت شد. زندان‌ها غیرقابل شمارش گردید. در کوچک‌ترین شهرها شکنجه‌گاه‌های بزرگ بر پا شد. شبیخون به اماکن مسکونی با هدف دستگیری و کشتار مخالفان برنامه کار شبانه روزی بدون هیچ وقفه سپاه پاسداران و همه نهادهای پلیسی و امنیتی رژیم گردید. تراکم زندانیان در بندهای زندان‌ها تا آنجا بالا رفت که نفرین شدگان اسیر، به گاه شب، برای چند ساعت چشم بر هم نهادهای متعدد تقسیم شدند. ۷۰ درصد افراد درون یک سلول مجبور بودند ۷۰ درصد ساعات شب را بیدار بر روی دو پا به ایستند تا ۳۰ درصد برای چند ساعت، چشم بر هم گذارند و سپس جای خود را به ایستادگان محکوم به بی‌خوابی و

شب زنده‌داری بسیارند!!! شمار اعدام‌ها در هر روز به ۱۵۰، ۲۰۰ و گاه بسیار بیشتر رسید. کل جامعه به جهنم گند و خون و دستگیری و اعدام و شکنجه و حمام خون بدل شد. همه خیابانها و کوچه‌ها محل تاخت و تاز عمده و اکره فاشیست سرمایه شد. هر عابری بدون هیچ دلیل مورد بازخواست و تفتیش بدنی قرار گرفت. دولت درنده اسلامی کل آنچه را که متحجرترین، مسخ‌ترین و مرتجع‌ترین مراجع خرافه پرور و خرافه باف دینی از زمان پیدایش اسلام تا آن روز به عنوان ساز و کارهای شستشوی مغزی انسان‌ها به هم بافته بودند، همه را سطر به سطر نبش قبر نمود و تمامی آنها را سلاح قهر و سرکوب و هولوکاست‌آفرینی سرمایه علیه کارگران و کمونیست‌ها و سایر نیروهای اپوزیسیون کرد.

راه رفتن هر زن و مرد و پسر و دختر با هم در کوچه و خیابان را خلاف شرع خواند و این مخالفت با شریعت را توپخانه قهر سرمایه علیه بشریت ساخت. هر روز صبح حدود ۲۰ میلیون کودک دبستانی را به گاه پای نهادن به صحن مدرسه‌ها با خشونت‌بارترین شیوه‌های فاشیستی و انسان‌ستیزانه آماج تفتیش بدنی و توهین و تحقیر قرار دادند. از همه این کودکان با تهدید و با فتوای پیرموبد دغلكار معبد جنایت و سبعت سرمایه یعنی خمینی دژخیم، خواستند که در درون خانه‌ها علیه پدران و مادران و برادران و خواهران خویش و در محله‌ها علیه همه همسایگان خود جاسوسی کنند!!! رژیم تا مغز استخوان فاشیست اسلامی بورژوازی برای بقای سرمایه‌داری دست به تیرباران هر نوع احساس و عاطفه و خلق و خوی بشری زد. بر هر چه انسانی و انسانیت بود شمشیر توحش کشید. همه چیز را نابود ساخت تا نظام بردگی مزدی را و اسلام به مثابه سلاح سرکوب و ابزار شستشوی مغزی وحشیانه سرمایه را ماندگار کند. از کل ساکنان شهرها و روستاها خواست که جاسوس و پلیس و خبرچین فاشیسم وحشی اسلامی در میان همه همسایه‌ها، همشهری‌ها، هم محلی‌ها و همزنجیران باشند. زنان را با اعمال جنایتکارانه‌ترین و بربرمنشانه‌ترین شیوه‌های قهر مجبور به قبول پوشش اسلامی کرد. کتب درسی همه سطوح آموزش را از خرافه‌های شرم آور ماقبل قرون وسطائی دینی آکند. ابعاد مسخ‌سازی و شستشوی مغزی کودکان و جوانان را به ماوراء تمامی مرزها گسترش دادند. بیشتر دستاوردهای علمی بشر در تاریخ را از متون درسی دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها حذف کرد. هر انسان دگراندیش را از داشتن کار محروم ساخت و روانه برهوت بیکاری و فقر و گرسنگی نمود. تمامی سنن کهنه‌ترین دوره‌های تاریخ زندگی

بشر را نبش قبر کرد و استوانه‌های قدرت نظم سرمایه ساخت. قصاص، سنگسار، دیه، بریدن دست و پا و بینی، بیرون آوردن چشم از حدقه، شلیک به رحم زنان و هر آنچه که نشان حد اعلای سبعیت و درندگی بود همه را برای سرکوب جنبش کارگری و هر شکل اعتراض درون جامعه به کار گرفت. در مورد آنچه رژیم با اغتنام فرصت از شرایط جنگ ارتجاعی ایران و عراق بر سر توده‌های کارگر بار کرد در فصل بعد به تفصیل بحث خواهد شد. عجلتاً به نکته دیگری در همین رابطه می‌پردازیم.

اکثریت قریب به اتفاق «تحلیل گران» در بررسی کارنامه جنایات و بشرستیزی‌های جمهوری اسلامی بر روی مؤلفه پای‌بندی این رژیم به شریعت و مبرمیت جاری کردن و حاکم ساختن قوانین اسلامی اصرار ورزیده‌اند. شکی نیست که رژیم حاصل شکست جنبش سراسری سال ۵۷ توده‌های کارگر و زحمتکش، یک دولت دینی بود اما از یاد نبریم که تفاوت بسیار فاحشی است میان دولت‌های دینی ماقبل سرمایه‌داری و رژیم‌های مذهبی مانند جمهوری اسلامی که در تمامی تار و پود خود، نهاد برنامه‌ریزی نظم اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی و اجتماعی سرمایه‌داری هستند. دولت‌های شکل نخست به تعبیر مارکس «نادولت» یا نوع تکامل نیافته قدرت سیاسی طبقات بودند. چیزی که در مورد کلیه اشکال دولت دوران برده‌داری و فئودالی صدق می‌نمود. فقط در عصر سرمایه‌داری است که دولت به معنای واقعی آن کامل می‌شود و تمامی فونکسیون‌های مورد نیاز اعمال قدرت و حاکمیت و استیلای طبقه بورژوازی را احراز می‌کند. در همه آن دوره‌ها، دولت مجبور بود به کلیسا و دین و نهادهای قدرت مذهبی توسل جوید تا از این طریق کاستی‌های بسیار مهم خود را جبران نماید. در جامعه سوئد به عنوان الگوی توسعه یافته‌ترین فرم سیاسی و مدنی و حقوقی سرمایه‌داری حتی تا سال‌ها بعد از دستیابی جامع الاطراف طبقه بورژوازی به قدرت سیاسی باز هم برخی وظائف دولت مانند امور سجل احوال و ثبت ازدواج و طلاق را کلیساها به عهده داشتند. نیاز به گفتن نیست که مذهب تا همین لحظه حاضر نیز حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای اروپائی، بخش قابل توجهی از وظیفه شستشوی مغزی سکنه جامعه را برای سرمایه انجام می‌دهد. حجم و ابعاد این فونکسیون‌ها طبیعتاً تا پیش از عروج بورژوازی به اریکه قدرت سیاسی بسیار عظیم و گسترده بوده است. در هر حال در سراسر آن دوره‌ها مذهب با قدرت سیاسی به طور کامل در هم تنیده بود. نقش مکمل آن را بازی می‌کرد و مراجع دینی عالی‌ترین مقامات را

در ساختار قدرت دولتی دارا بودند. به همان سیاق که سهم بسیار عظیمی در مالکیت اراضی و ثروت‌های حاصل کار و زحمت توده استثمارشونده عصر خویش داشتند سرمایه‌داری این وضع را دچار تغییر جدی ساخت. بورژوازی در پروسه دستیابی به تسلط اقتصادی و سپس سیاسی خود دولت را به پیچیده‌ترین، کامل‌ترین و مستولی‌ترین نهاد قدرت طبقاتی توسعه داد. دولت در اینجا به معنای دقیق کلمه سرمایه است که به مثابه یک نهاد هزارلای کاملاً پیچیده برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، پلیسی، نظامی، امنیتی، مهندسی افکار، زیست محیطی و اجتماعی طبقه سرمایه‌دار وارد میدان می‌گردد. دولت موجود، به طور واقعی، سرمایه حلول یافته و ساری و جاری در درون این دستگاهها و سیستم‌ها است. همه این نهادها، قدرت خود را از سرمایه می‌گیرند و در خدمت ماندگارسازی نظام بردگی مزدی هستند. دامنه اثرگذاری مبارزه پرولتاریا بر این ارگانها مادام که شیوه تولید کاپیتالیستی پا برجاست ماهیت و خصلت نقش آنها را تغییر نمی‌دهد. این اثرگذاری به دو شکل متضاد می‌تواند انجام گیرد. شکلی که فشار سهمگین نظم سرمایه بر زندگی توده کارگر را تعدیل می‌کند، اما هم زمان ظرفیت نظام سرمایه‌داری برای چالش مبارزه طبقاتی و سرمایه ستیزی جنبش کارگری را عمیقاً بالا می‌برد. شکل دوم مختل ساختن و از کار انداختن شبکه‌های اختاپوسی نظم مذکور بدون تحمل عوارض شیوه نخست است. این دو شیوه اثرگذاری که به صورت دو راه حل متضاد رفرمیستی در یک سوی و ضد سرمایه‌داری در سوی دیگر، در مقابل هم قرار می‌گیرند موضوع بحث ما در اینجا نمی‌باشند. گفتگوی حاضر پیرامون رابطه دولت و مذهب در نظام بردگی مزدی است. سرمایه‌داری دولت را به کامل‌ترین شکل ممکن خود بسط می‌دهد. با استیلای این سیستم و دستیابی بورژوازی به قدرت مسلط سیاسی، دیگر همه چیز نقش ساز و کار موجودیت و قدرت سرمایه را پیدا می‌کند و سرمایه برای تکمیل وجوه مختلف تسلط خود بر شرایط کار و استثمار و زندگی توده‌های کارگر همه چیز را جزء پیوسته اندام خود می‌سازد. دین دیگر مکمل دولت به شیوه دوره‌های قبل نیست. دولت دینی شکلی از دولت کاملاً تکامل یافته سرمایه‌داری است که از دین به مثابه سلاح سرکوب فکری و فیزیکی طبقه کارگر حداکثر بهره برداری‌ها را می‌کند. به همان گونه که در شکل و قواره‌ای دیگر از ناسیونالیسم، فاشیسم، دموکراسی، لیبرالیسم یا حتی نام «کمونیسم» همین استفاده را می‌کند. پرولتاریای رادیکال

سرمایه ستیز در استراتژی مبارزه طبقاتی خود در این دوره نمی‌تواند خواستار جایگزینی این دولت با یک دولت غیردینی گردد. به همان سیاق که نمی‌تواند خواهان تعویض دیکتاتوری سرمایه با دموکراسی، کنار نهادن دولت سرمایه‌داری با بیرق «کمونیسم» و استقرار دولتی بدون این پرچم، به زیر کشیدن قدرت سیاسی لیبرالی سرمایه و روی کار آوردن بدیل سوسیال دموکراتیک یا نوع این سناریوهای فریبکارانه سرمایه مدارانه شود. پرولتاریا مجبور است سرنگونی تام و تمام قدرت سیاسی سرمایه را جزء لایتنج‌های پیکار خود برای نابودی کامل سرمایه‌داری کند. از نظر این طبقه جنگ علیه سرمایه جنگ علیه همه وجوه هستی نظام بردگی مزدی از جمله دولت و دین و سیاست و مدنیت و حقوق و فرهنگ و قانون و همه چیزش می‌باشد. درست همان گونه که سرمایه‌داری کل این ابزار و ساز و برگها را برای تضمین امنیت و ثبات و بقای چرخه تولید اضافه ارزش می‌بیند.

به جمهوری اسلامی و دین به مثابه سلاح مهم کشتار جمعی‌اش باز گردیم. اسلام برای این رژیم مطلقاً نقش مذهب برای «نادولت»‌های پیشاسرمایه‌داری را بازی نمی‌نمود. قدرت سیاسی مسلط محصول شکست جنبش کارگری سالهای ۵۶ و ۵۷ یک دولت انداموار از بیخ و بن ارتجاعی تمام عیار کاپیتالیستی بود که در جامعه‌ای با پیشینه تسلط دهه‌های متمدنی سرمایه‌داری، انقلاب کارگران را مصادره کرده و خود را جایگزین رژیم سلطنتی سرمایه‌داری ساخته بود. این رژیم (جمهوری اسلامی) برای تکمیل سرکوب و قتل عام جنبش کارگری و برای تسویه حساب با تمامی نیروهای مخالف خود از هر سلاحی سود می‌جست و در این میان از سلاح کشتار و وحشت آفرین دین هم بیشترین بهره برداری‌ها را می‌کرد. این را نیز اضافه کنیم که اسلام بسان هر مذهب دیگر و بیشتر از خیلی‌های آنها، تمامی گنجایش لازم برای ایفای نقش این سلاح را در خود ذخیره داشت. شریعتی که کل سبعیت‌ها و بربریت‌های دوران برده داری، سنن و رسوم فرا رسته از بطن زندگی قبائلی آن دوران در یکی از عقب مانده‌ترین مناطق دنیا، جنگ افروزی‌های قومی، قتل عام‌های انبوه، زن کشی‌ها، زنده به گور سازی‌ها، کودک آزاری‌ها، قهر و خشونت‌های بشرستیزانه، سنگسارها، چشم کور کردن‌ها، دست و پا بریدن‌ها، امپراطوری‌های دینی، منحط‌ترین شکل استبداد مطلقه فردی، تقدس مالکیت خصوصی، جداول مالکیت‌های مشاع قرون وسطائی، همه و همه را حکم آسمانی می‌ساخت و اینک تمامی این‌ها را ساز و کار قدرت سرمایه علیه استثمارشوندگان و مخالفان

می‌کرد.

جمهوری اسلامی از بند بند این منشور شوم خرافه و جهل و سببیت و بشرستیزی بیشترین استفاده‌ها را کرد اما تصور بسیار بی‌پایه و وهم آلودی است اگر مبنای کار رژیم را چیزی به نام اجرای شریعت و مستولی ساختن اسلام بر زندگی انسان‌ها بدانیم. موضوع کاملاً معکوس بود. جمهوری اسلامی برای مجبور ساختن آدم‌ها به خواندن نماز و گرفتن روزه و اجرای فرایض دینی و جاری شدن احکام شریعت، حمام خون راه نمی‌انداخت و زندگی میلیون‌ها انسان را به آتش نمی‌کشید. این رژیم برای اعاده نظم تولیدی و سیاسی و سرمایه‌داری، برای در هم کوبیدن جنبش کارگری و برای ماندگارسازی سرمایه‌داری بود که خود را ملزم به قتل عام آفرینی می‌دید و در همین راستا از اسلام به عنوان یک سلاح بسیار کارآمد حداکثر بهره برداری را به عمل می‌آورد. کارگران را به بهانه عدم پای‌بندی به احکام دینی زیر وحشیانه‌ترین فشارها قرار می‌داد، نه با این هدف که آنها اهل شریعت گردند و جامه تقوی پوشند، بلکه فقط به این خاطر که اولاً تیغ قدرت سرمایه را بر گردن خود حس کنند و این قدرت را جدی گیرند و ثانیاً هر سطح توهم و باور خرافی آنها به اسلام را ساز و برگ ماندگاری سرمایه‌داری سازد.

دولت اسلامی بورژوازی با شروع جنگ همه سلاح‌ها را از تمامی زرادخانه‌ها بیرون آورد. فقط از دین و شریعت برای تحکیم پایه‌های قدرت خود سود نبرد. حربه بشرکش ناسیونالیسم را نیز به خدمت گرفت. رژیمی که در پیشینه تاریخی مسلکی خود، باورسالاری فاشیستی اسلامی را تقدیس و «وطن پرستی» بورژوازی را تقبیح می‌نمود، اینک از آخور و توبره یکجا می‌خورد، هر دو تیر زهرآگین را با تمامی قدرت و صلابت و غدارمنشی به قلب هر مخالف خود، شلیک می‌نمود تا سرمایه‌داری را و رژیم گند و خون و وحشت سرمایه را از خطر کمونیسم و جنبش کارگری مصون نگه دارد. تلویزیون و تمامی رسانه‌های دیگر رژیم مناجات و استغاثه سرائی‌های مخدر دینی را با عربده‌های زشت «میهن پرستی» و «حب الوطن من الایمان» به هم آمیختند و در مغز انسانها تزریق کردند. در پرتو کل این درندگی‌ها و شستشوی مغزی‌ها و ترفند بازی‌ها بود که رژیم قادر به حفظ خود شد، مبارزات روز توده کارگر را به گونه‌ای چشمگیر به عقب راند. موج اعتصابات و اعتراضات کارگری را از خروش انداخت. اعتصاب برای افزایش دستمزد را «هتک حرمت خون شهیدان جنگ»

خوانند! جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از موقعیت ضعیف و فرومانده جنبش کارگری توانست از این حد نیز بیشتر پیش تازد. در میان کارگران شکاف انداخت. شوراهای اسلامی را به نهادهای کارساز جاسوسی و پلیسی و تفتیش عقاید درون توده کارگر مبدل ساخت و آنها را علیه کارگران مبارز بسیج کرد.

به انتهای این فصل باید نکات مهم دیگری را افزود. نیروهائی که بعدها خود را اصلاح طلبان حکومتی خواندند، دار و دسته دوم خردادی‌ها، خاتمی‌چی‌ها و همه اپوزیسیون‌های اندرونی جمهوری اسلامی در سازماندهی کل بربریت‌های فاشیستی دینی علیه جنبش کارگری، علیه مخالفان و برای دوام پایه‌های قدرت سرمایه و رژیم نه فقط هیچ دست کمی از سایر جناح‌های جنایت پیشه بورژوازی نداشتند که استخوان‌بندی اصلی این توحش‌ها را تشکیل می‌دادند. اینان در سراسر این دوره فرماندهان و گردانندگان عالی‌مقام سپاه پاسداران، دولت، کمیته‌ها، بسیج، همه نیروهای نظامی و امنیتی، اداره کنندگان زندان‌ها، صدراعزینان قوه قضائیه، حاکمان شرع، صادر کنندگان احکام اعدام، برنامه ریزان و مجریان همه جا حاضر شبیخون‌ها و قتل‌عام‌ها، کوبندگان بر طبل ادامه جنگ جنایتکارانه دولت‌های ایران و عراق، آمران و عاملان اعزام اجباری توده‌های کارگر به جبهه‌های جنگ، تشکیل دهندگان نهادهای پلیسی موسوم به شوراهای اسلامی در کارخانه‌ها و سرکوب روزمره هر اعتراض کارگری یا کل ماجراهای دیگر بودند. نیروی اصلی و سرنوشت‌ساز بقای حاکمیت جمهوری اسلامی در آن روزهای پرتلاطم توفانی و در کل دوره بعد از وقوع قیام بهمن ۵۷ همین بخش ارتجاع‌ها و بورژوازی بود. این جماعت بودند که در لشکرکشی رژیم به کردستان و قتل‌عام گسترده توده کارگر و زحمتکش کرد بیشترین نقش را ایفاء کردند. جریان فاشیستی معروف به «مجاهدین انقلاب اسلامی» در سازماندهی کل عملیات جمهوری اسلامی علیه نیروهای اپوزیسیون در روزهای بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ عظیم‌ترین سهم را داشت و سرکردگان همین سازمان بودند که از ماه‌ها پیش برای بسیج کل حاکمیت، با تمامی قوای موجودش، علیه کمونیست‌ها، علیه جنبش کارگری، علیه اپوزیسیون‌های نوع «مجاهدین خلق» تلاش می‌کردند و بیانیه پشت سر بیانیه صادر می‌نمودند. نکته قابل تأکید بعدی، در بحث‌های این فصل نقش حزب توده و گروه موسوم به «اکثریت فدائی» در سراسر این دوره است. هر دو جریان تا سطح کثیف‌ترین و بی‌شرم‌ترین مزدوران پلیسی و امنیتی رژیم علیه طبقه کارگر و نیروهای اپوزیسیون سقوط

نمودند. هر دوتا، جمهوری اسلامی را به تبعیت از اردوگاه شوروی، مظهر امپریالیسم ستیزی رادیکال خلق می خواندند!!! با وقاحت بسیار حیرت آوری، مالکیت دولت فاشیستی دینی بورژوازی بر سرمایه ها را «سوسیالیسم کارگران و زحمتکشان» جار می زدند!!! آنها قتل عام های هر روزه توده های کارگر و انسان های معترض به بربریت حاکمان سرمایه را مورد ستایش و تقدیس قرار می دادند. هر دو جریان سخت امیدوار بودند که جمهوری اسلامی به خاطر نیاز به حمایت اردوگاه از سلاحی و قلع و قمع آنها چشم خواهد پوشید. خواب و خیال بسیار بی شرمانه ای که تعبیر نشد. رژیم از وجود آنها برای کشتار و سرکوب جنبش کارگری و کل مخالفان تمامی استفاده های لازم را نمود. افراد و هواداران هر دو تشکیلات دوش به دوش نیروهای بسیج رژیم برای شکار کمونیست ها و مبارزین مخالف و تسلیم آنها به جوخه اعدام بورژوازی تقلا کردند. آنها در همه این جنایات های ننگ آلود به اندازه کافی شریک شدند. رژیم در این زمینه مثل تمامی زمینه های دیگر بیشترین بهره برداری را از هر دو جریان به عمل آورد و پس از همه اینها و اطمینان کامل به بی نیازی از خدمتشان بود که حکم تار و مارشان را صادر کرد. بسیار قابل تعمق است که سران حزب حتی پس از این تاریخ و در شرایطی که بخش عظیم نیروهایشان در زندان به سر می بردند، باز هم فداکارانه بر حقانیت جمهوری اسلامی!!! از جمله حقانیت همه جنایات رژیم علیه خودشان مهر تأیید می کوبیدند. آنها دستگیری خود و یورش به تشکیلات حزبی خود را نه کار رژیم که نتیجه نفوذ بزرگ فئودالها و بزرگ سرمایه دارهای سرسپرده انحصارات امپریالیستی در رژیم خواندند!!! و خود و «خط امام» را قربانیان این توطئه دانستند!!!

فصل دهم

نیمه اول دهه شصت خورشیدی

در فصل پیش گفته شد که جنگ دولت‌های سرمایه‌داری ایران و عراق، چگونه تمامی شرایط را برای سرکوب سراسری جنبش کارگری توسط رژیم اسلامی فراهم آورد. اما ارائه یک تصویر کم یا بیش روشن، از آنچه در این سال‌ها بر سر طبقه کارگر رفت و ضربات کوبنده‌ای که پیکار جاری توده‌های کارگر تحمل کرد، نیازمند واکاوی‌ها، بررسی‌ها و توضیحات بیشتر است. جنگ چند شهر مهم صنعتی و پرجمعیت خوزستان را ویران و غیرمسکونی کرد. عظیم‌ترین بندر تجاری یا دروازه واقعی بیشترین داد و ستد سرمایه اجتماعی ایران با بازار جهانی سرمایه‌داری را از حیز انتفاع انداخت. غولهای صنعتی مهمی مانند صنایع تولید فولاد و چندین مرکز تولید لوله را به کلی تعطیل ساخت. فقط در عرصه ساختمان و تأسیسات بالغ بر یک تریلیون و چهارصد و هجده میلیارد دلار خسارت بار آورد. این رقم در مورد ماشین آلات و تجهیزات و اجزاء سرمایه ثابت از ۱۳۶ میلیارد دلار بالاتر رفت. خسارت مالی جنگ در حوزه نابود شدن مواد خام و کالاهای کمکی به ۱۶۲ میلیارد و در سایر قلمروها به بالاتر از ۴۴۰ میلیارد دلار رسید. کل این خسارتها یگراست بر زندگی توده‌های طبقه کارگر سرریز گردید. اما این‌ها در قیاس با بدبختی‌ها، شکست‌ها و فاجعه‌های دیگر مولود جنگ هیچ چشمگیر نبودند. در طول ۸ سال طوفان طاعون زای جنگ و آتش و خون همه جا گستر، بیش از یک میلیون کارگر هر دو کشور جان خویش را از دست دادند که بیش از ۷۰۰ هزار نفر آنها را نفرین شدگان دوزخ سرمایه‌داری ایران تشکیل می‌داد. شمار مجروحان، معلولان، مفقودان و از کارافتادگان بسیار بیشتر و بر اساس برخی گزارش‌ها به چند برابر

می‌رسید. کمتر خانواده کارگری بود که یک یا چند نفر از افرادش زیر فشار اجبار و ترس از مرگ محتوم، مجبور به قبول مرگ احتمالی در جبهه برای قتل عام همزنجران و حمام خون شدن توسط آنها نشده باشد. همه چیز در خدمت جنگ قرار گرفت. طبقه کارگر ایران از تمامی جهات در محاصره شرایط فرساینده، ویرانی آفرین و تباہ کننده جنگ افروزی‌های دو دولت بورژوازی واقع شد. خطر قحطی و فلاکت همه جا را در خود پیچید، رژیم طرح جیره بندی خورد و خوراک و پوشاک، سوخت و کل احتیاجات اولیه زندگی را به اجرا نهاد. روند اعزام اجباری کارگران به جبهه‌ها، تعطیل شدن کارخانه‌ها و بیکارسازی وسیع توده‌های کارگر روز به روز شدیدتر و وخیم‌تر شد. موج خفقان، دستگیری، قصاص، سنگسار و اجرای احکام ماقبل قرون وسطایی شریعت به عنوان سلاح قدرت سرمایه علیه هر صدای مخالف و معترض نفس‌ها را در سینه‌ها بند آورد. قتل عام روز به روز فعالین کارگر و غیرکارگر و اعضای خانواده‌های آنها به جرم هواداری از سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون، همچنان بر فضای زندگی کارگران شلاق زد. درد تهیه مایحتاج روزمره معیشتی و فشار یکه تازی‌های سببانه نیروهای قهر سرمایه همراه با همه مصیبت‌های جنگ، جنبش کارگری را اگر نه کامل اما تا حدود بسیار زیادی در کلاف خود قفل کرد. فاشیسم دینی بورژوازی که تا پیش از شروع جنگ هیچ چشم انداز مطمئنی برای بقای قدرت و حاکمیت خویش نمی‌دید، کل توان خود را به کار گرفت تا عملاً جنگ را سنگر و سلاح ماندگاری خود، فرصت مساعد اعمال الگوی خاص خود، برای برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک، فرهنگی و حتی الامکان، ظرفی برای پایه‌ریزی تمامی توسعه طلبی‌ها و بحران آفرینی‌های آتی خویش در منطقه و جهان سازد. هر مطالبه اولیه معیشتی کارگران را با مستمسک شرایط جنگی نکول کرد و در هم کوبید. هر بارقه اعتراض و مبارزه طبقاتی را عین همکاری با بورژوازی عراق و امپریالیست‌های حامی رژیم بعث تلقی نمود و خفه ساخت. تمامی اپوزیسیون‌های ارتجاعی درون طبقه سرمایه‌دار کشورهای عربی را به سپاه و ارتش و پلیس و نیروهای قهر خود پیوند زد و تکیه گاه قدرت آتی و شریک روز جنگ افروزی‌های خویش کرد. جنگ به رژیم اسلامی فرصت داد تا سازماندهی فاشیستی خود برای سرکوب مبارزات جاری کارگران و در هم کوبیدن هر نطفه اتحاد و تشکل ضد سرمایه‌داری فعالین کارگری را بیش از پیش توسعه دهد و مستقر گرداند. تمامی مراکز کار حتی قبرستان‌ها را محل تازی نهادهای شکار،

سرکوب و کشتار فعالان سیاسی و کارگر کرد. نام این نهادها را انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر، انجمن‌های صنفی، حراست و مانند این‌ها نهاد. جنبش کارگری در تمامی تار و پود خود، در کارخانه، مدرسه، بیمارستان، دانشگاه، راه و جاده، مزرعه، معدن و جنگل، در هر مرکز کار و تولید، در عمق خانه‌ها و آلودنکها، خیابانها و محله‌ها، در اتوبوس و تاکسی و همه سرویس‌های ایاب و ذهاب، همه جا به صورت فاجعه‌باری زیر نظارت، نفوذ، بازرسی و میدان‌داری یکه تاز و سراسر فاشیستی این انجمن‌ها و سازمان‌ها واقع شد. جنگ شرایط اعمال کل این بربریت‌ها و درندگی‌ها را در اختیار جمهوری اسلامی بورژوازی قرار داد اما سؤال اساسی در همین جا آنست که آیا تمامی این فتوحات و موفقیت‌های رژیم صرفا حاصل بهره برداری از شرایط جنگی بود؟ آیا مجرد وقوع جنگ ارتجاعی میان دو دولت هار سرمایه‌داری برای دستیابی دولت اسلامی به تمامی این هدف‌ها کفایت می‌کرد؟! پاسخ این سؤال قطعا نمی‌تواند مثبت باشد یا حداقل یک فعال جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر مجاز به دادن پاسخ مثبت در قبال این پرسش نیست. واقعیت این است که سوای سبعبیت جمهوری اسلامی و بهره‌گیری‌اش از شرایط جنگی برای در هم کوبیدن جنبش کارگری و تضمین استقرار خود، عوامل مهم دیگری نیز در موفقیت رژیم نقش کلیدی بازی می‌کردند. در این رابطه می‌توان به سه عامل مهم زیر اشاره نمود.

۱- ظرفیت دفاع و آرایش قوای روز طبقه کارگر

وقتی که بحث مبارزه طبقاتی در میان است، پیروزی و شکست، مقاومت و عقب نشینی یا چگونگی توازن قوای روز را نمی‌توان با رجوع به یک طرف ماجرا یا تأکید بر استحکامات، توانائی‌ها و قدرت جنگی یکی از طرفین توضیح داد. جمهوری اسلامی در مقام یکی از درنده‌ترین رژیم‌های فاشیستی تاریخ سرمایه‌داری، برای بقای خود همه کار کرد و زمین و زمان را کوره تفتان و مشتعل بربریت‌ها ساخت. این رویه ماجرا از همه لحاظ روشن است، اما این که وحشیگری‌ها و حمام خون آفرینی‌های رژیم، چه بر سر جنبش کارگری آورد و این جنبش را تا کجا، به چه میزان و در کدام ابعاد زمینگیر ساخت و فرسود، موضوعی است که به گونه‌ای بارز به ظرفیت دفاع و آرایش قوای روز طبقه کارگر مربوط می‌شد. یک محور اساسی بحث این کتاب تشریح رخدادهای و مؤلفه‌هایی است که وقوع و تأثیر آن‌ها، در طول تاریخ سد

راه صف آزایی مستقل طبقاتی و ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر شده است. همان معضل بنیادی که جنبش کارگری ایران زیر فشار آن، هیچ گاه، در هیچ بزنگاه تعیین سرنوشت یا هیچ تندپیچ مهم تاریخی، قادر به حداقل نقش آفرینی و مقاومت در مقابل یورش گسترده بورژوازی نشد. در اینجا هم مجبوریم یک بار دیگر بر روی همین مسأله حیاتی درنگ کنیم. به این موضوع پردازیم که طبقه کارگر در اینجا مثل همه جاهای دیگر دنیا، آنچه از در و دیوار و زمین و آسمان جامعه سرمایه‌داری، منجمله از همه نیروها و احزاب چپ نمای پرچمدار رهایی خویش شنیده بود و در روزهای پس از قیام بهمن بیش از پیش شنید فقط یک چیز بود. اینکه خودش، به عنوان کارگر، به عنوان طبقه کارگر، به عنوان توده فروشنده نیروی کار هیچ چیز نیست و هیچگاه هیچ چیز نخواهد شد!! سرمایه در همه شکل‌ها، در هستی اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، ایدئولوژیک، پلیسی، نظامی، اپوزیسیون‌گرایی، «آزادیخواهی»، «برابری جوئی»، «انقلابیگری»، «سوسیالیسم»، «بافی»، «کمونیسم» آرائی!! و «انسانیت» سرایی خود!! این آژیر را در پهنه شعور، شناخت، اندیشه و حواس کارگران پرطنین نموده بود و همواره پرطنین می‌کرد که خودشان، به عنوان کارگر و طبقه کارگر قرار نیست دارای هیچ قدرت یا منشأ هیچ تغییری در تعیین سرنوشت زندگی خود باشند. کارگران این را فقط از زبان سرمایه‌داران حاکم یا اپوزیسیون‌های رسمی بورژوازی نشنیدند، فقط از افکار و سیاست و فرهنگ و اخلاق و مدنیت و ایدئولوژی فراجوشیده از شیوه تولید مسلط دریافت نکردند، فقط از آموزش و پرورش و کلیسا و مسجد و روزنامه‌ها و تریبون‌های گوناگون دولتی و غیردولتی طبقه سرمایه‌دار آماج تزریق و بمباران این باور خرافی مسموم قرار نگرفتند. تمامی احزاب سوسیالیست، سوسیال دموکرات و «کمونیست» ایران و دنیا، کل اتحادیه‌های کارگری جهان و اتحادیه سازان ایران، تمامی پرچمداران رهایی پرولتاریا و بشریت نیز در بنمایه کلام خود، همین حرف را خوردند شعور و فکر آنها کرده بودند. ترجیح بند مشترک نظریه پردازی‌های هر دو طیف این بود که توده‌های کارگر برای تحقق هر گونه تغییر در زندگی خود از ساده‌ترین شکل آن گرفته تا عالی‌ترین فراز مقدور باید به نیروهای بالای سر خود بیاویزند. این بنیادی‌ترین و مخوف‌ترین یورش بورژوازی به طبقه کارگر جهانی از روز پیدایش به بعد بوده است. موضوع را مقداری بیشتر باز کنیم.

سرمایه رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابطه جدائی کارگر از کار و محصول کار خویش

است. اما جدایی کارگر از کارش فقط یک مقوله اقتصادی نیست، فقط بنیاد استثمار و تقسیم کار او به کار اضافی و لازم، سرمایه شدن حاصل کار و استثمار وی، شالوده فقر و فلاکت و گرسنگی و نداری و کارتن خوابی یا دنیای بدبختی‌های دیگر او نمی‌باشد. انفصال کارگر از پروسه تعیین سرنوشت کار خود فقط زمینه تحمیل شدن جنگ افروزی‌ها و هولوکاست آفرینی‌های بورژوازی علیه طبقه او نیست. فقط سرچشمه تباهی و آلودگی‌های مرگبار زیست محیطی، اعتیاد و فحشاء و تبعیضات خرد کننده جنسی یا کودک آزاری و میلیونها نکبت و ادبار دیگر نیست. این جدایی سوای کل این‌ها نقطه آغاز و مرکز پمپاژ یک مصیبت بسیار عظیم دیگر، به عظمت کل این مصیبت‌ها هم هست و آن فاجعه‌ای است که بر سر شعور، شناخت، احساس و قوای دماغی کارگر آوار می‌شود.

کارگر با رجوع به هستی اجتماعی و زندگی مادی روزمره‌اش باید به صورت طبیعی احساس کند که موجود مهمی است. زیرا با چشم خود می‌بیند که سرمایه محصول مستقیم کار اوست، دار و ندار سرمایه‌دار را او تولید می‌کند، قدرت خواباندن چرخ تولید سرمایه را دارا است و وقتی این کار را انجام می‌دهد سرمایه‌دار به وحشت می‌افتد. دولت سرمایه با شنیدن صدای آژیر اعتصاب، قوای قهر خود را علیه وی و به نفع صاحبان سرمایه وارد میدان می‌کند. او می‌بیند که کل ساختار نظم و دولت، ارتش، پلیس و دستگاههای سرکوب سرمایه‌داری با حاصل استثمار وی می‌چرخند اما همه آنها قوای قهر سرمایه علیه اویند. کارگر این‌ها را درک می‌کند. در همان حال می‌باید که یک دست بی‌صدا است. به تنهایی هیچ قدرتی نیست، نمی‌تواند چرخ تولید را متوقف کند، باید دست در دست سایر توده‌های طبقه خود گذارد، یک قدرت چاره‌گر و سرنوشت آفرین گردد، این قدرت را علیه سرمایه به کار گیرد. فهم تمامی اینها، روال طبیعی زندگی، کار، استثمار، چالش، چاره‌جویی و بقای هستی کارگر است و همین‌ها هستند که هسته اولیه آگاهی و کمونیسم سرمایه ستیز او را می‌سازند. پرسش حیاتی و بنیادی آنست که چرا این نطفه تا لحظه حاضر، هیچ‌گاه آن گونه که باید نبالیده است، رشد نکرده است و قدرت نشده است.

پاسخ، ساده اما «سهل و ممتنع» است. کمونیسم نطفه‌ای پرولتاریا می‌تواند بمیرد، از رشد باز ماند، سقط گردد، خفه شود و بالعکس می‌تواند رشد کند، شکوفا شود، سرکش گردد و یک جنبش نیرومند شورایی ضد سرمایه‌داری شود. شرائط وقوع این هر دو حالت موجود

است. تضاد سرشته میان زندگی پرولتاریا و سرمایه، زمینه مادی و محرک واقعی بالیدن این کمونیسم است. تاریخ سرمایه‌داری مثل هر دوره دیگر، تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ پیکار همه جا و همیشه جاری میان پرولتاریا و بورژوازی است. این دو طبقه در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی از اقتصاد و رابطه خرید و فروش نیروی کار گرفته تا سیاست، فرهنگ، افکار، اعتقادات، اخلاق، ارزش‌های اجتماعی، نظم مدنی یا هر پهنه دیگر با هم در تعارض و تقابل هستند. پرولتاریا با همه وجود زیر آوار استثمار، ستم و بی‌حقوقی‌های منبعث از هستی سرمایه دفن است اما در این جامعه زندگی می‌کند و علیه همه چیزش در حال اعتراض و کارزار است. بالیدن کمونیسم اندرونی طبقه کارگر در این جامعه و در متن این مبارزه طبقاتی نه امر خارق العاده و غیرعادی که بالعکس، واقعی‌ترین و طبیعی‌ترین روند است. پیداست که کارگران نیز مانند آحاد همه طبقات دیگر افراد قالب ریزی شده، عین هم و یک جور نیستند. لایه‌های مختلف طبقه آنها و انسان‌های درون هر کدام این لایه‌ها، به لحاظ میزان شعور، سطح شناخت و قدرت چاره‌گری با هم تفاوت دارند. در میان آنها، هم عقب مانده‌ترین آدم‌ها و گروهها را می‌بینیم و هم وجود مارکس‌ها را مشاهده می‌کنیم. صریح‌تر و محکم‌تر بگوئیم، آنچه غیرطبیعی و کاملا ناحق و باژگونه است نه بالیدن، سرکشی، بلوغ و میدان‌داری کمونیسم اندرونی پرولتاریا، نه ظهور و عروج نیرومند یک جنبش سراسری شورایی ضد سرمایه‌داری و کمونیستی که عکس آن یعنی سقط شدن، خفه شدن و زمینگیری این کمونیسم و این جنبش است. جای هیچ تردیدی نیست که بی‌حقوقی‌های بسیار فراگیر و کوبنده آوار بر سر کارگران سد کاملا اساسی بالندگی فکری و در همین راستا آفت مرگ آفرین شکوفائی آگاهی اولیه کمونیستی آنهاست. اما این توضیح واضح است و طرح آن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. واقعیت این است که طیف بین‌المللی کمونیسم بورژوائی این مسأله واقعی را ساز و کار حفاری مخوف‌ترین گمراهه‌ها برای پیشبرد جنگ ارتجاعی خود علیه کمونیسم مارکسی طبقه کارگر کرده است. به این واقعیت آویخته است تا آن را توجیه عقلانی کند و توجیه ارتجاعی خود را سکوی مقبولیت بخشی به دموکراسی طلبی منحط بورژوائی و دورنمای سرمایه‌داری دولتی با بیرق سوسیالیسم سازد. ماحصل حرفشان این بوده است که پرولتاریا زیر فشار محرومیت‌های اقتصادی، بی‌حقوقی مفرط سیاسی و سرکوب بسیار گسترده پلیسی، قادر به مبارزه علیه سرمایه‌داری نیست!! باید درفش دموکراسی و

سندیکالیسم افرازد، از این طریق به نان و نوا و رفاهی برسد، وقتی مرفه شد و از نعمت دموکراسی برخوردار گردید، آن وقت شور و شوق «انقلاب کمونیستی» پیدا کند!! برای همه اینها هم پشت سر احزاب به صف شود و همان کند که تا امروز کرده است!! پروسه‌ای که فرجامش نیز همین وضع روز طبقه کارگر جهانی است. وارد این بحث نمی‌شویم، سخن آنست که تأثیر محرومیت‌های فاجعه بار اقتصادی، بی‌حقوقی‌های مرگبار سیاسی و سرکوب و حشیانه پلیسی و نظامی بر بالندگی فکر توده کارگر یک امر واقعی است اما مجرد این واقعیت، سقط شدن کمونیسم درون جوش جنبش کارگری و توقف شکوفائی آن را توضیح نمی‌دهد. باید به عامل بسیار مهم و بنیادی دیگر نظر انداخت. باید سدهای دیگر افراشته بر سر راه رشد، شکوفائی و بالیدن کمونیسم اندرونی طبقه کارگر و عروج آن به سطح یک جنبش شورائی نیرومند، آگاه، سراسری، سرمایه ستیز و کمونیستی را کاوید و دید. نکته گرهی در این گذر آنست که سرمایه فقط از طریق فشار سهمگین بر معیشت کارگران و سلب تمامی آزادی‌های سیاسی و حقوق اجتماعی، مانع بالندگی شعور طبقاتی و عروج کمونیسم درون جنبش جاری طبقه کارگر نمی‌شود، بلکه همگن و همزمان از کلیه مجاری و منافذ جامعه موجود در گوش توده‌های این طبقه می‌خواند که شما به عنوان انسانهای کارگر هیچ کاره اید، هیچ نقشی در تاریخ و تعیین سرنوشت زندگی خود ندارید. محتاج زعامت و رهبری و سیادت و حاکمیت نیروهای ماوراء خود هستید. هر میزان تغییر در زندگی شما و هر اندازه احقاق حق و بهبود معیشت شما در گرو میدان‌داری، ایفای نقش و رسالت بالانشینان و نخبگان و منجیان است. اینکه بورژوازی حاکم یا اپوزیسیون‌های رسمی این طبقه در طول تاریخ در این راستا چه گفته‌اند و چه کرده‌اند، موضوعی است که نیازمند هیچ توضیحی نیست. به این دلیل ساده که قرار نیست جز این باشد. بحث ما در اینجا اشاره‌ای کوتاه به کارنامه رفرمیسم درون طبقه کارگر و نیروهای چپ نما یا جریانات پرچمدار «سوسیالیسم» و «کمونیسم» در این پهنه معین است. تأکید کنیم که در این اشاره، به هیچ وجه قصد الگو کردن و فصل الخطاب نمودن نگاه مارکس به مسائل را نداریم. هدف فقط نهادن انگشت بر دردی است که جنبش کارگری را در خود پیچیده است. به سراغ تاریخ روییم. مارکس فقط اولین انسان پرده بردار از صفات دوگانه کار نهفته در کالا نیست، فقط نخستین کسی نبود که راز تفاوت میان کار مجرد و مجسم را آفتابی ساخت. فقط اولین یابنده سرچشمه واقعی

کار اضافی متبلور در کالاها نشد، فقط بانی و پیشگام نقد ریشه‌ای اقتصاد سیاسی بورژوازی و کالبدشکافی رادیکال سرمایه ستیز شیوه تولید سرمایه‌داری هم نبود. او در کنار همه این‌ها برای اولین بار به تشریح رادیکال این راز مهم حیاتی هم پرداخت که نطفه واقعی کمونیسم ضد سرمایه‌داری در بطن هستی اجتماعی و طبقاتی پرولتاریا قرار دارد. مارکس این کار را در دنیای فلسفه انجام نداد، برای توضیح این حقیقت بساط فلسفه پهن ننمود و راه سلوک فلسفی پیش نگرفت. هستی اجتماعی طبقه کارگر و شالوده کارزار جاری این طبقه را کاوید. به ظرفیت عظیم تاریخی طوفان زای موجودش برای رهائی خود و بشریت نظر انداخت، خود را فردی از آن دید، با جنبش جاری روزش احساس همگنی و هم‌سنخی کرد. از این جنبش وسیعاً آموخت و دست به کار آگاه ساختن هر چه وسیع‌تر آن شد. برایش حزب سازی نکرد و هر شکل آویختن به هر حزب و نیروی بالای سر را کفن و دفن کامل ظرفیت و قدرت رهایی‌آفرینی‌اش در باتلاق خواسته‌های بورژوازی دید. مارکس چنین نمود، اما همه انسانهائی که در تاریخ خود را «مارکسیست» ناب، همدلان و هم‌زمان یا ادامه‌دهندگان راه مارکس خواندند، نه فقط چنین نکردند که ضد آن عمل نمودند. همه آنها در نظریه پردازیها، فلسفه بافیها، تحلیلها، راه حل پردازیها و دورنما‌آفرینی‌های خود، نه لفظاً که عملاً، نه در فرمولبندی‌ها که در پراکسیس، به کارگران گفتند که شما هیچ چیز نیستید!! هیچ چیز نمی‌دانید!! با سرمایه ستیزی بیگانه‌اید!! کمونیسم را باید از متفکران بورژوازی بیاموزید!! بدون حزب نخبگان، نظرداران، ایدئولوگ‌ها و منجیان راه به هیچ‌جا نمی‌برید!!

مارکس در انگشت‌نهادن بر اندرونی بودن کمونیسم در هستی اجتماعی و جنبش جاری طبقه کارگر، انسانی کم‌همتا بود و سترگی این کشف وی از کارهای دیگرش اصلاً کمتر نیست. برای اینکه تصویر روشنی از واقعیت ماجرا داشته باشیم فقط به توضیحی کوتاه پیرامون تفاوت عظیم میان نوع نگاه وی با هم‌رازان و همراه‌ترین یارش انگلس به همین مسأله بسنده می‌کنیم. مارکس در ایدئولوژی آلمانی در حلقه‌ای از کالبدشکافی‌ها، بحث کمونیسم را پیش می‌کشد. انگلس نیز سوای همه مباحثات دیگر در اثر معروف خود «سوسیالیسم از تخیل تا علم» به این پدیده می‌پردازد. مارکس از انسان شروع می‌کند، انسانی که با کارش از گذشته حیوانی خود متمایز می‌شود. به تولید معیشت می‌پردازد و همگن با تولید وسایل معاش، اندیشه، باور و نیازهای معنوی خود را هم تولید می‌کند. پروسه تولید همگن جنبه‌های

مادی و معنوی زندگی تکامل می‌یابد، تقسیم کار فرا می‌رسد و گسترش می‌یابد، مالکیت را به دنبال می‌آورد. اشکال مختلف تولید و دوره‌های متفاوت تاریخی جایگزین هم می‌شوند. با هر شکل تولید و در هر کدام این دوره‌ها، طبقات اجتماعی معین پدید می‌آیند، رشد می‌کنند، در ستیز با هم قرار می‌گیرند. جنگ جاری طبقات محتوای تاریخ زندگی انسان می‌شود. در همه این مراحل اندیشه‌ها، فرهنگ، اخلاق، عادات، سنن، ارزشها، انتظارات، دورنماها و ایدئولوژی طبقه استثمارگر فرا جوشیده‌های شیوه تولید مسلط و در همان حال افکار، باورها، راه حلها و ایدئولوژی مستولی در جامعه است. در همه این دوره‌ها طبقه استثمار شونده، فرودست و معترض چاره‌ای ندارد جز اینکه در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی به پیکار برخیزد. مارکس تاریخ را این گونه دنبال می‌نماید تا به دوره سرمایه‌داری و تقابل میان بورژوازی و پرولتاریا می‌رسد. او با این شناخت و در ادامه این بررسی، از کمونیسم می‌گوید و پرولتاریا را سرچشمه این کمونیسم و باردار آن می‌خواند. اگر قبول داشته باشیم که: «... نقطه عزیمت، عبارت از انسانهای فعال واقعی و نشان دادن تکامل واکنشها و بازتاب‌های ایدئولوژیک آنها بر اساس جریان واقعی زندگی آنان خواهد بود»، باید این واقعیت را هم گردن نهمیم که سرمایه ستیزی یا نطفه واقعی کمونیسم ضد سرمایه‌داری در وجود همان انسانهای واقعی فعالی است که جریان مادی زندگی‌شان سرچشمه ضدیت با سرمایه و قهر ضد کار مزدی است. در همین راستا اگر مؤید این حقیقت باشیم که: «اخلاق، مذهب، متافیزیک، ایدئولوژی و همچنین اشکال آگاهی متناظر با آنها صورت استقلال ظاهر خود را از دست می‌دهند، تاریخی ندارند، تکاملی ندارند، بلکه انسان‌هایی که تولید مادی و مراوده‌های مادی خود را توسعه می‌دهند، همراه با آن دنیای واقعی خود و نیز تفکر خود و محصولات این تفکر را هم تغییر می‌دهند...»، پس چاره‌ای نداریم جز آنکه کمونیسم را نیز نه در تاریخ اندیشه‌ها و پویه تکامل تاریخی ایدئولوژی‌ها بلکه در بطن زندگی، کار و پیکار انسان‌هایی جستجو کنیم که سوای جنگ علیه سرمایه راه دیگری ندارند. درست با این استدلال است که مارکس کمونیسم را تخیلی و علمی نمی‌کند. در مورد بورژوازی بودن، فئودالی بودن، خرده بورژوازی بودن و بالاخره شکل سرمایه ستیز کارگری آن حرف می‌زند. او پیوستن غیر کارگران به این کمونیسم را نفی نمی‌کند اما تأکید می‌نماید که نطفه و استخوان‌بندی و همه چیزش در هستی اجتماعی و طبقاتی پرولتاریا است.

کمونیسم انگلس از این دست نیست. مشتی اندیشه و اعتقاد است، تاریخ دارد، تکامل دارد، اندیشه‌ای که در دوره‌های پیش به دلیل سطح نازل انکشاف مادی جوامع انسانی عمیقاً آلوده با اوهام و خیالات بوده است. حالت آرمان‌های انسانی آمیخته با تخیل را داشته است، اما در تاریخ متناسب با رشد نیروهای مولده اجتماعی بالیده است. بعدها انقلاب صنعتی کارخانه دار و کارگر را متولد می‌کند، عصیان کارگران علیه صاحبان فابریک‌ها بالا می‌گیرد و سوسیالیسم در میان کارگران عاصی شروع به رشد می‌نماید!! او کمی این طرف‌تر می‌افزاید که سوسیالیسم جدید از یک سو بر پایه تضاد میان سرمایه‌داران و مزدبگیران و از سوی دیگر بر اساس هرج و مرج تولید شکل گرفته است!! وی بلافاصله این جمله خود را تکمیل هم می‌کند، اینکه سوسیالیسم جدید در صورت بندی تئوریک و منطقی خود ادامه تکامل یافته اصولی است که روشنگران قرن هجده پیش کشیدند!! انگلس سپس به بررسی نقش اندیشمندانی مانند سن سیمون، فوریه و اون در متحول ساختن روایت سوسیالیسم می‌پردازد تا بالاخره به مارکس می‌رسد. تمامی عظمت نقش مارکس را هم در این می‌بیند که سوسیالیسم تا آن زمان تخیلی را از دنیای آرمان پردازی‌های خیالی‌فانه خارج و بر چرخ دنده علم استوار کرده است!! انصاف را از دست ندهیم و این مهم را فراموش نکنیم که انگلس اگر نه بیشتر از مارکس اما مسلماً نه کمتر از او، همه جا و در تمامی بحث خود بر مفصلبندی بسیار محکم و آهنین میان اندیشه‌های سوسیالیستی هر دوره و فرایند تکامل مادی تاریخ یا درجه رشد نیروهای مولده اجتماعی تأکید بسیار جدی می‌ورزد. تأکید و تصریحی که با تمامی غلظتش، در فاصله ژرف و ماهوی میان کمونیسم او و کمونیسم مارکس، هیچ کاهشی پدید نمی‌آورد.

هدف من در اینجا مطلقاً بررسی یا حتی اشاره گذرا به تفاوت میان روایت‌های مارکس و انگلس یا دیگران از کمونیسم نبود. نکات بالا در ادامه بحثی معین و در توضیح یکی از فاجعه بارترین معضلات دامنگیر جنبش کارگری جهانی آمد. کمونیسم آشنای روزهای آخر قرن نوزده و سراسر قرن بیستم تا حالا در بهترین و رادیکال‌ترین حالت از جنس کمونیسم انگلس بوده است و می‌باشد. در این کمونیسم همه برای طبقه کارگر یقه چاک می‌دهند و دنیا را از جنجال تاریخ‌آفرینی این طبقه پر می‌کنند اما طبقه کارگر در این کمونیسم موجودی از همه لحاظ هیچ و پوچ است و چاره‌ای ندارد سوای آنکه آلت فعل نیروهای بالای سر خویش باشد. با اینکه استثمار، ستم، بربریت و جنایات سرمایه تمامی سلولهای وجودش را شمع آجین کرده

است اما نشانی از سرمایه ستیزی و نطفه کمونیسم ضد سرمایه‌داری در هیچ کجای وجودش قابل رؤیت نمی‌باشد!! دانشوران بورژوازی هستند که باید کمونیسم را به او نشان دهند!! سرمایه ستیزی را به وی بیاموزند!! حول محور ضدیت با سرمایه برایش حزب درست کنند و او کارش باید فقط کشیدن ارباب قدرت احزاب و نخبگان و منجیان و انتقال این جماعت به صفا حاکمیت و برنامه‌ریزی این یا آن شکل سرمایه‌داری باشد. این کمونیسم هیچ تجانسی با سرمایه ستیزی خودجوش اندرونی جنبش کارگری ندارد، از سنخ کمونیسم مارکس و طبقه کارگر نیست. فاقد سرچشمه کارگری است. با اینکه شعارهای کارگر، کارگرش کهکشانش را به لرزه می‌اندازد اما یگانه پیام واقعی و هویتی‌اش برای کارگران دنیا آنست که شما در هستی طبقاتی خود هیچ چیز نیستید، به اعتبار نقش، مکان و موقعیت طبقاتی خویش هیچ چیز نخواهید شد، هیچ گرهی را باز نخواهید کرد. شما منشأ کمونیسم و باردار جنبش کمونیستی نیستید، کمونیسم یک اندیشه متعالی است، یک علم مثل همه علوم و دانش‌های دیگر است، کشف اندیشمندان و پژوهشگران است و شما انسان‌های درگیر جنگ و جدال برای نان و لباس و سرپناه و معیشت که ظرفیت اندیشیدن ندارید، از علم هیچ چیز نمی‌دانید، اهل دانش اندوزی و اندیشه ورزی نیستید، در درون زندگی، هستی اجتماعی و سیر و سلوک فکری خود هم با این اندیشه سترگ و علم ویژه‌رهایی بشر بیگانه‌اید!! برای فهم کمونیسم باید به نخبگان و نیروهای سیاسی نخبه‌بیاویزید. اگر بناست از شر سرمایه رها شوید در پشت سر احزاب به صف گردید. رسالت واقعی شما همین به صف شدن و جنگیدن تحت امر فرماندهان عالی‌شان و مافوق حزبی است. «لوله تفنگ شما را حزب تعیین می‌کند». در یک کلام شما به اعتبار کارگر و طبقه کارگر بودن هیچ چیز نمی‌باشید و هیچ نور‌رهایی بر جبین ندارید. باز هم تکرار کنم، آنچه در تربون‌ها، کتاب‌ها، برنامه‌ها، منشورها و مرامنامه‌ها می‌آمد فقط توصیف تاریخ آفرینی، کرامات و معجزات عظیم تاریخی پرولتاریا بود، اما آنچه عملاً زمینی، جنبشی و واقعی در شیار فکر کارگران کشت می‌شد سوای این القائات هیچ چیز دیگر نبود. با این توضیح به محور واقعی بحث خویش باز گردیم. از وضعیت دامنگیر جنبش کارگری ایران در دوره پیش و پس خرداد سیاه سال ۶۰ می‌گفتیم. اینکه رژیم‌های درنده محصول کودتاهای جنایتکارانه سوم اسفند ۱۲۹۹ و بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲، یا کل بورژوازی حاکم و اپوزیسیون‌های رسمی این طبقه تا آن روز چه بر سر این جنبش آورده بودند، بماند.

فاجعه اینجا است که در طول همه این سال‌ها نوع نگاه احزاب، سازمانها و محافل موسوم به چپ و کمونیست نیز به جنبش کارگری چنین بود که بالاتر توصیف شد. همه این‌ها با هم و در یک برآیند کاملا مشترک سبب شدند که طبقه کارگر ایران در دوره تاریخی مورد گفتگو، قادر به چالش تعیین‌کننده تهاجمات سیل آسای فاشیسم اسلامی سرمایه‌داری نشود. نکته اساسی این بود اما به عوامل اثرگذار دیگر پردازیم.

۲- آرایش جدید طبقه سرمایه‌دار ایران

ترکیب بورژوازی ایران در سال‌های پس از قیام بهمن دستخوش تغییرات وسیعی شد. طبقه کارگر ایران، دیگر شاه، دربار پهلوی، خانواده‌های لاجوردی، خرم، برخوردار، خسروشاهی، خیامی، فرمانمائیان، ثابت پاسال، ایروانی، همدانیان، میراشرفی یا لایه سرمایه‌دار موسوم به «هزار فامیل» را به عنوان صاحبان سرمایه در مقابل خود مشاهده نمی‌نمود. از وجود هزاران مستشار عالی رتبه امریکائی در رأس ارتش شاهنشاهی هم خبری نبود. به جای همه اینها یک جمعیت کثیر و میلیونی سرمایه‌دار آزمند، سیری ناپذیر و نوکیسه را مشاهده می‌کرد که از بام تا شام سرمایه‌داری را سب و لعن می‌کردند!! با ریختن نفت و کشیدن کبریت بر پرچم امریکا بساط آتش بازی راه می‌انداختند!! شعارهای مرگ بر استکبار و امپریالیسم آنها سقف کهکشان‌ها را شکاف می‌داد!! و نازل‌ترین ادعایشان برقراری حکومت عدل مستضعفان در سراسر جهان بود!! «ردوگاه سوسیالیسم» و بلوک بندیهای دیگر «سوسیالیستی» دنیا و احزاب داخلی طرفدار آنها نیز شب و روز در ستایش امپریالیسم ستیزی این سرمایه‌داران، حتی معجزاتشان برای سوسیالیستی کردن جامعه چکامه می‌سرودند و بلواراه می‌انداختند!! از اینها که بگذریم، ما از فاشیسم اسلامی بورژوازی حرف می‌زنیم. فاشیسم اساسا بر سازماندهی هر چه سراسری تر لومپن پرولتاریا و اقشار عقب مانده کارگری علیه مبارزه طبقاتی توده کارگر تکیه دارد. سپاه و بسیج چندین میلیونی، صاحبان جدید سرمایه، در سطحی وسیع جوانان خانواده‌های کارگری را در درون خود به صف داشت. کل این فاکتورها بر روی وضعیت روز صف آرائی طبقه کارگر در مقابل سرمایه‌داران و جمهوری اسلامی تأثیر می‌گذاشت. رژیم با درندگی و بربریت فاشیستی خود، هیچ جایی برای تداوم توهم کارگران باقی نمی‌نهاد، اما اثرات سهمگین ویژگی‌های تمام عیار فاشیستی رژیم اسلامی و ترکیب جدید طبقه

سرمایه‌دار بر موقعیت آن روز جنبش کارگری را نباید دست کم گرفت.

۳- موقعیت فاجعه بار جنبش کارگری جهانی

در کنار دو عامل بالا باید تأثیرات مخرب و مضر جنبش کارگری جهانی بر روند روز مبارزات کارگران ایران را هم در نظر آورد. در هیچ کجای جهان، با هیچ چشم مسلحی هیچ بارقه‌ای از یک جهتگیری واقعا رادیکال ضد سرمایه‌داری در میان توده‌های کارگر مشاهده نمی‌شد. دنیا از کمونیسم بورژوائی و خلقی، رفرمیسم اتحادیه‌ای، سوسیال دموکراسی، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی دم کرده بود و مبارزه طبقاتی کارگران همه جا زیر آوار این رویکردها و جنبش‌های ارتجاعی در حال خفگی به سر می‌برد. طبقه کارگر ایران انقلاب کرده بود، در حالی که نه در کارنامه خود، هیچ نشانی از هیچ میزان رشد دادن و سازمانیابی کمونیسم درون خویش داشت و نه هیچ پرتوی از چنین جهتگیری در جنبش جهانی طبقه‌اش مشاهده می‌نمود. در چنین وضعی توقع چاره‌گری و کارزار آگاه‌تر از توده‌های کارگر پایه مادی نداشت. با همه این‌ها در دوره مورد گفتگو، ایستادگی کرد. در مقابل تهاجمات جمهوری اسلامی مقاومت نمود. به گونه‌ای که آنچه رژیم در فاصله میان شروع جنگ تا خرداد سال ۶۰ بر سرش آورد، در قیاس با دوره بعد از این تاریخ بسیار ناچیز و غیرقابل قیاس بود. شبیخون‌ها و تهاجمات وحشیانه دولت اسلامی به پویه پیکار توده‌های کارگر در برهه زمانی بین شهریور ۵۹ تا اوایل خرداد ۶۰، به رغم همه حدت و شدت، جنبش کارگری را از ادامه تاخت و تازهای پیشین و مبارزه برای مطالبات روز خود باز نداشت. شمار نسبتا وسیعی از کارگران، همچنان خود را سلسله جنبانان رخدادهای چند ساله و نیروی سرنگونی‌کننده رژیم سلطنتی سرمایه می‌دیدند، حاکمان جدید را مشت‌ی راهزن تلقی می‌کردند که با نقاب کاملا دروغین «مستضعف» دوستی!! و سلاح فریب اسلام، از درون طبقه سرمایه‌دار سر بیرون آورده‌اند، انقلاب را به تمام و کمال چپاول کرده و به جان انقلابیون و توده‌های بانی انقلاب افتاده‌اند. بخش بسیار عظیمی از کارگران رابطه خود با رژیم جدید دینی بورژوازی را چنین می‌دیدند و بر همین مبنا بر تداوم مبارزات جاری پای می‌فشردند، خواسته‌های روز را پیش می‌کشیدند. در مقابل تهاجمات کارفرمایان و دولت سرمایه دست به مقاومت می‌زدند و در این مقاومت‌ها یا مبارزات بر همبستگی مؤثر طبقاتی میان خود اتکاء می‌نمودند. به چند نمونه

در این گذر اشاره کنیم.

۱. در یکی از هفته‌های آخر آذر ۵۹، سرمایه‌داران صاحب پشمبافی ری با سوء استفاده از شرایط جنگ تصمیم به افزایش قیمت پتوهای تولید کارخانه گرفتند. کارگران دست به اعتراض زدند و با اینکه ماجرا ربط مستقیمی به جدال میان آنها و کارفرمایان در مورد دستمزد یا شرایط کار و مانند این‌ها نداشت، تهدید کردند که دست به اعتصاب خواهند زد و چرخ تولید را از کار باز خواهند داشت. نقطه عزمی توده کارگر آن بود که فروش گرانتر این کالا فشار بر سطح معیشت همزنجیرانشان را بالا خواهد برد. آنها ایند که باید بخشی از کار پرداخت شده خود را وثیقه افزایش سود انبوهتر سرمایه دارسازند. کارگران بر سر تهدید خود ایستادند و سرانجام کارفرما را مجبور به قبول خواست خویش کردند.

۲. در همین نیمه دوم آذرماه، سرمدی مدیرعامل منفور شرکت باطری سازی وقتی می‌بیند که چند کارگر مشغول گفتگو با هم هستند، به آنها اعتراض می‌کند و فریاد می‌زند که من مسؤل اجرای نظم شرکت هستم. اجتماع شما در اینجا مخل نظم تولید است و هر چه زودتر پراکنده شوید. کارگران با شنیدن حرف‌های مدیرعامل سخت غضبناک می‌شوند. با اراده‌ای محکم و لحنی خشماگین به او پاسخ می‌دهند که هیچ نیازی به وجود منفور او در کارخانه نیست. کارگران خود از همه آمادگی‌ها برای برنامه‌ریزی و اداره تولید برخوردارند. سرمدی با شنیدن حرف‌های کارگران دیوانه وار از اخراج آنها سخن می‌گوید، اما طولی نمی‌کشد که کل کارگران به حمایت از همزنجیران خویش بر می‌خیزند، دست به اعتصاب می‌زنند و مدیرعامل شرکت مجبور به عقب نشینی و انصراف از تصمیم خود می‌شود.

۳. در روز اول دیماه این سال، صاحبان صنایع هواپیمائی عده‌ای از کارگران روزمزد شرکت را اخراج نمودند. همه کارگران در اعتراض به این بیکارسازی دست از کار کشیدند، آنها قاطع و استوار به حمایت از بیکار شدگان برخاستند. سرمایه‌داران به تمامی دسیسه‌ها توسل جستند اما عزم معترضان راسخ‌تر از آن بود که زیر فشار این توطئه‌ها دچار تزلزل گردد. رؤسای شرکت با مشاهده این وضعیت اعلام می‌کنند که کارگران روزمزد را اخراج نمی‌کنند، اما برای چند روزی روانه کارخانه ذوب مس می‌سازند. کارگران روزمزد راهی آنجا می‌شوند اما در همان دقایق اولیه ورود خود متوجه می‌شوند که توطئه‌ای بسیار بشرستیزانه در جریان است. کارگران شرکت ذوب مس در حال اعتصاب بودند و سرمایه‌داران می‌خواستند از وجود

همزنجیران اعزامی آنها به عنوان اعتصاب شکن بهره گیرند!! اعزام شدگان با دیدن این وضع یکراست و بلادرنگ به صنایع هواپیمایی باز می‌گردند و کل توطئه را برای همه کارگران توضیح می‌دهند. در همان روز توده کارگر شاغل در شرکت کمپین وسیع اعتراض علیه هر نوع اخراج راه انداختند. آنها لحظه به لحظه بر شدت مبارزات خود افزودند تا سرانجام کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی کردند.

۴. شرکت حمل و نقل کنتینانتال جنوب مثل همه شرکت‌ها و مراکز دیگر، توده کارگر را وحشیانه استثمار می‌کرد و نسبت به اعتراضات کارگران ناراضی هیچ توجهی نمی‌نمود. پس از چندی کارگران متوجه می‌شوند که مدیر عامل شرکت سود حاصل از استثمار بربرمنشانه آنها را جمع آوری می‌کند و به حساب سرمایه‌داری فراری مؤسسه واریز می‌کند. شورای کارگران علیه این وضعیت وارد میدان می‌گردد و خواستار توقف کامل انتقال پول به حساب مالک شرکت می‌شود. کارفرمایان با استمداد از عوامل رژیم و قوای سرکوب تصمیم به انحلال شورا می‌گیرند اما با مقاومت بسیار مصمم و استوار توده کارگر مواجه و مجبور به پس‌گرد می‌شوند.

۵. بنیاد مستضعفان مالک شرکت ساختمانی «دی»، دستمزد ماهانه کارگران را مصادره و به رغم تمامی اعتراضات، از پرداخت آن خودداری می‌کرد. کارگران در همین رابطه به صورت شورایی متشکل شدند. چرخ کار را متوقف ساختند و به سوی دفتر مرکزی «بنیاد» هجوم بردند. آنها در آنجا خواستار پرداخت فوری همه دستمزدهای معوقه خود شدند، اما مدیران شرکت مقاومت نموده و از قبول خواست کارگران خودداری ورزیدند. در همین موقع کارگران با جسارت و اتحاد لازم مدیران را به گروگان گرفتند و اعلام داشتند که تا پرداخت کامل مزدها آنها را آزاد نخواهند کرد. عوامل بنیاد مستضعفان با سراسیمگی، از قوای سرکوب کمک خواستند و چکمه پوشان مسلح دولت اسلامی سرمایه بلادرنگ در محل محاضر گردیدند. کارگران با عزم راسخ ایستادگی نمودند. آنها با قوای قهر سرمایه درگیر شدند و سرانجام سرمایه‌داران را مجبور به پرداخت کل چهار ماه دستمزد معوقه خویش ساختند.

۶. مدیران سازمان بنادر و کشتیرانی دستور اخراج بیش از ۵۰۰ کارگر بخش خدمات شرکت در بندرعباس و ماهشهر را صادر کردند. ۳۲۰ کارگر شاغل در در بندرعباس علیه این اقدام جنایتکارانه کارفرمایان وارد پیکار شدند. آنها مقدم بر هر چیز از کارگران دیگر درخواست پشتیبانی و هم‌رزمی نمودند. کارگران بخش تخلیه و بارگیری شرکت بلادرنگ به این تقاضا

پاسخ مساعد دادند. آنها با صدور اعلامیه‌ای مهیج و تکان دهنده، بر اهمیت و مبرمیت همبستگی استوار طبقاتی توده‌های کارگر پای فشردند، همزمان اعلام اعتصاب کردند و خطاب به سرمایه‌داران اخطار نمودند که تا بازگشت قطعی همه اخراج شدگان اعتصاب را ادامه خواهند داد. صاحبان سرمایه و عوامل رژیم در مقابل موج قدرت متحد کارگران تسلیم شدند و کل طرح بیکارسازی را متوقف ساختند.

۷. در کارخانه سیانا، در شهر صنعتی ساوه، یکی از کارگران مورد غضب سرمایه‌دار قرار می‌گیرد و از کار اخراج می‌شود. خبر اخراج وی در کارخانه می‌پیچد و با موج اعتراض گسترده هم زنجیرانش مواجه می‌گردد. کارگران دست از کار می‌کشند و در کنار خواست بازگشت کارگر اخراجی چند مطالبه دیگر خویش را هم مطرح می‌سازند. رئیس کارخانه تلاش می‌کند تا شاید اعتصاب کنندگان به سر کار باز گردند، اما تمامی کوشش‌های وی بدون نتیجه باقی می‌ماند. توده کارگر اعلام می‌دارد که اعتصاب تا حصول همه خواست‌ها ادامه خواهد یافت. رئیس کارخانه در مقابل اراده مصمم کارگران به زانو در می‌آید، کارگر اخراجی به سر کار باز می‌گردد و مطالبات دیگر کارگران از جمله تشکیل شورای کارگری و ممنوعیت اخراج کارگران توسط کارفرمایان محقق می‌شود.

۸. کارخانه برق فارابی شماری از کارگران را به صورت موقت در اختیار شرکت واحد اتوبوس رانی تهران قرار داده بود. پس از چند ماه زمان مأموریت آنها به پایان آمد اما سرمایه‌دار مالک شرکت فارابی به بهانه‌های مختلف از بازگشت آنها جلوگیری می‌کرد. کارگران دست به اعتراض زدند و در جریان یک جدال با سرمایه‌دار به وی حمله نموده و مورد کتک کاری قرار دادند. خشم و قهر توده کارگر عاصی مورد حمایت گسترده رانندگان شرکت واحد قرار گرفت. آنها همراه با هم زنجیران برق‌کار خود یک صدا و متحد خواستار بازگشت به کار برق‌کاران شدند. عزم مصمم کارگران، سرمایه‌دار را مجبور به عقب نشینی و پذیرش خواست کارگران نمود.

۹. شرکت افای سی (توسعه تلفنی تهران) از پرداخت دستمزدهای ماهانه کارگران سر باز زد. ۹۰۰ کارگر شرکت در اعتراض به این اقدام جنایتکارانه سرمایه‌دار دست از کار کشیدند و فریاد اعتراض سر دادند. کارگران محل شرکت را به محاصره خود در آوردند و خواستار صحبت مستقیم با کارفرما شدند. رئیس مؤسسه از حضور در میان توده کارگر امتناع نمود

و در عوض قوای قهر و سرکوب سرمایه یورش وحشیانه‌ای را به صفوف معترضان آغاز کرد. کارگران دست به مقاومت زدند و با دژخیمان مسلح دولت بورژوازی وارد کارزار شدند. سرکوبگران ادامه توحش و اعمال قهر را بدون نتیجه یافتند و شروع به عقب نشینی کردند. سرمایه‌داران چاره‌ای ندیدند جز اینکه به خواست کارگران گردن نهند و همه دستمزدهای معوقه را پرداخت کنند.

۱۰. در ۱۶ اسفند ۵۹ بیش از ۶۰۰۰ کارگر شاغل در واحدهای صنعتی مختلف کارخانه کفش ملی دست از کار کشیدند و خواهان پرداخت فوری سود ویژه خویش گردیدند. دولت سرمایه‌داری از اعتصاب کنندگان خواست که به سر کار باز گردند. اما کارگران اعلام داشتند که ختم اعتصاب در گرو تحقق کامل خواست آنها است. کشمکش حادث‌تر شد، کارگران چند تن از رؤسای شرکت را به گروگان گرفتند و بر ادامه مقاومت پای فشردند. پاسداران درنده رژیم یورش گسترده خود را به تجمع توده‌های کارگر آغاز کردند. کارگران فریاد مقاومت سر دادند و از بازگشت به کار خودداری نمودند. پاساران شروع به تیراندازی کردند. شمار زیادی زخمی شدند و عده کثیری راهی سیاهچال گردیدند اما مبارزه کارگران ادامه یافت.

۱۱. کارگران پارس الکتریک برای گرفتن سود ویژه خود دست به اعتصاب زدند. همزمان اطلاع یافتند که انصاری مدیر عامل مؤسسه به کارخانه نخواهد آمد و عازم سفر به یکی از کشورهای اروپایی است. کارگران به محض دریافت این خبر، به صورت دستجمعی خود را به فرودگاه مهرآباد رساندند. در آنجا استوار و مصمم دست به کار جستجو برای یافتن انصاری گردیدند. آن‌ها با عبور متحد از همه مراکز کنترل تا محل پرواز هواپیما پیش رفتند و در آخرین لحظه مدیرعامل شرکت را از هواپیما پائین آوردند. کارگران پس از همه این کارها مجدداً به کارخانه برگشتند و به اعتصاب خود ادامه دادند.

۱۲. در کارخانه ایران خودرو، مدیرعامل وقت شرکت، با هدف افزایش سود سرمایه، حکم به قطع ناهار گرم کارگران داد. این اقدام موج اعتراض توده کارگر را به دنبال آورد، کارگران عاصی به سوی کارفرما هجوم بردند و او را که حاضر به انصراف از تصمیم خود نبود، مضروب ساختند. خشم و اعتراض کارگران به نتیجه دلخواه منتهی نشد اما مدیر سرمایه‌مجبور به قبول سرو ساندویچ به جای غذای پیشین شد.

۱۳. در همین شرکت ایران خودرو، کارگزاران سرمایه‌گرفتند که حق تخفیف کارگران

برای خرید اتوموبیل پیکان را قطع کنند. به پیشینه موضوع اشاره کنیم. در سال‌های پیش از سقوط رژیم سلطنتی بورژوازی، به کارگران حواله‌ای داده می‌شد که بر اساس آن می‌توانستند یک خودرو پیکان با قیمتی نازل‌تر از بهای بازار خریداری بنمایند. در سال ۶۰ مدیران بنگاه اعلام داشتند که ادامه این کار مقدور نیست. آنها مطابق معمول برای اجرای تصمیم خود شروع به زمینه‌سازی و دسیسه‌چینی کردند. در تلویزیون مصاحبه‌ای راه انداختند و جنجال کردند که اگر صدور سالانه این حواله برای کارگران ایران خودرو مجاز باشد باید هر کارگر کارخانه تولید تانک هم از حق خرید توام با تخفیف یک تانک برخوردار شود!! آنها به این نیز بسنده نکردند. عده‌ای از مزدوران انجمن اسلامی را بسیج نمودند تا علیه حق برخورداری کارگران از این تخفیف وارد ماجرا شوند. از آنها خواستند که در محیط شرکت دست به راهپیمائی زنند و شعار «حزب الله می‌میرد، حواله نمی‌گیرد» و «حواله حق ما نیست!!» یا «حواله امریکائی است!!» سردهند. صاحبان و عوامل سرمایه با این زمینه‌سازی‌ها و دسیسه‌چینی دستور تعطیل صدور حواله‌ها را صادر کردند. دستور کارفرمایان با مخالفت و اعتراض وسیع توده کارگر مواجه شد. کارگران دست به اعتصاب زدند و خواستار الغاء مصوبه جدید شرکت گردیدند. آنان بر خواست خویش پای فشردند اما پافشاری آنان با یورش سبانه نیروهای قهر و سرکوب دولت اسلامی بورژوازی مواجه گردید. عده‌ای دستگیر و راهی زندان شدند. کارگران معترض در نگرانی عمیق از سرنوشت رفقای اسیر خود و زیر فشار سرکوب مجبور به ختم اعتصاب شدند. آنان به سر کار باز گشتند اما آزادی فوری اسیران را پیش شرط حتمی این بازگشت کردند. یک روز بعد کارگران زندانی به محل کار خود باز گشتند. اعتصابات و مبارزات بالا فقط نمونه‌هایی از اشکال جاری مقاومت و تعرض توده‌های کارگر در فاصله زمانی مورد گفتگو می‌باشند. رخدادهایی که در کنار سایر فعالیت‌ها و اقدامات کارگران در این دوره، تداوم احساس قدرت و استمرار انتظارات روزهای بعد از قیام بهمین ۵۷ را حکایت می‌کند. یک ویژگی بارز جنبش کارگری در این ۹ ماه افت روزافزون و کاملاً چشمگیر توهمات ناسیونالیستی، شووینستی و حتا دینی توده‌های کارگر بود. توهمات بسیار زهرآگینی که جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از شرایط جنگی و حمله ارتش بورژوازی عراق به خوزستان و مناطق غربی ایران در میان کارگران ترویج کرده و هر روز بیش از روز پیش اشاعه می‌داد. رژیم با شروع جنگ از هیچ تلاش و به کارگیری هیچ حربه‌ای برای

حصول این هدف شوم دریغ نکرد. زمین و زمان را از تبلیغات مسموم کننده ناسیونالیستی و جنجال دفاع از «میهن اجدادی» و «اسلام الهی» آکند. کوشید تا جمعیت هر چه وسیع‌تر کارگران را متقاعد کند که باید همه چیز را در آستانه جنگ و دفاع از «میهن» قربانی سازند!! کارزار فریبکارانه نفرت‌باری که حمایت گسترده تمامی بخش‌های ارتجاع بورژوازی از نبش قبرشدگان سلطنت طلب و هواداران بازگشت رژیم‌ها شاهنشاهی سرمایه گرفته تا احزاب جبهه ملی، نهضت آزادی، نیروهای موسوم به «ملی، مذهبی»، حزب توده و اکثریت فدایی، سازمان مجاهدین خلق، طیف محافظ لیبرال چپ و ناسیونال چپ مائوئیستی را هم به دنبال آورد. همه این‌ها فریاد دفاع از «وطن آریائی» سردادند و در دامن زدن توهमत شوونینیستی کارگران با جمهوری اسلامی همصدا و همراه شدند. سناریوی مشترک فریب کل بخش‌های متحد و نامتحد بورژوازی در روزها و هفته‌های نخست جنگ به میزان چشمگیری اثرگذار شد و توده کارگر را در کلاف خود پیچید. کارگران زیادی چه بسا بدون احساس فشار قهر و تهدید رژیم نیز آماده اعزام به جبهه‌ها شدند یا در پیگیری مطالبات روز خود به ورطه تردید افتادند. این وضع اما به هیچ وجه دیر نپائید و خیلی سریع دچار تغییر شد. جنبش کارگری شروع به طرح خواست‌های خود نمود و به‌های و هوی جنگ، جنگ بورژوازی توجه چندانی نشان نداد. سه ماه آخر سال ۵۹ چنین وضعی داشت و همین روند در فصل نخست سال بعد نیز ادامه پیدا کرد. در طول این دوره جنبش کارگری حول چند محور معین شروع به گرفتن سنگر و پیشبرد کارزار کرد. این محورها به صورت بسیار مختصر عبارت بودند از:

۱. دفاع از ادامه کار و بقای «شوراها»: کارگران در همه جا به دفاع از موجودیت تشکلهایی پرداختند که خود، آنها را شورا می‌خواندند. پیش‌تر توضیح دادیم که این تجمع‌ها فاقد جهتگیری رادیکال برای هموارسازی راه دخالتگری وسیع و نافذ آحاد کارگران در مبارزه جاری علیه سرمایه و نظام سرمایه‌داری بودند. بیشتر، نقش جمعی از نمایندگان منتخب را بازی می‌کردند که در مبارزه با بیکارسازی‌ها، افزایش دستمزد یا پاره‌ای مطالبات روز توده کارگر گام بر می‌داشتند، به راه‌اندازی اعتصابات کمک می‌نمودند، برای تحمیل برخی خواسته‌های کارگران بر صاحبان سرمایه تلاش می‌کردند و نوع این کارها را انجام می‌دادند. «شوراها» در همین سطح از تلاش و ایفای نقش، آماج خشم و قهر سرمایه‌داران و مورد غضب نهادهای قدرت جمهوری اسلامی بودند. کارفرمایان و رژیم به طور متحد برای برچیدن آنها

تلاش می‌کردند و سیاست جایگزین سازی کامل این تشکلهای فاشیستی، پلیسی و سرکوبگر ساخته و پرداخته بخش‌های مختلف بورژوازی حاکم، از نوع انجمن اسلامی، شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن‌های صنفی راه، با سببیت دنبال می‌نمودند. توده‌های کارگر در مقابل این تهاجم رژیم دست به مقاومت می‌زدند، به دفاع مصمم و متحد از شوراها بر می‌خاستند و برای رادیکال‌تر نمودن آنها می‌کوشیدند. در حاشیه همین حوادث، انجمن‌های اسلامی به طور نقشه مند تلاش می‌کردند تا اعضای خود را به صورت عناصر نفوذی وارد شوراها سازند و این تشکلهای را از درون تسخیر و متلاشی کنند. انجمن‌ها در موارد متعددی این کار را انجام دادند و توانستند «شوراها» را به منجلا ب سازش با صاحبان سرمایه فرو غلطانند، حادثه‌ای که حساسیت نسبتاً زیاد توده‌های کارگر را نسبت به ترکیب «شوراها» در پی آورد. کارگران با درایت لازم شروع به تجسس و پیگیری پیشینه اعضاء این تشکلهای کردند، در موارد زیادی این افراد را شناسائی و از شورا اخراج نمودند. به این ترتیب دفاع از ادامه کار شوراها، تلاش برای جلوگیری از نفوذ عناصر انجمن اسلامی در درون آنها و مبارزه برای رویکرد رادیکال‌تر آنچه خود شورا می‌نامیدند به یک دستور کار جاری و مستمر کارگران در غالب کارخانه‌ها و مراکز کار بدل گردید.

۲. در رژیم سلطنتی سرمایه‌داری، مالکان خصوصی و دولتی سرمایه بخشی از مزد کارگران را زیر نام «سود ویژه» پرداخت می‌کردند!! سیاستی که بورژوازی ایران به ویژه از نیمه نخست دهه ۴۰ خورشیدی دنبال می‌کرد، اساس کار توجیه و فراهم سازی زمینه‌های لازم برای سلاخی بدون هیچ مهار بهای شبه رایگان نیروی کار توده کارگر بود. دامنه آن به تقسیم دستمزد زیر دو یا سه نام هم خلاصه نمی‌شد، عناوین متعددی کنار هم لیست می‌گردید. پاداش، عیدی، حق تأهل، کمک هزینه اولاد، حق سختی کار و در یک کلام «فاشوق، چنگال، صد دست و غذا هیچی»!! تیتورها متعدد و متنوع در حالی که کل آنها به هیچ کجای حداقل معیشتی کارگران نمی‌رسید و از فشار گرسنگی مستمر آنها و خانواده هایشان نمی‌کاست. خاصیت این تقسیم بندی فقط آن بود که صاحبان سرمایه یا دولت هر وقت که تصمیم به کاهش افزون تر مزدها و سلاخی بیشتر بهای نیروی کار کارگران می‌گرفتند، شروع به حذف و قطع یک یا چندتا از اجزاء تشکیل دهنده دستمزدها می‌کردند. آنها این کار را انجام می‌دادند بدون اینکه از کاهش مزد هیچ نامی به میان آرند. ظاهر ماجرا این بود که مثلاً زیر فشار

وخامت اوضاع اقتصادی قادر به پرداخت کمک هزینه اولاد یا پاداش نیستند، اما دستمزد توده کارگر را به تمام و کمال می‌پردازند!! چیزی که مطلقاً واقعیت نداشت. آن‌ها مزدها را وسیعاً پائین می‌آوردند و بخش قابل توجهی از آن را به طور کامل مصادره می‌نمودند و بر سرمایه‌ها می‌افزودند. مسأله به اینجا نیز ختم نمی‌شد. هر کدام از اجزاء متشکله بخش مصادره شده دستمزدها، به عنوان اهرمی بسیار کارساز برای تشدید هر چه رعب آورتر و کشنده‌تر شرایط کار و تشدید فزاینده استثمار کارگران مورد بهره برداری قرار می‌گرفت. به طور مثال پرداخت آنچه پاداش نام داشت به افزایش سرسام آور میزان تولید و سیر صعودی بی‌سابقه نرخ اضافه ارزش‌ها موقوف می‌شد. در غیر این صورت به طور کامل قطع می‌گردد. همین حکم در مورد تمامی تکه پاره‌های دیگر سهم تجزیه شده دستمزد هم به اجرا در می‌آمد. بورژوازی درنده ایران و رژیم‌های شاهنشاهی و اسلامی سرمایه با این کار به طور واقعی پرداخت دستمزد را حتا از شکل متعارف روز آن هم خارج می‌ساختند. کارگران در اینجا بهای نیروی کار خود را با رجوع به طول مدت فروش این کالا، مثلاً روز، هفته یا ماه دریافت نمی‌کردند، برای دریافت هر ریال آن باید مرگبارترین شدت کار و استثمار را هم تحمل می‌کردند. شیوه‌ای از تشدید وحشیانه استثمار که حتا از قطعه کاری و کار کنتراتی هم خرد کننده‌تر و سبعانه‌تر بود. در قطعه کاری کارگر با تولید قطعات افزون‌تر مزد بیشتری می‌گرفت اما در اینجا آنچه نهایتاً عاید توده کارگر می‌شد باز هم همان کمترین بهایی بود که در ازای روزانه کار ۸ ساعته پرداخت می‌گردید. از توضیح بیشتر موضوع در اینجا چشم می‌پوشیم، روند واقعی بحث این بود که سود ویژه نیز یکی از عناوین تشکیل دهنده لیست طولانی دستمزدها را تشکیل می‌داد. سرمایه‌داران و دولت آن‌ها عوام فریبانه القاء می‌نمودند که گویا راستی، راستی سود سالانه بنگاه را محاسبه می‌کنند، درصدی را به توده کارگر اختصاص می‌دهند!! و در پایان هر سال یا هر چند ماه یک بار، این مبلغ را به کارگران پرداخت می‌کنند!! واقعیت اما همان بود که توضیح دادیم. با شروع جنگ جنایتکارانه دولت‌های ایران و عراق، جمهوری اسلامی آماده قطع این بخش از بهای نیروی کار توده‌های کارگر شد. نهاد موسوم به «شورای انقلاب»! مصوبه‌ای در این گذر تنظیم نمود و متعاقب آن، دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم جنجال راه انداختند که سود ویژه «طاغوتی» است، مغایر اصول شریعت است، کارگران باید فداکاری کنند و به خاطر پیروز شدن جنگ هزینه پردازند!! ترفندها و فریبکاری‌های رژیم کارائی چندانی پیدا ننمود و طولی

نکشید که جدال بر سر حصول این جزء دستمزد، به یکی از محورهای مهم مبارزات روز بدل شد. کارگران در کارخانه‌های مختلف علیه قطع آن شوریدند و برای حصول هر چه افزون‌تر آن دست به اعتصاب زدند. در کارخانه جنرال موتورز، کارفرمایان و انجمن اسلامی با توطئه‌ای نقشه مند اعلام داشتند که همه شاغلان شرکت به طور داوطلبانه و با احساس مسؤلیت در شرایط خاص جنگی خواستار قطع سود ویژه خویش شده‌اند!! کارگران به محض دریافت این خبر دست از کار کشیدند، اعلام اعتصاب کردند، دسیسه پردازی‌ها و ترفندهای سرمایه‌داران و دولت سرمایه را وسیعاً افشاء نمودند و سرانجام سود ویژه خود را از چنگال صاحبان سرمایه خارج ساختند. نمونه این اعتراضات گسترده خشمگین در کارخانه ماشین سازی تبریز و بسیاری از مراکز دیگر کار و تولید نیز اتفاق افتاد و فاتح غالب کشمکش‌ها کارگران بودند.

۳. نظارت بر پروسه کار و تولید و کنترل امور مالی شرکت‌ها: کارگران به رغم همه شکست‌ها و عقب نشینی‌ها کماکان نظارت بر دخل و خرج بنگاه‌ها و پویه کار و تولید را حق خود می‌دیدند و برای آن مبارزه می‌کردند. نیازمند توضیح است که رویکرد آنان به ماجرا مطلقاً از جنس پیکار برای دخالتگری در سرنوشت کار و تولید نبود. آنها به چنین چیزی فکر نمی‌کردند و در موقعیت کارزار برای احراز و ایفای چنین نقشی نبودند. پیکار در این سطح و با این هدف قطعاً محتاج میداننداری یک جنبش سازمان یافته شورایی ضد سرمایه‌داری، هر چند در مراحل آغازین استخوان‌بندی و بالیدن خود است. توده‌های کارگر شکست خورده در جنبش سراسری سال ۵۷ نه فقط در چنین موقعیت و ظرفیتی نبودند که هر روز بیش از روز پیش عقب می‌نشستند و خاکریزهای مقاومت خود را از دست می‌دادند. آن‌ها زمانی که از حق نظارت بر چرخه تولید سخن می‌رانند، بیش از هر چیز کنترل دخل و خرج مؤسسه را در نظر داشتند، اینکه جلوی حیف و میل‌ها و دزدی‌ها را بگیرند. سرمایه‌داران به بهانه وضعیت بد مالی از پرداخت دستمزدها خودداری نکنند، حاصل کار و تولیدشان توسط این رئیس و آن مدیرعامل یا پیمانکار به یغما نرود. مطالبات روز آنها پرداخت شود، مساعده‌ها و پاداش‌ها و نوع این‌ها دچار تأخیر نگردد. اوج انتظارات کارگران در مبارزه خود برای نظارت بر چرخه کار و تولید کارخانه‌ها از این حد فراتر نمی‌رفت، اما همین سطح انتظار نیز مستمراً روند افت و افول می‌پیمود.

۴. برپایی مجمع عمومی‌ها: روند عقب نشینی و تضعیف روزافزون جنبش کارگری که از

همان ماه‌های نخست بعد از قیام بهمن آغاز شده بود، در تمامی طول این چند سال با شتابی کم و بیش تند به راه خود ادامه داد. زمان به زبان جنبش پیش می‌رفت و کارگران به رغم حضور وسیع در صحنه مبارزه قادر به حفظ خاکی‌های باقی مانده مقاومت خویش نبودند. هر ماه در قیاس با ماه پیش، پسرگدهای جدیدی را تحمل می‌کردند، انتظارات کاملاً نازل خود را، باز هم نازلتر می‌ساختند، چشم انداز موفقیت در مقاومت‌ها و مبارزات را حتا به اندازه گذشته روشن نمی‌دیدند، به جنگ و ستیز خویش قطعاً ادامه می‌دادند اما همه چیز حکایت از عقب نشستن می‌کرد. دفاع از آنچه شورا و اتحاد شورایی نام داشت نیز منفصل از این روند نبود و سرنوشت متفاوتی پیدا ننمود. کارگران کم کم ادامه کار «شوراها» را ناممکن و غیرمقدور یافتند، شوراها از بیرون آماج هجوم رژیم بودند و از درون فشار سنگین عوامل نفوذی انجمن‌ها و شوراهای اسلامی کار را متحمل می‌شدند، قادر به دفاع از خواست‌ها و منافع توده کارگر نمی‌شدند، روز به روز فرسوده‌تر و بی‌اثرتر می‌گردیدند. در چنین وضعی کارگران در غالب کارخانه‌ها راه چاره را این دیدند که هر چند گاه یک بار به دور هم جمع شوند، مشکلات محیط کار را مورد گفتگو قرار دارند. پیرامون مطالبات روز خود به شور و مشورت پردازند، راههای مبارزه برای حصول خواسته‌ها را به طور دستجمعی بررسی نمایند، برای مبارزه، اعتصاب و تحمیل انتظارات خود بر سرمایه‌داران و دولت آنها برنامه‌ریزی کنند و در یک کلام تمامی فعالیت‌هایی را پیش‌تر در درون شوراها انجام می‌دادند، در این نشست‌ها و اجتماعات دنبال نمایند. مجمع عمومی‌ها به این ترتیب و با این جهتگیری شروع به روئیدن، رشد و جا افتادن کرد. بالانشینان برخی احزاب و گروههای طیف چپ، با شنیدن اخبار ماجرا و اطلاع از ابتکار و ابداع نوین کارگران، بلادرنگ شروع به نگارش «سبک کار» برای هواداران حزب و محفل خود کردند. آنچه را که توده کارگر از مدت‌ها پیش در پروسه پیکار جاری، با هدف هموارسازی راه اعمال قدرت جمعی علیه سرمایه ابداع و لباس اجرا پوشانده بود به حساب کشفیات سترگ خود در حوزه راهکار نهادند و نشان افتخارش را بر سینه حزب آویختند. مجمع عمومی‌ها در واقع ادامه رویکرد شورائی کارگران در پویه پیکار پس از افول تدریجی «شوراها» بود.

۳۰ خرداد سال ۶۰، فاز جدید سرکشی فاشیسم دینی بورژوازی

فاصله زمانی ۲۸ ماهه میان قیام بهمن تا خرداد ۶۰ را نمی‌توان دوران واقعی استقرار جمهوری اسلامی نامید. این دوره را شاید بتوان با دو ویژگی مهم از ماه‌های قبل و بعد آن متمایز ساخت. اول اینکه جنبش کارگری ایران با اینکه خود را حتا در سطح همان چشم اندازها و انتظارات نازل بهبودی جویانه پیش از قیام، شکست خورده می‌دید، اما می‌کوشید تا هزینه‌های شکست را حتی الامکان پائین آورد. شتاب عقب نشینی‌ها را کاهش دهد، تا جایی که توان دارد مقاومت نماید و هر کجا که قادر به ایستادگی نیست راه پسگرد افتخارآمیز پیش گیرد. نشان دهد که اگر «از اسب افتاده است، از اصل نیافتاده است». پرچمدار سرفراز جنگ برای پاره‌ای خواسته‌ها و انتظارات عاجل خویش است و در این مسیر تا آخرین گلوله می‌جنگد، اگر عقب می‌نشیند از سر بی‌تسلیحاتی، کمبود قوا و کوه مشکلات است. سیمای عام کارزار جاری توده کارگر تا اواخر اول ۵۸، چنین بود و صد البته که همه این شاخص‌ها را باید برای جنبشی در نظر گیریم که از اساس و در اوج تاخت و تاز خود، باز هم فاقد حداقل سازمان‌یابی و استخوان‌بندی آگاه طبقاتی و ضد سرمایه‌داری بود. در سال ۵۹ روند پسگردها کاملاً شتاب‌آمیزتر و ظرفیت اعمال قدرت کارگران به گونه‌ای فاحش از سال پیش فرسوده‌تر و کمتر شد. با این وجود آتش جنگی که از شروع دهه ۵۰ در کارخانه‌ها و در شکل اعتصابات رو به فزون این دهه مشتعل و در جنبش سراسری سالهای ۵۶ و ۵۷، رژیم سلطنتی سرمایه‌داری را میان شعله‌های خود خاکستر نموده بود، همچنان زبانه می‌کشید و کورسوهای تداوم خود را ظاهر می‌ساخت. ویژگی دوم این دوره را باید در تدارک و تجهیز کشمکش آلود طبقه سرمایه‌دار ایران و ساختار قدرت جمهوری اسلامی، برای بازآفرینی نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری در یک سوی و سرکوب هر چه گسترده‌تر جنبش کارگری در سوی دیگر جستجو نمود. بخش‌های مختلف بورژوازی بر سر میزان سهم در مالکیت، قدرت و حاکمیت اختلافات سرکش و مشتعل داشتند. هر لایه و هر جناح برای برنامه‌ریزی نظم تولید و سیاست سرمایه‌داری نسخه ویژه‌ای می‌پیچیدند. تنها نقطه داغ الفت و وحدت آنها سرکوب جنبش کارگری بود، در اینجا همه چیز بر وفق مرداد سرمایه پیش می‌رفت، اما جنگ و جدل‌ها در میان خود آنها بسیار نفس گیر بود. انسان که عده‌ای باید حتماً عده دیگر را از صحنه خارج می‌ساختند. پیش‌تر گفتیم که در طول این

دوره نیروهائی که بعدها عَلم «اصلاح طلبی» افراشتند، سلسله جنبنانان واقعی سیر حوادث در درون ساختار قدرت را تشکیل می‌دادند. اینان بودند که پروسه استقرار کامل جمهوری اسلامی را به فرجام می‌رساندند و برای همه چیز از جمله کدام باند بماند، کدام حزب آماج غضب قرار گیرد، کدام نیرو قتل عام شود، حمام خون‌ها از کجا آغاز گردد و کدامین پیچ و خم‌ها را طی کند تصمیم می‌گرفتند. بحث بر سر کفه سنگین‌تر آنها در حاکمیت به لحاظ تعداد یا حتا جایگاه صوری برتر نبود، از ظرفیت سیاسی، توان برنامه‌ریزی و قدرت چاره‌گری بیشتری برخوردار بودند. دار و دسته مؤتلفه، حجتیه‌ای‌ها و همانندان هم به اندازه این‌ها یا شاید بسیار بیشتر فاشیست، درنده، اهل قتل عام و انسان ستیز بودند، اما توانایی تنظیم خط مشی و تعیین راهکارهای لازم برای اجرای دقیق تسویه حساب‌ها، کشتار وحشیانه نیروهای چپ، سرکوب بسیار حساب شده و سیستماتیک جنبش کارگری، طرد رقبا و فراهم سازی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مورد نیاز برای به ثمر رساندن تمامی این سببیت‌ها در راستای پیشبرد پروسه استقرار فرجامین فاشیسم اسلامی بورژوازی را نداشتند. این نکته بسیار مهمی است که همه تحلیل‌گران سیاسی زیر فشار توهمات و کج‌اندیشی‌های ژرف طبقاتی و سرمایه محور خود از آن غافل مانده‌اند. سناریوی تسخیر سفارت امریکا، مو به مو توسط این جماعت برنامه‌ریزی و اجرا شد. سناریوی مالا مال از ترفند، فریب و شیادی که چند هدف را یکجا و همزمان دنبال می‌نمود، در وهله نخست تولید یک بدیل منحط ارتجاعی برای «ضدامپریالیسم» رادیکال نمایانه ناسیونالیستی سازمانها و گروههای طیف کمونیسم خلقی را هدف می‌گرفت. فاشیسم اسلامی روز بورژوازی یا اصلاح طلبان بعدی به شیادانه‌ترین توطئه پردازی‌ها توسل جستند تا اعتبار سرمایه ستیزی و ضد امپریالیسم خلقی نیروهای یاد شده را در ذهن توده‌های کارگر خنثی سازند. شعارهای آنها را معادل «غرب ستیزی» ماوراء ارتجاعی و ماقبل قرون وسطائی روز خویش جلوه دهند، برای خود و برای درنده‌ترین مرتجعان تاریخ، شناسنامه ضد امپریالیستی صادر کنند و به کارگران بگویند که «کمونیست‌ها» از ضدیت با سرمایه و امپریالیسم سخن می‌گویند اما آنچه آنها بر زبان می‌رانند ما و کل فاشیسم اسلامی بورژوازی عملاً به جا می‌آریم!! بگویند که جمهوری اسلامی هم مخالف توسعه طلبی امپریالیستی قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری است!!! آنها با این نیرنگ کثیف تلاش کردند که «کمونیست»ها را تا هر کجا که ممکن است در اذهان توده کارگر بی‌نقش و فاقد موضوعیت

سازند. این بخش رژیم با آویختن به این دسیسه در عین حال برای فاشیسم دینی بورژوازی آبرو جعل می‌کرد، از همه بدتر و جنایتکارانه‌تر، سرمایه ستیزی درونی خودپوی توده‌های کارگر را آماج وحشیانه‌ترین بمبارانها قرار می‌داد، طاعون وار در درون این سرمایه ستیزی خودجوش تخمگذاری می‌کرد، آن را می‌پوساند و خرابه هایش را خاکریز تقلاهای خود برای جلب اعتماد آکنده از توهم لایه‌هایی از کارگران می‌ساخت. به توده کارگر القاء می‌کرد که گویا حاکمان جدید سرمایه‌داری هم مخالف سرمایه و امپریالیسم هستند و برای مبارزه با عظیم‌ترین قطب قدرت سرمایه جهانی با آنها همصدا شوید!!! آنها که بعدها باز هم برای حل مشکلات سرمایه و زمینگیرسازی فاجعه بار جنبش کارگری بساط اصلاح طلبی پهن کردند به تمامی این بربریت‌ها دست یازیدند. تسویه حساب با طیف لیبرال‌های جبهه ملی و نهضت آزادی در درون ساختار قدرت سیاسی سرمایه نیز توسط همین مافیا برنامه‌ریزی و اجرا شد. نقشه‌ای که به نوبه خود توطئه تسخیر سفارت امریکا را لازم می‌ساخت.

به محور بحث باز گردیم. از دو ویژگی مهم رخدادهای جاری فاصله میان قیام بهمن ۵۷ تا فاجعه سیاه خرداد سال ۶۰ می‌گفتیم. این دوره در همه مقاطع زمانی خود با این دو شاخص همراه بود. جنبش کارگری در عین تحمل شکست در هر پیچ و خم عقب نشینی به مقاومت می‌پرداخت و برای پایین آوردن هزینه شکست می‌کوشید. فاشیسم هار اسلامی بورژوازی نیز دست به کار سرکوب مبارزات کارگران، کشتار نیروهای طیف کمونیسم خلقی، رفع خطر تمامی اپوزیسیون‌های خواستار سهم در مالکیت، قدرت و حاکمیت سرمایه و تسویه حساب با شرکا و رقبای اندرونی خود بود. سی خرداد رژیم، نقش نقطه پایان در سیر حوادث این دوره ۲۸ ماهه را بازی می‌کرد. پروسه استقرار و تسلط کامل جمهوری اسلامی را به فرجام می‌رساند و شروع دور تازه‌ای را به نمایش می‌نهد.

دوره‌ای که رژیم اولاً خطر تمامی نیروهای چپ را از سر خود کوتاه کرد، «سازمان مجاهدین خلق» بزرگ‌ترین و نیرومندترین اپوزیسیون میلیتانت موجود بورژوازی را از سر راه خود برداشت، ساختار قدرت سیاسی خود را ولو گذرا و محدود از مجادلات درونی پالایش کرد و بالاخره و مهم‌تر از همه اینها با تشکیل شوراهای اسلامی کار و مصادره و بازسازی آنچه پیش‌تر «خانه کارگر» نام داشت، عملاً استیلائی تمام عیار فاشیستی سرمایه بر شرایط زندگی و کار و اعتراض و مبارزه و همه چیز توده‌های کارگر را لباس اجرا پوشاند. مقدم بر هر چیز این

نهادهای را تنها شکل سازمانیابی و یگانه ظرف ابراز وجود کارگران اعلام نمود و هر گونه اجتماع، همراهی، اعتراض یا خیال متشکل شدن کارگران در خارج از قلمرو اراده، تصمیم‌گیری و اعمال قدرت آنها را جرم و مستحق کیفر خواند. معنای زمینی و واقعی این اقدام رژیم آن بود که کارگران هر مطالبه یا اعتراضی دارند، حتا برای پیش کشیدن آنها باید به فاشسیم سازمان یافته سرمایه بیعت کنند، به ماشین‌ها پلیسی و فاشیستی دولت بورژوازی توسل جویند و بر اساس نسخه پیچی‌های این دستگاه اختاپوسی امنیتی و هراس آفرین شروع به گفت و شنود یا چانه زنی بنمایند!! شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر فقط سازمانهای جاسوسی و سرکوب بودند، فقط موجودیت خود را مترادف با مرگ هر جهتگیری کارگران برای سازمان‌یابی و مبارزه نمی‌دانستند. فقط به کنترل، بازرسی و محاصره همه زوایای زندگی توده‌های کارگر نمی‌پرداختند. این نهادها سوای ایفای همه این نقش‌های فاشیستی عملا در مدیریت مراکز کار، برنامه‌ریزی تولید و اعمال کل شروط جنایت بار ارزش افزایی چرخه تولید سرمایه‌داری بر کارگران هم نقش تعیین کننده و مؤثر داشتند. فاشسیم اسلامی بورژوازی در این جا، درنده‌ترین و کوبنده‌ترین شکل خود را به نمایش می‌نهاد. از ورای وجود این نهادها، مالکیت، حاکمیت، دولت، همه اشکال نظم تولیدی، پلیسی، حقوقی و ایدئولوژیک سرمایه را یکجا علیه طبقه کارگر به صف می‌نمود و اعمال می‌کرد. شوراهای اسلامی کار با این نقش و مأموریت در فضای ملامال از رعب و هراس مستولی در مراکز کار و در شرایطی که حتا خیال برپایی هر نوع تشکل کارگری غیردولتی جرم محسوب می‌شد، از کارگران می‌خواستند تا طوق عضویت آنها را به گردن اندازند. اساسنامه شوراهای اهداف، برنامه کار و مسؤلیت کارگران عضو را این گونه توضیح می‌داد.

وظایف و اختیارات شورای اسلامی کار عبارتند از:

۱. ایجاد روحیه همکاری بین کارکنان هر واحد به منظور پیشرفت سریع امور
۲. همکاری با انجمن اسلامی در بالا بردن آگاهی کارکنان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی
۳. بالا بردن آگاهی کارکنان در زمینه‌های اقتصادی، فنی، حرفه‌ای و نظایر این‌ها
۴. نظارت بر امور واحد به منظور اطلاع از انجام صحیح کار و ارائه پیشنهاد سازنده به مسؤلین مربوطه

۵. همکاری با مدیریت در تهیه برنامه‌ها به منظور پیشبرد امور واحد

۶. بررسی شکایات کارکنان در مورد نارسایی‌های واحد و پیگیری امور

۷. تلاش در جهت گسترش امکانات رفاهی و حفظ حقوق قانونی کارکنان واحد

۸. بررسی و شناخت کمبودها و نارسایی‌های واحد و ارائه اطلاعات به مدیر یا هیأت مدیره

مرور دقیق‌تر ولو بسیار مختصر هر کدام از بندهای بالا برای شناخت ماهیت و استخوان‌بندی عمیقاً فاشیستی این بخش از دستگاه‌های سرکوب دولت اسلامی سرمایه‌داری، در کارخانه‌ها و کل مراکز کار دارای ۳۵ کارگر به بالا، شاید بی‌مناسبت نباشد. در این مورد فقط به چند نکته اشاره می‌کنیم. شبکه فاشیستی شوراهای اسلامی، بند اول وظایف خود را «ایجاد روحیه همکاری بین کارگران هر واحد با هدف پیشرفت سریع امور» اعلام کرد. سرمایه‌ذاتا و در سراسر جهان همکاری میان توده‌های کارگر را صرفاً برای تولید سود انبوه‌تر می‌خواهد، اما برای نیل به این مقصود راه‌های مختلفی را به کار می‌گیرد و راهکارهای متفاوتی را اتخاذ می‌کند. طبقه سرمایه‌دار زمانی که با فرمیسم راست اتحادیه‌ای عقد اخوت می‌بندد، نیز قطعاً حصول همین هدف را دستور کار خود دارد، در چنان شرایطی حتا بسیار موفق‌تر و مطمئن‌تر تمامی خلیقات، هوش، حواس و شخصیت توده‌های کارگر را در چرخه تولید سود منحل می‌سازد و در همین راستا همراهی، همجوشی و همکاری میان آنها را ساز و برگ تولید اضافه ارزش‌های غول‌آساز می‌کند. این سرشت سرمایه‌ست، اما بورژوازی در هر شرایطی قادر به انجام این کار نیست و خود را مجبور می‌بیند که رویکردهای دیگر پیش گیرد. فاشیسم یکی از این جهت‌گیری‌ها است. رویکردی که به ویژه در شرایط شدت بحرانها، راه حل معجزه‌آسا و چه بسا تنها راه حل بورژوازی می‌گردد. انحلال همپیوندی، علائق و رشته‌های ارتباط طبقاتی توده کارگر در مرداب منافع منحل سرمایه، با سلاح رعب و وحشت و ارباب و با استمداد از مخدر مذهب، ناسیونالیسم یا قومیت یک شیوه کار فاشیسم و یکی از موفقیت‌های مهم نقشه‌چینی‌های فاشیستی بورژوازی است. زمینه‌های مادی و تکیه‌گاه واقعی این موفقیت نیز، فقر، فلاکت و فروماندگی بیش از پیش لایه‌هایی از طبقه کارگر زیر فشار موج بحران و قهر اقتصادی سرمایه‌ست. شکست جنبش سراسری سال ۵۷، تکمیل هر چه بیشتر این شکست در پروسه جدال میان کارگران و دولت اسلامی بورژوازی در طول دو سال آخر دهه ۵۰ بعلاوه عوارض فاجعه‌آفرین جنگ ارتجاعی، همه و همه بر

روند جاری فکر، شناخت، شعور و پویه چاره اندیشی کارگران تأثیر جدی گذاشت. در پیچ و خم این رخدادها یا اوضاع جاری این سال‌ها، اولین چیزی که ضربه بسیار فرساینده و خرد کننده متحمل می‌شد، روحیه اتکاء به قدرت طبقاتی خود در میان کارگران و در مقابله آنها با تهاجمات بورژوازی بود. همه آنچه در این دوره رخ داد شیرازه واقعی همین شاخص هویتی طبقه کارگر را آماج بمباران کرد. توده وسیع کارگرانی که در نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی، اتکاء به قدرت متحد و جمعی راه، در همان سطح نازل و ابتدائی روز، پشتوانه پیروزی‌های پی در پی اعتصابات انبوه می‌ساختند، اکنون حال و هوای آن روز را نداشتند و خود را در چنان وضعیتی احساس نمی‌نمودند. شکست پشت سر شکست را در کارنامه جنبش خود ثبت می‌کردند، این شکست‌ها به هیچ وجه و در هیچ سطحی مورد واکاوی رادیکال، ماتریالیستی، مارکسی و سرمایه ستیز قرار نمی‌گرفت. بالعکس اگر اینجا و آنجا سخنی در این گذر به گوش این یا آن فعال کارگری می‌رسید، تنها گمراه‌های بر گمراهه‌ها می‌افزود. در دل چنین وضعی شالوده کار و بنیاد هویت جنبش کارگری یعنی اتکاء به قدرت طبقاتی جای خود را به وادادگی، احساس عجز و بی‌تأثیری می‌داد. قطعا نه همه، نه اکثریت، نه یک درصد چشمگیر، اما به هر حال لایه‌ای از طبقه کارگر، به جای کوبیدن بر طبل اعتصابات پرخروش، به جای جستجوی راه تعرض، به جای تلاش برای بازسازی قدرت متحد پیکار، به نهادهای فاشیستی قدرت سرمایه پناه می‌برد. راه چالش مشکلات خود را در آنجا می‌دید، به درون شبکه اختاپوسی پاسدار نظم و دولت و حاکمیت سرمایه می‌خزید تا شاید گرهی از مشکلات زندگی خود باز کند. «شوراهای اسلامی کار» وقتی از ایجاد روحیه همکاری میان کارگران سخن می‌راندند، دقیقا احساس هم پیوندی و علقه خودجوش طبقاتی میان آحاد توده کارگر را هدف بمباران قرار می‌دادند. کشش اندرونی کارگران به همدیگر یک پیوند عمیق انسانی استثمار ستیز، ضد سرمایه‌داری و رهایی جویانه است. نوع شکوهمندی از هم‌پیوندی که تار و پود انسجام و استخوانبندی قدرت متحد طبقه کارگر علیه سرمایه را می‌سازد. روحیه تعاون و همنوعی انسانی که در طول تاریخ بحث اخلاق موعظه پردازان اومانیت یا توصیه و درس آدم‌های «خیراندیش» بوده است در هستی اجتماعی توده‌های کارگر به صورت رشته‌های پیوند مادی و طبقاتی یک قدرت تاریخساز رهایی آفرین ظاهر می‌گردد. کارگران دست در دست هم نمی‌گذارند تا فقط گره از مشکلات روزمره زندگی همدیگر بگشایند، آنها متحد

نمی‌شوند تا شکلی از استثمار، بی‌حقوقی و مناسبات اقتصادی و اجتماعی سراسر ضد انسانی را با شکلی دیگر جایگزین سازند. همدلی، تعاون و همجوشی آنها، سنگ بنای یک جنبش نیرومند با ظرفیت پایان بخشی به هر شکل استثمار، وجود طبقات، دولت و جامعه طبقاتی است. بورژوازی با هر ایدئولوژی و مسلک همین نقطه، همین جهتگیری خودجوش سرمایه ستیز را هدف می‌گیرد، مورد تهاجم وحشیانه قرار می‌دهد، مسخ و متحجر می‌کند، به ضد خود مبدل می‌نماید، به خدمت ماندگارسازی سرمایه در می‌آورد. این کار را به شکل‌های مختلف انجام می‌دهد. بورژوازی زمانی که به فاشیسم روی می‌آورد، سبانه‌ترین شیوه‌ها و انسان ستیزانه‌ترین ساز و برگ‌ها از جمله مذهب، ناسیونالیسم، قوم پرستی را همراه با فشار رعب انگیز اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی پشتوانه حصول این هدف می‌گرداند. نیروهای فاشیست بانی شوراه‌های اسلامی کار نیز برای ویران سازی و در هم کوبیدن مفصل بندی خودپوی اتحاد طبقاتی توده کارگر چنین می‌کردند. آنچه را که باید سنگ بنای قدرت متشکل ضد سرمایه شود، در خدمت سرمایه قرار می‌دادند، مراودات، پیوندها و جهت گیری‌هایی را که می‌توانست تجلی عالی‌ترین رویکردهای رهایی جویانه انسانی باشد، به ضد انسانی‌ترین پدیده تبدیل می‌کرد. کارگران را به جان کارگران می‌انداخت. انسان‌های استثمار شونده هم زنجیر و در همه شوئن همگن و همپیوند را به نفع افزایش سود سرمایه و بقای حاکمیت سرمایه‌داری علیه هم می‌شوراند و به همه این جنایت‌ها دست می‌زد.

بند دوم اساسنامه «شوراه‌ها» همکاری با انجمن‌های اسلامی تشکیل شده و مستقر در مراکز مختلف کار و تولید بود. این انجمن‌ها وجود داشتند تا به بدترین شکل شستشوی مغزی توده‌های کارگر دست زنند. از روز نخست با هدف ایفای این نقش به وجود آمده بودند. بخش تعیین کننده‌ای از سیستم امنیتی، پلیسی دولت دینی سرمایه را تشکیل می‌دادند و روال معمول فعالیت آنها این بود که شمار هر چه بیشتر کارگران را عضو خود سازند، کارگران عضو را ملزم به شرکت در انواع و اقسام مراسم تخدیرآفرین اسلامی کنند. تمامی برنامه‌های مهندسی شعور و فکر را در مورد اعضا به اجرا بگذارند. با کارگران همان نمایند که سازمان‌های اختاپوسی شستشوی مغزی ایالات متحده در طول سال‌های طولانی جنگ ویتنام با سربازان امریکایی می‌کردند. آنها از سربازان، وحوشی می‌ساختند که ویتکنگ‌ها را «مخوف ترین» موجودات تاریخ و قتل عام آنها را مقدس‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز زندگی بشر

پندارند!!! انجمن‌های اسلامی فعال در مرکز کار و تولید سرمایه‌داری ایران نیز با کارگران چنین می‌نمودند. تنها تفاوت کارشان نوع اهرم‌ها و ساز و برگها بود، در آنجا ناسیونالیسم بشرستیزانه نفرت انگیز امریکایی و مقداری هم باورهای خرافی ساخت و پرداخت کلیسا ابزار کار را تشکیل می‌داد و در اینجا خرافه‌های متحجرساز اسلامی وسیله حصول هدف می‌گردید. انجمن‌ها به موازات انجام این مأموریت، نقش ساواک رژیم سابق را نیز به گونه‌ای سراسر فاشیستی، همه جا حاضر و مستولی بر زوایای کار و زندگی کارگران بازی می‌کردند. روال فکر و نوع نگاه توده کارگر را رصد می‌نمودند، خود را الگوپرداز اندیشه و اعتقادات کارگران تصور می‌کردند، همسان سازی و همگن نمودن شعور هر کارگر با موازین شریعت را یک بخش رسالت خود می‌دانستند و برای انجام این کار به هر دسیسه پردازی و شقاوتی دست می‌یازیدند. کارگرانی را که هم سلک و همکیش نمی‌یافتند، موجودات محارب، قابل سب و لعن، غیرقابل تحمل و مهدورالدم ارزیابی می‌نمودند. برای اخراج آنها از محیط کار دستورالعمل صادر می‌کردند یا به هر توطئه‌ای دست می‌زدند. بخش دیگر کار انجمنها رونق بازار عبادتگاهها و مساجد تأسیس شده در مراکز کار بود. در کارخانه‌ها به طور معمول هیچ اثری از چند قلم کمک‌های اولیه بهداشتی و درمانی مشاهده نمی‌شد، اما هزینه احداث و گرمی بازار مسجدها بسیار بی‌دریغ بود. فعالان انجمن اسلامی، کارگران را مجبور می‌کردند که هر روز ظهر در پشت سر «مام» کارخانه نماز بگزارند و بخشی از حاصل کار و تولید خود را هزینه شستشوی مغزی خود توسط روحانی مسجد سازند!! اعزام کارگران به جبهه‌های جنگ از طریق فریب تشویق آمیز یا توسل به زور و تهدید نیز بخش دیگری از مأموریت و وظایف این نهادها بود. شوراهای اسلامی کار مطابق مفاد اساسنامه خود باید در همه این امور با انجمن‌ها همکاری می‌کردند.

بندهای چهارم و پنجم اساسنامه «شوراها»!! به تلاش فعال برای انجماد و انحلال همه جانبه توده‌های کارگر در ملزومات ارزش افزایی و سودآوری هر چه عظیم‌تر چرخه تولید سرمایه مربوط می‌شد. «شوراها» از طریق توسل به همه حیلت‌ها و فریبکاری‌ها، راه رشد و سرکشی مبارزه طبقاتی در مراکز کار را سد می‌ساختند. آنها برای رسیدن به این هدف نیز از انسان ستیزانه‌ترین ترفندها بهره می‌جستند. روایت فاشیستی بسیار سفیهانه، دین سالارانه و خرافه آمیزی از کارگر، سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری به شعور توده کارگر تزریق می‌نمودند. به

کارگران القامی کردند که سرمایه بسیار خوب و مقدس است!! سرمایه دار مسلمان حبیب خدا و مقرب درگاه الهی است!! دولت سرمایه داری اسلامی هم مظهر زنده عدالت، قدرت و قهر خدا بر روز زمین می باشد، فقط سرمایه داران مخالف اسلام، طاغوت و نماد کفرند. دولت‌های منتقد و مخالف جمهوری اسلامی نیز استکبار جهانی را تشکیل می دهند!! شوراهاى اسلامی کار با این خزعبلات پوسیده متافیزیکی کارگران را هم به دو بخش تقسیم می نمودند. هر که به رژیم دینی سرمایه دست بیعت می داد، در کنار سرمایه داران، اردوگاه حق را می ساخت و کل کارگران معترض و ضد سرمایه داری ایادی کفر و اجنبی بودند و همراه طاغوت‌ها صف باطل را پدید می آوردند!! بر اساس آنچه که این «کارگران» متحجر نبش قبر شده از گورهای تاریخ و نشسته بر کرسی شوراهاى اسلامی کار، در گوش توده کارگر می خواندند، هر نوع اعتصاب و از کار انداختن چرخه تولید سود، به ویژه در شرایط جنگی، اقدامی کفرآمیز، طغیان علیه دولت اسلامی سرمایه و محاربه با خدا بود!! کارگران موظف بودند که تمامی فقر، مسکنت و مرگ و میر ناشی از گرسنگی را تحمل کنند تا سرمایه داری اسلامی مستقر ماند و نیرومندتر و جنایتکارانه تر به استثمار آنها و به توسعه طلبی‌های منطقه‌ای و جهانی خود ادامه دهد.

جمهوری اسلامی و «قانون کار»

جنبش کارگری دهه شصت خورشیدی همه جا و در تمامی وجوه هستی خود بار سهمگین و خرد کننده فشارهای بالا را تحمل کرد. فاشیسم هار اسلامی کوشید تا از همه زوایای ممکن وارد سلول، سلول فکر، شعور و زندگی روزمره کارگران شود. تمامی نفس کشیدن‌های آن‌ها را نه فقط کنترل کند که بر اساس خواست‌ها و نیازهای سرمایه شکل دهد و معماری نماید. آنچه شوراهاى اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها می کردند فقط عرصه‌ای از این به بند کشیدن‌ها و بربریت‌ها بود. کل رژیم در هر مواجهه خود با شرایط کار و زندگی موجودیت طبقه کارگر چنین می کرد. در شروع این دهه، «احمد توکلی» وزیر کار جمهوری اسلامی، در کابینه میر حسین موسوی، نخستین پیشنویس سند موسوم به «قانون کار» رژیم را تهیه نمود. در مورد پدیده‌ای با این اسم و عنوان و نگاه جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر به آن، قبلاً در جاهای مختلف، از جمله در جلد اول همین کتاب بحث کرده‌ایم و پائین تر نیز

به مناسبت، نکاتی را باز خواهیم گفت، اما گفتگوی حاضر ما بیش از هر چیز بر روی تشریح رویکرد فاشیستی رژیم اسلامی سرمایه به هر مسأله مربوط به مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر از جمله آنچه آن را «قانون کار» می‌نامید، متمرکز است. توکلی برای تهیه پیش نویس مذکور، قبل از هر چیز به سراغ عده‌ای از مراجع تقلید، صدراعظمین حوزه علمیه قم و فسیلهای مخوف یادگار دوره‌های پیش تاریخ و البته نشسته بر تخت حکمرانی سرمایه‌داری پایان قرن بیستم رفت!! با آن‌ها شروع به گفتگو نمود و قرار نهاد که برای تهیه بند، بند «قانون کار» از آنها و فقط از آنها نظر خواهی کند!! به بیان دیگر قانون کاری بنویسد که واژه به واژه آن در انطباق کامل با آیات قرآن، احادیث پیامبر و فتاوی علمای دین سرمایه‌داری باشد!! توحشی که نماد انسان ستیزانه‌ترین شکل تهاجمات فاشیستی سرمایه به زندگی طبقه کارگر بود و پاسخ‌ها درین رویکردهای درون بورژوازی به الزامات بقای سرمایه‌داری را منعکس می‌ساخت. سخن بر سر این نیست که مثلاً چرا در تهیه و تنظیم چیزی به نام «قانون کار» به توده‌های کارگر رجوع نکردند؟! چنین انتظار و انتقادی فقط شایسته رفرمیست‌های معلوم الحال است. بحث اینجاست که حفاری احکام فسیل شده دینی ماقبل قرون وسطایی و تبدیل آن به ساز و کارهای ایدئولوژیک برای قتل عام زندگی طبقه کارگر کاری است که به طور معمول بورژوازی فاشیست با هدف رفع خطر جنبش کارگری از سر سرمایه انجام می‌دهد. وزیر کار وقت جمهوری اسلامی نقشه خود برای نوشتن «قانون کار» را این گونه ترسیم کرد و درست به سیاق هر رویکرد فاشیستی دیگر بورژوازی کوشید تا حتا راه اثرگذاری هر عنصر مزاحم احتمالی درون طبقه خود بر سر پیشبرد کار را هم سد سازد. از این هم فراتر، تلاش کرد تا حتا شرکای درون ساختار قدرت روز سرمایه را مرعوب نقش فائقه و قاهر خود در چالش معضلات دامنگیر نظام سرمایه‌داری کند و از هر مقدار دخالت ناموافق باز دارد. وزیر کار دولت موسوی، پس از برنامه‌ریزی مشترک با بالانشینان حوزه علمیه قم به سراغ خمینی رفت و ولی فقیه سرمایه خطاب به او تأکید نمود که درست‌ترین راه تهیه «قانون کار» همین راهی است که وی انتخاب کرده است. احمد توکلی چند ماهی در پروسه گفت و شنود و نظرخواهی از عالمان شریعت بورژوازی در قم متنی را تهیه نمود. او به این نیز بسنده نکرد، بر اساس پیشنهاد خمینی به جای آنکه متن را در اختیار دولت سرمایه قرار دهد تسلیم «شورای نگهبان» نمود. در آنجا نیز جرثومه‌های فسیل شده سر بیرون آورده از لایه‌های رسوبی اعصار

گذشته تاریخ، برای مدت‌ها، پیش نویس را آسمانی و اسلامی کردند و پس از همه این طول و تفصیل‌ها بالاخره در اختیار دولت موسوی قرار دادند!! ماجرای تهیه «قانون کار» با این پویه و پیشینه، موضوعی برای تسویه حساب‌ها و بده و بستان‌های درون قدرت سیاسی سرمایه شد. تسویه حساب‌هایی که مطابق معمول در گام به گام خود، هر میزان نطفه بندی سرمایه ستیزی درون جوش طبقه کارگر را خفه کرد و قربانی ساخت. به این بحث باز می‌گردیم اما ببینیم که وزیر کار فاشیست بورژوازی، سرمایه‌داران شریعت سالار و شورای نگهبان سرمایه با چه بربریتی به توده کارگر نگاه می‌کردند.

«قانون کار» توکلی از تقدس الهی و کبریایی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و بلامنازع بودن و غیرمحدود بودن این «حق» عزیمت می‌کرد و در همین جا تکلیف همه چیز را روشن می‌ساخت. مالکیت سرمایه یک موهبت الهی است و هر گونه انتقاد به جنایت‌های سرمایه دار، هر اعتراض به شدت فرساینده و کشنده استثمار سرمایه‌داری، هر گونه ابراز نارضایتی از گرسنگی و فقر و بی‌خانمانی و کل مصیبت‌های مولود موجودیت سرمایه، عملاً صف آرائی در مقابل خداوند است. کاری که مجازات آن بسیار روشن است و چیزی کمتر از اعدام نمی‌باشد. پیشنویس توکلی و علمای دین و شرکا که عظیم‌ترین اهرم‌های حاکمیت سرمایه را در دست داشتند، رابطه کار و سرمایه را بسیار ساده و صریح، رابطه وحدت، الفت، اشتراک منافع کامل و خالی از هر گونه تضاد، مناقشه و تصادم تعریف می‌کرد!! فرمولبندی بسیار ویژه‌ای که پیشینه آن به حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان و فاشیسم سرکش هیتلری می‌رسید. تهیه کنندگان پیشنویس، هر نوع سخن از تضاد کار و سرمایه یا اختلاف کارگر و سرمایه‌دار را ابداع «مارکسیست‌ها» و کفر محض خواندند. بسیار وقیح و بی‌شرمانه تصریح می‌نمودند که میان این دو اشتراک منافع جامع الاطراف برقرار است!! و هر شکل تلاش برای تضعیف این اشتراک بنیادی!! محاربه با تقدس آسمانی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و لاجرم مستوجب بدترین مجازات‌ها است!! فاشیسم هیتلری نیز با کوبیدن بر طبل همین اعتقاد بشرستیزانه، حکم به تعطیل تام و تمام مبارزه طبقاتی می‌داد و هر نوع اعتراض و مبارزه کارگران را اخلال غیرقابل بخشایش در نظم اجتماعی می‌خواند. در همین راستا، وجود هر گونه تشکل توده کارگر را توطئه علیه شیرازه «وحدت منافع» میان دو طبقه!! اعلام می‌کرد و فرمان درهم کوبیدن و به خون کشیدن آن را صادر می‌نمود. «قانون کار» دست پخت توکلی و فاشیسم اسلامی

بورژوازی طابق النعل بالنعل، همین راه را می‌رفت و کل این جنایت آفرینی‌ها را محتوای ماده‌ها، بندها و تبصره‌های خود می‌ساخت. تهیه کنندگان پیشنویس، واژه کارگر را هم، لفظ خلاف شرع و بدعت کفرآمیز کمونیست‌ها دانستند. نقطه عزیمت آنها در این مورد معین آن بود که سرمایه و ثروت و همه آنچه که پدید می‌آید یا هر عملی که انجام می‌گیرد، ناشی از اراده الهی است!! کار نقشی در آن ندارد!! و طبیعتاً وجود کسی به عنوان شخصیت حقوقی انجام دهنده کار هم مورد قبول نیست!! جمهوری اسلامی در این گذر فرسنگ‌ها از سران حزب نازی فراتر تاخت و تا نفی کامل نقش و موجودیت کارگر پیش رفت. توکلی، شرکا و سران رژیم با این رصد بغایت فاشیستی، ابتدا واژه «اجیر» و پس از مشاهده سیل اعتراضات کارگران، کلمه «کارپذیر» را جایگزین لفظ کارگر کردند. اصطلاحی که باز هم ریشه در «فرهنگستان» نازی‌ها داشت. هر چند که بعدها نه فقط طبقه سرمایه‌دار اروپا بلکه عموم اتحادیه‌های کارگری این قاره نیز، آن را مثل نقل و نبات، خوردند توده‌های کارگر کردند. هر دو طیف فاشیسم - هم ناسیونال آریائی‌های آلمانی و هم آریائی اسلامیست‌های ایرانی - با کاربرد این لفظ، هدف واحدی را دنبال می‌نمودند. آنها سرمایه را خالق همه چیز از جمله آفریننده کار می‌دانستند و بر همین مبنا کارگر فقط موجودی بود که توسط آفریده سرمایه اجیر می‌شد!! و یا کار ایجاد شده توسط سرمایه را پذیرا می‌گردید!! نقطه گرهی کار در اینجا فرمولبندی‌های فلسفی و ایدئولوژیک نبود. محتوای زمینی، طبقاتی و مادی مناسباتی بود که این عبارت‌ها، الفاظ یا فرمول‌ها را می‌آفرید و لباس اندیشه و اعتقاد می‌پوشاند. صدر و ذیل قانون نویسی‌ها در این خلاصه می‌شد که کارگر باید و حتماً باید موجودی از همه لحاظ و در جمیع جهات مسلوب الحقوق و مخلوع الاراده باشد. باید هر چه سرمایه‌دار اراده می‌کند تا آخرین نفس انجام دهد و تحت هیچ شرایطی از هیچ حقی برای هیچ سطح و هیچ نوع اعتراض برخوردار نباشد.

بند دیگر «قانون کار» توکلی به تعریف موضوعیت و مفهوم خرید و فروش نیروی کار می‌پرداخت. پیشنویس می‌گفت که آنچه در این جا اتفاق می‌افتد یک معامله «پایاپای» بدون هیچ حواشی و عوارض و عواقب است. کارگر یا به گفته «قانون» نویسان «اجیر» و «کارپذیر»، انجام کار در یک مدت معین را می‌پذیرد، آن را انجام می‌دهد و در قبال آن مزدی دریافت می‌دارد!! همین و بس!! این معامله برای کارگر سوای مزد مورد توافق، آن هم به شرط رضایت

کامل سرمایه‌دار از کار وی، هیچ نوع حق و حقوق دیگری در هیچ زمینه‌ای به دنبال نخواهد داشت. کارگر در صورت مواجهه با وخامت و مرگ آور بودن شرایط کار نمی‌تواند خود را محق به اعتراض ببیند و هر گونه حق ابراز نارضایی از او سلب خواهد بود!! در صورت طولانی بودن زمان قرارداد، حتی اگر این مدت مثلاً ۱۰ سال یا حتی مادام‌العمر باشد هم کارگر مطلقاً حق مطالبه هیچ سنار افزایش دستمزد نمی‌تواند داشته باشد!! در این مورد نیز فاشیسم اسلامی بورژوازی دست فاشیسم هیتلری را به تمام و کمال می‌بست و روی اسلاف نازی خود را از همه لحاظ سفید می‌کرد. تهیه کنندگان پیشنهاد می‌گفتند که معامله میان صاحب سرمایه و کارگر هم مثل هر معامله دیگر میان فروشندگان و خریداران در هر کجای بازار است. با داد و ستد کالا دیگر جای هیچ گفتگو و حق و حقوقی پیرامون آن باقی نمی‌ماند و آنکه نیروی کار خود را اجاره داده است، در طول زمان اجاره، صاحب هیچ نوع حقی برای هیچ گونه تغییر در مسائل مربوط به بیع و شرا نیست. عکس ماجرا البته صادق نبود. سرمایه‌دار در صورت احساس عدم نیاز به کارگر حق داشت که او را حتی در شرایطی که مدت قرارداد باقی است، اخراج و بیکار سازد. نکته قابل توجه در اینجا آنست که تیم توکلی و علمای شریعت سرمایه‌دار حتی وقتی از داد و ستد در بازار سرمایه‌داری صحبت می‌کردند هم قواعد و قوانین این بازار را فقط بر پایه آنچه در جهنم گند و خون بردگی مزدی ایران دیده بودند می‌فهمیدند!! آنها نه شعور و نه اطلاعات این را نداشتند که در همین بازار سرمایه‌داری هم، کارگران خیلی از جاهای دنیا با مبارزات سالیان دراز خود صاحبان سرمایه را مجبور کرده‌اند که در صورت ندامت مشتری از خرید کالا، حتماً به خواست او تمکین کنند، کالای فروخته شده را پس بگیرند و بهای آن را پرداخت کنند.

مافیای فاشیست اسلامی از آنچه بالاتر گفتیم نیز فراتر می‌رفت. در توضیح و تشریح مفاد پیشنهادی و دفاع سرسختانه از نظریه وحدت یا اشتراک منافع بنیادی میان کارگر و سرمایه‌دار!!، اعلام می‌داشت که اساساً طبقات وجود ندارد!!، بحث استثمار یک گفتگوی من در آوردی «مارکسیستی» و بی‌پایه!! است، هیچ طبقه‌ای، طبقه دیگر را مورد استثمار قرار نمی‌دهد!!، سرمایه‌دار و کارگر بر پایه توافق قلبی و بدون هیچ اکراه!! با هم وارد معامله می‌شوند، آنها افراد مشترک المنافع در این داد و ستد هستند!! استثماری صورت نگرفته است!! صاحب سرمایه عنایت کرده است!! کار را آفریده است!!، افرادی را کارپذیر و برای همیشه مدیون و وامدار

خود ساخته است!! سخن از استثمار اتهام اهانت آمیز به مقام، حرمت و اعتبار سرمایه دار است. احمد توکلی حتا در همین سالهای اخیر در مصاحبه با یکی از روزنامه‌های رژیم در دفاع از محتوای «قانون کار» یاد شده در منتهای بی‌شرمی می‌گوید «آن‌ها (منظور کمونیست‌ها) مبنایشان بر تضاد منافع بود، اما اسلام، بر مبنای اشتراک منافع، قرارداد را در نظر می‌گیرد تا هر دو طرف از این عقد منفعت ببرند. اصل تضاد می‌گفت که صاحب سرمایه استثمارگر است، در نتیجه دولت باید به جای کارگر تصمیم بگیرد. از نظر من مبنای عقد در اسلام رضایت است، یعنی طرفین باید به عقد راضی باشند، ولی مبنای مارکسیستی این است که طبقه کارگر تحت استثمار طبقه سرمایه‌دار است و دولت باید به نمایندگی از طبقه کارگر با سرمایه‌دار طرف شود و عقد قرارداد کند. آخر قضیه این اختلاف نظر ماهوی و مبنایی را داشتیم که ما مبنا را بر تفاهم می‌گذاشتیم، ولی آنها مبنا را بر تضاد می‌گذاشتند» (فصلنامه تازه‌های اقتصاد، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱۳۹) مضحکه آمیزتر از تمامی این حرف‌ها اینکه وقتی توکلی از مارکسیست‌ها حرف می‌زند فکر نکنید که منظور او احزاب و سازمان‌های موسوم به «مارکسیستی» بلکه اعضای همان دولت و کابینه‌ای است که او خودش فردی از آن بوده است!!!

فشار موجهای سرکش بحران بر چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران در آن روزها بسیار کوبنده‌تر از آن بود که فاشیسم اسلامی بورژوازی را به این میزان تهاجم و تطاول، علیه هست و نیست توده‌های کارگر راضی سازد. «قانون کار» نسخه پیچی رژیم نه فقط به آنچه تا اینجا گفتیم بسنده نمی‌نمود که همه این‌ها را صرفاً دیباچه کلام خود می‌ساخت. نویسندگان در ادامه توضیحات خود پیرامون اشتراک منافع میان کارگر و سرمایه دار، به اینجا می‌رسیدند که اساساً سرمایه‌داری در ایران از بین رفته است!!، در رژیم گذشته وجود داشته است زیرا شاه و شماری از سرمایه‌داران دست در دست دولت‌های غربی داشتند، اما با سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی نابود گردیده است!! آنچه هست اقتصاد اسلامی است که در آن تفاوت میان اغنیا و ثروتمندان به صورت امری بسیار منطقی و معقول پذیرفته شده است. «مستضعفان» باید باشند تا مورد تفقد و استعانت صاحبان ثروت قرار گیرند. وجود آنها لازم است تا اغنیا از طریق ترحم و دادن صدقه و خمس و زکات به آنها رستگار شوند و راهی بهشت گردند. همان گونه که نوع بشر اساساً آفریده شده است تا سوژه‌ای برای رسالت انبیاء الهی باشد!!!

سران فاشیسم اسلامی بورژوازی در همین خزعبلات آفرینی‌های تاریخی بی‌سابقه - و البته در شریعت آنها بسیار پرسابقه - اصرار می‌کردند که کارگران هیچ نوع منافع مشترکی با هم ندارند!! و به همین خاطر هیچ دلیلی هم برای متشکل شدن آنها یا اینکه دارای نمایندگانی باشند قابل قبول نمی‌باشد!! بسیار صریح و در نهایت بی‌شرمی توضیح می‌دادند که سرمایه‌دار و کارگر موجوداتی به تمام و کمال مشترک المنافع و فاقد هر نوع تضاد هستند!! اما منافع کارگران فاقد سنخیت و آکنده از تضاد است!! مشکل هیچ کارگری مشکل کارگر دیگر نیست!! فقط صاحب سرمایه و کارگر اجیر او موجوداتی همزیست و دارای تفاهم و وحدت هستند!! هر کارگری باید بکوشد تا رضایت کارفرمای خود را به دست آورد و از این طریق مشکل خود را حل سازد!! این کار را تک، تک کارگران باید جداگانه انجام دهند و بر همین اساس هر نوع نیاز توده کارگر به حق سازمانیابی منتفی، غیرقانونی و ضد اسلامی است!!

شالوده هستی سرمایه‌داری بر زورگوئی و قهر اقتصادی، بر جدا ساختن مطلق کارگر از هر گونه حق دخالت در سرنوشت کار و تولید و زندگی خود استوار است، اما سرمایه و سرمایه‌داران و نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه در تمامی طول تاریخ کوشیده‌اند تا این واقعیت کریه انسان ستیزانه را از دسترس شعور توده کارگر خارج و از معرض دیدشان پنهان سازند. آنها برای این کار دنیاها تحریف آفرینی، مسخ سازی، وارونه پردازی فلسفی جامعه شناسانه، دینی، تاریخنگارانه و اقتصاد سیاسی به هم بافته و زنجیر کرده‌اند. تاریخ سرمایه‌داری، تاریخ این بازگونه آفرینی‌ها و جعل حقایق است. اما یک ویژگی فاشیسم آنست که به طور معمول نیازی به این فلسفه بافی‌ها و تحریف پردازی‌ها نمی‌بیند. خیلی سراسر است و بدون تعارف بساط بربریت پهن می‌کند، هولوکاست راه می‌اندازد و از قتل عام کل بشریت هم به هیچ میزان و برای هیچ لحظه احساس شرم نمی‌کند. همه چیز را به قداست نژاد و ملیت و مذهب می‌آویزد و هر سبعیتی را تطهیر می‌کند. این یک شاخص فاشیسم بورژوازی است و در همین راستا بود که فاشیسم اسلامی نه فقط از دنیای سبعیت‌ها و درندگی‌های خویش احساس شرم نمی‌نمود، بلکه همین توحش‌ها، جنایت‌ها و بربریت‌ها را «جهاد اکبر» برای استقرار مدینه فاضله اسلامی و عروج بشر به عرش اعلا می‌خواند!!

در همان روزهایی که احمد توکلی، علی لاریجانی و معتضد رضایی همراه با مراجع فقه شیعه در حوزه علمیه، شورای نگهبان و بیت ولایت فقیه یا جاهای دیگر مشغول نگارش و تنظیم

«قانون کار» جدید سرمایه‌داری بودند، رژیم اسلامی راه تکمیل استخوانبندی خود در عرصه‌های مختلف نظم اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اجتماعی را می‌پیمود. راهی که پرفراز و نشیب بود. جناحها و باندهای مختلف بورژوازی حاکم با اینکه یک دور طولانی تصفیه سازی، تسویه حساب و دفع شر همدیگر را پشت سر نهاده بودند، با اینکه خیل وسیع شرکا و رقبا را بیرون ریخته بودند، باز هم برای تضمین بقای سرمایه‌داری و ماندگاری جمهوری اسلامی برنامه‌ها، الگوها و نسخه پیچی‌های متفاوت داشتند، بنیاد تفاوت‌ها در آن دوره معین حول محور خصوصی یا دولتی بودن سرمایه اجتماعی چرخ می‌خورد، کشمکش‌ها در این زمینه نسبتاً حاد بود، در حدی که نوعی بلا تکلیفی و سردرگمی را بر کل ساختار روز قدرت تحمیل می‌نمود. هر بخش حاکمان متناسب با سهم خود در بورس حاکمیت، راه خود را می‌رفت و الگوهای ویژه خویش را جامه عمل می‌پوشانید پیشینه ماجرا به ترکیب لایه‌ها و نیروهای تشکیل دهنده بورژوازی مسلط بر می‌گشت. این قشرها و طیف‌ها به لحاظ بنمایه طبقاتی کاملاً همگن بودند، همگی بخش‌های مختلف طبقه سرمایه‌دار روز ایران را تشکیل می‌دادند اما از نظر میزان سهم در مالکیت سرمایه‌ها، سودها و قدرت‌ها، گذشته و حال کم یا بیش متفاوتی داشتند. بخشی از آنها در سالهای پیش از سقوط رژیم شاه لایه‌های متوسط یا حتی پائین بورژوازی را تشکیل می‌دادند. نباید انکار کرد که در میان این طیف نسبتاً وسیع حتی افرادی منجمد، شستشوی مغزی شده و شعور باخته از طبقه کارگر هم دیده می‌شد. این جماعت در پهنه راه حل یابی‌ها و جستجوی الگوها، بر ساحل رجحان و مزایای سرمایه‌داری دولتی یا مالکیت دولت بر کل سرمایه اجتماعی لنگر می‌انداخت. فراموش نکنیم و این یادآوری بسیار مهم است که ما از پویه تحولات درونی جمهوری اسلامی در دهه شصت خورشیدی و در سالهای پیش از فروپاشی اردوگاه شوروی صحبت می‌کنیم. در روزهایی که هنوز سرمایه‌داری دولتی نوعی دورنما، راه حل و الگوی انکشاف، استقرار و ماندگاری مناسبات بردگی مزدی به حساب می‌آمد. در سطح بین‌المللی برای خود ابهت، قدرت و قطبی داشت و به طور اخص طیف گسترده‌ای از بورژوازی منتقد امپریالیست‌های امریکایی و متحدانش را متمایل به راهبردهای خود می‌ساخت. جریانات، احزاب و جمعیت‌هایی از بورژوازی حاکم روز ایران به این طیف تعلق داشتند، اینان به لحاظ باورهای ماقبل قرون وسطایی اسلامی با شرکا همکیش بودند و اردوگاه شوروی را از مظاهر بارز کفر می‌دانستند، اما حتا در طول و عرض

روابط میان بخش‌های یک طبقه و در اینجا طبقه‌ها بورژوازی هم حرف اول و آخر را نه ایدئولوژی‌ها و معتقدات که حد و حدود سهام سرمایه و سود و قدرت می‌گوید. جماعت وسیع طرفدار سرمایه‌داری دولتی و شریک مستقیم و مسلط سکانداران سفینه حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه، در آن روزها و تأکید می‌کنیم که در آن روزها، اسلام خود را نیز اسلام حامی مالکیت هر چه بیشتر دولت بر سرمایه‌ها می‌خواست. آیات، احادیث، احکام، اصول و درس خارج و داخل فقه این اسلام را نیز همه در توجیه و تحکیم پایه‌های قدرت همین شکل سرمایه‌داری و همین نوع نظم بردگی مزدی می‌دید. بخش دیگر بورژوازی بر طبل مالکیت انفرادی سرمایه‌ها می‌کوبید و هر میزان دولتی شدن مالکیت سرمایه اجتماعی را «کمونیسم» و افتادن به ورطه الحاد کمونیستی می‌خواند!! برای افراد و طرفداران هیچ کدام این دو طیف قطعاً نمی‌توان سجل احوال خانوادگی و ویژه‌ای با آدرس دقیق مکان در این یا آن لایه معین طبقه سرمایه‌دار نوشت اما طیف دوم علی‌العموم به بالاترین لایه بورژوازی حاکم روز تعلق داشتند. این بحث را کوتاه کنیم، جدال میان این دو رویکرد یک محور مهم مناقشات جاری درون ساختار حاکمیت سرمایه‌داری را تعیین می‌کرد و ترکیب دولت موسوی نیز به اندازه کافی همین مجادلات را در درون خود حمل می‌نمود. پیشنویس «قانون کار» توسط جناح دوم تنظیم شد و همان گونه که بالاتر اشاره شد، نویسندگان، شارحین و مدافعان آن، با توجه به موقعیت خود در بورس سرمایه و سود و قدرت، برای تدوین، تصویب و اجرای آن، هیچ نیازی به رعایت آنچه همگی «قانون اساسی» می‌خواندند، احساس ننمودند. آنان همه کارها را در حوزه علمیه، بیت خمینی، محضر عالمان دین سرمایه انجام دادند، یگراست به شورای نگهبان سرمایه‌داری بردند و از طریق این نهاد، برای دولت بورژوازی فرستادند تا در آنجا تصویب و سپس راهی مجلس اسلامی سرمایه شود!!! ماجرا تا اینجا پیش رفت اما درست در همین جا بود که جناح دیگر بورژوازی حاکم وارد میدان شد. فراموش نکنیم که وقتی از فاشیسم‌ها بورژوازی در دهه شصت صحبت می‌کنیم، کل جمهوری اسلامی با تمامی جناح‌هایش را مطمح نظر داریم. این جناح‌ها با همه مشاجرات درونی خود، کل واحدی را می‌ساختند که در مقابل طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران، حتا در سرکوب نیروهای مخالف غیر کارگری و اپوزیسیون‌های رقیب درون طبقه خود، وحدت بی‌چون و چرا داشتند. یک لژ واحد فراماسیونری را پدید می‌آوردند و اختلافات صرفاً بر سر نوع برنامه‌ریزی نظم

اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی سرمایه‌داری بود. هر دار و دسته یا جناح، الگو و شکلی از سیاستگذاری و برنامه‌پردازی را دنبال می‌کرد که متضمن سهم افزون‌ترش در مالکیت سرمایه‌ها و ساختار حاکمیت سیاسی باشد. تا جایی که به «قانون کار» سرمایه، قتل عام معیشت یا هر نفس کشیدن اعتراض‌آمیز توده کارگر مربوط می‌شد، هیچ نوع منازعه‌ای میان طرفین وجود نداشت، در اینجا کل رنگها بی‌رنگ و تمامی «موسی و فرعون‌ها» برادر بودند. هر چند که هر دو بخش، حتی در همین عرصه صلح و صفا و وحدت نیز هر کدام از همه وارونه بافی‌ها و عوام‌فریبی‌ها برای تقویت پایه‌های قدرت خویش بهره‌برداری می‌کردند. هر کدام می‌کوشیدند تا از طریق نهادهای پلیسی و سرکوب و نیروهای فاشیستی سازمان یافته خاص خود در درون جنبش کارگری، جناح خویش را «حامی حقوق کارگران»!!! و طرف مقابل را مخل این حمایت معرفی کنند. مجادلات باندها در این قلمرو نیز به طور معمول چنین آرایشی احراز می‌کرد، اما در رابطه با محتوای «قانون کار» تهیه شده توسط مافیای مخالف مالکیت دولتی سرمایه‌ها حتی چنین نشد. مدافعان الگوی سرمایه‌داری دولتی در کابینه موسوی از جمله خود او، مطابق آنچه که مقتضای هویت طبقاتی آنان و نیاز سرمایه بود، هیچ کلمه‌ای در انتقاد از متن پیش‌نویس بر زبان نیاوردند، همه چیز را از همه لحاظ تأیید و تکریم کردند اما شیوه کار رقبا را فرصتی برای گشایش یک دکه بسیار پرفروش دو نیش، در حساس‌ترین منطقه تجاری بازار سرمایه دیدند. موسوی به بهانه نقض حریم «قانون اساسی» توسط رقیب، بدون رجوع به خامنه‌ای و رفسنجانی رؤسای وقت «جمهوری» و مجلس سرمایه، حتی بدون «استفتاء» از خمینی دست به کار استعفا از سمت نخست‌وزیری شد و متن استعفا را به صورت مستقیم تسلیم صدا و سیمای دولت اسلامی کرد. ژست اعتراض موسوی برای طیف وسیع نیروهای درون جناح وی که در آن روزها، طرفدار جدی الگوی سرمایه‌داری دولتی بودند مساعدترین و مؤثرترین زمینه‌های تسویه حساب با رقیبان را فراهم ساخت. جمهوری اسلامی در دل آن شرایط خاص به نقش بازی و میداننداری فعال این دار و دسته نیاز جدی داشت. جنگ ارتجاعی جنایتکارانه دولت‌های ایران و عراق هر روز وسعت، عمق و اوج تازه‌ای پیدا می‌کرد. جنگ همه چیز رژیم بود و نکته‌ای کاملاً گرهی در تعیین سرنوشت روزه را تشکیل می‌داد. ادامه جنگ به هر میزان و هر شکل در گرو جلوگیری از فروپاشی بیشتر اقتصاد سرمایه‌داری و رتق و فتق نظم چرخه تولید سرمایه بود. نسخه

پیچی‌های مدافعان سخت جان مالکیت انفرادی سرمایه‌ها، در آن وضعیت متلاطم جنگی، نه فقط پاسخ چاره سازی به نیازهای پویه بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی نمی‌داد که به شدت بر اختلال آن می‌افزود. دولت موسوی از یک سو به اندازه شرکا یا حتی بیشتر از آنها بر طبل تداوم جنگ می‌کوبید و از سوی دیگر با مهار کامل تجارت خارجی و داخلی و کل فرایند دورپیمایی سرمایه، با کنترل حسابشده انباشت، گردش، توزیع، مصرف و اعمال گسترده سیاست‌های کوپنی، امکان اختصاص هر چه افزون‌تر اضافه ارزش‌های تولید شده به هزینه‌های جنگ را فراهم می‌ساخت. حیات جمهوری اسلامی در گرو اجرای این سیاست‌های اقتصادی بود و رقبای این جناح، به رغم تمامی اختلافات و انتقادات خویش سوای قبول این برنامه‌ریزی‌ها چاره دیگری نمی‌دیدند. موسوی و بورژوازی دار و دسته وی پاشنه آشیل مهم حریفان را خوب تشخیص می‌دادند و از نقش تسکین بخش راهکارهای اقتصادی روز خود برای تأمین هزینه‌های جنگ، به عنوان یک اهرم تعیین کننده پیشبرد رقابت، بهره می‌گرفتند. استعفای موسوی با مخالفت پر سر و صدای خمینی مواجه شد و او در پست نخست وزیری باقی ماند. رقبا بازی را عجلتاً و برای چند صباحی باختند. در این نقطه معین کشمکش‌ها، راه عقب نشینی پیش گرفتند و پسگرد آن‌ها، بایگانی شدن موقت پیشنویس «قانون کار» دار و دسته توکلی را هم به دنبال آورد. این ماجرا به نوبه خود فرصت بسیار مناسبی را در اختیار طرفداران آن روز الگوی مالکیت دولتی سرمایه اجتماعی از درون تابیرون استخوانبندی قدرت جمهوری اسلامی قرار داد. نیاز به تأکید است که در طول دوره گفتگو بر سر مفاد پیشنویس «قانون کار» کدائی، توده‌های کارگر نیز در سطحی چشمگیر دست به اعتراض زدند و خواهان به دور انداختن این سند جنایت آمیز ضد کارگری شدند. اعتراضی که با همه ارج و اعتبار روز خود، بدبختانه هیچ سرچشمه رادیکال و سرمایه ستیز نداشت. مسأله کاملاً روشن است. هیچ خیزش کارگری آگاه ضد سرمایه‌داری، در هیچ کجای دنیا خود را به خوبی و بدی محتوای «قانون کار» نیاویخته است. مشکل طبقه کارگر قانون مند کردن بردگی مزدی، «قانون بهتر» جاودانه سازی سرمایه‌داری و سقوط کامل خود از هر گونه دخالت در پروسه تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش نیست!!! هیچ کارگر آگاه و آشنا به رابطه میان خود با سرمایه چنین هدف، انتظار یا مطالبه‌ای را دنبال نمی‌کند. بالعکس به قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری توده‌های طبقه خود نظر می‌اندازد، برای متشکل ساختن این قدرت و

به صف شدن آن در مقابل سرمایه می‌کوشد. هر نوع بهبود در شرایط روز زندگی خود را هم از ورای اعمال هر چه مؤثرتر این قدرت علیه بورژوازی و نه انحلال و انجماد آن در نظم و قانون سرمایه پی می‌گیرد. کارگران آگاه چنین می‌کنند و در همین راستا روی نهادن به تلاش برای اصلاح این یا آن بند چیزی به نام «قانون کار»، نه رویکرد طبیعی طبقاتی آنها که فقط نشان غلطیدن آنان به گمراهه‌های حفاری شده توسط بورژوازی است. این واقعیت در بند، بند تاریخ جنبش کارگری ایران هم کاملاً عریان است. در هیچ لحظه حیات این جنبش ما با خیزش درون زاد و خودجوش توده کارگر برای اصلاح قانون کار مواجه نبوده‌ایم، همواره بورژوازی بوده است که در شکل‌های گوناگون از جمله زیر بیرق «چپ‌نمایی» و «سوسیالیسم» یا حتی «کمونیسم»!!! کارگران را راهی این گمراهه ساخته است. در دوره مورد گفتگو نیز آنچه رخ داد دقیقاً چنین وضعی داشت. بورژوازی حاضر و نافذ در ساختار حاکمیت وقت سرمایه‌داری و مدافع مالکیت دولت بر سرمایه اجتماعی همه سعی خود را می‌کرد تا شمار هر چه بیشتر کارگران متوهم را در جدال با رقبا پشت سر خود به صف کند. این جناح طبقه سرمایه‌دار این کار را از طریق نهادهای فاشیستی سازمان یافته خود در درون طبقه کارگر پیش می‌برد. اما آنچه اپوزیسیون‌ها، از حزب توده پیشمرگ جمهوری اسلامی گرفته تا احزاب و محافل کمونیست نمای رژیم ستیز ولی خارج از مدار مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری انجام می‌دادند نیز همین سنخ را داشت. همه این‌ها مطابق معمول کمپین اصلاح قانون کار راه انداختند. «توده‌ای‌ها» که راهبرد بورژوازی مدافع گسترش مالکیت دولتی سرمایه‌ها را، چراغ راه تحول سوسیالیستی اقتصاد می‌دانستند!!، نقش کاسه داغ‌تر آتش بازی کردند و کارزار دفاع از جناح موسوی در مقابل رقبا ترتیب دادند. گروه‌های طیف رفرمیسم چپ نیز تا مدت‌ها انتقاد از پیشنویس فاشیستی «قانون کار» را وثیقه رونق بازار اپوزیسیون‌نمایی رفرمیستی خود ساختند. آنچه در این میان اتفاق افتاد، باز هم یک سناریوی سراسری برای انحلال جنبش کارگری در قانون پردازی کاپیتالیستی بود. سناریویی که مطابق معمول خواسته یا ناخواسته، آگاه یا سفیهانه، قدرت پیکار توده کارگر را پشتوانه تسویه حساب‌های درون بورژوازی می‌کرد.

ادامه مقاومت‌ها و سنگ‌گیری‌های جنبش کارگری

لشکرکشی سراسری جمهوری اسلامی برای استقرار ثبات پادگانی و گورستانی در مراکز کار

و تولید، در روزهای پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ ضربه بسیار سنگینی را بر جنبش کارگری ایران وارد ساخت، اما این سرشت مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر است که در هیچ شرایطی نمی‌تواند دچار تعطیل شود یا پای میز صلح و تسلیم بنشیند. سرمایه مقاومت و مبارزه کارگران را در هم کوبید، شوراها را منحل و نابود ساخت. فعالان کارگری را فوج، فوج روانه سیاهچال‌ها کرد، کارگران بسیار زیادی را در شهرهای مختلف به جرم شرکت در فعالیتهای سیاسی تسلیم جوخه اعدام نمود. هر گونه حشر و نشر و نجوا و احساس همدردی توده کارگر با هم را به زیر شلاق گرفت. در مورد کارخانه‌هایی که مورد یورش نیروهای قهر سرمایه قرار گرفتند و کارگران آن‌ها دستگیر، زندانی یا تیرباران شدند لیست دقیقی نداریم اما به چند مورد زیر می‌توان اشاره کرد.

۱. در کارخانه پارس الکتریک تهران ۳۰۰ کارگر دستگیر و به سیاهچال افتادند. تمامی این کارگران از هر شکل اشتغال در این شرکت برای همیشه محروم گردیدند. از میان این جمعیت ۶ کارگر در همان روزهای نخست پس از دستگیری توسط قوای قهر دولت اسلامی تیرباران شدند.

۲. مشابه شبیخون بالا در کارخانه تولید دارو در جاده قدیم کرج رخ داد. قوای سرکوب رژیم برای دستگیری کارگران دست به لشکرکشی زدند. شمار کثیری از چکمه پوشان مسلح وارد شرکت گردیدند و شروع به شکار فعالین کارگری نمودند. آنها عده زیادی را گرفتند و با خود بردند، مدت‌ها در سیاهچال نگه داشتند و سرانجام، یکی از کارگران دستگیر شده را هم مدتی پس از پایان دوره زندان در خانه یکی از هم‌زمانش در شهر کرج به گلوله بستند و کشتند.

۳. در شرکت مینو ۱۲ کارگر دستگیر و برای مدتی در سیاهچال‌ها به سر بردند. همه این کارگران برای همیشه اخراج و از استخدام مجدد در کارخانه محروم شدند.

۴. شرکت موسوم به «دن باکستر» نیز آماج یورش سپاه پاسداران و نیروهای قهر سرمایه شد. در اینجا هم دو کارگر دستگیر و روانه زندان گردیدند.

۵. در کارخانه درخشان ۶ نفر را به جرم هواداری از «سازمان مجاهدین خلق» دستگیر کردند و تسلیم بیدادگاههای مرگ جمهوری اسلامی نمودند.

۶. کارخانه صنایع فلز از مراکز دیگر مورد تهاجم قوای سرکوب بود. در اینجا نیز ۱۶ نفر به اتهام ارتباط با گروه‌های سیاسی دستگیری و تحویل شکنجه گاه‌های فاشیسم اسلامی

بورژوازی شدند.

۷. در صنایع دفاع نظامی، نیروهای مسلح سپاه پاسداران با محاصره «پارچین» به سالن کار توده کارگر حمله ور شدند.

فضای کارگاهها را غرق وحشت ساختند و حداقل ۸ کارگر را دستگیر و روانه سیاهچال کردند. ۸. کارخانه جنرال موتورز پس از هفتم تیر و انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، مورد حمله وحشیانه قوای سرکوب واقع شد. چکمه پوشان مسلح جمهوری اسلامی پس از تاخت و تاز در سالن‌ها حدود ۱۰۰ کارگر را دستگیر کردند و روانه سیاهچال ساختند. اسامی این کارگران مدت‌ها پیش توسط انجمن اسلامی و شورای اسلامی کارخانه در اختیار مزدوران وحشت آفرین رژیم اسلامی سرمایه قرار گرفته بود.

۹. در شرکت واحد اتوبوس رانی تهران تمامی اعضای شورای تشکیل شده توسط کارگران را دستگیر نمودند و روانه زندان کردند.

موارد بالا حکم قطره‌ای در مقابل دریا را داشت. جنبش کارگری آماج تمامی بربریت‌ها و جنایت‌ها قرار گرفت، عقب نشست، اما از پای در نیامد. کارگران زیر فشار رعب انگیزترین حمام خون‌ها به مبارزات خود ادامه دادند. در مرداد سال ۶۰، در طوفان بگیر و ببندها، شبیخون‌ها و کشتارها، در روزهایی که گزارش اعدام صد، صد و دویست، دویست کارگران یا سایر انسانهای معترض و فعالان سیاسی عنوان اول اخبار شبکه‌های تلویزیونی رژیم را تعیین می‌کرد، ۴۰۰ کارگر روزمرد راه آهن علیه وضعیت فاجعه بار اشتغال خود شورش کردند و دست به اعتصاب زدند. مبارزه این کارگران بلادرنگ حمایت دستجمعی توده کارگر راه آهن را در پی آورد. همه دست از کار کشیدند، خواستار استخدام دائم روزمزدان گردیدند و این خواست خود را بر فاشیسم اسلامی بورژوازی تحمیل کردند. همین کارگران راه آهن سراسری در همین ماه مرداد کمپینی را هم علیه بازتصویب ماده ۳۳ «قانون کار» رژیم سابق راه انداختند و دست به مقاومت زدند. جمهوری اسلامی با این مصوبه به تمامی آحاد کارفرمایان اجازه می‌داد که هر گاه خواستند، بدون نیاز به هیچ سند و مدرک و بدون هیچ قید و شرط شروع به اخراج کارگران کنند. سند مذکور دست سرمایه‌داران را کاملاً باز می‌گذاشت تا هر جنایتی علیه توده کارگر مرتکب شوند. وسیع‌ترین بیکارسازی‌ها را راه اندازند، هر کارگر معترضی را اخراج و راهی سیاهچال نمایند. مجلس سرمایه به ویژه این بخش «قانون کار»

رژیم سلطنتی سرمایه را بازتصویب می نمود تا آن را سلاح «قانونی» دست سرمایه داران برای اخراج و زندانی کردن همه فعالین روز جنبش کارگری سازد. مصوبه مجلس موجی از اعتراضات کارگران را به دنبال آورد. توده های کارگر بر متن عقب نشینی ها به مقاومت و رویارویی ادامه دادند. در شهریور این سال سرمایه داران صاحب کارخانه فلور با هدف تضعیف، تحقیر و به سخره گرفتن قدرت کارگران دستمزد سه روز از کل مزد ماهانه آنان را توقیف و از پرداخت آن سر باز زدند. کارگران در آن فضای دم کرده از فشار اختناق و کشتار، خشمگین و عاصی دست به اعتراض زدند. صاحبان سرمایه نتیجه معکوس گرفتند زیرا مجبور شدند توان پیکار معترضان را به حساب آرند و دست به عقب نشینی بزنند. در شرکت نفت نیز «محمد غرضی» وزیر مزدور سرمایه با صدور بیانیه ای اعلام داشت که تعطیلی روز پنجشنبه ملغا و جزئی از دستمزدها با نام «حق کارگاهی» قطع خواهد شد. تصمیم غرضی با مقاومت نفتگران مواجه شد. مقاومتی که به نتیجه نرسید اما نشان از ادامه اشتعال خشم کارگران علیه صاحبان سرمایه و رژیم اسلامی داشت.

فاشیسم دینی بورژوازی لحظه، به لحظه بر تعرضات خود می افزود و هر روز حمله تازه ای را علیه خورد و خوراک و حداقل معیشت توده های کارگر سازمان می داد. پیش تر گفته شد که جمهوری اسلامی آن بخش از بهای نیروی کار توده کارگر را که صاحبان سرمایه در رژیم سلطنتی سرمایه داری زیر نام «سود ویژه» می پرداختند قطع کرد و از جایگزینی آن با چیزی به اسم «پاداش» خبر داد. در ماه های پس از ۳۰ خرداد ۶۰ وزارت کار دولت اسلامی، بخشنامه ای پیرامون چگونگی پرداخت این جزء دستمزدها تنظیم و در اختیار سرمایه داران خصوصی و دولتی نهاد. مفاد این دستورالعمل، اعلام صریح نوعی جنگ تازه برای سلاخی باز هم موحش تر دستمزد کارگران و معیشت روز آنها بود. بخشنامه می گفت که مبلغ «پاداش» بر اساس افزایش تولید تعیین می شود و معیار محاسبه آن بالاترین سقف استاندارد بازدهی ها خواهد بود!!! معنای زمینی فرمول وزارت کار این می شد که پاداش فقط به آن بخشی از تولیدات تعلق می گیرد که از بالاترین استانداردهای بازدهی تعیین شده بالاتر باشد، مصوبه دولتی ادامه می داد که در ازای هر یک درصد افزایش ماوراء این سقف معادل یک درصد دستمزد روز کارگر به او پاداش داده خواهد شد!! موضوع را با داده های مشخص ریاضی توضیح دهیم. فرض کنیم که استاندارد سقف مونتاژ، تکمیل و آماده سازی اتوموبیل

در یک تراست بزرگ خودروسازی برای ۲۰ کارگر، برابر ۱۰۰ دستگاه در یک ماه بود. هر کدام کارگران ماهی ۱۲۰۰ تومان مزد می‌گرفتند و در طول یک ماه معین، ۱۰۵ خودرو تولید می‌کردند. در این حالت میزان تولید مشمول پاداش کارگران فقط ۵ اتوموبیل می‌شد که پنج درصد سقف استاندارد به حساب می‌آمد. بر اساس مصوبه وزارت کار هر کدام این کارگران در ازای کل فرسودن‌ها، جان‌کندن‌ها و هلاک شدن‌ها در آخر هر ماه فقط ۵ ضرب در یکصدم دستمزد ماهانه یا ۵ ضرب در ۱۲ تومان، (۶۰ تومان) پاداش دریافت می‌نمودند!!! اما معضل فقط این نبود و به همین جا ختم نمی‌شد. اکثریت غالب کارگاهها زیر سقف تولید کار می‌کردند. تصویب نامه وزارت کار ادعا می‌کرد که برای کارگران این بخش از صنایع و مراکز کار هم چاره‌ای اندیشیده است!! مصوبه می‌گفت که در مؤسسات با سطح تولید بالاتر از ۶۵ درصد ظرفیت، هر کارگر در ازای هر درصد ماوراء ۶۵ درصد می‌تواند دو دهم درصد پاداش دریافت کند!! رقمی که در مورد مثال بالا این‌گونه محاسبه و مشخص می‌شد. سقف استاندارد بازدهی همچنان ۱۰۰ اتوموبیل برای ۲۰ کارگر در یک ماه بود. ۶۵ درصد این سقف طبیعتاً ۶۵ خودرو است. اگر کارگران به جای این رقم ۷۰ دستگاه تولید می‌کردند ۵ دستگاه مشمول «حق پاداش» قرار می‌گرفت که ۵ درصد سقف استاندارد بود. اما کارگران به جای ۵ ضرب در یک درصد مزدها یا ۵ ضرب در ۱۲ تومان فقط ۵ ضرب در دو دهم درصد یا ۵ ضرب در ۲ تومان و چهار ریال را می‌گرفتند که در بهترین حالت به رقم ۱۲ تومان در هر ماه بالغ می‌شد!!! چیزی که سوای توحش، درندگی و بربریت سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌هیچ چیز دیگر را خاطر نشان نمی‌نمود. جوع، ولع و عطش سرمایه‌داران اسلام مدار اعم از پیشینه داران یا نوپایان، برای کهکشان‌ی ساختن طول و عرض سرمایه‌های خود و رفتن ره صد ساله به یک طرفه العین در این وادی، آنچنان سیری ناپذیر بود که شب تا صبح خواب ذوب گوشت و پوست و استخوان توده کارگر در کارگاه سرمایه‌سازی و سودآفرینی را می‌دیدند. آنها برای گسترش ابعاد مالکیت‌ها و غول آسا ساختن ساختن حجم سرمایه‌ها به هیچ مرزی تمکین نمی‌نمودند و ماندگارسازی جمهوری اسلامی را شرط اساسی حصول این هدف می‌دیدند. شبیخون آن‌ها به مایحتاج اولیه معیشتی و خورد و خوراک و پوشاک و دارو و درمان و همه چیز کارگران هر روز ابعاد تازه‌ای یافت. آنها در ادامه یکه تازی خود برای قتل عام معیشت کارگران در شریاطی که گرانی ارزاق، مواد غذایی و اجاره بهای سرپناه بیداد می‌کرد، در

روزه‌هایی که تورم با سرعت باد دستمزد نازل کارگران را می‌بلعید، با صدور مصوبه‌ای راه هر نوع و هر میزان افزایش بهای نیروی کار را هم سد ساختند. مزدها ثابت ماند. سرنوشت «پاداش» را بالاتر گفتیم و متعاقب آن جزء دیگری از دستمزد که در رژیم شاه تحت نام «حق مسکن» پرداخت می‌شد هم، یا کلاً قطع گردید و یا مورد بیشترین سلاخی‌ها قرار گرفت. به این‌ها نیز بسنده نشد. از پرداخت اضافه کاری‌ها نیز امتناع نمودند، همزمان روزانه کار کارگران را نیم ساعت طولانی‌تر کردند. در خیلی از مراکز کار و تولید، به ویژه کارخانه‌ها جزء موسوم به «مزایا» از دستمزدها را هم غیرقابل پرداخت اعلام نمودند. فشارها بر زنان کارگر به مراتب سهمگین‌تر و کوبنده‌تر از هم‌زنجیران مرد آنها گردید. زنان سوای تحمل دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، اعدام‌ها، سلاخی پی در پی دستمزدها، باید شلاق بی‌رحمانه و روان آزار حجاب اجباری یا سایر احکام قرون وسطائی اسلامی را هم تاب می‌آوردند. در کارخانه استارلایت تهران چند زن را به خاطر نداشتن چادر شرعی از کار بیکار ساختند. زنان را به جرم راه رفتن با مردان کارگر در محیط کار مورد مجازات قرار دادند و تهدید به اخراج نمودند.

رژیم اسلامی کومه‌های مسکونی خیلی از کارگران در محله‌های مختلف شهرها را هم زیر فشار پیگرد جاسوسان و قوای قهر خود قرار داد. سرمایه‌داران دین سالار دولتی مشکوک بودند که فعالین کارگری با نیروهای مسلح مخالف جمهوری اسلامی در ارتباط و همکاری هستند. بر همین اساس شمار زیادی از کارگران را در روزهای تعطیل، ایام مرخصی و شب‌ها تعقیب نموده و زیر نظر می‌گرفتند. در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران نهادهای دولتی بخشنامه‌ای صادر کردند که به رانندگان دستور می‌داد تا هیچ مسافر مظنون به ارتباط با نیروهای اپوزیسیون در حال ستیز با رژیم را سوار سرویس‌های حمل و نقل نمایند!!

فاشیسم اسلامی بورژوازی با میدان‌داری و نقش‌آفرینی ویژه «اصلاح طلبان» بعدی، کل این درندگی‌ها و جنایات را لباس عمل پوشاند. برای در هم کوبیدن جنبش کارگری «زمین را شش و آسمان را هشت» کرد. اما کارگران همچنان اینجا و آنجا در پروسه عقب نشینی‌ها دست به مقاومت زدند. در کارخانه موسوم به «نتینگ» وقتی «صادق خلخالی» جلاد خون آشام سرمایه و مأمور ویژه خمینی در قتل عام توده‌های کارگر کرد، با خیل کثیر آدمکشان پاسدار وارد کارخانه شد تا به سخنرانی پردازد، کارگران تا توانستند کوه نفرت و خشم خود را بر سر او آوار نمودند. نمایش قهر کارگران علیه سرمایه و دولت اسلامی سرمایه‌داری در

شهر صنعتی البرز از این هم بسیار پرشورتر و هیجان آورتر بود. در اینجا شمار کثیر کارگران و اشرازی در روز ۳۰ دیماه سال شصت در اعتراض به اعدام جنایتکارانه ۱۱ کارگر همزنجیر خویش در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی چرخ کار را از چرخش فرو انداختند. آنها به دور هم جمع شدند و برای بزرگداشت این ۱۱ کارگر مبارز اعدام شده ۱۵ دقیقه سکوت مطلق اعلام کردند. در شرکت صنعتی استارلایت کارگران به دفاع از همزمان زن خویش و مخالفت با حجاب اجباری کمپینی نیمه مخفی، نیمه علنی تشکیل دادند. در روز ۲۴ شهریور سال ۶۰ زنان کارگر جسور و شجاع کارخانه، در اعتراض به اخراج دو تن از همزمان بی حجاب خود، دست از کار کشیدند و برای جلب حمایت همکاران مرد وارد سالن نهارخوری مردان شدند. ورود زنان با استقبال پرشور کارگران مرد مواجه شد. کل کارگران شرکت در همان سالن اعلام اعتصاب کردند. چرخ کار و تولید را از کار انداختند و خواستار بازگشت فوری اخراج شدگان گردیدند. کارگران دو روز به اعتصاب خود ادامه دادند و صاحبان سرمایه را مجبور به عقب نشینی کردند. نظیر همین حادثه در ماه مهر نیز رخ داد. این بار کارفرما، ۶ کارگر زن را اخراج کرد. اقدامی که باز هم مقاومت دستجمعی و پرشور توده کارگر را به دنبال آورد. همه کارگران زن بدون فوت وقت دست از کار کشیدند و به حمایت از همکاران اخراجی خود برخاستند. کشمکش‌ها به صورت مستمر تداوم یافت. چند ماه بعد مدیر عامل شرکت که در عین حال از معاونان خونریز و دژخیم شکنجه گاه اوین بود، بخشنامه‌ای صادر کرد. بر اساس این بخشنامه، کل کارگران زن شاغل در بخش بافندگی باید میزان تولید روزانه جوراب را از ۲۷ دوجین به ۵۰ دوجین و کارگران شاغل در سایر بخش‌ها از ۱۰۰ دوجین به ۱۵۰ دوجین افزایش دهند، بدون اینکه هیچ ریالی بر دستمزد آنها اضافه گردد!! طرحی که نهایت سبعیت فاشیستی سرمایه‌دار را به نمایش می‌نهد. کارگران یک صدا زبان به اعتراض گشودند. آن‌ها متحد و هم‌رمز اعلام داشتند که نه فقط زیر بار توحش مدیرعامل سرمایه‌دار و زندانبان و شکنجه گر نمی‌روند که حتی سطح تولید را از گذشته هم پائین تر خواهند آورد. توده کارگر استارلایت از فردای آن روز اعتصاب کم کاری را در تمامی بخش‌های شرکت دستور کار ساختند. زنان کارگر میزان تولید را از ۲۷ به ۱۵ رساندند و خنجری جلاذ مجبور به ابطال بخشنامه خود گردید.

افت مقاومت کارگران و گسترش تهاجم سرمایه

شاید بتوان نیمه دوم سال ۶۱ به بعد را دوران افت بارز مقاومت جنبش کارگری و یکه تازی بیش از پیش فاشیسم اسلامی بورژوازی به حساب آورد. توده‌های کارگر از مدت‌ها قبل شکست را با گوشت و پوست و شعور خود به خوبی لمس کرده بودند. از همان سالهای ۵۸ و ۵۹ با شناخت خودجوش طبقاتی، تشخیص خودپوی اجتماعی و رجوع به زندگی روز خود دریافتند که کوه موش زائیده و طاعون زاترین موش‌های تاریخ را به دنیا آورده است. حاصل جنبش عظیم سراسری طبقه آنها، جا به جایی نقش سرمایه‌داران در بورس سهام مالکیت و حاکمیت سرمایه در یک سوی و تشدید انفجار آمیز فشار استثمار، گرسنگی، فقر، حجاب اجباری، جنگ زدگی، قصاص، حمام خون و سیه روزی‌های دیگر برای آنان شده است. کارگران اگر نه همه اما در سطحی نسبتاً چشمگیر از همان آغاز این را باور کردند و بر همین مبنا کارزار آنها در فاصله میان قیام بهمن تا خرداد شصت و سپس تا نیمه سال ۶۱ خورشیدی، بسیار بیشتر از آنکه تداوم پیکارهای سراسری پیشین باشد، نوعی عقب نشینی توأم با مقاومت در درون خاکریزهای باقی مانده آن خیزش را حکایت می‌کرد. این مقاومت در انتهای نیمه نخست سال ۶۱ بیش از پیش دشوار و شکست آمیز شد. مبارزه برای دفاع از «شوراهای» بی‌یال و کوپال و معجزه متولد جنبش ۵۷ به پایان راه خود رسید و سنگر به سنگر مقهور قوای قهر و طوفان تهاجم سراسری فاشیسم هار بورژوازی گردید. گفتگوی «نظارت شورایی» توده کارگر بر چرخه تولید سرمایه و حساب دخل و خرج مراکز کار، امکان تداوم خود را عجلتا به طور کامل از دست داد زیرا وحوش فاتح بورژوازی هر میزان پافشاری کارگران بر این خواست را با سرکوب، بیکارسازی و اعدام پاسخ دادند. کارزار حفظ بخشی از دستمزد با نام «سود ویژه» اگر تا اواخر سال شصت دستاوردهایی داشت، در سال بعد سوای تحمل شکست سرنوشت دیگری نیافت. در سایر عرصه‌ها نیز وضع چنین شد و کل این رخدادهای توان مقاومت جنبش کارگری در مقابل موجهای پی در پی و لحظه به لحظه تهاجم فاشیسم اسلامی را فرسود و به ورطه افت انداخت. اندک، اندک احساس شکست همه جا مستولی گردید. جنبش کارگری شمار کثیری از فعالان و افراد مبارز و اثرگذار خود را از دست داده بود. عده زیادی در زندان‌ها به سر می‌بردند. عده‌ای که تا آن زمان از مهلکه جان سالم به در برده بودند خود را در معرض دستگیری می‌دیدند. جمعیت قابل توجهی حتی اگر

چنین خطری را به صورت جدی احساس نمی کردند، باز هم چشم اندازی برای ادامه پیکار و فعالیت نمی دیدند. از میان گروههای اخیر خیلی ها ترجیح دادند از خیر اشتغال بگذرند. خود را باز خرید کنند و راه دیگری برای امرار معاش پیدا نمایند یا حتی راهی خارج کشور گردند. کل این ها ظرفیت جنبش روز طبقه کارگر برای مقاومت در مقابل موج تعرضات مستمر رژیم را پائین می آورد. معنای این سخن به هیچ وجه آن نیست که توده کارگر بساط اعتراض و مبارزه جمع کردند. چیزی که در هیچ جامعه سرمایه داری و در هیچ شرایط تاریخی ممکن نیست. حرف بر سر تعطیل اعتصابات و مبارزات نیست، سخن از یک افت اجباری و قهری است که جنبش کارگری به دنبال مدت ها عقب نشینی، فرسایش قوای پیکار و شکست بعد از شکست متحمل می شد. فاشیسم اسلامی بورژوازی، همه جا پیروز بود، هر مطالبه ای را نکول می کرد، هر گونه انتظار را عقب می راند، هر اعتراض را در هم می کوبید، هر نجوایی را خفه می ساخت، هر تماس میان کارگران را آماج شبیخون می نمود. هر چشم انداز را در تیرگی فرو می برد، هر روزه امید را مسدود می کرد. هر فریاد را به گلوله می بست، اعتبار مبارزه، همبستگی و همزمی را تنزل می داد. در چنین وضعی جنبش کارگری کلاف افت به گردن پیچید و کارگران راه تمرین مامشات پیش گرفتند. مبارزه پر شور برای مطالبات روزمره، دفاع متحد از آنچه خود «شورا» می نامیدند، صف آرائی برای تصرف کارخانه و اداره شورایی آن، کوبیدن بر طبل حضور در برنامه ریزی چرخه تولید و نوع این خواست ها اندک، اندک جای خود را به جنگ و ستیز بر سر سهم خرید از «تعاونی ها» یا چگونگی شرایط گرفتن وام از این و آن صندوق سرمایه داران داد. وقتی که شمشیر مبارزه روز به شدت کند بود و نمی برید، مامشات با انجمن اسلامی و چانه زنی با شوراهای اسلامی کار یا خانه کارگر و انجمن های صنفی یک راه تلاش برای فرار از قبول بیکاری و تن دادن به اخراج حتمی گردید. عریضه نگاری، طومار نویسی، بست نشینی و دخیل بستن به نهادهای قدرت سرمایه نیز از دل این وضع بیرون آمد. پدیده هایی که در جنبش کارگری ایران پیشینه چندان ناداشتنند. توده های طبقه ما در اینجا، در هیچ دوره ای از انجام این نوع کارها خیری ندیده و نتیجه ای نگرفته بودند. در شان از زندگی، از رابطه میان خود و سرمایه و سرمایه داران و دولت سرمایه داری، آموخته هایشان از سالیان متمادی کارزار با نظام بردگی مزدی و ماشین دولتی بورژوازی، این بود که آویختن به نوع کارهای یاد شد، به طومار نویسی و بست نشینی بسیار بهبوده است.

حافظه آنها کوه تجاربی را حمل می‌کرد که با صدای رسا می‌گفتند و آژیر می‌کشیدند که در پهنه مصاف میان طبقه کارگر و سرمایه دار، فقط قدرت طبقاتی تعیین کننده همه چیز است. فقط این قدرت است که تکلیف جدالها را مشخص می‌سازد. کارگران ایران این درس را از کتابها بیرون نکشیده و از احزاب نیاموخته بودند، بیشتر از همه، صاحبان سرمایه و دولت درنده سرمایه‌داری، به آنان فهمانده بودند که در طول و عرض جهنم بردگی مزدی، عریضه نگاری و بست نشینی «بستن پل برای عبور از آبروی خویش» و در اینجا آبروی موجودیت، اعتبار و قدرت اثرگذاری طبقاتی خود است. ساختار شعور و شناخت توده کارگر ملامال از این تجربه‌ها و درس‌ها بود. توده کارگر ایران حتا در سالهای بعد از کودتای جنایتکارانه ۲۸ مرداد ۳۲ هیچ رغبتی به طومارنویسی و بست نشینی نشان نداد. شکست خورد، تضعیف شد، از ابراز قدرت به سیاق سابق باز ماند اما عریضه نگار و بست نشین نشد. اگر توانست اعتصاب نمود و اگر زیر فشار سرکوب یارای اعتصاب در خود نیافت، دانست که عریضه نگاری هم گرهی از کوه مشکلاتش باز نخواهد کرد. با همه اینها آنچه شکست قیام بهمین به بار آورد، به ویژه حوادث سال‌های ۶۰ به بعد چنان سهمگین و سنگین بود که کارگران را به استیصال‌آمیزترین و خفت‌بارترین شیوه پیگیری خواسته‌ها سوق داد. چرا توده کارگر در دوره بعد از کودتا به چنین ورطه‌ای نغلطید، اما در سال‌های دهه شصت راه این سقوط را پیمود، پرسشی است که یافتن پاسخ یا پاسخ‌های آن شاید کمکی به تعمیق شناخت ما از مسائل مبارزه طبقاتی باشد. در این گذر به برخی تمایزات میان این دو دوره و تأثیرات آنها بر زندگی و پروسه پیکار کارگران نظر اندازیم.

در سال ۱۳۳۲ طبقه کارگر ایران، کودتاگران و شرکای امپریالیست آنها را بسیار خوب می‌شناخت. سلطنت سرمایه و رژیم کودتا را مظهر تمامی قهر، بربریت و جنایت ضد کارگری، ضد انسانی می‌دید، کودتا را حادثه‌ای سیاه می‌دانست که رخ داده است تا بر هر چه امید، انتظار، خواست و چشم انداز او است تندباد سیاه قهر و نابودی توفد. تا قدرت عظیم طبقاتی او را در هم بشکند، آحاد توده هایش را به جرم هر نفس کشیدن اعتراض‌آمیز راهی سیاهچال کند و تسلیم جوخه اعدام نماید. کارگران در آن زمان به درستی و با درایت به رخداد سیاه کودتا این گونه نظر می‌کردند و بر همین اساس هیچ دلیلی برای بستن دخیل به هیچ نهاد دولتی یا بست نشینی در مقابل این و آن دستگاه قدرت سرمایه نمی‌دیدند. تصویر جمهوری

اسلامی در ذهن کارگران، به ویژه در چند سال نخست، بدبختانه چنین نبود. این رژیم کوهی از اغراض ماوراء ارتجاعی ارضا نشده و فسیل شده آزمندترین و هارترین بخش بورژوازی بود که توسط آتشفشان عظیم جنبش سراسری طبقه کارگر از عمق به سطح منتقل و در پروسه پرتاب، می کوشید تا کل آتشفشان را مهار کند و بر زمین و زمان زندگی زلزله آفرینان کارگر، مستولی گردد. نماد تمام عیار فاشیسم هار بورژوازی بود اما بخش وسیعی از توده‌های کارگر، آن را ثمره «انقلاب» خود می‌دیدند!! و به غلط، زیر مهمیز توهم و ناآگاهی می‌انگاشتند که باید با وارد ساختن فشار، فریاد دردها و سر دادن شکایتها بر سر عقلش آورد!! توده سترگ توهماتی که به جمهوری اسلامی مجال می‌داد تا پایه‌های حاکمیت فاشیسم دینی سرمایه را هر لحظه از لحظه پیش مستحکم‌تر، کارگران را از هستی ساقط‌تر و جنبش کارگری را زمین گیرتر و مقهورتر و منکوب‌تر سازد.

تمایز بالا تنها یا حتما مهم‌ترین تمایز میان محتوای تلقی طبقه کارگر ایران از رژیم محصول کودتای ۲۸ مرداد و دولت اسلامی سرمایه‌داری نبود. تفاوت مهم‌تر و اثرگذارتری هم وجود داشت. سلطنت حاصل کودتا یک دیکتاتوری متمرکز، بوروکراتیک، بدون هیچ تشمت درونی و نماد کامل تبعیت بدون هیچ چون و چرای کل بورژوازی حاکم از یک جناح و در رأس آن شخص شاه و امپریالیست‌های امریکایی بود. همه بخش‌های بورژوازی صاحب سهام حاکمیت، این تبعیت محض بدون هیچ قید و شرط را قبول داشتند. رقابت چندانی میان جناح‌ها مجال بروز نمی‌یافت. نقش مافیای مسلط حاکم در برنامه‌ریزی نظم اقتصادی و سیاسی و همه چیز سرمایه‌داری بلامعارض به حساب می‌آمد. هیچ بخش یا جناحی هیچ زمینه‌ای برای طرح و تبلیغ نظرات یا راهبردهای متفاوت خود نمی‌دید. هیچ دار و دسته درون ساختار حاکمیت سرمایه‌داری دلیلی برای جلب توهم کارگران به سیاست‌ها و راه حل‌های خود در مقابل شرکای دیگر مشاهده نمی‌نمود. دستجات رقیب بورژوازی به هیچ وجه توان اپوزیسیون نمائی و تسویه حساب‌های درونی نداشتند و تلاش برای به صف کردن کارگران در پشت سر جناح خود نیز اولاً محال و ثانیاً بی‌معنی می‌شد. در آنجا قرار بود که: «همه آوازها، از شه، ولو از حلقوم عبدالله باشد» در جمهوری اسلامی چنین نبود و ساختار قدرت چنین وضعیتی نداشت. این رژیم از آغاز به صورت ترکیبی از کانون‌های مافیائی، قدرت سرمایه پدید آمد. مراکزی که هر کدام مالکیت شمار بیشتر یا کمتر بنگاههای مالی،

صنعتی، تجاری یا در یک کلام مالکیت بخشی از سرمایه اجتماعی را در دست داشتند. هر کدام این باندها برای گسترش نامحدود سهم خود در تصاحب سرمایه‌ها و نقش خود در ساختار حاکمیت به هر جنایت، سبعیت و بربریتی دست می‌زدند. هر مافیا و باند برای داشتن بیشترین سهم در دولت، بیدادگاهها، محاکم قضائی، اداره زندان‌ها، سازماندهی ارتش، سپاه، بسیج، پلیس، لباس شخصی، گشت‌های کنترل و مراقبت یا سایر قوای سرکوب، به هر دسیسه و ترفندی دست می‌یازید. خیلی‌ها در شروع کار به جرگه سهامداران کوچک بورس مالکیت و حاکمیت تعلق داشتند یا شاید سهام چندانی نداشتند، اما با همه توان تقلا و توطئه می‌کردند تا از طریق تحکیم و توسعه جایگاه خود در ماشین دولتی به سرمایه‌های عظیم دست یابند. ساختار قدرت در اینجا اجماعی از آزمندترین، فاشیست‌ترین و سیری ناپذیرترین گروه‌های بورژوازی بود که در پاسداری از نظام بردگی مزدی و تحمیل این نظام بر توده‌های کارگر در اخوت کامل به سر می‌پرند. اما در درون مرزهای این وحدت، همه در حال طرد و تصفیه همدیگر و مصادره سهام مالکیت و قدرت سایرین به نفع خویش بودند. این گروه‌ها برای در هم کوبیدن جنبش کارگری، یکصدا، متحد و با وحدت کامل قدم بر می‌داشتند و ضمن توسل به همه شیوه‌های قهر ضد انسانی، در سازماندهی فاشیستی عقب مانده‌ترین کارگران علیه هر جهتگیری ضد سرمایه‌داری توده کارگر نیز از هم پیشی می‌جستند، اما همزمان تمامی امکانات خود از جمله همین سازماندهی توده‌ای فاشیستی را برای تسویه حساب علیه همدیگر هم به کار می‌گرفتند. جمهوری اسلامی چنین ترکیبی داشت و همین امر یعنی جدال همیشه جاری و همه جا ساری مافیاهای درون و حاشیه ساختار حاکمیت سرمایه به دوام توهم توده‌های کارگر و متوهم ماندن آن‌ها به این یا آن باند بورژوازی حاکم کمک می‌کرد. جناح‌های مستمراقب را باعث و بانی مشکلات اقتصادی و اجتماعی دانگنیر کارگران، به طور مثال بیکاری، فقر، وضع نابسامان بیمه و درمان و سایر مصیبت‌های زندگی آنان معرفی می‌کردند و در این میان توده کارگر اسیر این توهم باقی می‌ماند که گویا ریشه معضل نه در وجود سرمایه و نه در کل رژیم حاکم سرمایه‌داری بلکه در ندانم کاری‌ها یا کسر و کمبودهای مدیریتی این و آن جناح است. وضعیتی که بست نشینی، عریضه نگاری و دخیل بستن‌های توهم آمیز و فاجعه بار کارگران به امید بهبود وضع زندگی خویش را دامن می‌زد. عوامل بالا در متن احساس شکست، عقب نشینی‌ها، سرکوب شدن‌ها، ناامیدی، بی‌اقتی‌ها

و سرخوردگی‌های ناشی از بدفرجامی جنبش سراسری سال‌های ۵۶ و ۵۷، در سوق دادن جنبش کارگری ایران به ویژه در سال‌های ۶۰ و بعد، به ورطه یکی از بدترین دوره‌های زمینگیری و استیصال نقش بازی می‌کرد. تأثیر کل این عوامل یا به زبان دقیق‌تر، کل مؤلفه‌های مربوط به شکست خیزش سال ۵۷ بر جنبش کارگری راه البته فقط وقتی می‌توان به درستی درک کرد که آنها را در کنار آنچه در همین دوره، در سطح جهانی میان دو طبقه اساسی دنیای سرمایه‌داری جریان داشت، کندوکاو کنیم. دوره‌ای که بورژوازی بین‌المللی خود را برای یک تهاجم سراسری انفجارآمیز جهت بازتقسیم مجدد کار اضافی و لازم به زیان طبقه کارگر و سلاخی پی در پی معیشت روز توده‌های کارگر مجهز می‌ساخت. قطب سرمایه‌داری دولتی دنیا با بیرق «اردوگاه سوسیالیسم» آستانه فروپاشی را می‌کوبید. جنبش کارگری جهانی تا دورترین نقطه‌ها عقب می‌نشست و بورژوازی با تمامی قدرت به پیش می‌تاخت. کارگران ایران آوار کل این حوادث را بر سینه زدگی و جنبش خویش آوار می‌یافتند.

فصل یازدهم

نیمه دوم دهه شصت، تبعات و آثار شوم شکست

شکست‌ها در مواردی پلکان پیروزی‌های آتی می‌شوند و در خیلی وقت‌ها بالعکس، نقطه آغازی برای شکست‌های فاحش و پی در پی بعدی می‌گردند. اینکه شکست، کدامیک از دو فرایند بالا را بار آورد، بستگی تنگاتنگی به نوع رویکرد، ویژگی آرایش قوا، درجه قوام، استخوانبندی طبقاتی و بالاخره محتوای کسر و کمبودهای جنبش کارگری در پروسه وقوع و تحمل شکست دارد. شکست انقلاب اکتبر را می‌توان فاجعه بارترین رخداد، در تاریخ مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر دنیا به حساب آورد. نه از این لحاظ که کارگران جامعه‌ای معین پس از سالها پیکار پردرخشش، شکست خوردند و در مقابل قدرت سرمایه از پای در آمدند، بلکه به این خاطر که شکست خوردگان و همراه آنها، کل طبقه کارگر جهانی همان شکست را عین پیروزی تلقی کردند!!

رویکردی که از شروع قرن بیستم برای مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر تعیین تکلیف می‌کرد بر طبل این تحریف کوبید که گویا پرولتاریا پیروز و بورژوازی سقوط کرده است!! گویا نظام سرمایه‌داری راهی گورستان و سوسیالیسم در حال معماری و تکمیل است!! دهها میلیون کارگر روس سناریو را باور کردند، این باور را شعور خود ساختند و هستی اجتماعی خویش را به این شعور وارونه آویختند. در حالی که فشار استثمار و حاکمیت بردگی مزدی آنها را می‌فرسود، خود را از زنجیر اسارت سرمایه رها پنداشتند!! مثل گذشته، حتی ژرف‌تر و کوبنده‌تر، از کار خود جدا بودند، نیروی کارشان را با نازل‌ترین بها می‌فروختند، هیچ دخالتی در تعیین سرنوشت تولید، حاصل کار و زندگی خود نداشتند، کماکان برده مزدی بودند،

اما همه چیز را باژگونه می‌دیدند و جنجال حاکمان جدید پیرامون برقراری سوسیالیسم و سقوط سرمایه‌داری را باور می‌کردند. غائله به اینجا ختم نمی‌شد. صدها میلیون کارگر جهان یا عظیم‌ترین بخش طبقه کارگر آن روز دنیا نیز شریک منفعل یا فعال این خیالپردازی‌ها شدند. آرایش نوظهور سرمایه‌داری در کشور «شوراها» را قبله حاجات خود یافتند، به آن دخیل بستند، الگوی رهائی خویش و بشریت به حساب آوردند. در پشت سر احزاب آویزان به آن امامزاده صف بستند. تحکیم پایه‌های قدرتش را تضمین خلاصی بشر از شر استثمار و فقر و گرسنگی و آوارگی و وجود جامعه طبقاتی انگاشتند!! تحلیل‌ها، بیانیه‌ها، فراخوان‌ها و دستورالعمل‌هایش را چراغ راه پیکارهای روز و فصل الخطاب مطمئن پیچ و خم مبارزه طبقاتی شناختند.

سکنداران قدرت محصول انقلاب اکتبر، از توهم توده کارگر، به نفع ماندگارسازی حاکمیت جدید، جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر، سوسیالیسم خواندن سرمایه‌داری متمرکز دولتی، همه بهره برداری‌ها را کردند. با بخشی از طبقه سرمایه‌دار جهانی عقد اخوت بستند، بخشی که شریعت، اقتصاد سیاسی و نسخه آنها پیرامون «رشد آزاد»!! یا «انکشاف غیرامپریالیستی» سرمایه‌داری!! را ساز و کاری موفق برای تسویه حساب با رقبای طبقاتی درون جوامع خود می‌دیدند. این بخش بورژوازی راهبردهای حاکمان قطب جدید سرمایه را با ولع بلعید. با شتاب و سینه چاک از بورژوا بودن تبری جست!! مؤمن متقی «کمونیسم» و «مارکسیسم» شد، حزب پشت سر حزب تشکیل داد و کل این احزاب را «کمونیست» و «مارکسیست لنینیست» نام نهاد. این احزاب دست‌در دست حزب برادر «اردوگاه سوسیالیسم» را آفریدند، «انترناسیونال کمونیستی» بر پای کردند، بیرق رهائی پرولتاریا و بشریت افراشتند!! جدال خود با رقبایان بر سر چگونگی توسعه سرمایه‌داری و میزان سهم در مالکیت سرمایه‌ها و ساختار قدرت سرمایه را جنگ طبقه کارگر و «خلق» علیه امپریالیسم خواندند!! با همین شعارها جنبش کارگری کشورها را از سنگر جنگ علیه سرمایه خارج و لشکر رزمنده تحقق انتظارات ارتجاعی و ضد کارگری خود نمودند. ماجرا به اینجا ختم نشد. بورژوازی اردوگاهی اهداف، افکار، انتظارات، باورها، رقابت جوئیها، سهم خواهیها، اقتصاد سیاسی، الگوی سوسیالیسم و کمونیسم خود، روایتش از تاریخ، جامعه، دولت، طبقات و مبارزه طبقاتی را به نام مارکس آویزان کرد!! این کار عملاً به معنای کفن و دفن تمامی دستاوردهای تا آن روز

طبقه کارگر جهانی در پهنه کارزار طبقاتی و ارتقاء شعور و شناخت ضد سرمایه‌داری خود بود. بحث بر سر تحریف نظرات، تحلیل‌ها یا مسخ نقد مارکسی اقتصاد سیاسی نیست. چنین استنباطی به نوبه خود مکتبی است. آنچه بورژوازی اردوگاهی و احزاب لنینی کردند، مسخ و بازگونه پردازی نظریات یا رویکرد و شیوه شناخت مارکس از سرمایه‌داری، سوسیالیسم، پرولتاریا و سایر مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی نبود. آنها کل آثار و دستاوردهای پراکسیس چندین قرن جنبش کارگری بین‌المللی در کارزار ضد بردگی مزدی را که توسط آگاه‌ترین و تیزبین‌ترین نماینده این جنبش تشریح شده بود، منجمد و خاکسپاری کردند. همه آنچه را که طبقه کارگر در پروسه پیکار چند صد ساله خود به ویژه قرن نوزدهم، به عنوان راهبرد، راهکار، افق، نوع نگاه به تاریخ و جامعه و جهان یا استراتژی مبارزه رادیکال طبقاتی بر سینه تاریخ حک نموده بود آماج شبیخون‌های رفرمیستی ساختند. رابطه خرید و فروش نیروی کار یا بنمایه سرمایه‌داری را غسل تعمید کمونیستی کردند و تحمیل قهرآمیز آن بر طبقه کارگر را عین سوسیالیسم و کمونیسم خواندند!! دولت ایدئولوژیک سرمایه را ساختار قدرت سیاسی کارگران جار زدند!! فاز روز تکامل تولید سرمایه‌داری را امپریالیسم تنزیل بگیر و استیلای مشتی فینانیست نامیدند!! پیکار ضد سرمایه‌داری را با امپریالیسم ستیزی سهم خواهانه بخشهائی از بورژوازی جایگزین نمودند، سرچشمه کمونیسم را در مغز دانشوران طبقه سرمایه‌دار آدرس دادند و پرولتاریا را موجود بی‌شعور محصور در اندیشه خورد و خوراک روز و مجبور به اطاعت از اندیشمندان منجی به حساب آوردند. برنامه‌ریزی سرمایه‌داری را سوسیالیسم فریاد زدند و اتحاد احزاب یک بخش از بورژوازی جهانی علیه بخش دیگر را بین الملل کمونیسم طبقه کارگر جهانی نامیدند و دنیا کارهای دیگر از این سنخ که انجام دادند. شکست اکتبر سونامی بالا را راه انداخت. به نوع دیگر شکست نگاه کنیم. ۴۶ سال پیش از اکتبر، کارگران پاریس به دنبال سالها مبارزه علیه سرمایه‌داری، انقلابات فوریه و ژوئن ۱۸۴۸، برپائی انترناسیونال اول، به وحشت انداختن بورژوازی قاره از شیخ کمونیسم، به دنبال همه اینها آهنگ به زیر کشیدن سرمایه‌داران از اریکه قدرت و به دست گرفتن سرنوشت کار و تولید و زندگی خود کردند. آنها سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی خویش را در سطح معینی از بالندگی و بلوغ، چاشنی یک انفجار رادیکال ضد سرمایه‌داری نمودند. ماشین دولتی سرمایه در پاریس را خرد کردند و سرنوشت کار و تولید و حیات اجتماعی خویش را به

گونه‌ای شورائی در اختیار گرفتند. این کارگران هم پس از هفتاد روز شکست خوردند و در مقابل ماشین قهر نظامی بورژوازی از پای در آمدند. قیام آنان، با هیچ کدام از تحریفات و گمراهه آفرینی‌های بالا همراه نبود، کموناردها به هیچ نیروی بالای سر خود آویختگی نداشتند، هیچ حزب ماوراء خود را به قدرت نرساندند، از نقطه شروع تا پایان، ضدیت با سرمایه و استثمار سرمایه‌داری را فریاد زدند، هیچ رویکرد سرمایه محور را جایگزین این ستیز نداشتند. به جهان اعلام کردند که ریشه کل بدبختی‌ها در وجود سرمایه است و راه پیکار علیه همه مصیبت‌ها را در جنگ با سرمایه می‌بینند. قدرت آنها قدرت جمعی آحاد همزنجیران بود و با همین قدرت شورائی به برنامه‌ریزی کار و تولید پرداختند. در طول هفتاد روز میدان‌داری هر چه توانستند برای برچیدن بردگی مزدی انجام دادند و همزمان در برابر ارتش بورژوازی مقاومت نمودند. هفتاد روز جامعه گردانی کارگری شورائی با رویکرد گسست از نظام سرمایه‌داری را پیش بردند، برای بقای این جامعه گردانی، لحظه، به لحظه، تهاجم پلیس و ارتش سرمایه را دفع نمودند. در ادامه کارزار، وجب به وجب خاک پاریس را سنگر مقاومت و دفاع از قیام خود و دستاوردهای ضد سرمایه‌داری این قیام نمودند. تا نفس آخر جنگیدند، تن به تن بر خاک افتادند، در همه آنات این جنگ می‌دانستند که علیه استثمار و حاکمیت بردگی مزدی می‌جنگند، جنگی از همه لحاظ نابرابر که میان آنها و سرمایه جاری است. کموناردها هم شکست خوردند اما این شکست هیچ سنخیتی با شکست طبقه کارگر روسیه و انقلاب اکتبر نداشت. شکست اکتبر حاصل استیلای اندرونی سوسیال دموکراسی لنینی بر جنبش کارگری روسیه بود. رویکردی که این جنبش را در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، از محور پیکار ضد سرمایه جدا می‌کرد، به کارگران آموزش می‌داد که توسعه هر چه عظیم‌تر سرمایه‌داری در صدر رسالت تاریخی طبقه آنها!! و شرط حتمی استقرار سوسیالیسم است!! به توده کارگر می‌گفت که رهائی خود را در آویختن به حزب بالای سر خود ببیند و دورنمای این رهائی را در عروج حزب به عرش قدرت سیاسی و مالکیت دولت بر سرمایه اجتماعی جستجو کنند. جنبش کارگری روسیه زیر فشار آموزش‌های این رویکرد، به ورطه شکست افتاد، در حالتی که خود را پیروز می‌پنداشت!! فاجعه بارترین شکست را فتح عظیم تاریخ می‌خواند و با همین توهم، پرولتاریای جهان را راهی فرساینده‌ترین گمراهه‌ها می‌ساخت. کموناردها بالعکس درخشان‌ترین درس‌ها را پیش پای همزنجیران خود در جنگ

علیه سرمایه قرار دادند و به همه کارگران دنیا راه و رسم پیکار ضد سرمایه‌داری آموختند. شکست‌ها با رجوع به بنمایه طبقاتی رویکرد شکست خوردگان، نتایج و عواقب متضاد می‌زایند. جنبش کارگری دهه ۵۰ و سال‌های ۵۶ و ۵۷ ایران نیز متحمل هول‌انگیزترین شکست‌ها شد و عوارض دهشتناکی به دنبال آورد. در اینجا هم درصد وسیعی از توده کارگر با کوله بار عظیم توهم، خود را پیروز پنداشتند!! و درصدی که شکست را احساس نمودند قادر به هیچ ریشه‌یابی آگاهانه و سرمایه‌ستیز این شکست نشدند. در مورد حزب توده که عمده و اکره فاشیسم اسلامی بورژوازی بود قرار نیست صحبت کنیم. طیف غیراردوگاهی و غیرپروچینی چپ هم در تحلیل شکست، از توده کارگر عقب‌تر و متوهم‌تر ظاهر شد. کارگران اگر شکست را احساس کردند، این احساس را از اعماق شرایط کار، استثمار، مبارزه و زندگی خود گرفتند و آن را با تار و پودی از سرمایه‌ستیزی خودجوش طبقاتی اظهار نمودند. در مورد چپ چنین نشد، ترجیح بند گفته‌ها و حاصل تحلیل‌های!! این طیف فقط آن بود که کارگران حزب نداشتند و ریشه همه شکست‌ها در بی‌حزبی طبقه کارگر قرار داشته است!! جنبش کارگری با این پاشنه آشیل و زیر فشار سردرگمی‌ها، قادر به اتخاذ هیچ رویکرد رادیکال و سازنده‌ای در مقابل عواقب شکست نشد. از جهتگیری طبقاتی سرمایه‌ستیز، در مقابل ارتجاع بورژوازی مصادره‌کننده انقلاب عاجز ماند و این عجز همراه با آنچه در سالهای پایانی دهه ۵۰ خورشیدی در جامعه ایران اتفاق افتاد، شکست جنبش کارگری ایران را یکی از بدترین شکست‌ها کرد.

عوارض مستقیم و غیرمستقیم شکست کارگران در بهمن ۵۷

۱- عروج جهانی فاشیسم هار اسلامی بورژوازی

طغیان فاشیسم دینی بورژوازی در خاورمیانه، شمال آفریقا، آسیای مرکزی و سراسر جهان سرمایه‌داری از سالهای دهه ۸۰ قرن بیستم به بعد، واقعیتی غیرقابل انکار است. برای ظهور و طوفان آسا شدن این پدیده، مثل هر حادثه دیگر تاریخی، عوامل مختلفی را می‌توان نام برد، اما در یک کندوکاو ریشه‌ای و کارگری، سه عامل، از همه اساسی‌تر و مهم‌تر به نظر می‌آید. این سه عامل یا مثلث واقعی زاینده فاشیسم دینی بورژوازی عبارت بودند از:

۱. حالت انفجار آمیز پویه انحطاط تاریخی سرمایه‌داری

۲. موقعیت مستأصل و فرسوده جنبش کارگری بین‌المللی

۳. شکست کوبنده طبقه کارگر ایران در رخدادهای منتهی به قیام بهمن ۵۷

موضوع بحث حاضر تشریح پویه انحطاط سرمایه‌داری یا موقعیت جنبش کارگری جهانی نیست. پیرامون پروسه شکست جنبش کارگری ایران در سال ۵۷ هم در جاهای مختلف از جمله همین کتاب بحث کرده ایم. آنچه اینجا مطمح نظر است صرفاً بررسی تأثیر شکست سال ۵۷ طبقه کارگر بر روی عروج جهانی فاشیسم اسلامی بورژوازی است. مضحک خواهد بود اگر عوارض این شکست برای مبارزه طبقاتی توده کارگر با شکست انقلاب اکتبر قیاس شود!! چنین قیاسی ابتدال آمیز است زیرا اولی در قیاس با دومی حتی پر کاهی در مقابل عظیم‌ترین سلسله جبال‌ها نیست، اما آیا این بدان معنی است که پس لرزه‌های شکست بهمن برای جنبش کارگری دنیا قابل چشم پوشی است؟! هر که چنین پندارد، رویکرد لغو کار مزدی اسیر این پندار نیست. شکست اکتبر جنبش کارگری بین‌المللی را از ریل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری خارج و به وحشت زار جدال برای جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکلی دیگر، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و مانند اینها پرتاب کرد. شکست سال ۵۷ طبقه کارگر ایران وقتی رخ داد که سالها پیش از آن، تناقضات سرشتی و بحران خیزی ذاتی سرمایه‌داری مدار اوج می‌پیمود، نظام بردگی مزدی ماندگاری هر صبح تا شب خود را به تشدید قتل عام معیشت، گرسنه سازی و بی‌خانمانی مرگزای ۴ میلیارد نفوس کارگری دنیا قفل کرده بود. میلیاردها کارگر در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین و جاهای دیگر با سر دادن هر صدای اعتراض فقط گلوله داغ دریافت می‌کردند. هیچ چیز نداشتند، شبانه روز برای سرمایه کار می‌کردند، کشنده‌ترین فشار استثمار را تحمل می‌نمودند، با حاصل استثمار خویش، سراسر آفاق سرمایه‌داری را از سرمایه و سود می‌انباشتند، با همه اینها فاقد قوت لایموت بودند. آب قابل شرب، دکتر، دارو و درمان برایشان حکم کیمیا داشت. ۷۰ درصدشان سواد خواندن و نوشتن نداشتند. در زاغه‌ها به سر می‌بردند، تازیانة تحقیر و ملامت می‌خوردند، از همه موحش‌تر و رعب آورتر آنکه هیچ روزنه امیدی به آینده و هیچ دریچه شناختی به راه درست پیکار طبقاتی علیه اساس این مصیبت‌ها و فاجعه‌ها در پیش دیدگان‌شان باز نبود. توده کارگر یک بخش دنیای سرمایه‌داری در چنین وضعی به سر می‌برد. در همین بخش جهان

لایه‌ای از بورژوازی وجود داشت که از میزان سهم خود در مالکیت سرمایه‌ها، تصاحب سودها و حصه قدرت رضایت کافی نداشت و برای به صف نمودن توده عاصی کارگر در پشت سر خود، برای تبدیل نارضائی این کارگران به سکوی تسویه حساب با شرکا و رقبای طبقاتی، از کل ساز و برگ‌های توحش بهره برداری می‌کرد. به ناسیونالیسم و مذهب می‌آویخت. کارائی اولی در پی ورشکستگی سوسیالیسم بورژوائی واردگاه، «استعمارستیزی»، «استقلال طلبی»، «ضد امپریالیسم خلقی»، «جنبش رهائی بخش ملی» و مانند اینها، روند افول می‌پیمود. لومومباها، نکرومه‌ها، فانونها، ناصرها، بن بلاها، وارثان سیمون دوبولیوار، امه سزرها، کاستروها، نهروها، مصدق‌ها و سوکارنوها به بایگانی تاریخ می‌رفتند و در این میان شریعت و به طور خاص اسلام بود که مشکل بخش مورد بحث بورژوازی را حل می‌کرد. فاشیسم اسلامی راهکاری برای مصادره موج قهر استثمار شونده‌گان عاصی سردرگم و بی‌افق بود. فروماندگی جنبش کارگری ایران از جهتگیری رادیکال ضد سرمایه‌داری در دهه ۵۰ و سالهای ۵۶ و ۵۷، شرایط لازم برای به کارگیری این راهکار توسط یکی از درنده‌ترین لایه‌های بورژوازی را فراهم آورد. دقیق‌تر بگوئیم، فاشیسم اسلامی وجود داشت، سرمایه‌داری جهانی زیر فشار عوامل بحران زای اندرونی و اوجگیری بی‌سابقه انحطاط پوئی ذاتی خود باردار این جنین دهشت‌زا بود، کمونیسم اردوگاهی و لنینی آن را به اندازه کافی تغذیه می‌نمود، اما شکست جنبش کارگری ایران در شروع دهه ۸۰ قرن بیستم، قابله تولد و عروج آن به صورت یک سونامی ویرانگر دولتی گردید. برای نخستین بار در تاریخ سرمایه‌داری، ساختار قدرت سیاسی و ماشین برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیک سرمایه شد، از حالت اپوزیسیون بیرون آمد، حتی از حد یک دولت متعارف بورژوازی بسیار فراتر رفت. بختک وار راه افتاد تا بخش هر چه عظیم تری از دنیای روز را حوزه سیادت و قیادت خود کند، راه تبدیل شدن به یک قطب ایدئولوژیک میدان دار بورژوازی جهانی را پیمود. متعاقب آنچه در بهمن سال ۵۷ در ایران رخ داد، هارترین بخش طبقه سرمایه‌دار در خاورمیانه، افریقای شمالی، مرکز و جنوب شرقی آسیا، شروع به کشیدن انسان ستیزانه‌ترین نقشه‌ها برای تحقق رؤیاهای ارضاء نشده سالیان دراز خود کرد. به فکر تسخیر ماشین دولتی سرمایه در جوامع محل حضور خود افتاد، دست به کار سازماندهی میلیتاریستی و ایدئولوژیک فسیل شده ترین، عقب مانده ترین، مفلوک‌ترین لایه کارگران یا لومپن پرولتاری این کشورها

شد. در ترکیه، افغانستان، لبنان، عراق، مصر، اندونزی، پاکستان، مالزی، سودان، سومالی، لیبی، تونس، عربستان سعودی، آذربایجان، تاجیکستان، بحرین، نیجریه و جاهای دیگر، اسلام را ظرف ابراز وجود طبقاتی و درفش سهم خواهی در مالکیت، سود و ساختار قدرت سرمایه جهانی کرد.

آنچه اتفاق می افتاد بر خلاف پندار خیلی ها، ظهور پدیده ای به نام «اسلام سیاسی»!! نبود. مسلمان بودن و نبودن، سیاست گرا یا سیاست گریز بودن هیچ کدام هویت نمای یک رویکرد اجتماعی نیستند. بحث بر سر هستی طبقاتی نیروها یا افشار است. عبارت «اسلام سیاسی» هیچ چیز را روشن نمی کند، هیچ توضیحی در باره واقعیت یک نیروی اجتماعی نمی دهد. هم عده ای کارگر زیر فشار ناآگاهی و شلاق کوبنده توهم ممکن است این یا آن نحله دینی را تابوت اعتراض یا در واقع گورستان مبارزه طبقاتی خود کنند و هم درنده ترین لایه های بورژوازی، مذهب به ویژه اسلام را ساز و کار مناسبی برای شستشوی مغزی کارگران، به صف نمودن آنها در پشت سر خود و تبدیل قدرت پیکارشان به سکوی تسخیر قدرت سیاسی نمایند. کاری که فاشیسم دینی بورژوازی در ایران با موفقیت انجام داد. مقوله «اسلام سیاسی» به لحاظ بار تحریف و باژگونه نمائی، شکل دیگری از همان «پان اسلامیسم ضد امپریالیست»!! بسیار آشنای کمینترن و احزاب لنینی یا اردوگاهی پیشین است. آنها نیز به سراغ صفت امپریالیسم ستیزی رفتند اما در مورد اینکه موصوف کدام نیروی طبقاتی است، روایتش از امپریالیسم چیست و چرا علیه این امپریالیسم یا به قول خودش استکبار جهانی مبارزه می کند، سکوت کامل اختیار نمودند.

با شکست طبقه کارگر در جنبش سراسری سال ۵۷، فاشیسم اسلامی فقط در ایران بر اریکه سکانداری نظم ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سرمایه داری ننشست، در منطقه وسیعی از جهان برای دستیابی به اهرم های مؤثر یا مؤثرتر قدرت و سهم افزونتر در مالکیت سرمایه جهانی به تکاپو افتاد. تکاپو و خیزشی که خیلی زود، رشته های طویل از رخدادهای شورش های ماوراء ارتجاعی، رقابتگری دولت ها و قطبهای مختلف بورژوازی بین المللی در منطقه و جهان را به دنبال آورد. شاید بتوان ظهور محافل موسوم به «مجاهدین افغان» به سرکردگی سرمایه داران صاحب قبیله افغانستان علیه «حزب دموکراتیک خلق» و دولت «نورمحمد تره کی» را اولین حلقه در زنجیره این رخدادهای دانست. ظهور جمهوری

اسلامی لایه‌های همگن بورژوازی حاکم ایران در جامعه همجوار را به این فکر انداخت که آنها نیز می‌توانند اسلام را نبش قبر کنند، پرچم ایدئولوژیک خود سازند، زیر این پرچم بساط ملیت، وطن پرستی و دفاع از شریعت پهن کنند، به جمع آوری قشون پردازند، با این قشون به جنگ کمونیسم روسی مستولی در «وطن» روند و «میهن آبا و اجدادی» را از چنگال کمونیستهای کافر خارج گردانند. اگر بورژوازی همگن آنها در ایران با علم و کتل امریکاستیزی، یک جنبش کارگری ۶۰ ساله را گروگان گرفته و با زور و تحمیق، پیاده نظام قدرت خود ساخته بود، چرا آنها همین بلا را بر سر توده مفلوک کارگر و دهقان افغانستانی نیاوردند؟! اگر فاشیسم دینی سرمایه در ایران سهم خواهی از مالکیت و حاکمیت سرمایه جهانی را مبارزه با «استکبار» امریکائی می‌نامید چرا آنها نام این سهم خواهی را جنگ با استکبار روسی و «کمونیسم» نگذارند. مجاهدین افغان با درس آموزی از شرکای طبقاتی ایرانی شروع به نطفه بندی کردند. نطفه‌ای که به طرفه‌العینی توسط امپریالیست‌های امریکائی، دولت کارتر و شرکای منطقه‌ای آنها آماده زایش و یکه تازی شد. پنتاگون، سیا و حاکمان سعودی در یک چشم به هم زدن ۱۴ میلیون «قرآن» چاپ نمودند و از طریق شبکه‌های مختلف «مجاهد» میان کارگران شهری، روستائی و دهقانان تهیدست افغان توزیع کردند. کاخ سفید پرچمدار دفاع از حریم اسلام شد و جنگ سرد میان قطب‌های قدرت سرمایه جهانی لباس جنگ گرم میان کفر و اسلام پوشید! جنگی که کمی این طرف‌تر طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام، جبهه النصره و سپس صدها شعبه فاشیسم اسلامی دنیا آورد و همچنان در حال به دنیا آوردن است.

۲- قانون گرائی، اپوزیسیون آویزی و انقلاب گریزی

شرایط کار، استثمار و زندگی توده‌های کارگر کلا کشتزار رویش مبارزه قانونی و آویختن به اپوزیسیون مداری متعارف این یا آن لایه بورژوازی نیست. اینجا هر چه هست تضاد، تخصم و جنگ است. شالوده مناسبات بر استثمار و انفصال فزاینده و نامتناهی یک طبقه از ابتدائی‌ترین دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود توسط طبقه دیگر استوار است. هیچ دلیلی برای هیچ نوع و هیچ میزان همزیستی آزادانه و اختیارآمیز وجود ندارد، هر چه هست اجبار، قهر، مماشات مبتنی بر نیاز، اجبار، فروماندگی و جهل در یک سوی و

سوداندوزی، قهر، قدرت و فریب از سوی دیگر است. در بطن این مناسبات هر شکل قانون گرائی، رفرم طلبی یا اپوزیسیون مداری اصلاحات جویانه، صرفا ساز و کار بورژوازی برای تحمیل ماندگاری سرمایه‌داری بر طبقه کارگر است. بر همین اساس تن دادن کارگران به آنچه که صرفا ساز و برگ و سلاح دشمن برای جاودانه سازی استثمار و ساقط ساختن آنان از حق تعیین سرنوشت کار و زندگی خویش است یا باید با قهر پلیسی، زندان، شکنجه و قتل عام صورت گیرد یا از طریق قهر فاجعه بارتر فکری و شستشوی مغزی جامه عمل پوشد. دومی در پویه تحقق خود با هر درجه از مدیریت، برنامه‌ریزی و چیره دستی که همراه باشد، به هر حال نیازمند سطحی از هزینه است. همیشه گفته‌ایم که کفن و دفن جنبش کارگری در سندیکالیسم و رفرمیسم راست نیازمند تقبل نازل‌ترین مایحتاج معیشتی و رفاهی توده کارگر از سوی سرمایه‌داران و دولت آنها است. چیزی که بورژوازی ایران تاریخا حاضر به تحمل آن نشده و نخواهد شد. زیرا به بخشی از طبقه سرمایه‌دار دنیا تعلق دارد که در پروسه توزیع کل اضافه ارزش‌ها میان کل صاحبان سرمایه درصدی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای ایران را به شرکا واگذار می‌کند. بورژوازی ایران برای جبران این میزان «مافات»، سلاخی مستمر، فزاینده و بدون هیچ وقفه بهای نیروی کار، کل معیشت و در همین راستا قتل عام هر نوع حق اعتراض و نفس کشیدن اعتراض آمیز را یگانه راه می‌بیند. این نکته را به کرات گفته‌ایم، اگر تکرار می‌کنیم صرفا از این لحاظ است که بورژوازی مدام به کمک زرادخانه‌های سرکوب فکری که در اختیار دارد خلاف آن را خوراک شعور کارگران می‌سازد. طبقه سرمایه‌دار ایران و دولتش بر خلاف انگاره پردازی‌های مسموم رفرمیست‌های راست و چپ، حتی اهل تحمل هزینه خاکسپاری جنبش کارگری در گورستان رفرمیسم نیست. کارگران غرق در باتلاق گرسنگی، فقر، بیماری، بی‌داروئی، آوارگی، گورخوابی و سایر سیه روزی‌های مولود سرمایه‌داری هم دلیلی برای قانون پرستی و بستن دخیل به امامزاده نظم سرمایه ندیده و نمی‌یابند.

اینها واقعیت‌های مادی مستولی در جهنم سرمایه‌داری ایران است اما مبارزه طبقاتی و پروسه تحولات مادی تاریخ از هیچ الگوی مقدر مکتبی و مرامی تبعیت نمی‌کند. بالعکس، همه واقعیت‌ها زیر فشار چند و چون صف آرائی‌ها و آرایش قوای طبقاتی قرار دارند. در درون همین جهنم نیز، در شرایطی بورژوازی راه سندیکاسازی پیش گرفته است، توده‌های

کارگر مجبور به بستن طناب قانون بر گلولی خویش شده‌اند. سرمایه‌داران سکاندار سفینه انکشاف، استیلا و حاکمیت سرمایه‌داری از جنس سید ضیاء، رضاخان، شاه، ساواک، اصلاح طلبان جمهوری اسلامی سلاح سندیکاسازی دست گرفته‌اند، احزاب عدالت، کمونیست، توده، چپ خلقی، زنجیره طویل محافل میراث دار آنها، متشکل کردن کارگران در سندیکا را نیاز خیز خود، برای پریدن به اریکه قدرت سیاسی یافته‌اند و بالاخره در میان این گرد و خاک آفرینی‌ها بخش‌هایی از طبقه کارگر به فراخوان سندیکاسازی جواب مثبت داده‌اند. اینها در گذشته‌های دور رخ داده بود، اما قانون گرائی، سندیکالیسم و رفرم طلبی بنا بر تمامی دلایلی که پیش‌تر گفته شد، همچنان در جنبش کارگری ایران به وصله نامتجانسی می‌ماند. شکست سال ۵۷ طبقه کارگر و تکمیل فاجعه بار این شکست در سال‌های بعد، اما شرایطی کاملاً متفاوت با گذشته در پی آورد. این شکست به لحاظ دامنه اثرگذاری با هیچ یک از حوادث پیشین، حتی با آثار و عوارض کودتای ویرانگر ۲۸ مرداد ۳۲ قابل قیاس نبود. در ماه‌ها و سالهای پس از کودتا آنچه رخ می‌داد برای هیچ کارگری عجیب و غریب به نظر نمی‌آمد، کارگران می‌دانستند که جنگ را باخته‌اند. رژیم شاه، یک بخش درنده بورژوازی و امپریالیستهای شریک، دست در دست هم کودتا نموده‌اند، بر همه اهرمهای قدرت چنگ انداخته‌اند. جامعه را میدان تاخت و تاز ماشین قهر، سرکوب و قتل عام کرده‌اند. کارگران در آن زمان این‌ها را می‌دانستند، مشکل چندانی در تشخیص وضع دامنگیر خود نداشتند. راه عقب نشینی پیش می‌گرفتند و تلاش می‌نمودند تا هزینه شکست را پائین آرند.

ماجرای در مورد دهه شصت خورشیدی از جمله نیمه دوم آن چنین نبود. در این دوره سرکوب و هولوکاست آفرینی ارتجاع هار بورژوازی فقط یک جزء معضل را تشکیل می‌داد. وخیم‌تر و کوبنده‌تر از آن، زلزله‌ای بود که در شیرازه باورهای کارگران می‌پیچید و ویرانی می‌آفرید. زلزله در بنیاد باورها، باور به سرنگونی طلبی، قدرت نمائی، قهر، قیام، انقلاب، باور به امکان تغییر اساسی و چشم انداز رهائی. کل این ارزش‌ها دچار طوفان شده بود. ارزش‌هایی که در دوره‌های پیش، در گذشته‌های دور و نزدیک، بدون آنکه بنمایه ضد سرمایه‌داری داشته باشند، با ظاهر رادیکال، توده کارگر را جلب می‌کردند و به آنها شور و امید می‌بخشیدند. رژیم ستیزی توخالی، سرنگونی طلبی فراطبقاتی، قیام، انقلاب، آرمان خواهی و رهائی جوئی‌هایی که بار طبقاتی کارگری و سرمایه ستیز نداشتند، از هستی آگاه و شعور بیدار طبقاتی کارگران

نمی‌جوشیدند. عاریتی بودند، بدیل دروغین باورهای رادیکال طبقه کارگر را تشکیل می‌دادند، همه اینها اینک مهر ورشکستگی و ابطال خورده بودند. اما فاجعه بزرگ آن بود که کل این بطلان‌ها، ورشکستگی‌ها و فروریزی‌ها، نه فروپاشی و بی‌اعتباری خود این بدیل‌های دروغین که بالعکس فروپاشی باورها، دورنماها، راهبردها و آرمان‌خواهی‌های طبقاتی توده‌های کارگر قلمداد می‌شد!!! طشت رسوائی رژیم ستیزی فراطبقاتی بورژوازی بود که بر زمین می‌افتاد، اما نه این، که سرنگونی طلبی رادیکال ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر کل اعتبار خود را از دست می‌داد. روایت پوپولیستی انقلاب نبود که بی‌حیثیت می‌شد، انقلاب علیه بنیاد وجود سرمایه‌داری بود که ورشکسته تلقی می‌گردید. افق دروغین و پوشالی‌رئانی نبود که بساط خود را در پیش چشم کارگران جمع می‌کرد. عکس آن اتفاق می‌افتد، آرمان‌زمینی، طبقاتی و رادیکال‌رئانی از بردگی مزدی و وجود طبقات و دولت بود که سهمگین‌ترین ضربه‌ها را تحمل می‌کرد. مشکل فقط خاص جامعه ایران و پس‌لرزه‌های شکست ۵۷ نبود، آنچه اینجا شاهدش بودیم حلقه‌ای از زنجیره طولانی شکست‌ها در مناطق مختلف دنیای روز بود. فقط طبقه کارگر ایران بار سنگین شکست را بر دوش نمی‌کشید. کارگران وسیع‌ترین بخش دنیا عوارض آن را تحمل می‌کردند.

کانون واقعی شکست در عمق تضادهای فاحش جنبشی قرار داشت که درصد عظیمی از کارگران دنیا به آن آویزان بودند اما ربطی به طبقه کارگر و پروسه پیکار ضد سرمایه‌داری‌اش نداشت. جنبش، قیام، انقلاب، سرنگونی یک رژیم و جایگزینی آن با رژیم دیگر، با این خیال باطل که منشأ کل مشکلات در وجود رژیم‌ها است. اگر نوع «سرسپرده»، غربی یا شرقی و دیکتاتورش ساقط گردد، اگر «حاکمیت خلق» استقرار یابد!! اگر سلطه امپریالیست‌ها پایان گیرد!! اگر این حوادث رخ دهد، همه معضلات حل خواهد شد!! این جنبش عقیم دروغین با روایت‌های پوشالی خاص خود از قیام و سرنگونی و انقلاب و افق‌رئایی بود که به طور کامل شکست خورده و طشت رسوائی آن بر زمین افتاده بود، اما کل بدنامی‌ها، رسوائی‌ها و بی‌اعتبار شدن‌هایش یگراست به حساب مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری پرولتاریا نوشته می‌شد. چرا چنین می‌گردید؟ در این کتاب و کتاب‌های دیگر به اندازه کافی در باره‌اش بحث کرده ایم. سرچشمه اصلی ماجرا در شکست انقلاب اکتبر قرار داشت. شکستی که جنبش مورد گفتگو، روایت‌ها و ارزش‌هایش را متولد ساخت و اینک با شکست پی در پی آن در کشورها

و در چهارگوشه دنیا، فاجعه پشت سر فاجعه می‌زائید و تبدیل به سونامی فاجعه‌ها می‌گردید. توده عظیم کارگری که تا دیروز متوهم معجزه‌گری این نوع جنبش، ارزش‌ها و الگوهایش بودند اینک به جای کوبیدن مهر باطل بر خلق‌گرائی و ضد امپریالیسم ناسیونالیستی و کل تحول طلبی دروغین بورژوائی، نسبت به اساس مبارزه طبقاتی، استثمارستیزی، سرنگونی طلبی، انقلاب و آرمانخواهی انسانی ضد سرمایه‌داری بدبین و منزجر می‌گردیدند! تمامی ارزش‌ها، زرق و برق‌ها و جاذبه‌های حماسه‌زای دیروز، اکنون موتور مولد انفعال و سرخوردگی می‌شدند، همه آنها زیر مهمیز نکوهش و پرسش قرار داشتند، «خلق، خلق» گفتن‌های پرحرارت و پرشور، «امپریالیسم ستیزی» افتخارآمیز! «مبارزه ضد دیکتاتوری» سرفرازانه! «سرنگونی طلبی» آکنده از مباحثات و غرور! که همگی ارمغان جنبش جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر بودند، قرب، عزت، ارج و اعتبار خود را از دست می‌دادند، اما کل این رسوائی‌ها و منزلت‌زدائی‌ها و بی‌حیثیت شدن‌ها به حساب جنگ طبقاتی ضد بردگی مزدی پرولتاریا نهاده می‌شد.

تاریکی همه جا و همه چیز را در کلاف خود می‌پیچید، انقلاب کردن دیگر نه فقط هیچ عظمتی را تداعی نمی‌نمود که بیشتر سونامی وحشت را به خاطر می‌آورد. در چنین وضعی و از دل بیابان‌های کویر آگین حاصل چنان زلزله‌ست‌رگ تاریخی و بین‌المللی، تنها گیاهی که برای روئیدن عظیم‌ترین سدها را سر راه داشت، جایگزینی گمراهه رفتن‌ها با جهت‌گیری‌های رادیکال و سرمایه ستیز طبقاتی بود. هر نوع برهوت آفرینی، هر شکل دجال‌گری، هر سناریوی فریب و بربریت نه فقط شانس مقبولیت می‌یافت که با هزاران هلهله و جنجال استقبال می‌شد. شکست این بار جنبش کارگری ایران حلقه‌ای از زنجیره ممتد شکستی سراسری و بین‌المللی بود. شکستی که طبقه کارگر به دنبال یک سده انحلال خود در امپریالیسم ستیزی خلقی، سوسیالیسم اردوگاهی، استقلال طلبی ناسیونالیستی، سرنگونی طلبی فاقد هویت طبقاتی، دیکتاتوری‌گریزی بدون بنمایه ضد سرمایه‌داری یا دخیل بندی به اپوزیسیون‌های ارتجاعی رنگارنگ بورژوازی متحمل می‌شد. توده کارگر در چنبره عواقب شوم این شکست بدون آنکه قادر به نقد ریشه‌ای گمراهه رفتن‌های صد ساله خویش باشد، آماده پرداخت عظیم‌ترین تاوان‌ها در شکل غلطیدن به کجراهه‌ها و باتلاق‌های جدید می‌شد. باور به قانون‌گرائی و مبارزه قانونی، دخیل بستن به سناریوی سیاه انتخابات و معجزه صندوق

رأی، آویختن به نهادهای قدرت سرمایه‌داری، گره زدن سرنوشت کار و زندگی خویش به رفرم پردازی‌های ماوراء ارتجاعی بورژوازی، چشم دوختن به کشف و کرامات این یا آن مافیای طبقه سرمایه‌دار برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران، فضای فکر و زندگی و کار و استثمار و مبارزه توده‌های کارگر را در خود قفل می‌نمود.

چشم دوختن به سناریوی انتخابات و نتیجه آراء، آویختن به تئوری خوب و بد کردن بخش‌های مختلف ارتجاع بورژوازی!! و پناه بردن به آغوش یک جناح رژیم از وحشت جناح دیگر برای اولین بار به گونه‌ای اثرگذار وارد زندگی توده کارگر شد. چیزی که پیش‌تر وجود نداشت. اسناد گواهند که به طور مثال مشروطیت هیچ کارگری را شیفته قانون و مشتاق شنیدن نتیجه آراء ننمود. اگر کارگرانی پای صندوق رفتند، حتی چهارچرخ توهم نبود که آنها را می‌برد، بالعکس بدون هیچ توهم، بدون آنکه منتظر تغییر ناشی از سناریوی فریب «انتخابات» باشند، زیر فشار قهر سیاسی و اجبار اقتصادی این کار را انجام می‌دادند. مشروطیت با تمام دجال بازی بورژوازی هیچ شکل تعلق خاطر به پارلمنتاریسم در وجود هیچ لایه کارگران پدید نیامد. در فاصله ۲۰ تا ۳۲ اپوزیسیون‌های اردوگاهی و لیبرال بورژوازی کشاندن کارگران دهقانان پای صندوق رأی را یک بخش تلاش خود برای تبدیل آنها به سیاهی لشکر خویش کردند. آنها در این گذر تا حدودی موفق هم بودند، اما هیچ گاه قادر به متوهم سازی توده‌های کارگر به قانون و پارلمان و نظم سرمایه‌نشند. اگر در مقطعی از این دوره فشری از کارگران به «انتخابات» روی آوردند این کار را ولو توهم آمیز بخشی از مبارزه خود با رژیم حاکم می‌دیدند. فریب قانون، مدنیت و حقوق سرمایه‌داری را نخورده بودند. در گرداب رژیم ستیزی فراطبقاتی نسخه پیچی اپوزیسیون‌های بورژوازی می‌چرخیدند. آنچه در سال‌های بعد از قیام بهمین ۵۷ روی داد و از دهه شصت به بعد هر چه بیشتر خود را عریان ساخت با آن سالها تفاوت جدی داشت. در این دوره رفرم طلبی و آویختن به قانون و دخیل بندی به بورژوازی مدعی اصلاحات اندک، اندک لایه‌های از طبقه کارگر را در خود منحل و منجمد نمود.

۳- تشتت و بلوک بندی در ساختار قدرت سیاسی

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بساط چندپارچگی و جدال در حاکمیت سیاسی سرمایه‌داری ایران

را جمع کرد. فردای کودتا هر نوع جناح بندی، صف آرائی و اپوزیسیون مداری به همان گونه که در سطح جامعه و بیرون از ماشین دولتی سرمایه آماج شبیخون شد در اندرون ساختار حاکمیت نیز مهر ممنوعیت کامل خورد. اساس بر آن گردید که «همه آوازها از شه باشد» ولو آنکه از حلقوم این و آن سرمایه دار یا دولتمرد سرمایه داری خارج گردد. در فاصله میان ۳۲ تا ۵۴ هیچ به اصطلاح نماینده مجلس، سناتور، نخست وزیر، وزیر، استاندار، مدیر، مشاور، نهاد دولتی، صاحب کارخانه، بانک و مؤسسه حتی خیال گفتن حرفی خارج از حیطه انطباق صد در صد با منویات مقرر از پیش مشخص و مین گذاری شده را در سر نپرواند. از وجود عروسکهای دست ساخت و از همه لحاظ بی اراده‌ای مانند حزب «مردم»، «ملیون»، «ایران نوین» یا «کانون مترقی» و حضور آنها در پارلمان و دولت و ساختار قدرت صحبت می‌شد، اما کل اینها با امر و نهی مستقیم «جهان مطاع» تأسیس می‌شدند، ایفای نقش می‌کردند، رسم مأموریت به جا می‌آوردند، توسط بندگان خانه زاد «علیحضرت» از نوع اسدالله علم، منوچهر اقبال، حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا و جعفر شریف امامی به چپ، چپ و به راست، راست می‌شدند و سرانجام منحل می‌گردیدند. در ۱۳۵۴ زمانی که سرمایه‌داری ایران ستیغ توسعه را فتح می‌کرد و شهردار پایتخت هر روز جعبه‌ای مالامال از کلیده‌های طلائی برای استقبال از مالکان بزرگترین تراست‌های صنعتی، مالی و بانکی دنیا یا دولتمردان عظیم‌ترین قدرت‌های امپریالیستی زیر بغل حمل می‌نمود، حتی نیاز به خیمه شب بازیها و عروسک گردانیهای پیشین نیز مرتفع گردید. همه آنچه زیر نام حزب و کانون وجود داشت منحل گردید، حزب بدون هیچ جناح بندی و فاقد هر نوع فراکسیون «رستاخیز» با فرمان نافذ «آریامهر» تأسیس و هر نوع حضور هر سرمایه‌دار یا دولتمرد سرمایه در برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی سرمایه‌داری به عضویت در آن موکول شد. حزبی که البته به بدیمین‌ترین احزاب می‌ماند!! زیرا هنوز جوهر دستخط همایونی برای بنیادش خشک نشده بود که جنبش سراسری والته بی‌افق و فاقد کمترین استخوان بندی طبقاتی توده‌های کارگر، آماده خروج از کارخانه‌ها و ورود به خیابانها و سپس خیزش سرنگونی طلبانه سال‌های ۵۶ و ۵۷ گردید. در یک کلام ماشین دولتی بورژوازی در فاصله میان ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ساختاری کاملاً بی‌تشتت و قبرستانی یا به روایت توده‌های کارگر، کاملاً «بله قربانی» و «درست است احسنت» داشت، قیام بهمین به این وضعیت پایان داد. رژیم اسلامی نه فقط پس از پیدایش

که در پروسه شکل‌گیری خود نیز آکنده از دسته‌بندی‌ها، جناح‌پردازیها و مافیای بازیها بود. این رژیم جز این نمی‌توانست باشد، زیرا کل لایه‌های طبقه سرمایه‌دار، از صاحبان کمترین سهم مالکیت و قدرت و حاکمیت تا مالکان عظیم‌ترین حصه‌ها، در کلیه عرصه‌های اقتصاد، سیاست، قدرت در اندرون آن، با همه قوا و از کل راهها برای افزایش موقعیت و سهم خود مشغول تقلا، توطئه، برنامه‌ریزی، داد و ستد و اعمال سبعیت بودند. جنگلی از وحوش ریز و درشت سرمایه‌دار که خیلی‌ها می‌خواستند به اعتبار جا و مکان احراز شده در سازمان کار سرمایه‌ساز یا شریک مالکیت غول‌پیکرترین تراست‌ها گردند، عده‌ای بیشتر داشتند و برای افزایش آن به هر جنایتی دست می‌یازیدند و بالاخره صدرنشینان برای گسترش بی‌مهار سهام خویش و بقای رژیم نوپای سرمایه، خود را مجبور به همه نوع داد و ستد، رفع خطر، کشتار دیگران و مافیاسالاری می‌دیدند. رژیم اسلامی با چنین ترکیبی تولد یافت، ادامه داد، فشار سنگین جناح‌بندی‌های را بر شانه خود حمل نمود، جناح‌ها تغییر موقعیت دادند، جا به جا شدند، مناقشات درون حاکمیت بالا رفت، افت نمود، همه فراز و فرودها و شکل‌ها را به خود گرفت اما باقی ماند. نکته مهم آنست که همین تشتت عمیق درونی سلاح کارسازی برای بقای رژیم گردید. در این دوره بورژوازی بر خلاف دوره شاه، قدرت مانور اپوزیسیون‌مداری پیدا کرد و با همین اپوزیسیون‌پردازی چه در درون و چه در بیرون قدرت سیاسی، موفق شد مستمرا، توده‌های عاصی فاقد حداقل استخوان‌بندی، سازمانیابی و صف‌آرایی طبقاتی ضد سرمایه‌داری را متوهم عوامفریبی‌های خود سازد. در دو سال نخست بعد از قیام بهمن، هیاهوی اختلاف میان لیبرال ناسیونالیست‌های دینی و لائیک با فاشیسم‌ها را بان‌اسلامیستی بورژوازی، بخش قابل توجهی از طبقه کارگر را به ورطه این توهم انداخت که گویا ریشه معضلات روز در لیبرالیسم و پروامریکائی بودن یک جناح یا بالعکس در واپسگرائی‌های قرون وسطائی و دینی جناح دیگر است!! توهم فاجعه‌آفرینی که حزب توده و طیف محافل لنینی در یک سوی و محافل لیبرال چپ و «سازمان مجاهدین» در سوی دیگر آن را مدام دامن می‌زدند و تقویت می‌کردند. جدال ارتجاعی باندهای متعارض درون حاکمیت مستمرا حوادثی می‌زائید که هر کدام آنها بر وسعت و عمق توهم کارگران می‌افزود.

سناریوی موسوم به گروگان‌گیری کارمندان سفارت امریکا توسط فاشیسم اسلامی با اصلاح طلبان بعدی با هدف تضعیف رقبای حکومتی، برنامه‌ریزی همین بخش حاکمیت برای عزل

باند بنی صدر از ماشین دولتی، جنگ و نزاع‌های هر روزه طرفین برای خارج سازی اهرم‌های مالکیت و قدرت سرمایه از دست هم دیگر، یا سایر کشمکشهای سودجویانه و زیادت طلبانه دیگر آنها، برای چند سال ذهن توده‌های کارگر را در گمراهه‌ها می‌چرخاند. با تصفیه تدریجی ساختار قدرت از ناسیونال لیبرال‌های نهضت آزادی و جناح بنی صدر، جنگ بر سر مالکیت و سود و قدرت، این بار به جبهه جدیدی منتقل گردید. جبهه‌ای که در یک طرفش سنگربانان تملک سرمایه اجتماعی توسط مالکان خصوصی و در طرف دیگرش طیف گسترده‌ای از دولتمردان دارای مشاغل کلیدی در سازمان کار سرمایه و خواستار دخالت نافذتر دولت در برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری بودند. در این دوره نیز هر دو صف بندی، جدال بر سر تقسیم اضافه ارزش‌ها، مالکیت‌ها و اهرم‌های حاکمیت را گرد و غبار انبوه پیش چشم کارگران برای رؤیت ریشه‌های واقعی سیه‌روزی‌ها کردند. این مناقشات در دوره‌های بعد باز هم گسترده‌تر و به لحاظ ظرفیت توهم‌آفرینی و شستشوی مغزی توده‌های کارگر بسیار پیچیده‌تر و جنجال‌آمیزتر شد. ریشه کشمکش‌ها همان گونه که تأکید و تکرار شد، سوای سهم خواهی نامتناهی و سبانه بخش‌های مختلف بورژوازی از مالکیت سرمایه‌ها، حجم سودها و اهرم‌های حاکمیت و قدرت هیچ چیز دیگر نبود، همچنان که در پر آوازه‌ترین دموکراسی‌های دنیا هم هیچ مبنا و محتوای دیگری نداشته و ندارد، در همین راستا نفع آن برای بورژوازی هم با آنکه تسویه حسابها و تصفیه پردازی‌های قهرآمیز باندها را همراه داشت، باز هم به هیچ وجه کمتر از رقابت جوئیهای حریرگون درون طلائی‌ترین دموکراسی‌ها نبود. جمهوری اسلامی در تمامی این ۴۰ سال به یمن همین تشنت و مجادلات درونی مستمرا ظرفیت بدیل‌آفرینی اندرونی خود را بالا برده است. هولوکاست آفرینان پاسدار حریم قدرت سرمایه را لباس قهرمان آزادی!! حقوق بشر!! و آمانخواهی انسانی پوشانده است!! بر سینه حجاریان‌ها، تاج زاده‌ها، بهزاد نبوی‌ها، مهدی کروی‌ها، میرحسین موسوی‌ها، محمد خاتمی‌ها و خیل درندگان سازمانده و برنامه ریز حمام خون‌های چندهزار و چندین ده هزار انسان معترض به بربریت بورژوازی نشان افتخار آزادی خواهی و حق طلبی و «مردم دوستی» کوبیده است!! حجاریان‌ها، کروی‌ها و خاتمی‌های شریک و دخیل و سهیم در قفل کردن هزارها زندانی آزاده در تابوت‌های قیامت اسدالله لاجوردی و حاج داوود رحمانی برای ماه‌های طولانی را خلعت «ظلم ستیزی» و «دفاع از حقوق آدمها» بر تن کرده است!! سوء

تعبیر نشود، بحث بر سر آلترناتیو آفرینی‌های برنامه‌ریزی شده و تصنعی دولت‌ها نیست. یک تلقی تحجرزا و سرمایه‌مدار همواره در ذهن توده کارگر کشت شده است که گویا جنگ و ستیزهای درون ساختار قدرت سیاسی یا میان جناح‌های بورژوازی علی‌العموم «زرگری» و به خاطر محبوبیت بخشی به یک جناح اپوزیسیون برای حفظ پایه‌های حاکمیت در روز مبادا است!!! واقعیت نه این که چیز دیگری است. اگر ریشه کشمکش‌ها در چگونگی توزیع سهام مالکیت، سود و قدرت سرمایه است، این کشمکش نمی‌تواند مصلحتی و تصنعی یا حتی بیان چاره‌اندیشی و دورنگری سرمایه‌داران باشد، بالعکس باندهای مختلف بورژوازی به همان سیاق که برای احراز سهام افزون‌تر مالکیت و قدرت و سود با هم جدال می‌کنند، کوه توهم و استیصال و عقب‌ماندگی کارگران را هم سنگر خویش برای پیشبرد این جدال می‌کنند. بر همین اساس آنها تنها وقتی امکان احراز موقعیت آلترناتیو برای هم و برای بقای سرمایه‌داری را پیدا می‌کنند که جنبش ضد بردگی مزدی طبقه کارگر زمین‌گیر است و در میدان حضور ندارد. در این شرایط است که سرمایه‌مدار امکان آلترناتیوی یک بخش از مالکان و دولتمردان خود به جای بخش دیگر را فراهم می‌سازد. آنچه دموکراسی به بورژوازی تفویض می‌کند همزیستی لایه‌ها و جناح‌های درون این طبقه با هم در چهاردیواری قدرت سیاسی در یک سوی و خارج‌سازی جنبش کارگری از ریل پیکار طبقاتی در سوی دیگر است. دموکراسی اما برای طبقه سرمایه‌دار هزینه‌هائی دارد. یک ویژگی قابل تعمق جمهوری اسلامی آنست که بدون قبول این هزینه و در عین تهاجم سبعانه بخش‌ها و باندهای مختلف بورژوازی علیه یکدیگر، همزیستی آن‌ها در ساختار قدرت را ممکن کرده است و با این کار، جنبش کارگری را هم تا حدی و برای مدتی اسیر توهم پردازی این یا آن اپوزیسیون ارتجاعی ساخته است. موضوع را کمی بیشتر باز کنیم.

سرمایه‌داری برای تداوم چرخه بازتولید، خودگستری و بقای خود در یک سوی نیازمند زمینگیر ساختن و در هم کوبیدن هر میزان جهتگیری ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است و در سوی دیگر به حل و فصل مناقشات درونی میان اقشار و جناح‌های مختلف بورژوازی هم محتاج است. نیاز نخست که شرط حتمی، قهری و گریزناپذیر موجودیت نظام بردگی مزدی است از دو طریق قابل حصول است. طریق اول توسل به سندیکالیسم، دموکراسی، حق رأی، آزادی تشکیل حزب، انجمن، اتحادیه، تظاهرات، اعتصاب و نوع اینها است. گزینه‌ای که برای

بورژوازی هزینه دارد زیرا باید پاسخگوی حداقل معیشت و رفاه کارگران گردد. سرمایه به مفهوم اعم، به عنوان شاخص شیوه تولید سرمایه‌داری، به عنوان سرمایه جهانی مطلقا قادر به تحمل این هزینه نمی‌باشد، به این دلیل بسیار روشن که بنیاد سرمایه‌داری بر تولید سود و تبدیل سودها به سرمایه انبوه‌تر استوار است. اجماع ایفای این دو نقش یعنی تضمین حداقل معاش، رفاه و مطالبات توده کارگر در یک سوی و خودگستری بی‌انتهای سرمایه در سوی دیگر مطلقا در هویت، ظرفیت و توان نظام سرمایه‌داری نیست. در گذشته‌های دور، در فاز معینی از توسعه تاریخی نظام بردگی مزدی، سرمایه اجتماعی چند کشور به دلیل احساس خطر سقوط کامل سرمایه‌داری زیر موج تعرض سراسری، رادیکال و سرمایه ستیز جنبش کارگری و همزمان داشتن عظیم‌ترین سهم‌ها در کل اضافه ارزش‌های حاصل طبقه کارگر جهانی به تحمل چنان هزینه‌های تن دادند. این حادثه یک بار در تاریخ سرمایه‌داری اتفاق افتاده است، آن دوره برای همیشه به پایان رسیده است و سرمایه اجتماعی ممالک یادشده سالیان متمادی است که از کل راه‌ها، به کمک همه اهرم‌ها و سلاحها دست به کار خلاص کردن خود از قبول آن هزینه هستند. دولتهای این کشورها هیچ راهی سوای بازپس‌گیری کامل آنچه زمانی تقبل کردند در پیش روی ندارند، زیرا سرمایه در سطح جهانی از جمله در جوامع مذکور به هیچ وجه توان تحمل حداقل معیشت و رفاه توده‌های کارگر را دارا نیست. طریق دوم سرمایه برای پاسخ به نیاز قهری و گریزناپذیر موجودیت یا بقای خود سرکوب همیشه جاری و عریان پلیسی، توسل به میدان‌های تیر، حمام خونها، کشتار کل آزادی‌ها و سلاخی ابتدائی‌ترین حقوق انسانی طبقه کارگر است. این همان گزینه‌ای است که سرمایه تاریخا در عظیم‌ترین بخش جهان اعمال کرده است و در صورت ادامه بقای سرمایه‌داری قطعاً یگانه‌گزینه‌اش برای سراسر دنیا خواهد بود.

به مسأله تشدت جبری و اجتناب ناپذیر بخش‌های درون طبقه سرمایه دار، انعکاس آن در ساختار قدرت سیاسی و ساز و کارهای حل و فصل آن پردازیم. در اینجا بورژوازی برخلاف آنچه پیرامون سرکوب جنبش کارگری گفته شد، نه با دو راهبرد، که با راهبردها و الگوهای بیشتری رو به رو است. نخستین راه، مماشات دموکراتیک لایه‌ها و جناحهای مختلف این طبقه است. شیوه‌ای که در بخش مهمی از قرن بیستم در اروپای غربی، ممالک اسکاندیناوی و امریکای شمالی مستولی بوده است. برای این کار بورژوازی نیازمند خارج سازی جنبش

کارگری از ریل پیکار طبقاتی و مدفون سازی این جنبش در سندیکالیسم، مدنیت، نظم سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری است. در دوره‌ها و جاهائی که طبقه سرمایه‌دار بر پایه دلایل مورد اشاره می‌توانست با قبول مطالبات معیشتی، رفاهی و انتظارات مدنی لایه‌هایی از کارگران جنبش ضد سرمایه‌داری آنها را اسیر سندیکالیسم و دموکراسی سازد به طور معمول این امکان را هم می‌یافت که مناقشات درونی خود را مسالمت آمیز و دموکراتیک حل و فصل کند. راه دوم دیکتاتوری عریان بخش مسلط طبقه سرمایه‌دار حتی بر لایه‌ها و جناح‌های دیگر طبقه خویش است. چیزی که در مورد رژیم‌های شاه، صدام، آل سعود، اسد، خاندان‌های سلطنتی حاکم در شیخ نشین‌های خلیج، حکومت سوارتو، پینوشه، همه دولت‌های اردوگاهی و اروپای شرقی سابق، دیکتاتوری‌ها حاصل کودتاگری‌های امریکا و فرانسه و انگلیس در سراسر دنیا یا خیل کثیر رژیم‌های مشابه شاهد بوده ایم.

از این دو الگو که بگذریم، تا لحظه حاضر، با شکل سوم از حاکمیت بورژوازی نیز رو به رو شده ایم. شکلی که خیلی متعارف نبوده است اما وجود داشته است. رژیم‌هایی که در پویه تکوین، استخوانبندی و سرانجام پیدایش خود، اگر چه لایه یا رویکرد کاملاً ویژه‌ای از ارتجاع بورژوازی را نمایندگی می‌نموده‌اند. اما در طول این روند پلاتفرم سیاسی، برنامه اقتصادی، اهداف و دورنماهای اجتماعی کنکرت یا دقیقی نداشته‌اند، دارای حزب یا سازمان سیاسی خاصی با نقشه کار، منشور طبقاتی و راهبرد شناخته شده و اعلام گردیده‌ای نبوده‌اند. نارضائی، انتظار، انتقاد و چشمداشت‌های طیف نسبتاً گسترده‌ای از بورژوازی را با خود یدک می‌کشیده و حمل می‌کرده‌اند، اما هیچ تصویر، تحلیل، برنامه و الگویی برای تحقق این تمنیات و توقعات در پیش روی هیچ لایه و رویکرد باز نمی‌نموده‌اند. این رژیم‌ها از آنجا که علی‌العموم در شرایط استیلای دیکتاتوری‌ها بر توده‌های کارگر و فرودست پویه تکوین و ساخت و ساز خود را پشت سر می‌نهادند، موج‌های بسیار نیرومند توهّم این توده‌ها را هم پشتوانه قدرت یابی خود داشته‌اند. در این میان لشکر انبوهی از لومپن پرولتاریا یا متحجرترین، فاسدترین، شرورترین، بی‌فرهنگ‌ترین، ماجراجوترین لایه اجتماعی عاصی را هم به صورت خدم و حشم قهر یا پیاده نظام کشتار در کنار خویش دارند. چنین رژیم‌هایی به گاه عروج بر سفینه حاکمیت، حالت جنگلی را پیدا می‌کنند که همه وحوش سرمایه‌دار در درون آن به جستجوی دلمه‌های خون مشغولند، هر لایه، محفل و باند این طبقه برای دست یابی به عظیم‌ترین

حجم سرمایه‌ها دست به هر توطئه‌ای می‌زنند، وحدت‌ها و افتراق‌ها، ائتلاف‌ها و خصومت‌ها حول محور تملک بر سرمایه افزون‌تر و سهم بیشتر در ساختار قدرت بیداد می‌کند. همه با هم ماشین قهر قدرت واحد سرمایه علیه توده‌های کارگرند، اما همه نیز در درون خود و در فاصله مرزهای مالکیت و اقتدار سرمایه‌همدیگر را لت و پار می‌کنند، برای لت و پار کردن رقبا متحد می‌شوند، بر سر غنائم، شالوده اتحادها را منفجر می‌نمایند و در یک کلام دست به هر سبعیتی می‌زنند. جنگ و جدال و سبعیتی که اگر چه سد راه انسجام و هماهنگی آنها است اما قدرت مانور آنها برای توهّم آفرینی، فریبکاری و چالش مشکلات را هم در فاصله مرزهای داخلی، در رابطه با جنبش کارگری و هم در سطح بین‌المللی افزایش می‌دهد. جمهوری اسلامی از این نوع رژیم‌های ماوراء ارتجاعی طبقه سرمایه‌دار بود و هست. مناقشات، علیه هم شوریدن‌ها و به هم پیوستن بخش‌های درنده بورژوازی در اینجا، در ساختار حاکمیت سرمایه، اگر چه پاشنه آشیل مخاطره‌آمیزی برای بقای قدرت سیاسی طبقه بورژوازی تلقی می‌شود، اما در عمل و به طور واقعی دریچه اطمینان تعیین‌کننده‌ای برای تداوم این بقا و پاسداری از نظام بردگی مزدی در مقابل جنبش کارگری، در شرایط فروماندگی و سردرگمی این جنبش هم هست. این تشتت‌ها، تقابل‌ها و تعاملات سهم بسیار مهمی در حل و فصل مشکلات و چالش‌های انبوه رژیم بازی می‌کند. نوعی دموکراسی درون طبقاتی را میان جناحها و اقشار بورژوازی جاری و حاکم می‌سازد. همزمان این دموکراسی درون طبقاتی را به یک اتوریته و نهاد قدرت ماوراء جناحی ایدئولوژیک الوهی «ولایت فقیه» یا در صورت لزوم ناسیونالیستی آویزان می‌کند. قطب قدرت و اتوریته مستبد فعال مایشائی که در شرایط مختلف، متناسب با نیازهای ماندگاری نظام سرمایه‌داری توازن قوای میان بخش‌های مختلف ارتجاع بورژوازی در ماشین دولتی را دستکاری و مدیریت می‌نماید، به گاه نیاز سرمایه به راه‌اندازی حمام خون و قتل عام سراسری جنبش کارگری، فاشیسم درنده اسلامی را میدان بیشترین تاخت و تازها می‌دهد و در شرایط بی‌نتیجه ماندن سرکوب و قهر فاشیستی، اردوی شیادان دغلکار، کرپه، فریبکار و مزور اصلاح طلب را رسالت توهّم‌آفرینی و سوار شدن بر موج جهل، عقب ماندگی و استیصال توده عاصی کارگر تفویض می‌کند. این صف آرائی مناقشه‌آمیز پرجنجال کرکس صفتانه و مردارخوارانه به بورژوازی فرصت می‌دهد تا مدام در درون ساختار قدرت یک‌ه تاز، درنده و فاشیستی سرمایه برای خود بدیل‌آفرینی نماید. یک جناح

را لباس اپوزیسیون پوشاند، امامزاده وهم و فریب میان توده ناراضی برای خنثی سازی موج طغیان آنها سازد، موقعیت اپوزیسیون مداری را نصیب همه طیف‌ها و باندها گرداند. در حالی که با عظیم‌ترین زرادخانه‌ها و اختاپوسی‌ترین سیستم‌های قهر پلیسی هر نفس توده کارگر را خفه و هر صدای اعتراض کارگران را خاموش می‌نماید، تمامی امکانات را برای عوام فریبی و شیادی و توهم‌آفرینی در اختیار همه جناح‌های رقیب طبقه مسلط قرار می‌دهد.

شکست طبقه کارگر در شورش سراسری سال ۵۷ و به قدرت رسیدن فاشیسم درنده بورژوازی در بیست و دوم بهمن این سال، تمامی موهبت‌های بالا را نصیب نظام بردگی مزدی ساخت و به حاکمان سرمایه‌داری مجال داد تا از کلیه این اهرم‌ها، رخدادهای و جا به جایی‌ها برای سرکوب جنبش کارگری و تضعیف هر چه فاجعه بارتر این جنبش بهره جویند. گسترش بی‌سابقه نهضت پردازی‌های فاشیستی بورژوازی به ویژه در منطقه خاورمیانه، آفریقا و جاهای دیگر به جمهوری اسلامی امکان داد تا در عرصه بین‌المللی به میدان‌داری و زیادت خواهی پردازد. خود را و نسخه پیچی دولتی خویش برای استقرار نظم سرمایه‌داری را پیش روی دهها میلیون کارگر گرسنه و عاصی زیر آوار عقب ماندگی یا سرخورده از گمراهه‌های فاجعه بار اردوگاهی و ناسیونالیستی پهن نماید. باورهای مسموم افیون آلود اسلامی را وسیله القاء این الگوها به شریان شعور و اندیشه و احساس و اعتقاد این توده‌ها کند. سیل خروشان اضافه ارزشهای حاصل استثمار طبقه کارگر ایران را وثیقه سازماندهی، تحزب و تسلیح نفرین شدگان شعورباخته کارگر در این ممالک زیر بیرق ارتجاع اسلامی بورژوازی سازد. در فاصله مرزهای داخلی ایران قابله ولادت اصلاح طلبی ماوراء ارتجاعی شود و لشکر عظیم عمله و اکره مروج اصلاحات، حجاریان‌ها، خاتمی‌ها، عبدی‌ها، گنجی‌ها، مهرنامه فروشان و شرق نویسان و نوع اینها را متولد گرداند. کل اینها را مأمور سرکوب فکری، شستشوی مغزی و بیزارسازی توده‌های کارگر از پیکار و انقلاب ضد سرمایه‌داری نماید. با صف آرائی‌های مجادله آمیز دموکراسی مآبانه ماوراء ارتجاعی درون ساختار قدرت سیاسی، باور سیاه به «انتخابات» و صندوق رأی و «جامعه مدنی» بشرستیزانه کاپیتالیستی را غذای فکر و افق دنیای بدون افق توده‌های کارگر کند. انبوه درس خوانده‌های دانشگاهی طبقه کارگر را در برهوت تفتان این توهم بافی‌ها، از هر میزان قدرت ریشه یابی و کالبدشکافی واقعیت‌های جامعه طبقاتی ساقط سازد و خدم و حشم ارتجاع بورژوازی کند.

اعتصابات و اعتراضات کارگران در این برهه تاریخی

۱. کارخانه ایران خودرو / فروردین ۱۳۶۵

عظیم‌ترین حمام خونها در طول چند سال متوالی بازهم بورژوازی فاشیست حاکم را نسبت به بقای خود و تحکیم پایه‌های قدرت انسان ستیزانه خود امیدوار نکرد. جامعه همچنان مالمال از رعب، وحشت و یکه تازی سفاکانه ماشین قهر دولت دینی سرمایه بود. مراکز کار و تولید بیش از همه جا فشار سهمگین این بربریت، خفقان و سلب ابتدائی‌ترین آزادیها را تحمل می‌نمودند. همه کارخانه‌ها از کوچک تا بزرگ، مرکزی به نام «حراست» داشتند، یک ستاد تفتیش پلیسی که از جمله در درب ورودی هر شرکت کل کارگران را مورد جستجوی بدنی قرار می‌داد تا نکند اعلامیه، کتاب یا آنچه را که صاحبان سرمایه و حاکمان سرمایه‌داری «مضره» می‌نامیدند با خود به کارگاه برند. تفتیش بدنی هر روزه مصداق بارز شکنجه، آزار، سرکوب فکری و جسمی، سلب ابتدائی‌ترین آزادی و توهین و نقض حداقل کرامت انسانی کارگران بود. بر همین پایه تک، تک توده کارگر از اعمال آن نفرت داشتند و مدام علیه انجامش اعتراض می‌نمودند. این نفرت و اعتراض در تراست بزرگ صنعتی ایران خودرو سرانجام شکل اعتصاب به خود گرفت. در یکی از روزهای فروردین سال ۱۳۶۵ بیش از ۵۰۰۰ کارگر شرکت برای ساعت‌های متوالی چرخ تولید را از چرخش باز داشتند. اعتصاب توسط کارگران شیفت صبح آغاز گردید اما همزنجیران آن‌ها در شیفت بعد از ظهر نیز با اعلام همپیوندی و اتحاد با همزنجیران خویش، از راه‌اندازی ماشین‌ها و انجام کار خودداری کردند. کارگران متحد و همصدا خواستار الغاء تفتیش پلیسی خویش توسط عمال سرمایه و محاکمه مأمور مزدوری گردیدند که در روزهای پیش عده‌ای را به بهانه تمرد از قبول بازرسی بدنی به باد ناسزا گرفته و آماج اهانت و هتاکی قرار داده بود. یک شاخص بسیار قابل توجه و پردرخشش این اعتصاب، حضور بسیار چشمگیر و مؤثر افراد خانواده‌های کارگران در این نمایش گسترده اعتراضی بود. آنها با تشکیل اجتماع در مقابل ورودی شرکت، فریاد حمایت از توده کارگر سر داده و جنایات سرمایه‌داران و دولت اسلامی سرمایه در پایمال نمودن حیثیت و اعتبار انسانی کارگران را محکوم نمودند. اعتصاب ساعتها به طول انجامید. مدیران و مالکان دولتی شرکت مطابق معمول سراسیمه و دستپاچه از قوای قهر و سرکوب طبقه خویش طلب

کمک کردند. در روزهایی که طوفان سیاه جنگ میان رژیم‌ها و طبقات سرمایه‌دار دو کشور ایران و عراق، همه جا می‌گرید و هر فریاد اعتراض استثمرارشدگان و فرودستان «همصدائی با دشمن دین و میهن» و «فساد فی الارض» اعلام می‌شد! تحمل قدرت نمائی و صف آرائی اعتراضی این گونه کارگران بیش از هر زمان دیگری رژیم را به تدارک توحش و سرکوب و کشتار وا می‌داشت. چکمه پوشان مسلح سپاهی، بسیجی و پیامگزاران دهشت و رعب سر رسیدند، ایران خودرو را در محاصره خود گرفتند، مسلسل‌ها آماده شلیک شدند، باران گلوله در فضای پیرامون مؤسسه شروع به باریدن کرد. قوای قهر کوشید تا همه را غرق وحشت سازد، به کارگران اخطار دهد که هیچ اعتراض و انتقاد آنها قابل تحمل نیست. پاسخ هر فریادشان فقط گلوله است. بازرسی بدنی هر کارگر و کنترل کامل کلیه چرخش‌های فکر و شعور و اراده و شناخت آنان نیاز قهری سرمایه است و باید انجام گیرد. درگیری میان کارگران و خانواده‌های آنها با نیروهای سرکوب و کشتار دولت اسلامی بورژوازی برای ساعاتی ادامه یافت. توده‌های کارگر بر روی خواست خویش پای فشردند و عمال سرمایه سرانجام کارخانه را ترک کردند. کنترل بدنی در روزها و هفته‌ها و ماه‌های بعد همچنان انجام شد اما اعتراض و ابراز خشم کارگران هم در سطحی قابل توجه نتیجه داد. کارگزاران بورژوازی قادر به کتمان هراس خود از قدرت نمائی توده کارگر نشدند، آنها خود را ناگزیر دیدند که به تکرار احتمالی این نمایش قدرت و میدان‌داری بیان‌دیشند، بر همین مبنی بازرسی‌ها را تا حدی تعدیل نمودند و از دامنه فشارها کاستند.

۲. مؤسسه پلی‌اکریل اصفهان / اردیبهشت ۱۳۶۵

کارخانه پلی‌اکریل تولید کننده ییاف اکریلیک، نخ و ییاف پلی‌استر بود و تولیداتش در شرکت‌های مختلف نساجی و تهیه فرش مورد استفاده قرار می‌گرفت. شرایط کار در این بنگاه به شدت بیماری‌زا و هلاکت‌بار بود. کارگران باید مدام با مواد شیمیائی مهلک، سرطان‌زا و تولید کننده انواع بیماری‌ها کار می‌کردند، در حالی که سرمایه‌داران از تهیه هر نوع وسایل ایمنی یا لوازم کاهش مخاطرات جانی در محیط کار خودداری می‌نمودند. آنها با سفاکی و درندگی زایدالوصفی ابتلاء کارگران به امراض کشنده مختلف در اثر سموم شیمیائی را مشاهده می‌کردند اما حاضر به اختصاص هیچ دیناری از کوه عظیم سودها، با هدف تقلیل

خطرات سرکش جانی دامنگیر توده کارگر نمی‌شدند. کارگران به کرات علیه این وضعیت، علیه توحش صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌دار دست به اعتراض می‌زدند اما سوای تهدید به اخراج با هیچ جواب دیگری مواجه نمی‌گردیدند. سرمایه‌داران نه فقط به اعتراض کارگران واقعی نمی‌نهادند که حتی یگانه پزشک شرکت را هم اخراج و از این طریق ابعاد مخاطرات جانی دامنگیر صدها کارگر را وسعت هم بخشیدند. کارگران در اعتراض به این همه جنایت و وحشیگری دست از کار کشیدند. آن‌ها در محیط کارخانه به گونه‌ای شورائی، نشستی برگزار نمودند. در این نشست همه مشارکت کردند و در پایان گفتگو اعلام نمودند که تا بهبود مؤثر شرایط ایمنی کار و بازگشت پزشک اخراجی به اعتصاب ادامه خواهند داد. سرمایه‌داران مطابق رسم همیشگی خواستار اعزام قوای سرکوب و یورش فاشیستی به صفوف توده کارگر معترض گردیدند. دولت سرمایه بلافاصله دست به کار گسیل چکمه پوشان مسلح خونریز شد. پاسداران و نیروهای اعمال قهر، کارخانه را در محاصره خویش گرفتند و شروع به ضرب و شتم و تهدید کردند. کارگران با اراده‌ای استوار دست به مقاومت زدند. اعتصاب یک هفته تمام طول کشید و سرانجام سرمایه‌داران و دولت آنها بود که راه عقب نشینی پیش گرفتند. آنها وعده دادند که برخی خواست‌ها را محقق سازند از جمله پزشک جدیدی را استخدام و در کارخانه مستقر سازند.

۳. شرکت واحد اتوبوس رانی تهران / خرداد ۱۳۶۵

رژیم اسلامی سرمایه در کنار همه سببیت‌های دیگر، در کنار تحمیل بدترین شکل گرسنگی‌ها، آوارگی‌ها، فلاکت‌ها، قحطی‌ها و جنگ‌زدگی‌ها مستمرا کارگران شاغل را با زور و به صورت قهرآمیز مجبور به حضور در جبهه‌های جنگ وحشیانه خود با دولت عراق می‌کرد. رفتن به میدان‌های جنگ حالت کاملاً اجباری داشت. کارگرانی که مقاومت می‌کردند، جنگ را جنایت عظیم دو رژیم علیه کارگران دو کشور می‌دیدند و از رفتن به جبهه‌ها سر باز می‌زدند باید حتما خطر مرگ را به جان می‌خریدند و سبانه‌ترین مجازات‌ها را تحمل می‌کردند. رژیم هر روز جمعیت انبوهی از کارگران کارخانه‌ها را روانه قتلگاه‌های جنگ می‌ساخت و در همین راستا در اوایل سال ۶۵ با صور بخشنامه‌ای اعلام داشت که ۲۰ درصد کل کارگران راننده شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه را روانه میدان‌های جنگ خواهد ساخت. رانندگان با

اطلاع از مفاد بخشنامه غرق در خشم و نفرت و انزجار شدند، آن‌ها در مناطق مختلف تهران به دور هم جمع گردیدند، با هم به گفتگو نشستند، حاصل شور و مشورت‌ها را با هم‌زنجیران خویش در نواحی دیگر در میان نهادند. در ادامه این گفت و شنودها و مشاوره‌ها تصمیم به مقاومت گرفتند. اجتماعات اعتراضی زیادی در جاهای مختلف برگزار کردند. اعتراضات این بار مؤثر افتاد و رژیم به گونه‌ای هراسان شروع به عقب نشینی کرد.

۴. شرکت روغن نباتی پارس تهران - خرداد ۱۳۶۵

صدها کارگر در مقابل درب ورودی کارخانه اجتماع کردند و دست به اعتراض زدند. این عده که شمار آنها به ۳۰۰ نفر می‌رسید، مطابق تصمیم مدیرعامل بنگاه و در ادامه بیکارسازی‌ها اخراج شده بودند. نیروی حراست شرکت بر پایه دستور صاحبان سرمایه، آنان را به درون محوطه کارخانه راه نمی‌داد. کارگرانی که همه عمر در اینجا لحظه، لحظه عمر خویش را در کوره تفتان سود سازی سرمایه ذوب و به صورت شط خروشان سود و سرمایه، راهی گنداب آز سرمایه اندوزی مردارخواران دژخیم سرمایه‌دار یا ابزار حاکمیت و قدرت سرمایه ساخته بودند، اینک حتی اجازه ورود به محیط کارخانه و گفتگو با استثمارگران جنایت پیشه را پیدا نمی‌نمودند. ۳۰۰ کارگر اخراجی کوشیدند تا از طریق توسل به زور و اعمال قدرت نرده‌های حصار شرکت را در هم بشکنند و خود را به اتاق مدیرعامل برسانند اما با یورش قوای قهر سرمایه مواجه گردیدند. در این روز کارگران اخراجی از هزاران هم‌زنجیر شاغل خود کمک خواستند. با سر دادن فریاد، خواستار حمایت و هم‌زمی آنها گردیدند. اما در نهایت تأسف هیچ آوای همدلی و هم‌پوندی از هیچ کدام هم‌زنجیران برنخاست. سکوت مرگ‌زا، استیصال آمیز و مالمال از احساس فروماندگی و زبونی و حقارت بر همه سالن‌های کار حکومت می‌کرد. صدای پیکار و اعتراض ۳۰۰ کارگر عاصی اخراجی در میان این سکوت و هم‌زمان در خروش عربده‌های وحشت و دهشت زای قوای قهر دولت اسلامی سرمایه خاموش شد و کارگران به هیچ نتیجه‌ای دست نیافتند.

۵. شرکت بنز خاور / تیرماه ۱۳۶۵

بیکاری در همه شهرها روند گسترش می‌پیمود. چرخه تولید سرمایه‌داری زیر فشار بحران، جنگ، مشکلات کوبنده داد و ستد با بازار جهانی سرمایه‌داری، هزینه بالای تهیه مواد خام

و کالاهای نیم ساخته و ماشین آلات یا کلا جزء ثابت سرمایه، توان چرخیدان نداشت، سرمایه‌داران دولتی و خصوصی مدام کارگران را بیکار می‌کردند. گروه صنعتی خاور نیز از جمله شرکت هائی بود که دست به اخراج وسیع کارگران زد و در طول مدتی بسیار کوتاه صدها کارگر را از کار بیکار نمود. اقدام جنایتکارانه سرمایه‌داران و موج گسترده اخراج‌ها خشم و قهر توده کارگر را برانگیخت. کارگران فریاد اعتراض سر دادند، از گرسنگی و فقر و فلاکت و بدبختی‌های خویش گفتند و در ادامه این فریادها دست از کار کشیدند.

تلاش صاحبان سرمایه و رژیم اسلامی برای متقاعد ساختن اخراج‌شدگان و همزنجیران عاصی حامی و هم‌رمز آنها به ختم اعتصاب بی‌نتیجه ماند. کارگران بر ابطال احکام بیکارسازی‌های پای فشرده و اعلام داشتند که تا بازگشت کامل همه اخراج‌شدگان به سر کار باز نخواهند گشت. اعتصاب یک هفته تمام به درازا کشید. کارگران هر روز در محل شرکت حاضر می‌شدند اما از راه‌اندازی ماشین‌ها خودداری می‌کردند. رژیم برای غلبه بر موج قهر توده کارگر به هر دسیسه و اقدامی دست یازید و سرانجام مطابق معمول توسل به یورش وسیع فاشیستی، ضرب و شتم و تهدید و گلوله باران اعتصاب را یگانه چاره کار دید. ماشین‌کش‌تار سرمایه به اجتماع اعتصاب‌کنندگان حمله ور شد، عده‌ای را دستگیر و زندانی کردند، سایرین را تهدید به اخراج حتمی نمودند و در چنین فضائی کارگران را مجبور به ختم اعتصاب و بازگشت به کار کردند.

۶. کوره‌پزخانه‌های شهر همدان / تیرماه ۱۳۶۵

دستمزدها همه جا نازل بود و با اینکه دولت بورژوازی و ارتش‌های متنوع فاشیستی‌اش هر صدائی را خفه می‌کردند، اما اعتراض به قلت مزدها مستمرا شکل اعتصاب پیدا می‌کرد. وضعیت کارگران کوره‌پزخانه‌ها از این لحاظ، در عرصه کمی بهای نیروی کار از توده همزنجیر آنان در صنایع بزرگ بدتر نیز بود. آجرپزان شاغل کوره‌های آجر شهر همدان از مدت‌ها پیش خواستار افزایش دستمزد بودند. سرمایه‌داران وقعی نمی‌نهادند و کارگران اخطار می‌دادند که در صورت اجتناب آنها حتماً چرخ تولید را از کار خواهند انداخت. سکوت کارفرمایان در یک سوی و فشار سهمگین گرسنگی و بی‌نانی و بی‌داروئی بالاخره خشم کارگران را به جوش آورد. در یکی از روزهای تیرماه حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار کارگر از کوره‌های مختلف آجرپزی شهر دست از کار کشیدند. آنها نخست در مقابل هر کوره پیکتی اعتراضی بر پای داشتند، سپس

از مراکز مختلف به سوی همدیگر حرکت کردند. خیل کثیر کارگران چون رودهای خروشان خشم به هم پیوست و به صورت یک قدرت سیل آسا شروع به میدان‌داری کرد. سرمایه‌داران از قوای قهر طبقه خود مدد خواستند، نیروهای سرکوب در محل حاضر گردیدند، کارگران مقاومت نمودند و بر خواست افزایش دستمزد پای فشردند. اعتصاب ۸ روز به درازا کشید، صاحبان سرمایه متحمل خسارت سنگین شدند، توده‌های چند میلیونی کارگر نشان دادند که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی حاضر به عقب‌نشینی نیستند. فریاد زدند که پایان اعتصاب در گرو دریافت حتمی افزایش مزدها است. اعتصاب با موفقیت کارگران پایان یافت و کارفرمایان و مالکان کوره‌های آجرپزی با پرداخت افزایش مزدی به میزان ۴ درصد موافقت کردند.

۷. کارخانه سیمان تهران - تیرماه ۱۳۶۵

وجود نهادهای فاشیستی سرکوب زیر نام «شوراهای اسلامی کار» در کلیه مراکز کار و تولید بسان بختکی مخوف بر سینه هر تلاش توده‌های کارگر، برای پیکار علیه شرایط مرگبار کار و زندگی یا پیگیری خواسته‌های روزشان سنگینی می‌نمود. اکثریت غالب کارگران از وجود این عملة و اگره کریه فاشیسم در محیط کار نفرت داشتند، از آن‌ها فرار می‌نمودند و مدام با اعضای این باندهای اختاپوسی ضد کارگر وارد جدال و کشمکش می‌شدند. این جدال در سیمان تهران به درجه بالایی از حدت و شدت رسید. تا آنجا که کارگران آماده شورش و تسویه حساب با این موجودات منفور گردیدند. در تیرماه ۶۵ «شورای» اسلامی فاشیستی سرمایه به روال متعارف سالانه شروع به تدارک لازم برای برگزاری سناریوی موسوم به انتخابات کرد. کارگران فرصت را مغتنم شمرده و آماده کارزار شدند. آنان در گرده‌مائی‌های خود عزم جزم نمودند که مانع اجرای سناریو شوند، برگزاری انتخابات را مختل کنند و دست به فعالیت‌هایی زنند که حاصل آن برچیدن «شورای اسلامی» کارخانه باشد. بیش از ۲۰۰۰ کارگر سیمان متحد و هم‌رزم «انتخابات» را تحریم کردند. کارگران موفق شدند و مانع تجدید حیات این نهاد سرکوب پلیسی گردیدند.

۸. چیت ری تهران / مهرماه ۱۳۶۵

تعطیلی دو روز در هفته از جمله دستاوردهایی بود که توده‌های کارگر در روزهای پس از

قیام بهمن در برخی از کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید به ویژه نساجی‌ها، بر سرمایه‌داران و دولت اسلامی آنها تحمیل نمودند. چیت ری یکی از این کارخانه‌ها بود. در اینجا کارگران هر دو روز پنجشنبه و جمعه را در تعطیلی به سر می‌بردند و ساعات کار عملاً تا ۴۰ ساعت در هفته کاهش یافته بود. در سال ۱۳۶۵ رژیم اسلامی بورژوازی در تداوم تلاش سبعانه خود برای بازپس‌گیری هر دستاورد مبارزات سال ۵۷ کارگران، اعلام نمود که دو روز تعطیل در هفته را نیز در هر کجا که تا آن وقت جاری و برقرار بوده لغو می‌کند و همه کارگران مجبورند روزهای پنجشنبه در سر کار حاضر گردند. بخشنامه رژیم در آن شمار مراکز کار که چنین چیزی وجود داشت و هنوز اجرا می‌شد، با موج مخالفت و اعتراض توده کارگر مواجه گردید. کارگران چیت ری از جمله این معترضان بودند. بیش از ۲۰۰۰ کارگر در این مرکز بزرگ صنعتی دست به اعتراض زدند. آنها اعلام اعتصاب نمودند و چرخ تولید را از چرخش باز داشتند. نهاد قهر و سرکوب پلیسی موسوم به شورای اسلامی کار با همه توان علیه توده کارگر وارد میدان شد. مزدوران فاشیست بورژوازی در وهله نخست کوشیدند که کارگران را از شروع اعتصاب باز دارند، در صفوف متحد آنها شکاف اندازند و به هر حال مانع آغاز اعتصاب شوند. همه این تلاش‌های کارگرس‌تیز به شکست انجامید و همین شکست باعث گردید که شورا رسماً دست به انحلال خود بزند و شر خود را در شکل خاص روزش از سر توده کارگر کوتاه سازد.

۹. گروه صنعتی ملی (کفش ملی) / خردادماه ۱۳۶۶

تراست صنعتی موسوم به «پارک صنعتی ملی» از جمله عظیم‌ترین واحدها و گروه‌های صنعتی سرمایه‌داری ایران از اوایل دهه ۴۰ تا اواخر دهه شصت خورشیدی به حساب می‌آمد. حدود ۱۲۰۰۰ کارگر در آنجا استثمار می‌شدند. شرایط کار و استثمار کارگران بسیار وحشیانه و در برخی کارگاه‌ها به طور مثال «میکسر» از همه لحاظ مرگ آور بود. آنها بدون هیچ پوشش ایمنی کار می‌کردند و در طول هر روز توده انبوهی از کلیه مواد مهلک شیمیائی را وارد ریه‌های خویش می‌ساختند. در سال ۱۳۶۶ «سازمان صنایع ملی» که مالکیت تراست را در دست داشت با صدور یک بخشنامه خبر از افزایش ساعات کار در واحدهای مختلف شرکت داد. کارگران از مدت‌ها پیش برای اجرای طرح موسوم به «طرح

طبقه بندی مشاغل» یا در واقع بهبود امنیت اشتغال خویش مبارزه می‌کردند. بعلاوه آنها خواستار افزایش مزدها بودند. صدور بخشنامه و تصمیم‌گیری‌های جدید مالکان دولتی پارک صنعتی ملی، کارگران همه بخشها را به خشم آورد. گفت و شنودها و ارتباط‌گیری‌ها میان توده کارگر آغاز شد و با سرعت توسعه پیدا کرد. شور و مشورت‌ها از پشت ماشین‌ها به سالن‌های غذا و سپس سرویس‌های حمل و نقل و هر عرصه دیگر ارتباط‌گیری بسط یافت. صدای «باید به اعتراض برخاست و دست به اعتصاب زد» همه جا پیچید و در پروسه پیچش به عزم جزم هزاران کارگر تبدیل شد. در صبح یکی از روزهای خردادماه، پیکت‌های اعتراضی از همه کارخانه‌های مرتبط شرکت آغاز گردید. پیکت‌ها بسان جویبارها راه افتادند، به هم پیوستند، قدرت گردیدند، به نمایش ایستادند و اعتصابی عظیم با مشارکت فعال ۱۲۰۰۰ کارگر عاصی را در ساحل جنوبی جاده قدیم کرج پدید آوردند. کارگران معترض متحد اعلام نمودند که دستمزدها به جای کاهش باید حتما افزایش یابد و طرح معروف به «طبقه بندی مشاغل» باید هر چه سریعتر لباس اجرا پوشد. سرمایه‌داران دولتی و دولت روز سرمایه به وحشت افتادند. شرایط ویژه جنگی بر ابعاد این هراس افزود. رژیم بلادرنگ دستور سرکوب وسیع صادر کرد. ماشین قهر پلیسی و نظامی سرمایه با تمامی قوا وارد میدان شد. مسلسل‌ها آماده شلیک گردیدند، اما کارگران مقاومت کردند و بر خواسته‌های خود پای فشردند. «انجمن‌های اسلامی» بازوی سرکوب توأمان فکری و فیزیکی قوای قهر بورژوازی به یاری سپاهیان وحشت‌آفرین سرمایه آمد. آنها کوشیدند تا با لیست کردن وعده و وعیده‌ها، کارگران را به ختم اعتصاب راضی سازند. از رسیدن صدای فریادها به بلندگوها و بهره‌گیری ضد انقلاب گفتند!! به خواندن روضه پیرامون وضعیت جبهه‌های جنگ پرداختند، از افیون مهلک دین و سموم نشئه زای شعورریای ناسیونالیسم برای فرسودن، پوساندن و در هم شکستن قدرت کارگران بهره‌ها گرفتند. همه رطب و یابس‌ها را به هم بافتند تا اراده توده کارگر برای تداوم پیکار را در هم بشکنند. کارگران ادامه دادند. اعتصاب چند روز طول کشید، اما اعتصاب‌کنندگان فاقد استخوان‌بندی و استحکام ارگانیک اندرونی برای مقاومت در مقابل قوای سرکوب، دسیسه‌ها، تهاجم گسترده و همه‌نوعی ارتجاع‌ها بورژوازی بودند. با سرسختی دشمن و فقدان انسجام، هم‌پیوندی و همجوشی سازمان یافته ضدسرمایه‌داری در درون خویش، فتور و تشتت در صفوف آنها شروع به بالیدن کرد. خیلی‌ها به تردید افتادند.

وحشت از بیکاری عده زیادی را دچار تزلزل ساخت. خودفروختگان و عمله و اگره سرمایه با مشاهده این پاشنه آشیل‌ها دست به کار فرسودن بیش از پیش اراده کارگران شدند. اعتصاب ۱۲۰۰۰ نفری کارگران با آنکه در آن روزهای ملامال از فشار سرکوب و سببیت و بمباران و کشتارهای دو رژیم سرمایه‌داری بعث عراق و اسلامی ایران بسیار خوش درخشید اما قادر به ادامه کار و تحمیل خواسته‌های خود بر بورژوازی نگردید. کارگران به اعتصاب پایان دادند و متعاقب آن دستگیریه‌ها، به سیاهچال بردن‌ها و شکنجه کردن‌ها در سطحی وسیع آغاز شد. شمار زیادی از فعالین کارگری را روانه زندان کردند و کوشیدند تا سد راه شروع اعتراضات بعدی گردند.

۱۰. کارخانه نیشکر هفت تپه خوزستان / تیرماه ۱۳۶۶

نیشکر هفت تپه در منطقه جنگی و در تیررس مستمر بمباران‌های دولت درنده بورژوازی عراق قرار داشت. در اینجا هزاران کارگر استثمار می‌شدند. شرایط کار با مخاطرات جانی لحظه، به لحظه عجیب بود. توده‌های کارگر فقط آماج بمباران‌های رژیم بعث نبودند، فقط هر نفس کشیدن اعتراضی آنها توسط جمهوری اسلامی سرکوب نمی‌شد. شمار بسیار کثیری از آنها که در حوزه کاشت و داشت و برداشت نیشکر کار می‌کردند مستمرا در معرض حمله گرازها و حیوانات وحشی هم قرار داشتند. از زمین و زمان جهنم سرمایه برایشان خطر مرگ می‌بارید، گرازان مزارع یورش ددمنشانه ارتش‌های بورژوازی دو کشور را تکمیل می‌کردند. کارگران این قلمروها باید چیزی زیر نام غرامت کار در شرایط بسیار سخت و مرگبار دریافت می‌نمودند، اما دولت اسلامی سرمایه از پرداخت این غرامت اجتناب نمود. همزمان از روشن سازی وضعیت اشتغال یک جمعیت وسیع کارگری خودداری کرد. این کارگران به شکل روزمزد کار می‌کردند و قرار بود هر چه زودتر استخدام گردند. ماه‌ها علیه این وضعیت اعتراض نمودند اما مطابق معمول هیچ گوش شنوایی وجود نداشت. بی‌سرانجامی وضع اشتغال این جمعیت همراه با عدم پرداخت غرامت کار در شرایط مرگ آور، هزاران کارگر را به ستوه آورد و آماده فاز تازه‌ای از مبارزه و پیکار کرد. حدود ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ کارگر بالیست کردن مطالبات خود اعلام اعتصاب نمودند. آنها خواستار پرداخت بدون قید و شرط غرامت کار در منطقه جنگی و شرایط سخت و تبدیل قرارداد کار رفقای خویش از موقت به درازمدت و دائمی

شدند. همزمان بر عزل مدیریت کارخانه به خاطر رفتار خصمانه‌اش با کارگران اصرار ورزیدند. کارگران در پی اعلام اعتصاب و طرح خواسته‌ها در محوطه داخلی شرکت اجتماع نمودند و بر ادامه مبارزه تا تحقق خواسته‌ها پای فشردند. سرمایه‌داران دولتی مؤسسه با مشاهده اعتصاب کارگران در نخستین گام از عوامل سرکوب فکری و شستشوی مغزی سرمایه برای چالش پیکار توده‌های کارگر مدد خواستند. از امام جمعه شهر شوش تقاضا کردند که به کارخانه آید و بساط وعظ پهن کند. در کنار این اقدام، تیمی از اشرار و عمله و اگره خود را هم ماموریت دادند تا به سازماندهی اوباشان، مزدوران و نیروهای فاشیست محلی دست زنند و آنها را آماده یورش سبعانه فاشیستی به اعتراض کارگران کنند. سرمایه‌داران چنین نمودند اما کارگران هم بیکار ننشستند. آنان نیز از همزنجیران خود در کارخانه‌های نزدیک و شهرهای خوزستان طلب حمایت نمودند. تقاضائی که بدون پاسخ نماند. کارگران چند واحد صنعتی به پشتیبانی از خواسته‌ها و مبارزات هم‌زمان طبقاتی خود پرداختند. رژیم در شرایط خاص روز و در منطقه‌ای مجاور جبهه‌های جنگ، از ادامه اعتصاب وحشت دادشت. بر همین مبنا دستور بیشترین سرکوبها را صادر ساخت. نیروهای پلیس و سپاه و دستجات سازمان یافته فاشیستی همگی با هم به جان کارگران افتادند. عده زیادی را دستگیر و روانه سیاهچال کردند. مقاومت کارگران زیر فشار یورش‌های سهمگین و سبعانه دولت سرمایه، در هم شکست. اعتصاب پایان یافت اما آتش اعتراض و مبارزه به هیچ وجه خاموش نشد و خیلی زود برای بار دیگر زبانه زد و مشتعل گردید.

۱۱. جنرال تایر تهران / خرداد ۱۳۶۶

طبقه سرمایه‌دار و دولتتش همه جا بر طبل افزایش ساعات کار می‌کوبیدند و برای اجرای این قانون سبعانه سرمایه به تمامی تلاش‌ها دست می‌زدند. در خرداد سال ۶۰ مدیریت جنرال تایر به کارگران اخطار داد که از این پس باید به جای هشت ساعت، ده ساعت کار کنند و تمرّد از پذیرش این حکم مستوجب مجازات خواهد بود. گفته مدیرعامل در سالن‌ها پیچید و خروش اعتراض همه کارگران را به دنبال آورد. ۱۰۰۰ کارگر کارخانه به گفتگو با هم پرداختند. همه عاصی و شاکی بودند. موج نارضائی همه را به جستجوی راه چاره کشاند و پروسه این جستجوها بستر شور و مشورت‌ها و همصدائی‌ها گردید. اعتصاب تنها سلاحی

بود که همگان آماده بر دوش گرفتنش بودند. ۱۰۰۰ کارگر متفق و متحد تصمیم به اعتصاب گرفتند. آنها چرخ تولید را از کار انداختند و فریاد سردادند که افزایش ساعات کار را تحمل نمی‌کنند. مدیران و ایدای آنها شروع به وعظ کردند. از شرایط جنگی، حضور صدها هزار در جبهه‌های جنگ، فروپاشی اقتصاد، نیاز مبرم به کار بیشتر، تولید سرمایه‌های انبوه‌تر و روده‌های پرخروش‌تر سود گفتند. عربده جهاد، جهاد سر دادند، پای آخرت و حور و غلمان و مائده‌های بهشتی را پیش کشیدند، «حب الوطن من الایمان» را به یادها آوردند. همه این کارها را کردند اما کارگران بر سر عزم خود ایستادند و تصریح کردند که حاضر به قبول دو ساعت کار اضافی بدون هیچ مزد نیستند. عده‌ای با خشم گفتند که از هشت ساعت کار روزانه حی و حاضرشان هم بیش از ۷ ساعت به طور کامل بدون هیچ مزد است و حاضر نیستند دو ساعت دیگر هم بر همین بیگاری ۷ ساعته بیفزایند. کشمکش ادامه یافت و سرانجام کارگران پیروز شدند. صاحبان سرمایه عقب نشستند و افزایش ساعات کار منتفی گردید.

۱۲. کارخانه ارج تهران / شهریور ۱۳۶۶

رژیم با همه قوا در تدارک تولید سلاح، تشکیل زرادخانه‌ها و گسترش صنایع نظامی بود. چرخه تولید سرمایه‌داری هر روز مختل می‌شد، اضافه ارزش‌های نفتی روند افول پیمود. مراکز مهم صنعتی مستقر در مناطق غربی زیر آوار بمباران‌ها قابل راه‌اندازی نبودند. محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر یا آنچه بورژوازی تولید ناخالص داخلی می‌نامد هر سال از سال پیش نازل‌تر می‌گردید. داد و ستد سرمایه اجتماعی ایران با بازار جهانی از اختلال و افت شدید رنج می‌برد. تحریم‌های سهمگین بورژوازی امریکا نیز همه این معضلات را شدت می‌بخشید. جنگ روز به روز شعله‌ورتر و سرکش‌تر می‌شد و برای ادامه خود نیازمند انباشتن زرادخانه‌ها بود. نیازی که سرمایه اجتماعی کشور با شاخص‌ها و مؤلفه‌های بالا به هیچ وجه پاسخگوی آن نبود و نمی‌توانست باشد. در چنین وضعی نهادهای نظامی رژیم بر آن شدند که صنایع روز را هر چه بیشتر میلیتاریستی کنند و بر پایه احتیاجات تسلیحاتی رژیم آنها را بازسازی نمایند. این جهتگیری کل کارخانه‌ها و مراکز صنعتی را در وسعت شمول خود قرار می‌داد. به طور مثال ایران خودرو از همان آغاز خطوط تولیدی ویژه‌ای را فقط به ساختن آمبولانس و به تعبیر روز کارگران به تولید تابوت برای حمل اجساد کشتگان جنگ

اختصاص داده بود. بورژوازی در سراسر دنیا در شرایط جنگی چنین می‌کند و در جهنم سرمایه‌داری ایران با توجه به فروپاشیدگی اقتصادی، بحران کوبنده سرمایه‌داری و تحریم‌ها، پویه بازپرداخت نظامی صنایع ابعاد وسیع تری می‌یافت. در همین راستا و به اقتضای این جهتگیری، دولت موسوی و سپاه پاسداران از مدیران کارخانه ارج نیز خواستند که ماشین‌آلات، ابزار کار، نیروی متخصص و خطوط تولید شرکت یکسره در اختیار صنایع نظامی کشور قرار گیرد. کارگران به مخالفت برخاستند و خواستار الغاء این تصمیم شدند. اما رژیم با عزم جزم آماده انجام این نقل و انتقال بود. حدود ۷۰۰ کارگر شرکت دست از کار کشیدند و بر خواست الغاء مصوبه رژیم پای فشرده‌اند. این اعتراض به جایی نرسید و سرانجام ارج در صنایع نظامی جمهوری اسلامی ادغام شد.

۱۳. کارخانه بنز خاور تهران / شهریور ۱۳۶۶

پیش‌تر در مورد اعتصاب سال ۶۵ کارگران این شرکت کمی توضیح دادیم. شرایط کار و وضعیت زندگی کارگران آنجا روز به روز بدتر می‌شد. سرمایه‌داران مالک بنز خاور با هدف سوداندوزی هر چه انبوه‌تر و سرمایه‌افزائی هر چه عظیم‌تر، تصمیم گرفتند که از پرداخت دستمزدهای کارگران خودداری کنند. سیاست جنایتکارانه و بشرستیزانه‌ای که اگر در آن روزها مراحل نخست آزمون خود را پشت سر می‌نهاد خیلی سریع و در کوتاه‌ترین زمان به رویه عام و منوال جاری کل طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری ایران برای تشدید هر چه سبعانه‌تر و سفاکانه‌تر استثمار توده کارگر تبدیل شد. سرمایه‌داران بنز خاور ماه‌ها دستمزد کارگران را مصادره کردند. این مزدها را به جای پرداخت به سرمایه خود افزودند و دستمایه رونق گسترده‌تر انباشت کردند. گرسنگی، فلاکت، برهنگی، کارت‌ن‌خوابی، ویرانه‌نشینی کارگران و محرومیت هر چه ژرف‌تر آنان و افراد خانواده آنها از دکتر و دارو و درمان و مدرسه و معلم و آموزش را وثیقه افزایش بی‌مه‌ار سودهای خود خویش نمودند. بورژوازی برای تشدید استثمار طبقه کارگر، به هر توحشی دست می‌یازید و تعویق طولانی مدت پرداخت دستمزدها نیز یکی از همین بربریت‌ها بود. کارگران علیه این جنایت سرمایه دست به اعتراض زدند. بیش از ۲۰۰۰ کارگر شرکت دست از کار کشیدند. اعلام اعتصاب نمودند، خواهان پرداخت فوری و بدون قید و شرط دستمزدها شدند، همزمان خواستار اجرای «طرح

طبقه بندی مشاغل» یا بهبود وضعیت اشتغال خود گردیدند. مبارزه کارگران به بار نشست. آنها پیروز شدند و مالکان شرکت را مجبور به عقب نشینی کردند.

۱۴. کمباین سازی اراک / فروردین ۱۳۶۶

اعتصاب کارگران کمباین سازی نیز در زمره مبارزات موفق این سال بود. صدها کارگر شرکت خواهان روشن شدن وضعیت اشتغال خود و اجرای «طرح طبقه بندی مشاغل» بودند. سرمایه داران بخشی از دستمزد این کارگران را هم که «مزایا» نام داشت!! قطع کرده و از این طریق برای کاهش باز هم بیشتر بهای نیروی کار نقشه ریزی می کردند. کارگران اعتراض نمودند، چرخ تولید را متوقف ساختند، سرمایه داران نیز مطابق معمول قوای قهر طبقاتی خود را احضار و آماده سرکوب کردند. فرمانده سپاه پاسداران اراک شخصا در پیشاپیش چکمه پوشان مسلح رژیم اسلامی وارد محوطه کارخانه شد. او شروع به تهدید نمود، فضای شرکت را از رعب و وحشت آکند، از توده کارگر خواست که به سر کار باز گردند و اعتصاب را پایان بخشند. کارگران مقاومت کردند و تأکید نمودند که تحقق همه خواست‌ها شرط حتمی بازگشت به کار است. فرمانده سپاه دریافت که تهدیدها، وحشت آفرینی‌ها، سخن از سر بریدن‌ها یا کور کردن‌ها قادر به عقب راندن کارگران گرسنه و عاصی و آماده طغیان نیست. با همین محاسبه راه چاره را در ریزنی با صاحبان سرمایه و توصیه مماشات دید. اعتصاب با پیروزی کارگران پایان یافت.

۱۵. شرکت لوله سازی اهواز خوزستان / اسفند ۱۳۶۶

بالتر گفته شد که تأخیر در پرداخت مزدها با بیشترین شتاب، روال روتین کار سرمایه داران می شد. همه مالکان دولتی و خصوصی سرمایه، بنیادها و تراست‌ها چنین می کردند. در نیمه دوم سال ۶۶ کارگران شرکت لوله سازی خوزستان هم اسیر همین وضعیت گردیدند. دستمزدها به تعویق افتاد و فشار بدهکاری، گرسنگی، بی داروئی، معضل تأخیر در پرداخت اجاره بهای کومه مسکونی و همه بدبختی‌های دیگر کارگران را به ستوه آورد. آن‌ها مدتی وعده، وعیده‌های صاحبان سرمایه را گوش دادند اما خبری نشد. ماه آخر سال رسید و کوه گرفتاری‌ها بیش از پیش بر سرشان آوار شد. تصمیم به اعتصاب گرفتند. حدود ۴۰۰۰ کارگر دست از کار کشیدند. آنها در محیط شرکت اجتماع نمودند و آماده تعیین تکلیف گردیدند. در

شرایطی که خوزستان آماج بیشترین بمباران‌های هوائی و موشک‌اندازی‌های بورژوازی درنده عراق بود، جمهوری اسلامی هاج و واج نمی‌دانست که در مقابل کارگران عاصی اعتصاب‌کننده چه راهی پیش گیرد، آیا بمباران‌های هوائی و موشکی و شیمیائی رژیم صدام علیه توده‌های کارگر خوزستان را تکمیل کند و بمب‌های خود را برای نابودی کارگران این استان با بمب‌های دولت بعث بورژوازی به هم در آمیزد یا تن به تسلیم دهد و عقب بنشیند. اراده استوار کارگران برای ادامه اعتصاب و پیشبرد پیکار، ماشین قهر نظامی و پلیسی رژیم اسلامی را مجبور به گزینش راه دوم کرد. آنها عقب نشستند، وعده و وعیدهای سرمایه‌داران نیز قادر به فریب کارگران نشد. با خواست‌های توده کارگر توافق شد و اعتصاب پس از دو روز پایان یافت.

۱۶. کارخانه زامیاد تهران / اردیبهشت سال ۱۳۶۷

زامیاد هم در زمره هائی بود که خیل کثیری از کارگران را اخراج و راهی برهوت بیکاری نموده بود. در ماه اردیبهشت ۶۷ حدود ۲۰۰۰ کارگر علیه بیکارسازی‌ها دست به اعتراض زدند. کارگران شاغل به حمایت از خواست همزنجیران اخراجی خود برخاستند. همگی در مقابل حراست کارخانه اجتماع نمودند و خواهان بازگشت کلیه بیکارشدگان به سر کار شدند. مزدوران حراستی و انتظامی شرکت شروع به تهدید نمودند. آنها گفتند که در اسراع وقت از عوامل سرکوب و قوای قهر سرمایه برای ختم اعتصاب کمک می‌گیرند. تهدیدات اثر نداشت. کارگران به اعتصاب ادامه دادند اما سرمایه‌داران حاضر به بازگرداندن اخراج‌شدگان نگردیدند.

۱۷. خیزش کارگران پارس الکتریک تهران علیه شورای اسلامی کار / اردیبهشت ۶۷

اعضای شوراهای اسلامی کار همه جا زیر آوار نفرت توده‌های کارگر بودند. کارگران آنها را بخش لایتنج‌زای قوای سرکوب و جاسوسان مزدور سرمایه‌دار و دولت سرمایه در میان خویش می‌دانستند. با این وجود «شوراها» زیر برق سرنیزه سپاه پاسداران و بسیج و ماشین قهر به حیات کثیف خود ادامه می‌دادند و هر سال از کارگران می‌خواستند تا در سناریوی سپاه انتخابات شرکت کرده و بر تداوم فعالیت‌های پلیسی آنها صحه بگذارند. این جماعت مخوف هر چه زمان می‌گذشت منفورتر می‌شدند، توده کارگر خواستار برچیدن بساط شورای

اسلامی بودند و در همین راستا به رغم همه فشارها حاضر به شرکت در دجال بازی‌های «انتخاباتی» آنها نمی‌شدند. در کارخانه پارس الکتریک روند این انزجار و نفرت سرانجام شکل یک جدال و رویارویی جدی به خود گرفت. عوامل سرمایه از کارگران خواستند که حتما در اجلاس حاضر و در نمایش انتخاباتی جویند، آنها به گونه‌ای بسیار بشرستیزانه و شنیع اعلام کردند که در جلسه رأی‌گیری مقداری پتو و مایحتاج عمومی هم با قید قرعه میان حاضران تقسیم خواهد شد!! کارگران بالعکس «انتخابات شورا» را تحریم کردند و مراسم آن را به فرصتی برای اعتراض، عصیان و ابراز خشم علیه کارفرمایان مبدل ساختند. شمار کارگران شرکت بیش از ۱۷۰۰ نفر بود، سناریوپردازان با توسل به ترند و دسیسه حدود ۲۰۰ رأی از صندوق بیرون آوردند و سپس با شناخت و وقاحت زایدلوصفی در مقابل چشمان حیرت زده تماشاچیان این رقم را ۶۰۰ برگ رأی اعلام کردند!!

۱۸. صنایع فلزی تهران / امرداد ۱۳۶۷

عده‌ای از کارگران صنایع فلزی به جرم فعالیت در مبارزه برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزدها دستگیر و در سیاهچال‌های دولت سرمایه به سر می‌بردند، به بیان دیگر نه فقط پیکار کارگران برای بالا بردن مزدها به نتیجه‌ای نرسیده بود که هم‌زمان آن‌ها هم بیکار، زندانی و زیر شکنجه بودند. آن‌ها چاره‌ای نداشتند سواى آنکه دور جدید کارزار را آغاز کنند. ۵۰۰ کارگر پس از شور و مشورت و بررسی همه جوانب کار دست در دست هم ماشین‌ها را خوابانند، تولید را متوقف ساختند و گفتند که خواستار افزایش دستمزدها، آزادی بدون قید و شرط هم‌زنجیران و بازگشت آنها به سر کار هستند. صاحبان سرمایه در مقابل این خواسته‌ها مقاومت کردند. نیروهای سرکوب رژیم اسلامی با بیشترین شتاب وارد کارخانه شدند، شروع به تهدید نمودند. از دستگیری‌های گسترده‌تر، زندانی ساختن‌های افزون‌تر و کیفی‌های سهمگین‌تر سخن رانندند. پاسداران در محل کارخانه محکمه تشکیل دادند، شروع به محاکمه کارگران نمودند و به خیلی جنایات دیگر دست زدند. محکمه پردازی‌ها و تهدیدها اما کسی را به هراس نینداخت. ۵۰۰ کارگر مصمم و استوار ۷ روز اعتصاب را ادامه دادند و سرانجام موفق به آزاد ساختن ۸ اسیر هم‌زرم و بازگرداندن آنها به سر کار شدند.

۱۹. پالایشگاه تهران / اسفند ۶۷ و فروردین ۱۳۶۸

رسم بورژوازی ایران از روز سیاه پیدایش تا حال آن بوده است که همواره بخشی از دستمزدهای بسیار نازل و محقر را زیر دهها نام و عنوان از جمله عیدی آخر سال پرداخت می کرده است!! بحث البته مربوط به گذشته‌های دور و مراکز کاری است که مزدها احیانا در پایان ماه به کارگران داده می‌شد. در مورد اینکه چرا سرمایه‌داران چنین می‌کردند قبلا به تفصیل بحث کرده ایم. پیداست که هموارسازی راه سلاخی همان مزدهای محقر هدف اصلی انجام این کار بوده است و می‌باشد. دولت سرمایه در اواخر سال ۶۷ بسان همه سرمایه‌داران دیگر، در همه جا، از جمله پالایشگاه تهران همین سلاخی مزدها را دستور کار کرد و آنچه را که عیدی یا مطالبات آخر سال کارگران نام داشت به میزان قابل توجهی تنزل داد. چندین هزار کارگر پالایشگاه علیه این اقدام رژیم اعتراض کردند و از گرفتن مطالبات پایان سال وسیعا سلاخی شده خود ابا ورزیدند. اعتراض کارگران پالایشگاه تهران خیلی سریع مورد حمایت نفتگران در سایر پالایشگاهها از جمله شیراز، اصفهان و تبریز قرار گرفت. دولت سرمایه از پذیرش خواست کارگران امتناع نمود. کشمکش‌ها ادامه یافت و برای ماه‌ها به درازا کشید.

۲۰. کارخانه کاشی سعدی تهران / فروردین ۱۳۶۸

در حالی که از مدت‌ها پیش چند هزار کارگر این شرکت برای افزایش دستمزد تلاش می‌کردند و هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌نمودند، ناگهان اخبار مربوط به اختلاس‌های عظیم سرمایه‌داران بسیار متدین، زاهد و عابد اسلامی شرکت بسان بمب کل فضای کارگاهها را در خود پیچید. تا حال کارفرمایان به محض شنیدن صدای خواست دستمزد کارگران یکسره از ورشکستگی شرکت!! زیان‌های عظیم سالانه!! مستضعف بودن مالکان کارخانه!! و این بدبختی‌ها می‌گفتند، ترهاتی که توده کارگر چند و چون آنها را بسیار خوب می‌دانستند، همه را شیدادی و فریبکاری محض می‌دانستند و هیچ تراهی برایشان خرد نمی‌نمودند. حال سرمایه‌داران خود در نزاع کرکس وار بر سر تقسیم سودها و سرمایه‌ها پرده از دزدی‌های نجومی همدیگر بر می‌داشتند، اسرار هویدا می‌کردند و از اختلاس‌های کهکشانی سخن می‌راندند. وقاحت، قباح و بیشرمی بیش از حد صاحبان سرمایه آتش قهر استثمارشوندگان گرسنه کارگر را بیش از پیش شعله ور نمود. آنها را به جوش و خروش انداخت. حدود ۳ هزار

کارگر با اعلام اعتصاب و اجتماع در محیط کارخانه خواستار افزایش بلادرنگ دستمزدها شدند، همزمان اعلام کردند که ریال به ریال ارقام اختلاس حاصل کار و استثمات آنان است، باید وصول و صرف تأمین اعتبار لازم برای افزایش مزدها گردد. کارگران مطالبات دیگری را هم لیست کردند. از جمله اینکه روزانه کار کوتاه‌تر شود، دو روز تعطیل در هفته حتما لباس اجرا پوشد و بالاخره اضافه کاری اجباری بدون هیچ دستمزد به طور کامل و برای همیشه ملغا گردد. سرمایه‌داران با مشاهده خشم و عزم جزم کارگران سراسیمه شدند. مطابق معمول از قوای سرکوب به عنوان حلال همه مشکلات خواهان حضور و مداخله گردیدند. پاسداران در اسرع وقت خود را به شرکت رساندند. بساط رعب و ارباب پهن کردند و از اعتصاب کنندگان خواستند تا به سر کار باز گردند. جمعیت عظیم ۳ هزار نفری کارگران بدون احساس هیچ هراس از تهدید و دهشت‌آفرینی قوای سرکوب مجدداً تشکیل اجتماع دادند. با هم به رایزنی نشستند و دقایقی بعد متحد و مصمم با صدای بسیار رسا فریاد زدند که عوامل سرکوب باید بلادرنگ از محیط کارخانه خارج گردند. کشمکش‌ها ادامه یافت. کارفرمایان و عمله‌کشتار با مشاهده سرسختی و تسلیم‌ناپذیری کارگران احساس فروماندگی کردند. کوبیدن بر طبل تهدید را کارساز موفق نیافتند. شروع به دادن وعده و وعید نمودند و از توده کارگرخواستند که چند صبحی صبر کنند تا برای تحقق برخی مطالبات چاره‌اندیشی گردد!!

مروری در کارنامه پنج ساله، فروماندگی‌ها و نقاط قوت

آنچه در بالا و به عنوان گزارش رخدادها در این برهه کوتاه زمانی آمد، صرفاً استخراج نمونه‌هایی برای بازشناسی برخی شاخص‌های مهم جنبش در طول آن سال‌ها بود. شمار اعتصابات، اعتراضات و خیزش‌ها نه فقط بیشتر از اینها که چند برابر این تعداد برآورد می‌شد. آمار اعتصابات یک هفته‌ای و چند روزه حتی در همان سه سال نخست از مرز ۵۰ و ۶۰ گذشت. منحنی مشارکت کارگران در مبارزات و نمایش قدرت آنها برای تعطیل چرخه تولید در طول دو سال ۶۸ و ۶۹ باز هم سیر صعودی پیمود. با همه اینها در بررسی کارنامه پیکار توده‌های کارگر در این ۵ سال، شاید بتوان خزشی حلزونی برای خروج از فشار آوارهای سنگین فاجعه‌بارترین شکستها و تلاش برای ازسرگیری پویه متعارف پیکار در یکی از وخیم‌ترین و سهمگین‌ترین دوره‌های حکمرانی فاشیستی ارتجاع بورژوازی را خصلت نمای

جنبش کارگری آن ایام دید. در این ارزیابی می‌توان بر مؤلفه‌های مهم زیر انگشت تأکید نهاد.

۱. تشدید مبارزه برای خواسته‌های معیشتی

مطالبات معیشتی کارگران به عنوان حساس‌ترین و دقیق‌ترین بازنمای احساس توان یا قدرت حی و حاضر پیکار آنها در قیاس با دوره قبل سیر بالارونده یافت. شروع جنگ، شیوع قحطی، مهندسی فاشیستی فضای توقعات و انتظارات توده کارگر توسط حاکمان سرمایه، به ویژه بخشی که بعدها سناریوی وقیح اصلاح طلبی راه انداخت!!؛ حمام خون‌های دهشت آفرین، سلاخی بی‌سابقه و سراسری جنبش کارگری و نیروهای چپ، در یک کلام تهاجم هولوکاست گونه فاشیسم هار اسلامی بورژوازی به زندگی، امید، فکر، انتظار و آرمان انسانهای کارگر در شروع دهه شصت، احساس قدرت یا بازشناسی توان و ظرفیت پیکار را در کارگران قتل عام نمود. در همین راستا سطح خواسته‌ها و انتظارات آنها را به شکلی وحشتناک پائین آورد. در ۵ سال نخست این دهه بخش قابل توجهی از طبقه کارگر مطالبه افزایش بهای نیروی کار یا بهبود شرایط کار و زندگی را تا حدود زیادی کنار نهاد، فراموش نکنیم که در سال‌های ۱۳۶۰ و ۶۱ سازمان موسوم به «شورای عالی کار» رسم رایج خود را هم کنار نهاد و در پایان سال‌ها، حتی یک ریال به حداقل دستمزدها اضافه نمود. با همه این‌ها مبارزه طبقاتی به حکم اجبار و زیر فشار قهر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سرمایه، راه خود را ادامه داد، پیدا است که در نازل‌ترین مدارها چرخید و بر سینه سست‌ترین ساحل‌ها پهلو گرفت. با آغاز نیمه دوم دهه مذکور، این وضع شروع به تغییر کرد، کارگران در مقابل تهاجم حاکمیت بورژوازی برای الغاء تعطیلی دو روز در هفته یا طولانی کردن روزانه کار، بزرگ‌ترین اعتصابات را سازمان دادند. همزمان خواستار بالا بردن بهای نیروی کار خویش شدند، علیه مرگبار شدن مستمر شرایط کار در کارخانه و مراکز مختلف کار دست به اعتراض زدند. به تدریج احساس قدرت بیشتری نمودند سطح انتظارات خود را بالا بردند و برای حصول خواسته‌های روز، موج‌های نیرومند مبارزه راه انداختند.

۲. خشم و قهر روز افزون علیه شوراهای اسلامی کار

وجود شوراهای اسلامی کار یا نهادهای شستشوی مغزی و سرکوب فکری و فیزیکی کارگران در وسیع‌ترین سطح آماج خشم، قهر، نفرت و اعتراض شد. انحلال این شوراهای به یک

مطالبه مهم و محور پرجوش و خروش مبارزات روز بدل گردید. دلیلش هم کاملا روشن بود. «شوراهای اسلامی» عملا نقش اختاپوس دهشتناکی را بازی می‌کردند که سایه به سایه، دم به دم و قدم به قدم تمامی رفتار، حالات، سکنات، ارتباطات و حرکت فکر، اراده، شعور و تصمیم کارگران را کنترل می‌کردند. نقش مسموم‌ترین و بیماری‌زاترین آلودگی‌ها را در پیکره هستی توده کارگر بازی می‌نمودند. سد راه هر میزان شور و مشورت، درد دل، همدردی، همصدائی و راه حل جوئی کارگران بودند، همه چیز را به نهادهای اختاپوسی امنیتی گزارش می‌کردند، برای جلوگیری از نطفه بندی اعتراض‌ها و اعتصابات به هر انسان ستیزی دست می‌یازیدند، به هر دسیسه و توطئه ضد انسانی می‌آویختند تا مانع شکل‌گیری خیزش‌ها و مبارزات شوند. «شوراها» با این کارکرد، مخوف‌ترین سلاح دست بورژوازی بودند و برای راه‌اندازی مبارزه، سازمان دادن اعتصابات و پیشبرد پیکار باید علیه آن‌ها و برای برچیدن کامل آن‌ها کارزار می‌شد. در نیمه دوم دهه شصت این جدال شعله کشید. توده‌های کارگر که مالا مال از خشم و نفرت نسبت به این ایادی مزدور سرمایه بودند به صورت بسیار عریان و بی‌پروا خواستار انحلال هر نوع «شورای اسلامی» و برچیدن کامل آنها در محیط‌های کار شدند. جنبش کارگری خیلی سریع پایان دادن به وجود این نهادهای پلیسی را از جمله شعارهای همه جا مطرح خود ساخت. همان گونه که بالاتر دیدیم کارگران ایران خودرو در فروردین ۶۵، سیمان تهران در تیرماه همین سال، شکرسازان هفت تپه در تابستان ۱۳۶۶، کارگران پلاسکوکار و ایندامین به ترتیب در پائیز و زمستان این سال، پارس الکترونیک در تیرماه ۶۷ و ایران یاسا در آبان ۱۳۶۷ بسیار قاطع و مصمم بر انحلال شوراهای اسلامی پای فشردند. سناریوی موسوم به «انتخابات» این نهادها را آماج حمله قرار دادند، از هم‌زنجیران خود خواستند که هر نوع همراهی با مزدوران امنیتی بورژوازی در این دهه‌ها را تحریم کنند و خیلی کارهای دیگر که انجام دادند.

۳. مبارزه علیه اعزام به جبهه‌های جنگ

کوره‌های آدم سوزی سرمایه با جنگ میان دو دولت سرمایه‌داری ایران و عراق در منطقه‌ای وسیع از کرانه خلیج تا مرزهای ترکیه می‌سوخت و هر روز جمعیتی عظیم از سکنه نفرین شده کارگر دو کشور را هیزم اشتعال خود می‌ساخت. فاشیسم هار اسلامی بورژوازی، کارگران و

کارگزاران را با فشار قهر اقتصادی، شستشوی مغزی، تهدید و زور سرنیزه چند هزار، چند هزار راهی جبهه‌ها می‌کرد، کل راههای منتهی به غرب شاهد حمل انسانهای زنده به جنگ و بازگشت اجساد مرده آنها به شهرهای مختلف بود. سراسر جامعه گورستان می‌شد و کران تا کران جهنم سرمایه‌داری نقش میدان‌های کشتار و تیرباران را پیدا می‌کرد. کشتار به صورت اعدام در زندانها، قتل عام در خانه‌های تیمی و خاکستر شدن در برهوت‌های نفتیده زور آزمائی ارتش‌ها محتوای فراگیر رخدادهای روز جهنم سرمایه‌داری بود. نیروهای قربانی کل این کشتارگاهها نیز کارگران بودند. رژیم هر روز شمار کثیری کارگر شاغل در مراکز کار را به زور سوار کامیون‌های نظامی می‌کرد تا در کنار صدها هزار هم‌رنجیر دیگر کوره جنگ را مشتعل نگه دارند. جنایت و بربریتی که از همان آغاز، اعتراض توده کارگر را در پی داشت. با طولانی شدن جنگ و افزایش روز به روز کشتارها این اعتراض گسترده‌تر و طوفانی‌تر شد. در سال ۶۳ برای نخستین بار محلات کارگرنشین جنوب تهران شاهد برپائی تظاهرات خشمگین ضد جنگ با شرکت شمار چشمگیر کارگران شد. این اعتراضات در شروع نیمه دوم دهه شصت فضای داخلی کارخانه‌ها و محیط‌های کار را تا حد قابل توجهی در خود پیچید. عصیان علیه اعزام به جبهه‌های جنگ و مقاومت در مقابل فشار رژیم برای قبول این اعزام اجباری، عرصه مهمی از کشاکش جاری میان کارگران در یک سوی و سرمایه‌داران و دولت آنها در سوی دیگر شد. در خیلی از مراکز کار توده‌های کارگر علیه گسیل خویش یا هم‌رنجیران خود به جبهه‌ها دست به اعتصاب زدند و چرخ تولید را از کار انداختند. در فروردین ۱۳۶۵ پلایشگاه تهران شاهد وقوع چنین اعتصاب و اعتراضی گردید. چند هزار کارگر دست از کار کشیدند و خواستار الغاء حکم اعزام رفقای خویش به جنگ گردیدند. در خرداد همین سال کارگران سیمان تهران هم نوع همین اعتصاب را سازمان دهی کردند. در اینجا نیز صدها کارگر با سر دادن فریاد ضد جنگ اعلام داشتند که از رفتن به جبهه‌ها سر خواهند پیچید. اعتراضات ادامه یافت و در تیرماه ۶۷ حرکت وسیع کارگران ایران خودرو را به دنبال آورد.

۴. طنین تازه همصدائی‌ها، همبستگی‌ها و هم‌رزمی‌ها

فاشیسم اسلامی بورژوازی به ویژه در روزها و ماه‌های بعد از خرداد ۱۳۶۰ می‌تاخت تا هر چه را که نشان از ارزشهای انسانی یا همبستگی، اتحاد و همپیوندی طبقاتی ضد سرمایه‌داری

داشت جاروب کند و راهی گورستان سازد. وقتی که هر آوای حمایت یک کارگر از نازل ترین حقوق پایمال شده همزنجیرش با اخراج و دستگیری و زندان و شکنجه پاسخ می گرفت جای شگفتی چندانی نبود، اگر جوانه‌های اتحاد، اتفاق و همدلی کارگران به جای رشد، شروع به خشکیدن و سوختن کند. این وضع اما در نیمه دوه دهه مورد گفتگو تا حد وسیعی دچار تغییر شد. اخراج هر کارگر موج مخالفت صدها کارگر همرنج او در درون مراکز کار را به دنبال آورد. دستگیری فعالان کارگری به شعله ور شدن خشم همه توده‌های کارگر در این کارخانه و آن مؤسسه انجامید. روند بیکارسازیها با شتابی بیش از گذشته پیش تاخت اما مقاومت متحد و یکپارچه کارگران برای مقابله با این جنایت سرمایه‌داران و رژیم هم روزافزون گردید. همصدائی‌ها پرطنین شد، رشته‌های همبستگی و هم‌رزمی در مقابل تهاجم فاشیستی دولت سرمایه و مدیران و مالکان شرکت‌ها قوام و استحکام بیشتری پیدا کرد. در بنز خاور وقتی سرمایه‌داران حکم اخراج صدها کارگر را صادر کردند، کارگران اخراجی از پشتیبانی بسیار مؤثر تمامی کارگران دیگر برخوردار شدند. همه دست از کار کشیدند و درد دامنگیر اخراج شدگان را درد خویش تلقی کردند. در تیرماه ۶۵ کارفرمایان صنایع شیشه نشکن ۹۰ کارگر را از کار بیکار نمودند. این کارگران در اعتراض و شورش خود علیه این جنایت تنها نماندند و اعتصاب کل همزنجیران پشتوانه مبارزه و نمایش قدرت آنها گردید. در کارخانه‌های زامیاد، ایران خودرو، صنایع فلزی تهران، ارج و استارلایت هم توده‌های کارگر مشابه همین همبستگی‌ها و همگامی‌ها و هم‌رزمی‌ها را به نمایش گذاشتند.

۵. اعتصاب علیه الحاق کارخانه‌ها به صنایع نظامی

رژیم اسلامی برای تهیه ساز و برگ‌های مورد نیاز جبهه‌های جنگ به هر کاری دست می‌زد. ادغام پاره‌ای از صنایع در مؤسسات تولید سلاح و انضمام آن‌ها به صنایع نظامی کشور هم یکی از این اقدامات بود. در شهریور ۱۳۶۶ بر پایه مصوبه‌ای قرار شد که کارخانه بزرگ ارج، سازنده انواع و اقسام وسائل خانگی تعطیل و کلیه خطوط تولید آن به مراکز تهیه اسلحه و مهمات جنگی منضم گردد. چند ماه بعد اجرای همین حکم در مورد کارخانه فنر سازی تهران نیز دستور کار شد. به کارگران هر دو شرکت اخطار گردید که به جای تولیدات پیشین آماده انجام سفارشات جنگی و تولید مایحتاج تسلیحاتی جبهه‌ها باشند. تصمیم رژیم در هر

دو کارخانه و مؤسسات مشابه با موج مخالفت و اعتراض توده‌های کارگر مواجه شد. کارگران دست از کار کشیدند و اعلام کردند که حاضر به اشتغال در صنایع نظامی نمی‌باشند. حاکمان سرمایه مبهوت از جسارت و بی‌پروائی کارگران، مطابق معمول شروع به تهدید کردند. اعتصاب آنها را سرپیچی و تمرد از مقررات ویژه شرایط جنگی قلمداد نمودند. از مجازات‌ها و کیفرهای سخت گفتند و سرانجام کارگران را مجبور به عقب نشینی و قبول دستورات خود ساختند. جمع‌بست نکات بالا می‌تواند تصویری کم و بیش گویا از موقعیت جنبش کارگری در برهه زمانی مورد گفتگو به دست دهد. کارگران بر اقتضای هستی اجتماعی خود و بر خلاف انگاره پردازی‌های رفرمیستی و سرمایه مدار احزاب لنینی حتی در این شرایط بسیار دشوار و مالمال از مخاطره وارد هیچ خط کشی، منفک سازی و جدول آفرینی برای مبارزات جاری خود نشدند. انبوه اعتصابات را برای افزایش بهای نیروی کار خویش سازمان دادند. علیه شرایط مرگبار کار در کارخانه‌ها اعتراض کردند و برای تغییر این شرایط مبارزه نمودند. همزمان در مقابل تلاش بورژوازی برای اعزام آنها و فرزندانشان به جبهه‌های جنگ ارتجاعی میان دولت‌ها، دست به مقاومت زدند. ولو در سطحی نازل، جنبش ضد جنگ راه انداختند. در خیابان‌های محلات کارگری با خواست پایان جنگ تظاهرات بر پا کردند. از رفتن به جبهه‌ها خودداری نمودند، علیه الحاق کارخانه‌ها به صنایع نظامی دست از کار کشیدند و چرخه تولید را متوقف ساختند، آنها از همه این راهها نفرت خویش را نسبت به جنگ آفریزی‌های بورژوازی فریاد زدند. در کنار این مبارزات، همه جا علیه «شوراهای اسلامی کار» و نهادهای فاشیستی مشابه مستقر در درون مراکز کار و تولید شوریدند. این نهادها را ساز و برگ‌های رژیم برای سرکوب فیزیکی و فکری خود خواندند و خواستار انحلال کامل و برچیدن آنها شدند. جنبش کارگری در طول این ۵ سال، پیکار در این عرصه‌ها را با جوش و خروش کاملاً چشمگیر برای همصدائی، همبستگی و اتحاد بیشتر در صفوف خود و محکم‌تر ساختن جبهه کارزار طبقاتی خود تکمیل کرد. مسأله بسیار اساسی در اینجا، در کل این جهتگیری‌ها و صف آرائی‌ها، نقطه عزیمت یا آغازگاه واقعی خیزگیری‌ها است. ضدیت خودجوش و درون پوی طبقاتی با سرمایه بنمایه مشترک تمامی این کارزارها و جبهه آرائی‌ها بود. سرمایه ستیزی درون جوشی که قطعا با کمونیسم و جنبش آگاه سازمان یافته شورایی طبقه کارگر فاصله‌ای بسیار عظیم و طولانی داشت، سخت آسیب پذیر بود و در معرض غلطیدن به تمامی

کجراهه‌ها قرار داشت، اما آتشفشان قهر طبقاتی کارگران در همان موقعیت بسیار ضعیف، نطفه‌ای و شکننده خود بود.

پایان جنگ و هولوکاست ۶۷ بورژوازی درنده اسلامی

هر دو رژیم جمهوری اسلامی و بعث عراق جنگ را باختند و این دقیقاً همان چیزی بود که قطب مسلط سرمایه جهانی یعنی بورژوازی آمریکا و متحدانش از آغاز، از همان روز فروزان شدن شعله‌های جنگ ارتجاعی و انسان ستیزانه دو دولت دنبال می‌کردند. هیچ کدام این دو رژیم به شکل موجودشان و با زیادت طلبی‌ها، اهداف و جهت‌گیری‌های معینی که داشتند، باب طبع حاکمان ایالات متحده به نظر نمی‌آمدند، به نظم نسخه پیچی آمریکا برای سرمایه جهانی تمکین بدون هیچ قید و شرط نمی‌کردند. هر دو اهل توسعه طلبی، زیادت جوئی، قطب آفرینی، مقابله جوئی و مطالبه سهم افزون‌تر در اضافه ارزش‌های بین‌المللی و در ساختار قدرت سرمایه جهانی بودند. یکی با ساز و برگ ارتجاع اسلامی و افراختن درفش برقراری «حکومت مستضعفان»!! برای سازماندهی فاشیستی توده‌های عاصی در خاورمیانه و دنیا می‌کوشید تا توان پیکار این نفرین شدگان دوزخ سوزان سرمایه‌داری را سکوی باج‌خواهی‌ها و افزون طلبی‌های خود سازد و دیگری عین همین اهداف را با نوع دیگری از همین بربریت‌ها و توحش‌ها زیر بیرق ناسیونالیسم عرب دنبال می‌نمود.

دو رژیم قادر به تحمل هم نبودند و همین رقابت جوئی‌ها یا ستیزه طلبی‌ها فرصت بسیار مساعدی را برای سرکش‌ترین قطب قدرت سرمایه بین‌المللی فراهم می‌آورد تا بدون تحمل هیچ هزینه‌ای، حتی با حصول سودهای سرشار کهکشانی دست به کار فرسودن هر چه ژرف‌تر آنها گردد. فرسودن، فروپاشی و بحران زدگی دامنه‌داری که از منظر کاخ سفید می‌رفت تا تمکین به نظم جهانی پایه ریزی شده توسط سرمایه‌داری آمریکا را جبر بقای هر دو رژیم ایران و عراق سازد. در تمامی طول ۸ سال جنگ، دولت ریگان، پنتاگون، کنگره و کل دستگاه سیاست‌گذاری و دیپلوماسی آمریکا با بیشترین دقت و کنجاوی چگونگی آرایش قوای دو رژیم در میدان جنگ را رصد می‌کردند. میلیمتر، میلیمتر پیش روی‌ها، عقب نشینی‌ها، نوع تسلیحات، موجودی زرادخانه‌ها، اهداف و جهت‌گیری‌ها، ظرفیت جنگیدن و همه چیز آن‌ها را زیر نظر داشتند، به محض مشاهده برتری نظامی یکی از طرفین در میدانها، کلیه

تدابیر لازم برای تقویت تسلیحاتی و حمایت بین‌المللی طرف مقابل و تضعیف توان جنگی دولت در حال تاخت را اتخاذ می‌نمودند. ماجرای موسوم به «ایران کنترا» یک نمونه بسیار بارز این دیده‌بانی‌ها و دخالتگری‌ها بود. در باره این سناریوی ملامال از وقاحت، بشرستیزی و رسوایی همه چیز گفته شد، اما یک وجه حادثه به طور کامل از انظار پنهان و از دسترس شناخت توده‌های کارگر دور نگه داشته شد. بخشی از بورژوازی که از موضعی رقابت آمیز و سهم طلبانه به افشاء شرکا پرداخت کل صدر و ذیل «ایران کنترا» را در یک داد و ستد میان دو دولت ایران و ایالات متحده بر سر آزادسازی ۸ گروگان آمریکایی اسیر گروه «مغنیه» در لبنان خلاصه کرد. اما واقعیت آن بود که این ماجرا در شرایطی اتفاق می‌افتد که ارتش عراق به گونه‌ای چشمگیر دست بالا را در جبهه‌های جنگ پیدا کرده بود. ارتش، سپاه پاسداران و بسیج به رغم گسیل اجباری بیش از ۶۵۰ هزار نفر در میدان‌های جنگ زیر نام «نیروهای داوطلب»!! و با اینکه در عملیات موسوم به کربلای ۲ و سپس کربلای ۳ موفقیت‌های ناچیزی کسب کرده بودند اما خیلی سریع زیر فشار تهاجمات سیستماتیک ارتش عراق و بمباران‌های بی‌وقفه هوایی، همه مناطق باز پس گرفته را تسلیم کردند. متعاقب آن نیروی هوایی عراق پالایشگاه شیراز، تأسیسات متراکم سازی گاز، مراکز صنعتی اصفهان، میدانهای نفتی رستم و ساسان، تلمبه‌خانه‌های نفتی مارون و اهواز، نفت کش‌های ایران در خلیج، خطوط کشتیرانی جمهوری اسلامی و پاره‌های هدف‌های دیگر را آماج بدترین بمباران‌ها قرار داد. این حملات و تهاجمات هوایی بعدی مانند از کار انداختن اسکله‌های خارک، عملاً صادرات نفت ایران را به زیر ۸۰۰ هزار بشکه در روز و در واقع پائین‌ترین سطح خود در طول سالهای جنگ رساند. جمهوری اسلامی در پی این بمباران‌ها نه فقط عظیم‌ترین بخش اضافه ارزش‌های نفتی خود را از دست داد که مجبور به خرید روزانه ۱۰۰ هزار بشکه تولیدات پالایشگاهی از ممالک خارج شد. کل این حوادث موقعیت رژیم را در جبهه‌های جنگ رعب آور ساخت و درست در چنین روزهایی است که بورژوازی اسرائیل و آمریکا با سراسیمگی زایدالوصفی دست به کار می‌شوند تا آرایش قوا در میدان‌های جنگ را دستکاری کنند، از تحمیل شکست‌های بیشتر بر جمهوری اسلامی جلوگیری به عمل آرند. موقعیت ارتش عراق را تا حدی تضعیف نمایند و در مجموع راه را برای ادامه جنگ و فرسایش پرشتاب قوای دو رژیم باز و هموار گذارند. رسوایی عظیم «ایران کنترا» در همین جا چهره افراخت. دولتی که هر روز پرچمش

به عنوان نماد خالص کفر، استکبار، الحاد، ام الفساد ارض و عصر در خیابانهای تهران آتش زده می‌شد، به یک لحظه کلیددار رهائی اسلام از محاصره مرگبار کفر شد و حکومتی که ثواب سر دادن شعار محو کامل آن از صحنه هستی، واجب‌تر از نماز، روزه و کل اصول و فروع دینی بود، زرادخانه هایش ممد واقعی حیات اسلام گردید. امریکا و اسرائیل با بیشترین شتاب به حاکمان جمهوری اسلامی خبر دادند که آماده فروش سلاح‌های لازم به آنها هستند و البته قرار است همه پول حاصل این داد و ستد هم صرف حمام خون توده‌های کارگر نیکاراگوئه شود. بر اساس گزارش‌ها دولت روز اسرائیل مقادیر معتدبه‌ای سلاح‌های مدرن در اختیار رژیم اسلامی گذاشت، دولت امریکا به جای آن، سلاح‌های مورد نیاز اسرائیل را تحویل دولت این کشور داد و بالاخره پول کل معامله به حساب نیروهای مزدور ایالات متحده در امریکای لاتین واریز شد. قابل تعمق است که اولاً فروش اسلحه از سوی امریکا به جمهوری اسلامی در طول دوره جنگ، به هیچ وجه تازگی نداشت. این کار قبلاً هم چند بار انجام گرفته بود. ثانیاً دولت ریگان در حالی دست به این معامله‌ها می‌زد که به اصطلاح قوانین امریکا او را از این کار منع می‌نمود. بر پایه مصوبه کنگره نه فقط حق فروش سلاح به جمهوری اسلامی نداشت که حتی رساندن کمک به شورشیان دست نشانده ایالات متحده در نیکاراگوئه هم ممنوع اعلام شده بود. بورژوازی امریکا و متحدانش با داشتن موقعیت مسلط بین‌المللی برای تنظیم آرایش قوای طرفین از طریق فروش سلاح و مهمات و امکانات جنگی به این یا آن دولت در بزنگاه‌های مختلف، عملاً مدیریت جنگ را با هدف فرسودن هر چه بیشتر توان اقتصادی، نظامی و سیاسی هر دو رژیم به دست گرفتند. پایان جنگ از منظر حاکمان کاخ سفید و اقمار و اعوان آن‌ها باید در زمانی اتفاق می‌افتاد که این فرسایش به صورت مطلوب محقق شده باشد، چنین به نظر می‌رسد که سال ۱۹۸۸ میلادی (۱۳۶۷ خورشیدی) این هدف تأمین بود. سوء تعبیر نشود، تاریخ پایان جنگ را قطعاً دولت امریکا، شورای امنیت یا هیچ قطب دیگر مشخص نمی‌نمود. هر کدام این نهادها و قطب‌ها می‌توانستند تا هر کجا که بخواهند برای شستشوی مغزی افکار توده‌های کارگر، برای سناریوپردازی‌ها و سبهاکاریهای دیپلوماتیک، اجلاس پشت سر اجلاس برگزار کنند یا بیانیه پشت سر بیانیه صادر نمایند اما زمان واقعی ختم جنگ را نه اینها که نقش عملی امریکا در تنظیم توان جنگی دو دولت در طول هشت سال تعیین می‌کرد. در تاریخی که بالاتر ذکر شد هیچ کدام دو دولت زیر فشار

فرسودگی‌های هلاکت‌بار، توان ادامه جنگ را نداشتند. یک نگاه گذرا به لیست خساراتی که طبقه کارگر ایران در طول جنگ تحمل نموده بود برای درک ماجرا کافی است. به جدول زیر نظر اندازیم.

(خسارات وارده در طول ۸ سال جنگ (میلیون دلار)

سال	ساختمان و تأسیسات	ماشین آلات و تجهیزات	مواد و کالا	خسارات مستقیم
۱۳۵۹	۴,۲۰۰	۳,۴۰۰	۴,۳۰۰	۱۲,۰۰۰
۱۳۶۰	۴,۹۰۰	۶,۴۰۰	۳,۵۰۰	۱۴,۸۰۰
۱۳۶۱	۷۰۰	۱,۴۰۰	۵۱,۱۰۰	۵۳,۳۰۰
۱۳۶۲	۱۴,۶۰۰	۱۷,۲۰۰	۳۲,۸۰۰	۶۴,۶۰۰
۱۳۶۳	۳,۴۰۰	۱۶,۲۰۰	۸,۱۰۰	۲۷,۷۰۰
۱۳۶۴	۸,۰۰۰	۱۵,۱۰۰	۳۰,۴۰۰	۵۳,۵۰۰
۱۳۶۵	۹۵,۳۰۰	۱۳,۰۰۷	۱۰,۹۰۰	۱۱۹,۹۰۰
۱۳۶۶	۸,۹۰۰	۱۹,۰۰۰	۱۸,۹۰۰	۴۶,۸۰۰
۱۳۶۷	۱,۸۰۰	۴۴,۱۰۰	۱,۷۰۰	۴۷,۶۰۰
جمع	۱۴۱,۸۰۰	۱۳۶,۵۰۰	۱۶۱,۷۰۰	۴۴۰,۲۰۰

منبع: اقتصاد ایران در دوره جنگ، فرهاد دژپسند

بر اساس ارقام مندرج در جدول بالا کل خسارات اقتصادی وارد شده بر چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران یا به بیان واقعی بر طبقه کارگر ایران در طول دوره جنگ، به حدود ۸۸۰ میلیارد و دویست میلیون دلار بالغ گردید. برای اینکه بدانیم نظام بش‌رستیز سرمایه‌داری از ورای فقط همین جنگ جنایتکارانه بورژوازی درنده دو کشور چه بر سر طبقه کارگر ایران آورده است و برای آنکه عظمت رقم بالا، در پویه تولید و ارزش افزائی کل سرمایه کشور

(سرمایه اجتماعی) به گونه‌ای عینی‌تر درک شود، خوب است که آن را به طور مثال با کل هزینه خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، دارو و درمان، آموزش و پرورش یا تمامی دار و ندار معیشتی، رفاهی و اجتماعی کل طبقه کارگر ایران در این سالها مقایسه کنیم.

بر اساس آمارها متوسط جمعیت کارگر در سن اشتغال ایران در دوره جنگ، مرکب از کارگران کلیه بخش‌های صنعت، کشاورزی و جنگل و صید و دامپروری، حمل و نقل، راه و ساختمان، بنادر، معادن، معلمان دوره‌های مختلف آموزشی، پرستاران و بهیاران و شاغلان حوزه درمان، رستوران و هتلداری، شهرداری‌ها، بهداشت و سایر عرصه‌ها حدود ۸ میلیون نفر بوده است. میانگین مزدهای سالانه با رجوع به تمامی حوزه‌ها نیز از حدود ۳۰۰۰۰ تومان تجاوز نمی‌کرده است. بر این مبنی کل بهای نیروی کار طبقه کارگر ایران در هر سال بالغ بر ۲۴۰ میلیارد تومان و برای کل دوره ۸ ساله در حد دو تریلیون تومان قابل برآورد است. گزارش بانک مرکزی ایران در باره نرخ ارز، حاکی است که متوسط بهای هر دلار در این فاصله زمانی حول ۷۰ تومان می‌چرخیده است. اگر دو تریلیون تومان را بر شاخص ۷۰ تقسیم کنیم به چیزی کمتر از ۲۹ میلیارد دلار می‌رسیم. این رقم را با ۸۸۰ میلیارد دلار خسارات جنگ ۸ ساله قیاس کنیم بسیار ساده در می‌یابیم که آنچه در این مدت ۸ سال، طبقه کارگر ایران فقط صرف پرداخت هزینه جنگ نموده است بیش از ۳۰ برابر کل رقمی بوده است که به عنوان بهای نیروی کار یا کل هزینه معیشت و رفاه و امکانات اجتماعی خود دریافت کرده است!!!

همه آنچه تا اینجا گفته شد فقط خسارت‌های اقتصادی جنگ و در واقع فاجعه‌ای است که جنگ بر سر محصول کار و تولید توده‌های کارگر آورد. شمار کارگران کشته شده در جنگ سر به میلیون سائید، آمار زخمیان و معلولین مادام‌العمر از ۳ میلیون متجاوز گردید و جمعیت زنان و کودکان و پیران و جوانانی که زیر فشار پی‌آوردهای دهشت‌زای جنگ، تعادل روانی خود را، شدید یا ضعیف برای همیشه از دست دادند بیش از ۱۰ میلیون نفر برآورد شد. قصد ما در اینجا به هیچ وجه پرداختن به مسأله جنگ نبود و نیست. به نکات بالا اشاره کردیم صرفاً به این خاطر که بگوئیم در سال ۱۳۶۷ خورشیدی جنگ دقیقاً به همان نقطه‌ای رسیده بود که دولت امریکا و متحدانش در سطح بین‌المللی و در منطقه خاورمیانه انتظار داشتند. هر دو رژیم ایران و عراق بیشترین فروپاشی‌ها، خسارت‌ها و فرسایش را در چرخه بازتولید سرمایه

اجتماعی خود متحمل شده بودند. هیچ کدام دورژیم واقعا قادر به ادامه جدال نبودند و جنگ لاجرم باید به پایان می‌آمد. حادثه‌ای که قبول به اصطلاح «قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت» پوشش صوری وقوع آن گردید. نکته‌ای را در همین جا تصریح کنیم. همه متفق القولند و من نیز در همین کتاب و جاهای دیگر متناسب نیاز بحث توضیح داده‌ام که جنگ مؤثرترین نقش را در بقای فاشیسم هار اسلامی بورژوازی ایفاء کرد. جنگ به جمهوری اسلامی فرصت داد تا جنبش کارگری را آماج وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها قرار دهد. کل نیروهای اپوزیسیون را قتل عام کند و از میدان به در سازد، رعب انگیزترین شرایط معیشتی را بر طبقه کارگر تحمیل نماید. هر صدای مخالفی را خفه کند و در هم کوبد، یک وحشت و دهشت پادگانی را بر جامعه مستولی گرداند، مهندسی افکار و شستشوی مغزی توده‌های کارگر را به اوج رساند. جنگ از این لحاظ و در این راستا برای رژیم اسلامی عظیم‌ترین موهبت‌ها بود، در این جای تردیدی نیست اما کل این‌ها به هیچ وجه منافاتی با بحث اخیر ما ندارد. واقعیت این است که سرمایه اجتماعی ایران و فاشیسم اسلامی بورژوازی زیر فشار جنگ، متحمل فاجعه بارتیرین فرسایش‌ها و بیش از همه فرسایش‌های اقتصادی شد. خسارت‌ها و ویرانی‌هایی که یگراست بر زندگی طبقه کارگر ایران سرشکن و آوار گردید.

وارد بحث اصلی شویم. شکست در جنگ تا جایی که به جمهوری اسلامی مربوط می‌شد. فقط شکست در جنگ ایران و عراق نبود، بسیار سهمگین‌تر از این بود. فاشیسم اسلامی سرمایه‌داری با شکست در این جنگ، با امضای قطعنامه ۵۹۸ عملا و به طور واقعی طومار شکست رؤیایها، انتظارات و اهداف ماوراء ارتجاعی بین‌المللی و تاریخی خود را امضاء کرد. این حقیقتی است که برای خیلی‌ها شاید قابل قبول نباشد زیرا آن را با سیر رخدادهای ۳۰ سال اخیر و آنچه جمهوری اسلامی در دنیا و منطقه انجام داده است درمغایرت می‌بینند. این مغایرت اما وجود ندارد و کاملا خیالبافانه است. بورژوازی معمار رژیم‌هایی که از اواسط دهه ۴۰ تا بهمن ۱۳۵۷ پویه نطفه بندی، تکوین و ظهورش را می‌پیمود، با آنکه هیچ نقشه‌ای نداشت، نسبت با آنکه به جهتگیری خود فاقد شعور پخته لازم بود، احتمال پیروزی را در خواب نمی‌دید، در بخش مهمی از ترکیب طبقاتی خود حتی اهل مبارزه سیاسی نبود، با همه اینها، یک چیز را همراه داشت. به نوعی «دولت اسلامی»، «حکومت مستضعفان»، «جامعه امام و امت»، «حاکمیت جهانی شریعت»، «حکومت امام زمان» و مانند اینها می‌اندیشید. همواره به

این انگاره می‌آویخت و در سال ۵۷ وقتی با بهره‌گیری از موقعیت بسیار سردرگم طبقه کارگر، خیزش سراسری این طبقه را مصادره و سکوی پرش خود به عرش قدرت کرد، یک باره کل رؤیاهای ماوراء ارتجاعی بشرستیزانه سالیان دراز خویش را در آستانه تحقق یافت. مافیاهای اصلی تشکیل دهنده‌اش از روحانیت نوع رفسنجانی، خامنه‌ای، هاشمی نژاد و مطهری گرفته تا مؤتلفه و عناصری از حزب ملل اسلامی و بیش از همه و استخواندارتر از همگی اینها، دار و دسته بعداً اصلاح طلب حکومتی، تسخیر ماشین دولتی سرمایه در سال ۵۷ را آستان ظهور اردوگاهی نوین و آغاز تلاش برای برپائی الگوی حاکمیت اسلامی سرمایه‌داری نسخه پیچی خویش در دنیا یافتند. تصور کل آنها این بود که صدها میلیون لومپن پرولتاریای عقب مانده، شستشوی مغزی شده، مفلوک و نفرین شده جهان را زیر بیرق ارتجاع انسان ستیز اسلامی، عمده و اگره نظامی خود می‌سازند، دست به لشکرکشی می‌زنند، جاهای مختلف را فتح می‌نمایند. یک اردوگاه عظیم جهانی می‌شوند و عظیم‌ترین سهام سرمایه و سود و قدرت و حاکمیت دنیا را نصیب خویش می‌کنند.

فاشیسم اسلامی بورژوازی واقعا چنین می‌پنداشت. در همین جا نکته‌ای نیازمند گفتن است. خیلی‌ها در «نظریه پردازی» پیرامون بنیانگذاری جمهوری اسلامی بکراست به سراغ «ولایت فقیه» خمینی رفته‌اند. این حرف غلط است. خمینی مبدع و طراح یا حتی طرفدار مصمم این ایده نبود. اما بحث من نه این که ابتدال و مسخرگی اساس جستجوی بانی یا نظریه پرداز برای هر شکل دولت از جمله «حکومت اسلامی» است!! رژیمها را تئوریسین‌ها خلق نمی‌کنند، دولت‌ها از چشمه سار نظریات نمی‌جوشند. حکومت‌ها نهاد برنامه‌ریزی و ساختار قدرت شیوه تولید مسلط و طبقه اقتصادی مسلط هستند. جمهوری اسلامی را تئوری ولایت فقیه خمینی یا نظریه «تنبیه الامه و تنزیه المله» محمد حسین غروی نائینی پدید نیاورد. اختاپوس وحشتی که زیر این نام شکل گرفت و فاجعه پرداز تاریخ شد نوع برنامه‌ریزی، نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، ایدئولوژیک یک بخش ارتجاع هار بورژوازی برای شیوه تولید سرمایه‌داری بود. در این راستا تا جایی که به «خمینی» مربوط است صرفاً مترسکی دژخیم و دون کیشوتی مفلوک را می‌ماند که برای درندگی‌ها و هولوکاست آفرینی‌های این بخش بورژوازی فتوا صادر می‌کرد.

به مسأله جنگ باز گردیم. فاشیسم هار بورژوازی مستقل از اینکه آغازگر جنگ بود یا نبود،

با شروع آن عزم جزم نمود تا وقوع این رخداد را بستری برای تحقق رؤیای ماوراء ارتجاعی خود سازد. بر همین اساس شکست جنگ با عراق برایش شکست این رؤیا از طریق نظامی گری و لشکرآرائی فاشیستی پان اسلامیستی بود. سخنگویان واقعی و دوراندیش این بخش بورژوازی از همان اواسط جنگ، با درک ماجرا، از مجاری مختلف برای هموارسازی راه ختم جنگ با تحمل کمترین هزینه‌ها به دست و پا افتادند. در میان این جماعت، باند رفسنجانی و مهم‌تر از آن‌ها، دار و دسته‌ای که بعدها علم و کتل اصلاح طلبی راه انداختند، فعال‌ترین نقش را بازی کردند. مشکل این طیف در آن روزها پیچیدگی بیش از حد شرایط از جنبه‌های گوناگون بود. فاشیسم اسلامی دیگر، در داربست سال‌های پیش از بهمن ۱۳۵۷ خود خلاصه نمی‌گردید. در فاصله میان ماه‌های قبل از قیام تا آن روز برای بقای خود، لحظه به لحظه زاد و ولد کرده بود و لشکر عظیمی از وحوش فاشیست تازه پا اما بسیار زیادت خواه و سهم طلب را همراه داشت. جمعیتی که به ویژه در جریان حمام خون جنبش کارگری، نیروهای اپوزیسیون و سپس جنگ با عراق موقعیت خود را تا حد وسیعی تثبیت نموده و برای باج خواهی‌ها و حصه طلبی‌های خویش پشتوانه‌ای نیرومند فراهم ساخته بود. از این مهم‌تر حتی در درون استخوان‌بندی اولیه بورژوازی فاشیست اسلامی شکاف انداخته و در عرصه مالکیت سرمایه‌ها، توزیع سودها و سهام قدرت و حاکمیت شریک نیرومند خود می‌دید. این معادلات و مؤلفه‌ها، پیگیری پو ختم جنگ را برای طیف پیشینه دار و استراتژ فاشیسم اسلامی بورژوازی و به طور مشخص جناح رفسنجانی و اصلاح طلبان بعدی تا حدی دشوار می‌نمود. جنگ پیش می‌رفت و این طیف ضمن ایفای مؤثرترین نقش‌ها و به کارگیری کل تلاشها برای حصول پیروزی در جبهه‌ها و داشتن سرکردگی بلامنازع در میدانها، فرصت مقتضی برای پایان جنگ را هم رصد می‌کرد. فحوای استنتاج و جمع‌بندی روز آنها این بود که باید ریل عوض کنند. راه تحقق رؤیاهای خود را نه در اردوکشی‌های میلیتاریستی، جار و جنجالهای «استکبارستیزی»!!، مرگ برامریکا، ضدیت با اسرائیل و صهیونیسم یا کوبیدن برطبل «نه شرقی، نه غربی» که در همزیستی مسالمت آمیز با اردوگاههای متفاوت سرمایه‌داری جستجو نمایند. از این طریق و بر این بستر، یک کشور نیرومند صنعتی گردند. به صورت یک قدرت تعیین کننده صنعتی در سطح جهان حضور یابند، همامیز و همراه با صنعتی شدن به گسترش توان نظامی خود پردازند. با کل این برنامه‌ریزی‌ها یک قطب غول پیکر سرمایه

جهانی گردند. بر بلندای قدرت این قطب رؤیاهای مخوف بشرستیزانه خود را پیش برند، با اردوگاههای دیگر رقابت و ستیز و جنگ کنند و عظیم‌ترین سهام سرمایه، سود و قدرت را مطالبه نمایند.

طیف مورد گفتگو، در آن شرایط تاریخی معین، در عین ناهمگونی و حمل مناقشات اندرونی، با جلوداری رفسنجانی آینده‌ای این چنینی را در پیش روی خود قرار داد. با بن بست فرساینده، ناشکستنی و فاجعه بار جنگ توانست گام نخست را بردارد. امضای خمینی را در زیر منشور نسخه پیچی خود بگذارد. پایان جنگ را اعلام نماید و آماده برداشتن گامهای بعدی گردد. باید با ممالک غربی وارد گفتگو، قرارداد نویسی، داد و ستد شدند و راه پیش ریز سرمایه‌های اروپائی و کلابین‌المللی در حوزه‌های انباشت داخلی را هموار می‌ساختند. برای این کار چاره‌ای نداشتند جز آنکه سراسر جهنم سرمایه‌داری اسلامی را جزیره ثبات و امنیت سرمایه تصویر کنند. به شرکای اروپائی، روسی، چینی، کانادایی و نهایتاً امریکائی تضمین دهند که همه چیز بر وفق مراد است!! جنگ پایان یافته است. جنبش کارگری سرکوب و زمینگیر شده است!! اپوزیسیون‌های چپ قتل عام شده اند، احزاب، گروهها و محافل راست آماج شفقت خواهند بود.

این تصویر باید آراسته و دلربا در مقابل شرکا، دولت‌های سرمایه‌داری و صاحبان عظیم الجثه‌ترین تراست‌های مالی و صنعتی دنیا قرار می‌گرفت. هولوکاست رعب انگیز سال ۱۳۶۷ خورشیدی و کشتار فاشیستی بیش از ۸۰۰۰ انسان سیاسی اسیر در سپاهچال‌ها، در طول دو روز فرش قرمزی بود که بورژوازی هار اسلامی پیش پای سرمایه جهانی پهن می‌کرد. باند رفسنجانی و شرکای بعداً اصلاح طلب او با راه‌اندازی این هولوکاست عظیم به شرکای بین‌المللی اعلام می‌کردند که سرزمین تضمین کهکشانی‌ترین سودها برای حجم نامتناهی سرمایه‌ها نه فقط در جنگ نیست، نه فقط میلیون‌ها نفوس طبقه کارگرش با نازل‌ترین مزدها آماده پمپاژ پرخروش‌ترین سیلابهای سود هستند، نه فقط صدای اعتراض کارگزارانش خاموش است!! نه فقط چیزی به نام اپوزیسیون در درون خود ندارد!! که زندانهایش هم از وجود معترض خالی است!! همه چیز دلخواه و همه جا امن و آرام است. شاید شعورباختگان فریفته باند «اصلاحات» آشفته و عاصی نعره کشند که فرمان هولوکاست را خمینی صادر کرد و هیأت مرگ منتخب او نیر رئیس، نیری، پورمحمدی و اشراقی بوده است. ظاهر ماجرا مسلماً

چنین است اما غوطه وری در باتلاق این نوع ظاهر بینی‌ها فقط بایسته افرادی است که ریشه شروع جنگ امپریالیستی اول را هم در کشته شدن «آرشیدوک فرانتس فردیناند ولیعهد امپراتوری اتریش» به دست یک جوان صرب جستجو نموده اند!! هولوکاست ۶۷ را سرمایه فرمان داد. نیاز محض روز سرمایه‌داری ایران بود. این نیاز را نه خمینی که سازندگان و اصلاح طلبان بعدی همپیوند آن‌ها، با جلوداری رفسنجانی‌ها و حجاریان‌ها تشخیص می‌دادند. نسخه را باند رفسنجانی و دار و دسته بعدا اصلاح طلب می‌پیچید، نسخه فتوا را اینان می‌پیچیدند، احمد خمینی نقش منشی را بازی می‌کرد و خمینی دژخیم، پیرموبد سفاک سرمایه با مضای خویش جواز تنفیذ حکم این سونامی دهشت یا هولوکاست عظیم انتهای قرن بیستم را صادر می‌کرد. نیروی پرچمدار جهتگیری جدید فاشیسم اسلامی بورژوازی باید همه این‌ها را انجام می‌داد، حمام خون مالامال از بربریت و سبعیت سال ۶۷ را راه می‌انداخت. جهنم سراسر گند و خون و دهشت سرمایه‌داری را به عنوان طلائی‌ترین حوزه‌های روز انباشت با خیره کننده‌ترین نرخ سودها در پیش چشم قطب‌های مهم سرمایه جهانی می‌آراست. این جهنم را آکنده از امنیت و ثبات و عاری از اعتراض و خیزش نقاشی می‌کرد و متعاقب این‌ها، بدون هیچ تأخیر به تحکیم پایه‌های قدرت و تثبیت موقعیت کاملا هژمونیک خود می‌پرداخت. پروسه‌ای که همزمان شروع و لباس اجرا پوشید. هنوز صدای غرش بمب افکن‌ها و شلیک موشکها در میادین جنگ خاموش نشده بود، هنوز اجساد ۸۰۰۰ انسان آرمانخواه آزادی جوی هولوکاست ۶۷ در کامیونهای راهی خاوران‌ها بود که طرخ تغییرات لازم در ساختار حاکمیت، «قانون اساسی» و نهادهای نظم سرمایه تحویل مجلس اسلامی بورژوازی شد. ریاست جمهوری، قدرت فائقه کسب کرد و رئیس جمهور دارای قدرت برتر، اکبر هاشمی رفسنجانی بود. کل این‌ها مقدمات کار را تعیین می‌کرد و از اینجا به بعد بود که سناریو به متن می‌رسید.

فصل دوازدهم

۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶

دولت رفسنجانی و طرح تعدیل اقتصادی

این دوره با سرریز عوارض طرح «تعدیل اقتصادی» صندوق بین‌المللی پول بر زندگی طبقه کارگر ایران، توسط نخستین دولت رفسنجانی آغاز شد. به همین خاطر و برای شناخت بهتر ابعاد ماجرا باید به پیش زمینه‌های نسخه پیچی این طرح توسط دو نهاد مالی دنیای سرمایه‌داری، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نگاهی اندازیم. دهه هفتاد قرن بیستم شاهد ظهور خصلتی جدید در پویه پیدایش و توفش بحران‌های سرشتی سرمایه‌داری بود. ریشه، پروسه شکل‌گیری، تکوین و نحوه بروز بحران، با آنچه مارکس صد سال پیش می‌گفت، تطابق کامل داشت. اما سرمایه در وجود جهانی و تاریخی خود، ظرفیت چالش بحران‌ها به سیاق قرن قبل را نداشت. روند ادغام و انحلال بخش‌های مختلف سرمایه جهانی در همدیگر شتاب خیره‌کننده‌ای احراز کرد. جهان موجود هرچه بیشتر از سرمایه اشباع گردید. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه بین‌المللی رکوردهای افسانه‌ای آفرید. در هر چرخه بازتولید سرمایه جهانی، اقلام کهکشانی سرمایه جدید تولید شد و به نوبه خود ترکیب آلی کل سرمایه‌ها را به عرش راند. سرمایه‌داری به طور واقعی وارد دوران تازه‌ای گردید. دورانی که بارزترین و تعیین‌کننده‌ترین شاخص آن فروماندگی عظیم این شیوه تولید از پاسخ به نازل‌ترین خواست‌های معیشتی و رفاهی کارگران دنیا، حتی در سطح سابق بود.

نرخ اضافه ارزش‌ها به اوج رفت اما همزمان تنزل نرخ سودها شتاب تازه‌ای یافت. کاهش نسبی بخش متغیر سرمایه در قیاس با جزء ثابت آن، در سطح جهانی سرعت حیرت‌انگیز

پیدا کرد. سرمایه‌داری غول آسا و سرطانی رشد نمود اما ظرفیت ساختن کارخانه‌ها، ایجاد راه‌ها، تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها، احداث بیمارستان‌ها، توسعه اشتغال، بالابردن مزدها را تاریخ، برای همیشه و به گونه‌ای فزاینده از دست داد. صدور سرمایه به نرخ‌های نجومی هوش ربا رسید اما در حوزه‌های نوین انباشت هیچ ردی از درمان، آموزش، «عمران»، اشتغال یا بهداشت مشاهده نگردید. در بسیاری جاها به تصریح مؤکد سازمان ملل حتی از گذشته هم بسیار بدتر شد. همه چیز و همه جا آثار انحطاط کهنه نظام بردگی مزدی را بر جبین خود حک کرد. عصر تازه‌ای از توحش، گندیدگی و درندگی سرمایه‌داری آغاز گردید که در آن رشد کهکشانی انباشت سرمایه فقط با برچیدن بیمارستان‌ها، تعطیل مدارس و دانشگاه‌ها، کمتر شدن کارخانه‌ها و مراکز کار، بیکاری رعب انگیز نیروی کار، تنزل وحشتناک مزدهای واقعی، برچیده شدن هر چه که «رفاه اجتماعی» نام داشت و مشابه این‌ها خصلت نما می‌شد و غیرقابل تفکیک بود. تمامی این‌ها پیشکش! سرمایه جهانی مرحله‌ای از کهنگی و فرسودگی بی‌بازگشت را شروع نمود که در امتداد آن حتی نازل‌ترین میزان نرخ رشد محصول اجتماعی سالانه دنیا به کاهش فزاینده دهشت زای دستمزدها قفل گردید. کمی شفاف‌تر بگوئیم در حالی که نسبت دستمزدها به اضافه ارزشها، بهمین وار تنزل می‌کرد و هیچ و باز هم هیچ‌تر می‌شد، قدر مطلق بهای نیروی کار نیز به طور واقعی باید سقوط می‌نمود تا شاید به کمک همه این‌ها کمترین نرخ رشدهای اقتصادی سالانه حاصل گردد. «روبرت برنر» مورخ «مارکسیست» در پژوهشی دانشگاهی، ضمن بحثهای طولانی، مستقل از صحت و سقم یا منظر خاص اجتماعی و طبقاتی این بحث‌ها، به دو نکته اشاره می‌کند که بسیار قابل تعمق هستند. او تصریح می‌کند که «سال ۱۹۷۳ نقطه اوج افزایش دستمزدها بود و از آن تاریخ تا سال ۱۹۹۰ مزدهای ساعتی واقعی در بخش خصوصی ایالات متحده، حدود ۱۲٪ کاهش یافت». رخدادی که نه فقط در امریکا بلکه در اروپا و جاهای دیگر هم اتفاق افتاد و واقعیت آنست که سرمایه‌داری از این طریق و با این یگانه سلاح برای ماندگاری خود تقلا کرد. «برنر» سپس از پویه فراز و فرود نرخ سودهای سرمایه در چند قطب غول پیکر اقتصاد سرمایه‌داری می‌گوید و باز هم مستقل از هدفی که دنبال می‌کند، نشان می‌دهد که در همان زمان متوسط نرخ سود به ویژه در پیشرفته‌ترین جوامع رو به افت رفت. به جدول نگاه کنیم.

متوسط نرخ سودها در قطب‌های عظیم سرمایه جهانی در فاصله ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۳

حوزه	۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰	۱۹۷۰ تا ۱۹۹۳	حوزه	۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰	۱۹۷۰ تا ۱۹۹۳
امریکا	بالای ۲۴ درصد	بالای ۱۴ درصد	ژاپن	بالای ۴۰ درصد	بالای ۲۰ درصد
آلمان	بالای ۲۳ درصد	کمتر از ۱۱ درصد	جی‌هفت	بالای ۲۶ درصد	بالای ۱۵ درصد

سرچشمه این وضعیت بسیار عربان و «عالم شمس» بود. همه چیز از بنمایه سرمایه می‌جوشید. تولید سرمایه‌داری ذاتا تولید اضافه ارزش و پیش ریز اضافه ارزش‌ها به صورت سرمایه افزون‌تر و الحاقی است. در این شیوه تولید زندگی انسان‌ها فاقد هر گونه موضوعیت است. آدمها فقط هنگامی به حساب می‌آیند که نیاز پویه تولید سود و سرمایه انبوه‌تر باشند. سرمایه با این تعریف و به عنوان نقطه شروع، رجوع و ختم نظام سرمایه‌داری، واقعیت و اساس هستی خود را در خودافزایی، خودگستری و کهکشانی‌تر شدن هر چه نامتناهی‌تر دنبال می‌کند و تحقق می‌بخشد. حاصل قهری این فرایند آنست که ما لحظه به لحظه با کوهساران سر به فلک کشیده‌تر سرمایه مواجه می‌گردیم، تولید افراطی سرمایه امر سرشتی و غیرقابل تفکیک این نظام است. سرمایه‌هایی که به صورت افراطی تولید می‌شوند، سود و باز هم سود می‌خواهند تا پویه بازتولید و خودافزایی خود را تضمین بخشند و این درحالی است که سرمایه ذاتا در بطن همین فرایند قهری خودگستری، بخش متغیر خود را که یگانه سرچشمه تولید اضافه ارزش و سرمایه است به صورت نسبی و در قیاس با بخش ثابت، محدود می‌سازد، می‌خشکاند و وزن نسبی آن را تقلیل می‌دهد. به همه اینها نکته دیگری را اضافه کنیم، اینکه سرمایه مشتی شیئی نیست و فقط در قالب ماشین آلات، مواد خام، وسایل کمکی، کارخانه، فروشگاه، راه، ساختمان، مزرعه، معدن و امثال اینها، تبلور پیدا نمی‌کند. سرمایه، نظم سیاسی، حقوقی، مدنی، پلیسی، میلیتاریستی، دیپلماتیک، دولت، پارلمان، بیدادگاه، زندان، زرادخانه‌های تسلیحاتی و شیمیائی و اتمی، ارتش، سپاه، لباس شخصی، حوزه‌های علمیه، ماشین قهر فیزیکی، دستگاه‌های نیرومند مهندسی افکار و شستشوی مغزی آدم‌ها و کل این نهادها و تأسیسات نیز هست. هر کدام این‌ها بودجه‌های کهکشانی‌های می‌خواهند

و کل این بودجه‌ها، هزینه‌های بازتولید و خودگستری و بقای سرمایه می‌باشند. برای اینکه تصویر بسیار ساده و اولیه‌ای از این ارقام کهکشانی داشته باشیم کافی است به جدول زیر نگاهی اندازیم. به خاطر داشته باشید که داده‌های این جدول، صرفاً بودجه نظامی چند کشور را آن هم بر اساس گزارش رسمی دولتها، پیش روی ما قرار می‌دهد.

۴۵,۴	ژاپن	۱۷۳۹	کل جهان
۴۴,۳	آلمان	۶۸۲	ایالات متحده
۳۹,۲	کره جنوبی	۱۶۶	چین
۲۹,۳	برزیل	۶۹,۴	عربستان سعودی
۲۹,۲	ایتالیا	۶۶,۳	روسیه
۲۷,۵	استرالیا	۶۳,۹	هندوستان
۲۰,۶	کانادا	۵۷,۸	فرانسه
۱۸,۲	ترکیه	۴۷,۲	بریتانیا

منبع: مؤسسه صلح استکهلم، گزارش سال ۲۰۱۸

داده‌های بالا را به کل هزینه هائی که نظام سرمایه‌داری در عرصه‌های گوناگون فقط صرف سرکوب فکری و فیزیکی طبقه کارگر می‌کند تعمیم دهید. قطعاً به ارقام کهکشانی بسیار رعب انگیز، حیرت آور و گیج کننده‌ای خواهید رسید که شیرازه وجود هر انسان دارای کمترین احساس و شعور انسانی را دچار زلزله می‌سازد. همه چیز با بلندترین صداها فریاد می‌زند که تمامی موضوعیت، مکان و فلسفه وجودی انسان در محاسبات این نظام آنست که ماشین تولید سود و در خدمت سودآوری و خودگستری نامحدود سرمایه باشد و برای ایفای این نقش همیشه، همه جا و در همه شرایط خود را قربانی سازد. سرمایه‌داری با این هویت و روند در آغاز نیمه دوم قرن بیستم وارد یک نقطه عطف مهم تاریخی شد. پای به دوره‌ای نهاد که نرخ استثمارهای تا آن روز طبقه کارگر جهانی و شتاب رایج تشدید این نرخ استثمارها، به هیچ وجه نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای خودافزائی و بازتولیدش باشد.

موضوع هیچ رمزآمیز نیست. سرمایه‌ای را با ترکیب ارگانیک ۶۰ واحد ثابت به ۴۰ واحد متغیر در نظر آرید. یک نرخ اضافه ارزش صد درصد می‌تواند نرخ سودی به میزان ۴۰ درصد برایش

فراهم آرد. حال همین سرمایه با عبور از پیچ و خم تغییر جاری در ترکیب فنی و ارزشی، ترکیب ارگانیکی ۹۵ ثابت به ۵ متغیر احراز می‌کند. نرخ اضافه ارزش صد درصدی پیشین الان فقط یک نرخ سود پنج درصدی به بار می‌آورد. نرخ سودی که در قیاس با گذشته ۸ مرتبه تنزل یافته است و از ۴۰ درصد به پنج درصد رسیده است. فکر کنیم که همین جا به جایی‌ها در یک سطح وسیع و به طور مثال در بخش عظیمی از سرمایه جهانی یا کشورهای جهان سرمایه‌داری اتفاق افتد. در چنین شرائطی درجه اشباع، سنگینی فشار ترکیب ارگانیک بر پویه تنزل نرخ سود، خطر بروز سهمگین‌ترین بحران را بر چرخه تولید سرمایه مستولی می‌سازد. زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری در وسعت بین‌المللی وارد چنین فازی شود، دیگر پروسه وقوع بحرانها، ابعاد شدت، درجه کوبندگی، فاصله تکرار یا حجم ویرانیهای آنها نمی‌تواند شبیه گذشته‌های دور این نظام و مثلاً قرن هجدهم یا نیمه اول قرن نوزدهم باقی ماند. سرمایه‌داری اروپا در نیمه دوم قرن بیستم به تدریج چنین شرایطی احراز کرد، اما گسترش رؤیایی بازار جهانی سرمایه، انتقال وسیع و نامتناهی کالا به اقصا نقاط دنیا، آغاز بسیار بلند و دامن گستر سرمایه به حوزه‌های جدید انباشت، استثمار فاجعه آمیز نیروی کار شبه رایگان صدها میلیون انسان خلع ید شده ساقط از هستی در پنج قاره گیتی، این وضع را تعدیل کرد و انفجار غیرقابل مهار بحرانها را به تعویق انداخت. مؤلفه‌ها یا ساز و کارهای اخیر برای موقعیت حاضر سرمایه‌داری در آن روز، بدون شک نوشدواروی بقا بود اما فاز حاکم تاریخ انکشاف این شیوه تولید و رشد عالمگیر انباشت با تولید افراطی مستمر سرمایه نمی‌توانست مکانیسم‌های خنثی ساز پویه تنزل نرخ سودها را مجال میداننداری مکفی دهد و وقوع انفجاری بحرانها را خیلی به تعویق اندازد. در دهه دوم قرن بیستم، سرمایه‌داری اروپا و امریکا با عروج به میانگین خیره کننده نرخ رشد ۷ درصدی در سال ۱۹۰۶ به یک دوره طلائی رونق انباشت پایان داد و متعاقب آن به ورطه بحران ۱۹۰۸ و تحمل نرخ رشد منفی ۴ درصدی این سال فرو غلطید. سرمایه مطابق معمول شروع به پالایش بحران کرد، نرخ رشدها تا حدودی بالا رفت اما توسعه سرشتی ابعاد بحران خیزی سرمایه‌داری بسیار فراتر از اینها را طلب می‌کرد.

جنگ باز تقسیم اضافه ارزش‌ها و حوزه‌های نوین تولید ارزش اضافی (جنگ امپریالیستی اول) گریزناپذیر شد. جنگ با ویرانیها و برهوت آفرینی‌های خود، با شخم زدن هر چه بیشتر کارخانه و صنایع عظیم و حاصل سالیان متمادی کار و استثمار توده‌های کارگر دنیا، توازن

ترکیب ارگانیک سرمایه در قاره اروپا، ژاپن، حتی امریکا یا قطبهای اساسی انباشت سرمایه بین‌المللی را خیلی گذرا و عاجل بر هم زد، بازسازی بعد از جنگ و پیش‌ریزهای طغیان آلود سرمایه، آن هم با سطح کاملا بالاتری از ترکیب آلی و بارآوری کار اجتماعی، خیلی سریع به این دوره نیز پایان داد و بحران بیسابقه و پرآوازه سال ۱۹۳۰ و جنگ امپریالیستی بشریت بر باد ده دوم را در پی آورد. جنگی که همه چیز را نابود کرد و عظیم‌ترین سهم از محصول کار نسل‌های متوالی طبقه کارگر یا حتی استثمارشوندگان دیگر تاریخ را که سلسله جبال عظیم سرمایه، ثروت و مالکیت طبقه سرمایه‌دار یا شالوده هستی سرمایه‌داری شده بود، در شعله‌های قهر و خشم خود ذوب نمود. نظام بردگی مزدی با جنگ امپریالیستی دوم و آتش کشیدن، تباهی و ویرانی جهان، راه ماندگاری همراه با طلائی‌ترین انکشاف‌ها و خودگستری‌ها را پیش پای خود باز نمود، اما سرمایه‌داری نمی‌توانست راه بقایش را به راه‌اندازی هر چند سال یک بار جنگ‌های جهانی اول و دوم و بمباران و خاکستر نمودن کران تا کران کره خاکی قفل زندا! چنین چیزی غیرممکن بود، باید راه یا راه‌های دیگری می‌جست و عملا چنین گردید. شاید بتوان تاریخ سرمایه‌داری را از یک نظر معین و تأکید کنیم که فقط از همین نظر، به دو دوره متمایز تقسیم کرد. دوره‌ای که پروسه انکشاف، توسعه و جهانی شدن سرمایه‌داری در عین حال با تن دادن قهری و اجتناب ناپذیر صاحبان سرمایه یا دولت آن‌ها به سطح کاملا نازلی از امکانات معیشتی و رفاهی کارگران از جمله امکانات محدود درمانی، آموزشی، بهداشتی و مراقبتی همراه بود. دوره دوم بالعکس، توسعه سرمایه‌داری و ابعاد خودافزایی سرمایه جهانی کهکشان پیما و نامتناهی شد اما نه فقط هیچ تسهیلات آموزشی و درمانی و رفاهی مورد نیاز توده‌های کارگر پدیدار نیامد که آنچه قبلا وجود داشت هم با سرعت سیر صوت، روند نابودی پیمود. سرمایه‌داری حداقل از اوایل نیمه دوم قرن بیستم دقیقا وارد این فاز گردید و هر دقیقه‌ای که از این زمان گذشت، پویه مذکور شدت و شتاب بسیار افزون‌تری پیدا کرد. سرمایه از این تاریخ دارای چنان حجم نجومی نامتوازی از بخش ثابت مستمرا فزاینده در مقابل بخش متغیر کاملا کاهنده (به طور نسبی) و چنان مداری از اوج‌گیری ترکیب ارگانیک شد که به رغم حصول نرخ اضافه ارزش‌های رشد‌یابنده سرطانی مدام با افت کوبنده نرخ سود دست به گریبان گردید. نظام بردگی مزدی با این شاخص دیگر هیچ چاره‌ای نداشت سوای آنکه ضحاک وار به صورت بی‌امان معیشت و رفاه و دار و ندار طبقه کارگر جهانی را سلاخی

و وسیله تشفی ثعلب‌های سرطانی کتف خود سازد. بر فراز پیدایش این وضع بود که سرمایه باید خود را به ساز و کارهای جدید چالش پویه افت نرخ سود مجهز سازد. ساز و کارهایی که تا چشم کار کند متنوع هستند اما همگی فقط یک کار انجام می‌دهند، توازن میان کار اضافی و لازم، توازن میان آن بخش از حاصل کار طبقه کارگر که سرمایه و سود سرمایه‌دار می‌شود با بخشی که هزینه بازتولید نیروی کار می‌گردد را، به گونه‌ای بسیار فاحش، به نفع اولی و به زیان دومی تغییر می‌دهند. گسترش بیش از پیش بازار بورس جهانی، بازآفرینی نقش دولت به گونه‌ای که پاسخگوی تأمین این هدف باشد، غول آسا کردن نقش بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تأسیس و هر چه عظیم‌تر ساختن نقش صندوق تجارت جهانی، ایجاد و انعقاد هزاران پروتکل تعیین کننده اقتصادی در سراسر دنیا از نوع توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت (بانکوک)، توسعه اقتصادی از طریق آزادسازی تجارت (پاتا)، توسعه جنوب افریقا (سادس)، توافق نامه تجارت آزاد اروپای مرکزی (سفتا)، تفاهمنامه کشورهای جنوب شرق آسیا (افتا)، تجارت آزاد امریکای شمالی (نفتا)، سازمان همکاری اقتصاد و توسعه (اوسا) (دی) توافق نامه چین و روسیه و هند و برزیل و افریقای جنوبی (بریکس) همه و همه در این راستا و برای تحقق این هدف موضوعیت پیدا کردند. سرمایه با این نهادها و پروتکل‌ها، نوعی بازسازی را در چرخه ارزش افزائی جهانی خود تدارک دید. شکلی بازپردازی که بر فراز آن، اولاً کفه کار اضافی به زیان کار لازم هر چه عظیم‌تر سنگین شود، ثانیاً انتقال اضافه ارزش‌ها از حوزه‌های دارای ترکیب ارگانیک نازل‌تر سرمایه و نیروی کار شبه رایگان‌تر به قلمروهای استثمار کار بارآورتر و ترکیب آلی بالاتر سرعت گیرد. سرمایه‌داری این پالایش را به گونه‌ای مسلط پی گرفت و محصول گریزناپذیرش تشدید بی‌سابقه استثمار طبقه کارگر در سراسر جهان همراه با حدت طوفانی و انفجارآمیز استثمار بیش از ۸۰ درصد نفوس این طبقه در حوزه‌های دارای بارآوری نازل و متوسط ترکیب ارگانیک شد. فرایندی که به بقای سرمایه‌داری کمک جدی کرد و شالوده این کمک را بر قتل عام خورد و خوراک و پوشاک، دارو و درمان، آموزش و محیط زیست چندین میلیارد کارگر کره زمین، تعمیق بی‌سابقه تبعیضات جنسیتی و قومی، جنگ افروزی، ویرانی آفرینی و نسل کشی‌های رعب انگیز استوار ساخت. ماجرای که شرح آن در این جا نه موضوعیت دارد و نه طبیعتاً مقدور است، آنچه این اشاره را به گفتگوی ما تحمیل کرده است، صرفاً بلبه‌ها و فاجعه‌هایی است که حلقه‌ای از این بازسازی‌های تاریخی

سرمایه‌داری، طی دوره معین مورد بررسی ما، بر سر توده‌های کارگر ایران آوار نمود. به اصل ماجرا بپردازیم.

پیش‌تر گفته شد که دولت رفسنجانی اساس کار خود را بر تغییر ریل اقتصادی روز جمهوری اسلامی، ادغام هر چه گسترده‌تر و ژرف‌تر چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه جهانی و پالایش حتی المقدور موانع سر راه این ادغام قرار داد. در این راستا در همان نخستین گام به سراغ صندوق بین‌المللی پول رفت. مصمم و حتی سراسیمه در گفتگو باز نمود. اعلام داشت که کلیه شروط و موازین آن نهاد را گردن خواهد گذاشت تا در عوض شاهد سرازیری سیل سرمایه‌های خارجی برای ایفای نقش فعال در بازسازی اقتصاد فروپاشیده، بحران زده، بمباران شده و کاملاً ویران سرمایه‌داری ایران باشد. آنچه دولت رفسنجانی می‌خواست دقیقاً همان بود که قطبهای مسلط سرمایه جهانی آرزو داشتند و صندوق بین‌المللی پول رسالت اجرای آن را به دوش می‌کشید. پیش شرط‌های صندوق برای قبول تقاضای رفسنجانی به اختصار عبارت شد از:

۱- کاهش چشمگیر هزینه تولید کلیه کالاهایی که در بازار داخلی تولید و آماده صادرات می‌گردید.

۲- حذف سوبسیدهایی که به سرمایه‌داران و ظاهراً برای کاهش بهای معیشت کارگران پرداخت می‌شد!!

۳- افزایش عرضه و صادرات کالا در چهارچوب نیازهای بازار و نسخه پیچی مؤسسات مالی سرمایه‌داری،

۴- لغو کنترل دولتی بر پروسه تشکیل قیمت‌ها و ارجاع کامل این فرایند، به میدان‌داری یکه تاز سرمایه‌ها،

۵- تقلیل سهمگین و تعیین کننده‌تر دستمزدهای روز توده‌های طبقه کارگر در کلیه حوزه‌های کار و تولید،

۶- خصوصی سازی مالکیت سرمایه‌ها در وسیع‌ترین سطح، همراه با افزایش بی‌مهار نقش دولت در کاهش هرچه بیشتر بهای نیروی کار کارگران و هموارسازی راه سودآوری هرچه افزونتر و نجومی‌تر سرمایه‌ها،

۷- محو محدودیت‌ها یا موانع سر راه سرمایه گذاری‌های خارجی، در حوزه‌های مختلف

انباشت داخلی،

۸- امحاء مشکلات سر راه نقل و انتقال سرمایه یا داد و ستدهای میان بازار داخلی ایران و بازار جهانی،

۹ - تنزل برابری پول داخلی در مقابل دلار یا سایر ارزها، با هدف گشایش مؤثر راه رقابت سرمایه‌ها،

۱۰. ایجاد «تثبیت اقتصادی» از طریق «مقررات زدائی» چالش و حذف کلیه نهادها یا «قوانینی» که ولو در نازلترین سطح، سودآوری نجومی سرمایه‌های داخلی و خارجی راه، با نوعی اشکال مواجه می‌گرداند.

۱۱- استوارسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه‌ها، بر رقابت میان تراست‌ها و مؤسسات عظیم سرمایه‌گذاری،

۱۲. اصلاح و آرایش ساختار اداری جامعه به گونه‌ای که در همه وجوه پاسخگوی تحقق اهداف بالا باشد.

دولت رفسنجانی با قبول بسیار مشتاقانه کل این شروط، شروع به برنامه‌ریزی کرد. در طول مدتی کوتاه پروسه انتقال شرکت‌ها، کارخانه‌ها یا کلا مراکز کار و تولید به بخش موسوم به خصوصی را تا جائی پیش برد که مؤسساتی مانند پست، راه آهن، بیمارستان‌ها، شرکت نفت و «بیمه‌های درمانی و اجتماعی» را که تا آن روز، حتی در قطب‌های پیشرفته‌تر دنیای سرمایه‌داری، هنوز آثار مالکیت دولت بر جبین داشتند، یکسره تسلیم بازار بورس و مالکان خصوصی سرمایه ساخت. سهام مالکیت تراست‌هایی از نوع ایران خودرو، سایپا، پارس خودرو، و همه شرکت‌های غول پیکر دیگر، در بورس عرضه و خرید و فروش شد. «اصل ۴۴ قانون اساسی» جمهوری اسلامی هر چه بود در موازین و شروط صندوق بین‌المللی پول منحل گردید و عصای دست مشترک بورژوازی ایران و سرمایه جهانی برای بازسازی چرخه متلاشی ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران گردید.

تیم رفسنجانی همه این کارها را انجام داد اما اگر بحران حاصل این برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاریها در آسیای جنوب شرقی، افریقا یا جاهای دیگر چند سال طول کشید تا آفتابی و طوفانی گردد و دار و ندار صدها میلیون کارگر آن کشورها را در کام خود فرو بلعد، در اینجا از همان روز اول فقط فاجعه پشت سر فاجعه زائید و کل این فاجعه‌ها را بر سر دهها میلیون

نفوس توده‌های کارگر آوار کرد. خصوصی سازی به پروسه‌ای در تکمیل همه پروسه‌های پیشین برای بازتقسیم رایگان و بدون هیچ هزینه مالکیت سرمایه اجتماعی، میان شمار هر چه بیشتر سرمایه‌داران کرکس صفت مردار خوار و خون آشام شد. به همه نواده‌ها و نبیره‌های سکانداران قدرت سیاسی روز سرمایه یا ارتجاع بورژوازی حاکم، به کلیه سپاهیان صدرنشین ماشین قهر نظامی، به یکایک امرای ارتش و پلیس و بسیج و قوای سرکوب، به هر نوباوه مراجع عظام یا حجره دار حوزه علمیه، به کل وزیران و نسلهای آتی آنها، به همه مجلسیان و ایل و عشیره آنان، تیول وار سهمی سترگ از مالکیت کل سرمایه‌ها تفویض گردید. طبقه سرمایه‌دار ایران که از روزهای قبل قیام بهمن با سرعت زایدالوصفی در حال رشد بود، اینک با خصوصی سازی‌ها بسیار بیش از پیش شاخ و برگ کشید. از مجرد بالندگی کمی و کثرت جمعیتی طبقه نمی‌گوئیم، کل این سرمایه‌داران نوظهور مولود خصوصی سازی، هر کدام جواز بدون هیچ قید و شرط برای ایفای نقش «آتش به اختیار» در تشدید هر چه سبانه‌تر، جنایتکارانه‌تر و سفاکانه‌تر استثمار توده‌های کارگر دریافت کردند. مقدم بر هر چیز عملاً از قبول هر گونه بها و ما به‌ازاء در قبال سرمایه عظیمی که دریافت کردند معاف شدند. اجازه یافتند که حتی بسیار بیشتر از بهای شرکتها و مؤسسات، سرمایه پولی از بانکها و سایر بنگاههای غول پیکر مالی خارج سازند و هیچ تعهدی هم برای بازگرداندن آن نداشته باشند. گفتنی است که شمار کثیری از شرکت‌های به اصطلاح خصوصی شده به افرادی واگذار شد که خود در حوزه تعیین بها، پرداخت وام‌های بانکی و تعیین کلیه شروط داد و ستد، از اختیارات ویژه و تام و تمام برخوردار بودند. قیمت را خود معین کردند!! آگهی مزایده را خود صادر نمودند، خریدار را که از میان خودشان بود، شخصا یا ضمن رایزنی باهم مشخص ساختند، ارقامی را که زیر نام «وام» باید از بانک‌ها خارج می‌شد، خودشان تصمیم می‌گرفتند و حاصل کل فرایند آن بود که بنگاه یا بنگاهها را بدون هیچ هزینه، بدهکاری و کاملاً مفت و مجانی به ملکیت خود در آورند.

بخش وسیعی از شرکت‌های صنعتی، معادن، کشت و صنعت‌ها، مستغلات، بیمارستان‌ها، بنگاههای حمل و نقل، بانکها و مؤسسات مالی، مدارس یا حتی دانشگاهها به این صورت خصوصی شد. کارخانه‌های بسیار زیادی تقدیم مالکان خصوصی جدیدالولاده گردید که حتی بهای زمین محروسه آن‌ها چندین و گاه تا ۱۳ یا ۱۴ برابر بهای اعلام شده کل شرکت بود.

یکی از بزرگترین مؤسسات تولید موتور خودرو در ازای مبلغی محقر به سرمایه‌دار خصوصی واگذار شد و این سرمایه‌دار درست در همان زمان داد و ستد با فروش ضایعات ذخیره انبارهای شرکت مبلغی بسیار بیشتر از قیمت کل مؤسسه نصیب خود نمود. کارخانه عظیم تولید تأسیسات سرد کننده با سود خالص سالانه ۲ میلیارد تومان را در ازای رقمی کمتر از ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایه‌دار خصوصی دادند یا در واقع تیول اهدایی مالک جدید کردند. یک شرکت عظیم الجثه تهیه وسایل الکترونیکی را به بهای حدود ۲۰ میلیون تومان، به سرمایه‌داران نوپای نوه و نبیره سرنشینان عالی‌مقام ماشین دولتی سرمایه اهدا کردند. این شرکت در زمان فروش سوای کل سرمایه و محصولات موجود در انبارها یا نمایشگاهها، صاحب ۲۰۰۰ متر مربع اراضی ولنجک با جواز تأسیس ۷۰۰۰ مترمربع مستغلات اداری بود. سرمایه‌داران جدید فقط از محل فروش همین زمین‌ها رقمی بالغ بر ۳۰۰ میلیون تومان سرمایه به چنگ آوردند.

با جرئت و قاطعیت می‌توان تصریح کرد که کل خصوصی سازی‌ها درست بر همین منوال پیش رفت. تیم رفسنجانی عملاً زیر نام واگذاری مؤسسات دولتی به «بخش خصوصی»، دنیایی از حاصل کار و تولید چندین نسل انسان‌های کارگر را که به صورت سرمایه، برهم انباشته شده بود، به گونه‌ای کاملاً بلاعوض بین شمار هر چه کثیرتری از فرزندان و نسل آتی سرمایه‌داران حاکم تقسیم کرد. نوع بسیار ویژه‌ای از خصوصی سازی که «دولت سازندگان»!! در سطح جهانی و در تاریخ سراسر وحشت و دهشت سرمایه‌داری، کاشف آن بود و ابتکار اجرایش را در کارنامه سیاه و تباه خود ثبت می‌نمود. اما تمرکز بحث ما در حوزه انتقال مالکیت‌های دولتی به خصوصی، مطلقاً بر روی چگونگی اجرای این روند و هبه کردن حاتم وار مراکز کار و تولید به سرمایه‌داران سابق و لاحق غیردولتی نیست. از این مهم‌تر و بسیار هم مهم‌تر، تغییر نوع تملک سرمایه و دفاع از یک شکل در مقابل شکل دیگر آن، نه مسأله کارگران که فقط دل مشغولی این یا آن بخش ارتجاع بورژوازی است. این جماعت هستند که در طول سه دهه اخیر، چگونگی نقل و انتقالها، حیف و میل‌ها یا بذل و بخشش‌ها را کانون مهم تسویه حسابهای درونی خود نموده‌اند. آنچه در این عرصه، برای توده کارگر بیشترین اهمیت و موضوعیت را داشت، بلیه‌ها و فاجعه‌هایی بود که زیر نام خصوصی سازی و کلاً طرح تعدیل ساختار، بر زندگی، اشتغال و شرایط کار و استثمار آنها آوار گردید.

بنیاد سیاستگذاری و برنامه‌ریزی تیم رفسنجانی آن بود که سلاخی بی‌هیچ قید و شرط یا هیچ مرز و محدوده خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، آموزش و بهداشت یا محیط زیست توده‌های کارگر، دستمایه انباشت هر چه عظیم‌تر سرمایه، سودهای هر چه کهکشانی‌تر سرمایه‌ها، کثرت هر چه بیشتر آحاد طبقه سرمایه دار، جذب هر چه گسترده‌تر سرمایه‌های خارجی، تضمین رضایت این سرمایه‌ها از سودهای نجومی خود گردد. دولت رفسنجانی در همین راستا ابعاد تهاجم و قتل عام همیشگی و تاریخی معیشت طبقه کارگر ایران توسط سرمایه‌داری را وارد فاز کاملاً تازه‌ای نمود. تا پیش از سقوط رژیم شاه و استقرار دولت اسلامی بخشی از طبقه کارگر ایران از برخی امکانات نازل و بسیار اولیه برخوردار بودند. این بخش مرکب از اکثریت معلمان مدارس در سطوح مختلف ابتدائی تا عالی، بهیاران، پرستاران، کارگران ادارات و مؤسسات دولتی، لایه‌ای از کارگران نفت، راه آهن و مانند اینها معمولاً از نوعی تضمین اشتغال در سنین کار و مستمری ایام بازنشستگی برخوردار بهره می‌بردند، علی‌العموم دغدغه اخراج و بیکار شدن نداشتند، اگر می‌خواستند می‌توانستند تا پایان دوره اشتغال، در همان مؤسسه محل استخدام به کار ادامه دهند. بعضاً حتی می‌توانستند با حفظ وضعیت استخدامی، محل کار خود را از شهری به شهر دیگر منتقل نمایند. رژیم سلطنتی بورژوازی از دیرباز، زیر فشار مبارزات مستمر توده‌های کارگر ایران و جهان، تأثیرپذیری از دستاوردهای بیکار کارگران اروپای شرقی و غربی، در مقابل این سطح از خواسته‌های بی‌رمق و نازل یک لایه از طبقه کارگر عقب نشینی کرده بود. امکانات بسیار محقر و محدودی که تا زمان سقوط آن رژیم و استقرار فاشیسم درنده اسلامی سرمایه همچنان وجود داشت. دولت رفسنجانی با اجرای توحش آمیز طرح تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و افزایش بیری «سازندگی» تمام‌عیار فاشیستی، مقدم بر هر چیز تیشه بر ریشه همین حداقل‌های حاصل سالها مبارزات کارگران زد. او و تیم حمام خون همراهش، طومار پدیده‌ای به نام استخدام کارگر یا تضمین اشتغال نیروی کار حتی همان تضمین فریبکارانه نسخه پیچی نظام سرمایه‌داری را به طور کامل در هم پیچیدند. کل آنچه را که زمانی احمد توکلی در چهارچوب قانون کار فاشیستی اسلامی تنظیم و زیر فشار اعتراض کارگران به ذباله دان رفته بود، لباس اجرا پوشاند. استخدام کارگر به شیوه سابق تعطیل گردید و جای خود را به اجاره نیروی کار با قراردادهای موقت چند ماهه، یک ماهه، چند روزه، سفید امضاء با بدون هیچ قرارداد سپرد.

سرمایه‌داران قدرت تحکم بدون هیچ چون و چرا یافتند و از اختیار بدون هیچ قید و شرط برای بیکارسازی و اخراج توده‌های کارگر برخوردار شدند. «سازندگی» فاشیستی و انسان‌ستیزانه بورژوازی اسلامی با این کار ضربه بسیار کوبنده و مهلک دیگری بر شیرازه هستی جنبش کارگری ایران وارد ساخت. جنبشی که زیر ضربات پی در پی و خرد کننده پیشین به اندازه کافی ضعیف و فرسوده شده بود، اینک فشار کوه عظیمی از ناامنی و فقدان هر نوع تضمین اشتغال را بر سر خود سنگین می‌یافت. هیچ کارگری در شامگاه هیچ روزی به گاه ترک محل کار نمی‌دانست که آیا فردا صبح او را به کارخانه یا هر مرکز کار دیگر راه خواهند داد یا مانع ورودش خواهند شد. اثر تخریبی و اضمحلال‌آمیز این راهکار فاشیستی جمهوری اسلامی و تیم درنده رفسنجانی بر جنبش کارگری از بسیاری ضربات دیگر سهمگین‌تر و ویران‌سازتر بود. هیچ اغراق‌آمیز نیست اگر بگوئیم که آنچه زیرنام «سازندگی» توسط طبقه بورژوازی و فاشیسم‌ها اسلامی بر طبقه کارگر ایران تحمیل شد به لحاظ ابعاد فاجعه‌آفرینی و کوبندگی در تاریخ سرمایه‌داری ایران بی‌سابقه بود.

در شرایطی که سیل سرمایه‌های خارجی بازار انباشت داخلی را در خود می‌پیچید، سرمایه‌های داخلی حوزه‌های هر چه وسیع‌تر پیش ریز را اشغال می‌کردند، طول و عرض سرمایه اجتماعی کشور با بیشترین شتاب افزایش می‌یافت و شمار سرمایه‌داران به گونه‌ای کم سابقه بالا می‌رفت، آری در چنین وضعی کارگران فوج، فوج و هزار، هزار اخراج می‌شدند. کل کار آنها بر شانه هم‌زنجیران باقی‌مانده و شاغل آوار می‌شد. فشار کار بسیار رعب‌انگیز و کشنده می‌گردید. کارگران جسارت اعتراض را از دست می‌دادند زیرا خطر اخراج و بیکاری مثل شمشیر دموکلس بالای سر آنها می‌چرخید. مبارزه جمعی و اعتصابات آنها توسط سپاه پاسداران و بسیج و ارتش و پلیس به فاشیستی‌ترین و هارترین شیوه ممکن به خون کشیده می‌شد. گفت و شنودها و نخواست‌های اعتراضی آنها در پشت ماشین‌ها، کنار خط تولید یا هر گوشه دبگر محیط کار توسط نهادهای پلیسی منفور و مزدور اندرونی مانند شوراهای اسلامی، خانه کارگر، انجمن‌های اسلامی و مشابه این‌ها در نطفه خفه می‌گردید و از فریاد شدن باز می‌ماند. قهر وحشت آور اقتصادی توسط قهر نظامی و پلیسی راه تکمیل می‌پیمود. زمین و زمان جهنم سرمایه‌داری یک‌جا راه را بر هر گونه ابراز وجود جنبشی کارگری می‌بست. در این میان از بین رفتن هر میزان تضمین اشتغال و خطر فوری، جدی و همه‌جا حاضر

از دست دادن کار، بیش از تمامی مخاطرات دیگر هستی این جنبش را شلاق می‌زد و به زمینگیری تهدید می‌کرد. تاریخ نظام بردگی مزدی بسیار صریح و پرخروش حاکی است که حداقل در جوامعی مانند ایران، قهر اقتصادی سرمایه، دهها بار بیشتر از قهر پلیسی و نظامی، مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر را به عقب می‌راند. به خاطر آرییم که در فاصله سال‌های ۵۲ تا ۵۷ رژیم شاه هر اعتصاب و خیزش کارگری را با تمامی توان آماج قهر وحشیانه نظامی قرار می‌داد و سرکوب می‌کرد اما جنبش کارگری هر روز رکورد نوینی را به لحاظ کثرت شمار اعتصاب و از کار انداختن چند هفته‌ای چرخه کار و تولید پشت سر می‌نهاد. مهم‌ترین دلیل این کار رونق چشمگیر بازار اشتغال در آن دوره کوتاه سه ساله بود. توده کارگر به شدت امروز از وحشت بیکاری به خود نمی‌لرزید و این غم سنگین که گرسنگی و آوارگی ناشی از بیکار ماندن، خود و فرزندانش را به هلاکت خواهد انداخت، بسیار کمتر از امروز او را در خود می‌پیچید.

«سازندگی» فاشیستی و بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران

دولت رفسنجانی چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران را کوره‌های به هم پیوسته آدم سوزی کرد. بر اساس آمارهای منتشره دولتی در طول هشت سال ریاست جمهوری او، سطح دستمزد ماهانه کارگران از ۲۴۹۰ تومان به ۲۵۴۴۶ تومان رسید. در طول همین مدت نرخ برابری ریال با دلار که معتبرترین شاخص بالا رفتن قیمت‌ها در بازار سرمایه‌داری ایران است، از ۹ تومان به ۱۷۵ تومان افزایش یافت. به بیان شفاف‌تر در حالی که قیمت مایحتاج اولیه معیشتی توده کارگر یا بهای بازتولید نیروی کار، حتی در نازل‌ترین سطح ممکن ۲۰ برابر فوران می‌کرد، منحنی افزایش مزدها در صعودی‌ترین نقطه خود فقط به ۱۰ برابر بالغ می‌شد. ترجمه دقیق زمینی این ارقام آنست که فشار کوبنده و خرد کننده استثمار کارگران حتی اگر از افزایش‌های چندین برابری ناشی از سیر تصاعدی و جهش وار اضافه ارزش‌های نسبی چشم پوشی کنیم باز هم دو برابر بالا رفته است. در مورد اینکه فشار مرگبار حاصل از هر دو شکل تشدید وحشیانه نرخ استثمار طبقه کارگر توسط وحوش سرمایه‌دار در طول این مدت به کجا سر سوده است و تا چند برابر پیش تاخته است طبیعتاً هیچ داده آماری دقیقی در دست نیست اما همه شواهد بانگ می‌زند که نرخ این افزایش کاملاً انفجاری و حیرت‌زا بوده است.

بورژوازی ایران با قیادت تیم رفسنجانی کل اضافه ارزش‌های حاصل استثمر دهشتناک کارگران را در بازسازی چرخه بحران زده، فروپاشیده و جنگ دیده اقتصاد سرمایه‌داری پیش ریز کرد. در همین جا به نکته‌ای پیرامون جهتگیری مسئولی بر برنامه‌ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های اقتصادی این دوره اشاره کنم. فاصله زمانی میان ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ در همان حال که توفان خصوصی سازی با کوبنده‌ترین سرعت و شدت بساط مالکیت دولتی را جمع می‌نمود. اما دولت سرمایه بیش از تمامی دوره‌های دیگر تاریخ سرمایه‌داری ایران، حتی بیش از کلیه ممالک روز دنیا در بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور و چالش بحران سرکش اقتصادی ایفای نقش می‌نمود. اساس سیاست گذارِیها آن بود که با تشدید فزاینده استثمر بیش از ۱۵ میلیون کارگر روز جامعه، در سریع‌ترین زمان ممکن تمامی زیرساختها و تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز سرمایه اجتماعی کشور بازپردازی و گسترش یابد. با این کار کل طبقه سرمایه‌دار ایران و تمامی سرمایه‌داران بین‌المللی خواستار انباشت سرمایه در بازار داخلی، از پرداخت هر نوع هزینه برای ایجاد این تأسیسات و زیرساختها به طور کامل معاف شوند. مافیای دست‌اندرکار سازندگی فاشیستی، با این راهبرد، زنجیره بسیار طولی از انواع سدهای مخزنی، نیروگاهها و شبکه‌های برق رسانی، آبرسانی، خطوط راه آهن، راه، جاده، بنادر با اسکله‌های متعدد و ظرفیت بارگیری بسیار بالا، فرودگاهها، شبکه‌های حمل و نقل هوایی، دریائی، زمینی، پل‌ها، بزرگ راهها، مترو و مانند این‌ها احداث نمود. کل این‌ها با اضافه ارزش‌های حاصل تشدید استثمر طبقه کارگر تأسیس و به صورت کاملاً رایگان در اختیار سرمایه‌داران داخلی و خارجی قرار گرفت. اضافه ارزش‌های نفتی نیز بر همین بستر سرازیر گردید، به این‌ها هم اکتفا نکردند. دولت رفسنجانی دوره کاملاً تازه‌ای را به لحاظ دریافت وام‌های خارجی در تاریخ نظام بردگی مزدی ایران بازگشود. فقط یک قلم ۴۰ میلیارد دلار از دولت آلمان وام دریافت کرد. همزمان به کلیه وزارت خانه‌ها، بانک‌ها، مؤسسات عظیم اقتصادی دولتی دستور داد که هر کدام «آتش به اختیار» تا هر کجا که امکان دارند، قراردادهای متنوع وصول وام با مراکز مالی بین‌المللی، شرکت‌های خارجی یا دولت‌ها منعقد سازند. لیست دقیق این وام‌ها، هیچ‌گاه توسط هیچ نهادی منتشر نشد اما یک چیز همه جا جلوی چشم همگان بود. چندین ده میلیارد سرمایه خارجی در شکل وام وارد بازار داخلی شد. کل این سرمایه‌ها در حوزه ایجاد زیرساخت‌های مورد نیاز طبقه سرمایه‌دار و

با هدف دستیابی آنها به نرخ اضافه ارزش‌های افسانه‌ای پیش ریز گردید و حال طبقه کارگر ایران بود که باید با تحمل نرخ استثمارهای موحش مرگ آور و سلاخی شدن‌های فاجعه بار پی در پی خورد و خوراک، دارو و درمان خود، این سرمایه‌ها را بازتولید و سودهای کهکشانی آنها را تقدیم دولت‌ها و مؤسسات مالی جهانی یا کلاً طبقه سرمایه‌دار بین‌المللی بنماید. مجموعه این طرح‌ها و اقدام‌ها سرمایه‌داری ایران را به لحاظ نرخ استثمار نیروی کار وارد دوره جدیدی ساخت. در رژیم شاه حتی در شکوفاترین و پررونق‌ترین دوره‌ها ما با نرخ استثمارهای ۳۰۰ و ۴۰۰ درصدی مواجه بودیم. این نرخ در دوران سازندگی فاشیستی و میدان‌داری تیم رفسنجانی مرز ۱۱۰۰ و ۱۲۰۰ درصد را پشت سر نهاد. از یاد نبریم که داده‌های مورد استناد ما صرفاً حوزه‌های صنعت، معدن، کشاورزی و کلاً تولید را مطمح نظر دارد. سونامی‌های حیرت انگیز اضافه ارزش‌هایی که از ورای داد و ستدهای چند یا چندین ثانیه‌ای میان «سرمایه‌های مجازی» مزرعه انباشت این یا آن سرمایه‌دار، این یا آن نهاد عظیم الجثه نظام بردگی مزدی یا این و آن مافیای غول پیکر و صاحب قدرت سرمایه‌داری را سیراب کرده‌اند طبیعتاً در شمول هیچ محاسبه یا درسیطره هیچ حساب و کتاب آماری قرار نمی‌گیرند. سرشکن سازی سیل وار اضافه ارزش‌های حاصل استثمار مرگبار ۱۴ میلیون کارگر همراه با کوه عظیم اضافه ارزش‌های نفتی و دهها میلیارد دلار وام‌های خارجی به عرصه احداث و تحکیم تأسیسات پایه‌ای برای کل طبقه سرمایه‌دار ایران فرصتی از همه لحاظ طلائی پدید آورد تا هزینه تولید کالاهای خود را به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل دهند و در عوض ارقام سود و سرمایه‌های خویش را هر چه غول آس‌تر کنند.

در بخش کشاورزی اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران فقط در فاصله میان ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ از رقم ۷۴۵۲ میلیارد ریال به سقف ۴۳۰۰۰ میلیارد ریال رسید. این افزایش در طول همین ۶ سال، حتی با محاسبه قیمت ثابت سال اخیر (۱۳۷۶)، از مرز هشت هزار میلیارد ریال عبور نمود و از ۳۴۰۰۰ میلیارد به بالای ۴۲۰۰۰ میلیارد ریال صعود کرد. تغییرات بخش معادن بسیار چشمگیرتر و گویاتر بود. بر اساس مندرجات سالنامه آماری کشور و گزارش‌های مرکز آمار جمهوری اسلامی شمار کل معادن ایران تا سال ۱۳۶۵ خورشیدی از ۷۱۸ معدن تجاوز نمی‌نمود که از این تعداد ۴۳۶ مؤسسه تحت مالکیت سرمایه‌داران خصوصی و ۲۸۲ بنگاه در مالکیت دولت سرمایه‌داری قرار داشت. در سال ۱۳۷۰ شمار کل معادن مورد

بهره‌داری به ۱۹۲۰ افزایش یافت. این رقم ۵ سال بعد یعنی سال هفتم ریاست جمهوری رفسنجانی مرز ۲۷۰۰ را پشت سر نهاد. نکته قابل توجه اینکه در همین سال تعداد مراکز معدنی مورد بهره‌داری و تحت مالکیت سرمایه‌داران خصوصی به حدود ۴ برابر معادن دولتی رسید. گزارش‌ها حکایت از آن داشت که در فاصله میان ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ در حالی که کثرت معادن تحت مالکیت دولت تقریباً ثابت مانده است. معادن متعلق به بخش خصوصی حدود دو برابر گردیده است. باز هم تأکید کنیم که بحث مطلقاً حول خصوصی و دولتی بودن سرمایه نیست. این امر برای طبقه کارگر بی تفاوت است. سخن بر سر فراهم شدن شرایط برای استثمار هر چه بربرمنشانه‌تر نیروی کار توسط سرمایه است. شرایطی که سرمایه‌داران خصوصی سابق و چند برابر آن‌ها سرمایه‌داران نوظهور کثیرالعدده دولتمرد و دولت نشین را به تاراج هر چه وحشیانه‌تر خوان یغمای ارزش‌ها شیفته و شیدا می‌ساخت. استخوانبندی نظم سرمایه به لحاظ وفور نهادهای نظامی و پلیسی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک، امنیتی، قضائی، یا کلاً دستگاه‌های سرکوب فیزیکی، فکری و برنامه‌ریزی چرخه کار و تولید سرمایه‌داری، مستمرا گسترش می‌یافت. همه کسانی که سوار ماشین دولتی سرمایه می‌شدند، سهم کاملاً مطلوب و رویائی در مالکیت سرمایه اجتماعی طلب می‌نمودند. همه آنها می‌خواستند صاحب سرمایه‌های کلان شوند و پویه استثمار فاجعه بار و فرساینده ۱۵ میلیون کارگر هفت تا هشتاد ساله همراه با تشدید لحظه به لحظه این استثمار، مسلماً خواب‌های شیرین این وحوش درنده را لباس واقعیت می‌پوشاند. کارگران هر روز بیشتر می‌فرسودند و به هلاکت می‌افتادند و در عوض طول و عرض طبقه سرمایه‌دار حیرت‌انگیز افزایش می‌یافت. در مورد بخش معادن قبلاً گفتیم. حجم سرمایه‌های پیش ریز در این قلمرو که تا سال ۱۳۶۵ فقط ۶۸۲۵ میلیون ریال بود در سال دوم ریاست جمهوری «سردار» سازندگی فاشیستی، به یکصد و شش میلیارد و چهارصد و چهل و دو میلیون ریال رسید.

فروپاشی «سازندگی»!! و غرش کوبنده بحران اقتصادی

هنوز ملاط و مصالح کاخ انباشت و رونق سرمایه‌داری با معماری «سرداران» چیره دست «سازندگی»! بر روی هم چیده نشده بود که «سیل فنا نقش امل باطل کرد» و شیرازه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی زیر فشار زلزله بحران به ورطه فرویزی افتاد. ماجرا از همه لحاظ

روشن بود. زمین و زمان سرمایه‌داری بانگ می‌زد که بحران مجال نخواهد داد و هیچ رحمی به رؤیاهای ممنوعه رفسنجانی و بورژوازی ملتزم رکاب وی نخواهد کرد. عوامل بحران، به شرح زیر شتاب زده دق الباب می‌نمودند، یکی، یکی، خود را معرفی می‌کردند و اذن دخول می‌خواستند.

۱- ترکیب ارگانیک سرمایه «یک روزه ره صد ساله می‌رفت» این موضوع نیازمند یک توضیح ویژه است. وقتی از متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی صحبت می‌شود، ذهن‌ها معمولاً بر روی نسبت میان بخش‌های ثابت و متغیر سرمایه صنعتی متمرکز می‌گردد. این تمرکز بدون شک درست است، اما وقتی بحث آثار و عوارض ترکیب آلی سرمایه بر روی پویه افت نرخ سود و روند وقوع بحرانها در میان است می‌تواند ما را دچار اشتباه سازد. نقطه عزیمت مارکس در آناتومی سرمایه‌داری، سرمایه به مفهوم عام آن و نه این یا آن شکل متعین سرمایه، مثلاً مالی، صنعتی یا تجاری است. میانگین ترکیب آلی سرمایه اجتماعی در هر جامعه یا در سطح بین‌المللی، زمانی که از تأثیرش بر زایش بحران صحبت می‌شود باید دقیقاً از همین منظر کاوش گردد. کل آن بخش سرمایه که بابت بهای نیروی کار پرداخت نمی‌شود مستقل از اینکه چه شکلی داشته و در کدام حلقه از چرخه بازتولید سراسری سرمایه‌داری قرار گیرد، عملاً حالت سرمایه ثابت را پیدا می‌کند. کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه‌داری که در سراسر جهان روز، تحت تملک مؤسسات غول پیکر مالی، بانکهای عظیم الجثه، بازار بورس، دولت‌ها یا بنگاههای دیگر هستند دقیقاً چنین وضعی دارند. کل این سرمایه‌ها همسان بخش ثابت سرمایه صنعتی سهم سود خود را از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی دریافت می‌کنند بدون آنکه احیاناً نقش مستقیمی در تولید این اضافه ارزش‌ها یا سودها داشته باشند. این سخن مارکس که سرمایه ثابت هیچ‌ارزش جدیدی تولید نمی‌نماید فقط بخشی از ارزش خود را در قالب هزینه تولید به محصولات جدید منتقل می‌کند و سپس برداشت می‌نماید، تا جائی که به فقدان نقش در تولید ارزش‌های تازه مربوط است بر سهم عظیمی از این کوهساران غول آسای سرمایه هم قابل تعمیم می‌باشد. ولو آنکه این سرمایه‌ها در شکل خاص خود هیچ‌بخش ارزششان را هم به هیچ محصول جدیدی منتقل نمایند. نکته اساسی آن است که برای ریال به ریال ارقام متشکله خود سود مطلوب را از حاصل استثمار پرولتاریای جهانی به تراج می‌برند. نیاز به گفتن نیست که همیشه و

همه جا بخشی از سرمایه‌های تحت کنترل بانکها، بازار بورس و سایر مراکز و مؤسسات مالی، به صورت وام یا صور گوناگون دیگر توسط سرمایه‌داران صنعتی در حوزه‌های متنوع تولید پیش ریز می‌شود اما بخش بسیار مهمی چنین نیست و این سرنوشت را پیدا نمی‌کند. نکته اساسی آنست که اضافه ارزش‌های سالانه تولید شده توسط توده‌های کارگر دنیا بر کل سرمایه بین‌المللی تقسیم می‌گردد و نرخ سودهای رایج بازارهای جهانی سرمایه‌داری خارج قسمت این تقسیم است. از بحث خویش در مورد دوره رفسنجانی و سرکشی بحران دور نشویم. گفتیم که سرمایه‌های زیادی سیل آسا وارد پویه انباشت شدند. صدها میلیارد تومان در قلمرو تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه مانند راه، بندر، راه آهن، فرودگاه، نیروگاه، سد، حمل و نقل، شبکه‌های آب، برق یا زیرساخت‌های مشابه سرمایه گذاری شد. شمار معادن مورد بهره برداری تقریباً چهار برابر گردید و حجم سرمایه پیش ریز در آن‌ها رکورد حیرت انگیز ۴۳ برابر را پشت سر نهاد. مشابه همین روند، با شتاب کندتر در بخش صنعت اتفاق افتاد. تعداد جواز تأسیس کارگاههای جدید صنعتی که در سال ۱۳۶۵ کمی بیشتر از ۲۳۰۰ بود در ۱۳۷۰ به شانزده هزار و چهارصد و بیست و پنج مورد رسید. پیش ریز انبوه سرمایه فقط به این حوزه‌ها محدود نماند. تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی و گسترش سرطانی مراکز پرورش نیروی کار متخصص مورد نیاز سرمایه‌داران داخلی و خارجی نیز اقلام نجومی سرمایه‌ها را به سوی خود جذب کرد. رقم ۴۰ میلیارد دلار وام از دولت آلمان و وام‌های متعدد دیگر را هم به این ارقام اضافه کنیم. کل این سرمایه‌ها با این ابعاد کهکشانی، عظیم‌ترین حجم سودها و طلائی‌ترین نرخ سودها را می‌خواستند. طبقه کارگر ایران باید با فرسودن، هلاکت و تباه کردن هستی خود سراسر جهنم سرمایه‌داری را در سیلاب اضافه ارزش‌ها غرق می‌کرد تا به این نیاز پاسخ گوید و نرخ سود مطلوب سرمایه اجتماعی را تضمین نماید. چنین چیزی به هیچ وجه امکان وقوع نداشت. طبقه سرمایه‌دار و دولت رفسنجانی فشار استثمار میلیونها کارگر را انفجار آمیز بالا بردند، وحشیانه‌ترین شکل سلاخی معیشت و دارو و درمان و سرپناه را بر توده‌های کارگر تحمیل کردند، نرخ اضافه ارزش‌ها را به اوج رساندند، اما برای نرخ سود مورد احتیاج سرمایه‌ها کفاف نداد. نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش پیشی جست، رخدادی که تنزل فاحش نرخ سود و توفش بحران در چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را به دنبال آورد.

۲- هر چه حجم انباشت افزون تر شد، هزینه تولید بالاتر رفت. امری که قهری چرخه تولید سرمایه‌داری ایران است. بخش مهمی از سرمایه ثابت اعم از فیکس یا گردش‌ی پیش ریز در پویه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران به شکل کالا- سرمایه از بازار جهانی خریداری می‌گردد. هزینه واردات این بخش معمولاً بسیار بالا است و همین هزینه بالا تأثیر تعیین کننده‌ای بر روی بهای تمام شده کالاها و لاجرم قیمت تولیدی کل محصولات بر جای می‌گذارد. پدیده‌ای که روند افت نرخ سود را تشدید می‌کند و شرایط وقوع بحران را مهیا می‌سازد.

۳- پیش ریز گسترده سرمایه و افزایش چشمگیر واردات کالاها، اعم از سرمایه‌ای یا مصرفی، نیاز سرمایه اجتماعی ایران به دلار را وسیعاً بالا برد. میزان این احتیاج و افزایش در حدی بود که داد و ستدهای نفتی به عنوان عظیم‌ترین حوزه صادرات و مهم‌ترین منبع تأمین ارز، به هیچ وجه کفاف تضمین نیازهای ارزی را نمی‌داد. در چنین وضعی دولت سرمایه بالا بردن بهای دلار را دستور کار خود ساخت. نرخ دولتی دلار که تا آن وقت حول محور ۹ تومان سیر می‌کرد در طول دوره رفسنجانی از مرز ۱۷۵ تومان گذشت. روند صعودی بهای دلار، به نوبه خود هزینه تولید کالاها را افزایش داد و بالعکس نرخ سودها را زیر فشار گرفت. در نظر داشته باشیم که افزایش بهای ارز، نه همیشه اما زمانی که به عنوان جبر طبیعی چرخه بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی اتفاق می‌افتد، به مثابه یک مکانیسم افزایش انتقال اضافه ارزش‌ها از حوزه معین تولید آنها به حوزه‌های دیگر عمل می‌کند. امری که به نوبه خود صاحبان سرمایه در قلمرو نخست و در اینجا سرمایه‌داران ایران را باز هم آماده تشدید موحش‌تر استثمار توده‌های کارگر می‌کرد.

مجموع داده‌های بالا خیلی زود رخساره‌های آغاز بحران را بر کرانه برنامه‌ریزی‌ها و نسخه پیچی‌های «سرداران» سازندگی فاشیستی ظاهر ساخت. در سال ۱۳۷۴ در دومین سال دومین دوره رئیس جمهوری رفسنجانی ارزش محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر ایران یا به زبان بورژوازی «تولید ناخالص داخلی» به سقف کاملاً بی‌سابقه ۱۸۴۱۸۶ میلیارد ریال صعود نمود. این رقم ۴۰ برابر «تولید ناخالص» سال ۱۳۵۵ یعنی نقطه اوج محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر ایران در رژیم جنایتکار شاه بود. از قیاس با گذشته دورتر بگذریم، رقم مذکور در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی نیز با ۲۳ برابر «تولید

ناخالص داخلی» سال ۱۳۶۰، حتی با ۴ برابر سال ۱۳۷۰ یعنی تولید چهار سال قبل از آن، برابری می‌کرد. برای اینکه ابعاد ماجرا بهتر روش شود موضوع را به شکل دیگری بیان کنیم. بر اساس همان داده‌های منتشره از سوی مرکز آمار ایران، ارزش محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر در سال ۱۳۶۱ برابر ۱۳۲۹۷ میلیارد ریال بوده است و این رقم به قیمت ثابت همین سال در دوره دوم زمامداری رفسنجانی به ۲۴۲ ۱۵۶ میلیارد ریال افزایش یافته است یعنی تا ۱۲ برابر سیر صعودی پیموده است. همه این ارقام و شواهد بانگ می‌زدند که نرخ اضافه ارزش‌ها با همه رشد انفجاری خود پاسخگوی تضمین نرخ سود مورد نیاز کوه سرمایه‌های پیش ریز شده نیستند. بحران بیش از این، به پویه انباشت مجال پیش تازی نمی‌داد.

در سال ۱۳۷۰، در شرایطی که عقربه واردات سالانه سرمایه اجتماعی ایران از رقم ۳۰ میلیارد دلار عبور می‌کرد، ناگهان تراز حساب جاری دولت اسلامی با کسری کاملاً بی‌سابقه یازده میلیارد و چهارصد میلیون دلاری مواجه شد. رژیم توان پرداخت ارز مورد احتیاج سرمایه‌داران برای واردات کالاهای سرمایه‌ای را از دست داد. نرخ ارز با شتاب رو به افزایش نهاد. در سال ۱۳۷۳ قیمت هر دلار آمریکا به ۱۷۵ تومان رسید و در سال بعد از آن تا ۲۳۴ تومان صعود کرد. صاحبان تراست‌ها و بنگاه‌های عظیم صنعتی از تهیه ارز به قیمت ۹ تومان یا حتی کمتر باز ماندند. افزایش بهای ارز، هزینه تولید محصولات و قیمت بازار کالاها را سرطانی بالا برد. نرخ تورم حتی با محاسبات بی‌پایه و دروغین دولتی شاخص حیرت انگیز ۵۰ درصد را به نمایش گذاشت، نرخ واقعی در پاره‌ای موارد سر از صد در صد و گاه بیشتر بیرون آورد. در ۱۳۷۴ بهای دلار باز هم فوران کرد و برای خیز به قله‌های دورتر، بر ساحل ۳۰۰ تومان لنگر انداخت. «سرداران» سازندگی فاشیستی زمین و زمان جهنم سرمایه‌داری را آتشفشان قهر اقتصادی و پلیسی علیه کارگران کردند. فشار بر سطح معیشت کارگران انفجارآمیز شد. قیمت مایحتاج اولیه معیشتی به اوج رفت و دستمزدهای واقعی با بیشترین شتاب روند افت پیمود. کل این تهاجمات و بربریت‌ها باز هم علاج درد سرمایه‌ها نشد. کسری بودجه سالانه هر سال رکورد تازه‌ای شکست. پروژه‌های عظیم پیش ریز سرمایه یکی پس از دیگری در وسط راه از تداوم باز ماندند. جهنم سرمایه‌داری از تأسیسات صنعتی نیم ساخته پر گردید. بحران کل چرخه حیات سرمایه‌داری را در خروش موج‌های خود غرق کرد.

طغیان مبارزات توده‌های کارگر

هنوز سال دوم «سازندگی» فاشیستی به پایان نرسیده بود که تندباد اعتراضات و اعتصابات کارگری شروع به توفیدن کرد. جنبش کارگری ایران به لحاظ تدارک پیکار در شرایطی نامساعد و حتی وخیم قرار داشت. آوار فشار اقتصادی ۸ سال جنگ جنایتکارانه رژیم‌های صدام و جمهوری اسلامی، با قدرت فرساینده‌ی زایدالوصفی بر زندگی طبقه کارگر سنگینی می‌کرد. سرکوب فیزیکی و فکری کارگران با همان مهابت و سهمگینی روزهای بعد از خرداد سال ۶۰ ادامه داشت. کارخانه‌ها از وجود نهادهای منفور و متعفن پلیسی مانند «شوراهای اسلامی»، «انجمن‌های اسلامی کار»، «خانه کارگر» پر بود. فضای مؤسسات خصوصی، دولتی و همه مراکز کار سرمایه، مجال هر تنفس اعتراضی را از کارگران سلب می‌نمود. دولت اسلامی بورژوازی از کلیه مجاری ممکن و به کمک تمامی ساز و برگ‌ها و اهرم‌ها، توده کارگر را کنترل می‌کرد. کارگران مجبور به حضور در سناریوهای فریب موسوم به «انتخابات» بودند، زیرا برای خرید مواد غذایی جیره بندی شده دولتی باید شناسنامه ممه‌ور به مهر شرکت در این معرکه‌گیری شوم اجباری را نشان می‌دادند. رفتن به مسجد و تکایای محله مسکونی، اجرای «فرايض دینی»!! در مساجد مراکز کار، شرکت در مراسم گوناگون دولتی همگی نقش ابزار قهر اقتصادی سرمایه را ایفا می‌کردند و عدول از آنها با محرومیت از «حق» خرید این یا آن کوپن مجازات می‌شد. جاسوسان رژیم در سلول، سلول مراکز کار حاضر بودند و هر نجوای اعتراضی توده کارگر را گزارش می‌کردند. همه این بلبه‌ها از پیش بر سر کارگران آوار بود، اما با آغاز کار دولت رفسنجانی بسیار حادث‌تر و وخیم‌تر گردید. یک دلیل مهم این تشدید و وخامت، حضور مستقیم مالکانه سرمایه‌داران سپاهی، نظامی و پلیس در غالب کارخانه‌ها و مراکز کار بود. تیم «سازندگی فاشیستی» امتیاز پیش ریز سرمایه، در بیش از ۷۰ درصد عرصه‌های جدید یا حتی قدیم اقتصادی را به سپاه پاسداران، پلیس، حوزه‌های علمیه، آستان قدس یا نهادهای نظامی و امنیتی دیگر و به هر حال دستگاه‌های نیرومند سرکوب فیزیکی و فکری طبقه کارگر واگذار کرد. در اینجا نیز باید یک بار دیگر بر این نکته درنگ کنیم که غرض کتاب حاضر، از طرح این موضوع یا اشاره به مالکیت سپاه پاسداران بر بخش عظیمی از سرمایه اجتماعی ایران، مطلقاً از سنخ آنچه توسط اپوزیسیون‌های هار و ارتجاعی بورژوازی جنجال می‌شود، نبوده و نمی‌باشد. معضل طبقه کارگر وجود سرمایه، وجود رابطه خرید و

فروش نیروی کار، وجود رابطه کار مزدی است. اینکه مالک سرمایه کدام فرد، شرکت، مافیا، تراست، هولدینگ یا گروه وحوش می‌باشد، هیچ تفاوت خاصی پدید نمی‌آرد. درست به همین دلیل در بررسی رخدادهای اقتصادی دوره رفسنجانی از پیش کشیدن بحث واگذاری شرکت‌ها و پروژه‌ها و کلا کوه عظیم سرمایه‌ها به سپاه چشم پوشیدیم. اگر در اینجا به شاخص مالکیت سرمایه‌داران سپاهی و پلیس بر مراکز کار و تولید اشاره می‌کنیم، تنها دلیل آن نقشی است که این شاخص در تشدید هر چه سبانه‌تر فشار استثمار توده‌های کارگر و حدت هر چه افزون‌تر سرکوب فیزیکی و فکری کارگران بازی کرده است و می‌کند. مالکیت سپاهیان، ارتشیان، پلیس، بسیج، حوزه‌های علمیه، بنیادهای مستضعفان، شهید، جانبازان، آستان قدس، دولت و نظایر اینها بر کل سرمایه اجتماعی و در هم آمیختگی هر چه حادثر قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی شرائطی را حاکم می‌ساخت که در سطره آن مبارزه، اعتصاب و خیزش توده کارگر به دشوارترین سطح ممکن می‌رسید. اگر این مؤلفه‌ها را با آنچه پیش‌تر گفتیم با هم درآمی‌زیم، آنگاه باید قبول کنیم که عبور ارتش کارزار طبقاتی از این سدهای سنگین و سهمگین فقط حکایت یک چیز است. اینکه این پیکار در هیچ شرایطی تعطیل پذیر نیست. از جمله در دو دوره نفرت بار ریاست جمهوری رفسنجانی نیز نه فقط تعطیل نشد که روز به روز سرکش‌تر و طغیان‌آمیزتر شد. به چند مورد از این اعتصابات و خیزش‌ها نظر اندازیم.

اعتصاب عظیم ۱۳۰۰۰ کارگر کفش ملی

اعتصاب در ماه دی ۱۳۶۸، در اعتراض به سطح نازل دستمزدها و تعویق اجرای طرح موسوم به «طبقه بندی مشاغل» آغاز شد، اما رخداد حاد دیگری نیز پروسه وقوع اعتصاب را تسریع کرد و بر شمار خواست‌ها، وسعت، شدت و دامنه آن افزود. در روزهای منتهی به آغاز اعتصاب، این خبر در میان توده کارگر پیچید که رفسنجانی عزم جزم نموده است تا کل ۲۲ کارخانه بزرگ کفش ملی را مطابق معمول در ازای مبلغی اندک به فرزند یکی از سرمایه‌داران همپیوند خویش واگذار کند. سرمایه‌داری که قرار بود مالکیت این غول عظیم الجثه صنعتی را احراز کند «کابلی» نام داشت و در آلمان به سر می‌برد. خبر اضافه می‌نمود که «کابلی» انجام معامله و انعقاد قرارداد را به بیکارسازی گسترده نیروی کار و اخراج شمار کثیری از

کارگران موکول نموده است. پیش شرطی که بلافاصله با استقبال دولت رفسنجانی مواجه شد و مورد قبول قرار گرفت. شنیدن این خبر موج قهر توده‌های کارگر را که از مدت‌ها پیش زیر فشار سختی معیشت و کوه نارضائی‌ها، آماده طغیان بود به فاز انفجار رساند. زمزمه‌ها بسیارشتابناک فریاد و فریادها سریعا جنبش شد.

۱۳۰۰۰ کارگر در ۲۲ کارخانه به هم پیوسته کفش ملی، دست در دست هم، یکصدا، هم‌رمز و هم‌زمان چرخ کار و تولید را در سراسر این تراس غول بیکر صنعتی از چرخش باز داشتند. خیزشی که برای سرمایه‌داران صاحب مجتمع هیچ غیرمنتظره نبود. دو سال قبل در غرش جنگ جنایتکارانه دولت‌های عراق و ایران هم، کارگران مبارزه‌ای با همین وسعت را سازمان داده و پیش برده بودند. اعتصاب از کارخانه «آزاده» شروع گردید. مدیریت کل مجتمع از مدت‌ها پیش زیر فشار اعتراض کارگران اعلام کرده بود که هر چه زودتر طرح موسوم به «طبقه بندی مشاغل» را لباس اجرا خواهد پوشاند. این وعده اما مطابق معمول توخالی باقی ماند و با گذشت ماه‌ها، هیچ نشانی از اجرای طرح، در هیچ بخش از شرکت مشاهده نگردید. کارگران عاصی بودند و دریافت خبر فروش مجتمع و چشم انداز بیکارسازی‌های وسیع، نقش کبریتی را داشت که بر خرمن باروت افتد. توده کارگر شاغل در واحد «آزاده» دست به اعتصاب زد و خواست افزایش ۳۰ درصدی دستمزدها، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و فسخ هر نوع قرارداد فروش شرکت را یکجا با هم لیست کرد. خبر آغاز اعتصاب در همان روز بدون هیچ نیاز به پست و بیک یا خبرسان، از فضای دردها، رنجها و هستی واحد طبقاتی و اجتماعی عبور نمود و به گوش کل توده کارگر شاغل در آن مجتمع رسید. کارگران شرکت شاهد به اعتصاب پیوستند و دقایقی بعد هم‌زنجیران آن‌ها در کارخانه پارس نیز دست از کار کشیدند. شعله قهر کارگران از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر زبانه زد و بسیار سریع کل ۲۲ واحد مهم صنعتی کفش ملی به ورطه تعطیل افتاد. چرخ تولید سود خوابید و هم‌زمان چرخ تهدید، توحش، قهر و سرکوب سرمایه با بیشترین سرعت ممکن شروع به چرخیدن کرد. همه عوامل ارباب و بربریت سرمایه‌داری بسیج شدند. مزدوران قوه قضائیه یا جلادان محاکم شرع سرمایه، چکمه پوشان مسلح پاسدار و بسیجی، عمله و اکره دولت نشین بورژوازی در وزارت کار، وعاظ مساجد و سایر قوای کشتار در محل شرکت حاضر گردیدند. هر کدام کوشیدند تا از ظرفیت جنایت‌آفرینی افزونتر خود در قیاس با سایرین سخن گویند. کارگران

بر دو خواست محوری خود اصرار ورزیدند و خدم و حشم سرکوبگر سرمایه خواهان بازگشت توده کارگر به کار شدند. مراجع فقه بورژوازی شروع به اجتهاد نمودند و حکم به «حرام» بودن اعتصاب دادند!! کارگران بالعکس با سر دادن شعار «اتحاد، اتحاد، کارگران اتحاد» آن را کارزار مقدس خویش علیه استثمار و سببیت سرمایه خواندند. قوای قهر بورژوازی دست به کار شبیخون و حمله به صفوف اعتصابیون شدند. توده کارگر با شعار مقاومت، مقاومت به این یورش وحشیانه دولت اسلامی سرمایه پاسخ داد و فریاد اعتراض را رساتر ساخت. جنگی از همه لحاظ نابرابر میان استثمارشوندگان و استثمارگران، میان کارگران و سرمایه‌داران، میان توده کارگر در یک سوی و ارتش و سپاه و بسیج و دولت و دین بورژوازی در سوی دیگر در گرفت. طرف اول با همه جسارت و شجاعت و رزمندگی ضعیف بود. به یقین می‌توانست نیرومندتر باشد، می‌توانست تمامی قدرت پیکار طبقاتی هم‌زنجیران خویش در سراسر ایران را پشتوانه جنگ جاری خود داشته باشد اما چنین نبود، از کل این جمعیت فقط ۱۳۰۰۰ و با محاسبه نفوس خانوادگی آنها چند ده هزار به طور مستقیم در این نقطه معین جنگیدند. هیچ صدای حمایتی از کارگران هیچ کجای دیگر به گوش نرسید و هیچ کورسوی امیدی برای اعلام همبستگی طبقاتی هم‌زنجیران از هیچ گوشه افق ساطع نگردید. دقیق‌تر بگوئیم، قدرت کارگران فاقد حداقل سازمان یافتگی طبقاتی آگاه سرمایه ستیز بود و لاجرم قادر به پژواک جنبشی فریاد اعتراض و طغیان کفش سازان نمی‌گردید.

وضع کارگران چنین بود، اما بورژوازی سازمان یافته، با ارتش سرکوب سراسری، عظیم‌ترین زرادخانه‌های تسلیحاتی، قدرت دولتی و دستگاه‌های اختاپوسی قهر نعره سر می‌داد و از آمادگی برای وسیع‌ترین حمام خون‌ها می‌گفت. با همه اینها، کارگران مقاومت کردند، چاره دیگری نداشتند. در صورت تسلیم شاید اینجا و در این میدان، طعمه تیغ کشتار بورژوازی نمی‌گشتند اما فردای آن روز، خود و فرزندانشان با گلوله قهر اقتصادی سرمایه، با رگبار گرسنگی و فقر و بی‌دروئی و بی‌دکتری سرمایه از پای در می‌آمدند. آنان مجبور به مقاومت بودند و چنین کردند. بورژوازی نیز بر طینت خود تنید و شروع به بربریت کرد. پاسداران دژخیم رژیم، شمار کثیری از اعتصاب‌کنندگان را دستگیر و راهی سیاهچالها ساختند. توده کارگر بر سرسختی و ایستادگی خود افزود و شعار «آزادی کلیه دستگیرشدگان» را به سه شعار پیشین خود اضافه نمود. نماینده «دادستانی»!! به میان کارگران آمد و در نهایت

وقاحت، شعور باختگی و بربرمنشی طبقاتی، شروع به ایراد نطق کرد. حرف اولش این بود که اگر کارگران کفش ملی به خواست‌های خود دست یابند، آنگاه همه کارگران راه آهن، خودروسازی‌ها و مراکز دیگر هم آماده طرح خواست‌های خویش خواهند شد!! او به گونه بسیار نفرت‌باری از توده کارگر می‌خواست که در مقابل شدت وحشیانه استثمار سرمایه و گرسنگی و فلاکت و آوارگی و مرگ ناشی از گرسنگی فرزندان خویش سکوت کنند، تا کل طبقه کارگر از سکوت آنها درس خاموشی آموزد، دست به هیچ مبارزه‌ای نزند. به سرمایه‌داران و دولت آنها اجازه دهد تا سلول، سلول هستی ۸۰ درصد سکنه جهنم سرمایه‌داری را ملاط سود و سرمایه کهکشانی‌تر خود کنند. کارگران در حالی که از سببیت، وقاحت و بی‌شرمی این دژخیم درنده و هار نماینده عدل اسلامی سرمایه انگشت وحشت به دهان می‌گزیدند شروع به ابراز تنفر از وی کردند. آنان تصریح نمودند که تا حصول کامل خواست‌های خویش به اعتصاب ادامه خواهند داد. اما دستگیری‌ها وسیع و باز هم وسیع‌تر و وحشیانه‌تر شد. سپاه پاسداران به کومه‌های مسکونی کارگران هجوم برد. کودکان خردسال را به هراس و دهشت انداخت. در مقابل چشمان اشکبار آنها پدرانشان را دستبند زده و راهی شکنجه‌گاه کرد. راه را بر سرویس‌های ایاب و ذهاب شرکت بست. کارگران را کشان کشان از اتوبوس‌ها پائین آوردند و به زندان افکندند. سرمایه‌داران، دولت سرمایه و قوای قهر آنها همه این جنایت‌ها را مرتکب شدند اما توده کارگر از پای ننشست. اعتصاب هفت روز تمام به طول انجامید. کارگران هر روز خشمگین‌تر از روز پیش بر مطالبات خود پافشاری کردند. آنها در چند مورد با نیروهای مسلح بورژوازی عملاً وارد مصاف شدند. در یکی از کارخانه‌ها عده‌ای از مزدوران را به گروگان گرفتند و آزادی آنها را به آزاد شدن تمامی رفقای زندانی هم‌رنجیر موکول نمودند. شورای اسلامی شرکت آزاده عاجز از مهار مبارزات کارگران خود را منحل ساخت، مدیرعامل یکی از مؤسسات استعفا داد. ۱۳۰۰۰ کارگر در حال اعتصاب مصمم و استوار اطلاعیه‌ای صادر کردند و بسیار صریح اعلام داشتند که بدون تحقق خواست‌های خویش حاضر به ختم اعتصاب نیستند. آنها در این قطعنامه بر اجرای فوری چهار خواست تصریح کردند. افزایش ۳۰ درصدی دستمزدها، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، فسخ هر نوع قرارداد فروش شرکت و آزادی بدون هیچ قید و شرط کل کارگران دستگیر شده فحواً این سه خواست بود. اعتصاب در روز هفتم با قبول شفاهی برخی مطالبات از سوی سرمایه‌داران و دولت سرمایه به انتها

رسید و کارگران به سر کار باز گشتند.

کارخانه ایران خودرو

توسعه خودروسازی‌ها تا سطح یک قطب بسیار پیشرفته و عظیم در خاورمیانه یا حتی دنیا، با دهها هزار کارگر فروشنده نیروی کار شبه رایگان و تولید کننده شط متلاطم و پرخروش اضافه ارزشها از همان بدو تأسیس شرکت «ایران ناسیونال» یک رؤیای دلربای بورژوازی ایران و رژیم سلطنتی سرمایه‌داری بود. این رؤیا توسط خیامی‌ها و شرکا با جدیت دنبال شد، شورش‌های عظیم کارگری سالهای قبل و بعد قیام بهمن، بورژوازی را از پیگیری هدف در این عرصه همسان برخی عرصه‌های دیگر بازداشت. جنگ هشت ساله دولت‌های عراق و ایران پروسه تلاش سرمایه‌داران و دولت آنها برای تحقق خواب‌های طلایی را دچار توقف کرد و تراست ایران خودرو را عملاً به یک بنگاه صنعتی تولید آمبولانس و یا بخش مکمل صنایع نظامی تبدیل نمود. با عروج تیم رفسنجانی به رفیع‌ترین قله تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، بالاخص با قرار گرفتن سرمایه‌داری ایران در مدار سیاست‌گذاری‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول، رؤیای دیرین حاکمان بورژوازی احیاء شد و ایران خودرو در کنار حوزه‌هایی مانند پتروشیمی، گاز، نفت، انرژی هسته‌ای یا صنایع موشکی کانون داغ طرح توسعه و تعدیل اقتصادی رژیم اسلامی گردید. ارتقاء صنایع اتوموبیل‌سازی به یک قطب مهم تولید و صدور خودروهای ارزان به ممالک خاورمیانه، آسیای مرکزی و بخش‌های دیگر دنیا دستور عاجل کارمعماران «سازندگی» فاشیستی شد. منوچهر غروی که پیش از آن در زمره سرمایه‌داران مدیر و برنامه‌ریز شرکت بزرگ «سایپا» بود به سمت مدیر مؤسسه ایران خودرو تعیین گردید. او روز شروع کار خویش را به روز نمایش قدرت علیه توده کارگر تبدیل کرد. نشست معارفه‌ای ترتیب داد که شمار نسبتاً چشمگیری از نمایندگان مجلس اسلامی سرمایه‌داران حضور داشتند. جمعیت کثیری از عمله و اگره برنامه‌ریز و سیاستگذار شرکت سایپا را با خود به ایران خودرو آورد و اهرم‌های قدرت را به دست آنها سپرد. تا توانست شیادی و عوافرایی کرد، از جمله با بسیاری از کارگران دست داد و روبوسی نمود و در شیارهای مغز آنها بذر توهم و جهل کاشت. غروی و تیم همراه از فردای آن روز به تدریج نقشه کار خویش برای آینده شرکت، تشدید بربرمنشانه استثمار کارگران، وخامت فزاینده شرایط کار، درو نمودن

امکانات معیشتی توده کارگر، سرکوب سبعانه‌تر نارضائیه‌ها و اعتراضات، حدت روزافزون خفقان و اختناق در محیط کار را به معرض اجرا نهادند. در نخستین گام زیر نام «افزایش حقوق‌ها» سهم همه رؤسا، مشاوران و مستشاران سرمایه‌دار از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده کارگر را انفجار آمیز بالا برد. به هر کدام آنها یک اتوموبیل صفر کیلومتر تحت عنوان فروش اقساطی با قسط‌های بلند مدت، سهمیه بنزین و تعمیرات مجانی تقدیم کرد و چند ماهی نگذاشته حکم معافیت سرمایه‌داران خریدار! از پرداخت اقساط را هم صادر نمود! چرا و این کار را می‌کرد. پاسخش به توضیح واضحات می‌ماند. غروی به سرمایه‌داران مدیر، برنامه ریز و رئیس شرکت خاطر نشان می‌نمود که باید سازمان کار، پروسه کار و چرخه تولید را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که فشار استثمار دهها هزار کارگر شرکت چندین برابر گردد. آنسان که طغیان سودها نه فقط افزایش حیرت انگیز سهم سرمایه‌داران مؤسسه از اضافه ارزش‌ها را جبران کند، بلکه کوه سرمایه ایران خودرو را هم کوهساران سازد. غروی همزمان و به عنوان بخش اصلی تلاش خود، طرح‌های از پیش آماده متضمن خانه خرابی و تشدید هلاکت زای استثمار چند ده هزار کارگر را دستور کار سرمایه‌داران مدیر ساخت. اقداماتی که مقاومت و پیکار کارگران را در پی آورد. از جمله:

۱. اعتصاب علیه اخراج و بیکارسازی کارگران قراردادی. مدیریت جدید شرکت در اولین یورش بربرمنشانه خود علیه توده‌های کارگر، حکم اخراج کارگران قراردادی را صادر کرد. اقدام جنایتکارانه‌ای که موج خشم و قهر هزاران کارگر شرکت را برانگیخت. کارگران به محض شنود این خبر دست از کار کشیدند. همگی همصدا و متحد بر روی اسفالت خیابان‌ها نشستند و فریاد اعتراض سر دادند. سپس همگام و هم‌رزم با سر دادن شعارهای کوبنده علیه جنایت مدیریت، در فاصله میان کارخانه جنوبی و شمالی ایران خودرو شروع به راهپیمایی کردند. آنها خشمگین و خروشان محل کار غروی را در محاصره خود قرار دادند و خواستار لغو فوری تصمیم جنایتکارانه رؤسای شرکت شدند. غروی با مشاهده قهر توده وسیع کارگر به وحشت افتاد. شدت هراس و ترس وی از کارگران تا آنجا پیش رفت که سراسیمه و بدون فوت وقت دستور داد همه احکام اخراج باطل گردد. کارگران احساس پیروزی کردند و نمایش قدرت به عنوان یگانه راه تحمیل خواست‌ها بر بورژوازی را یک بار دیگر به تجربه ایستادند.
۲. شورش گسترده زنان کارگر علیه چهار برابر شدن اجاره بهای خانه‌های مسکونی در پیکان

شهر. در پائیز ۱۳۷۴ یک سال پس از جلوس غروی بر اریکه مدیریت شرکت، شهرداری «پیکانشهر» یا به بیان دقیق‌تر، سرمایه‌داران شهردار ایران خودرو، در یک شهرک وسیع محل اسکان توده کارگر، اطلاعیه‌ای صادر و برای کل خانواده‌های کارگری ارسال داشتند. اطلاعیه می‌گفت که اجاره بهای کومه‌های مسکونی کارگران یکراست ۴ برابر خواهد شد!! معنای صریح و زمینی متن آن بود که بخش عظیمی از کارگران ایران خودرو در خوشبینانه‌ترین حالت حدود ۶۰ یا ۷۰ درصد دستمزد روز خود را از دست می‌دادند!! در نظر بیاوریم که هر کارگر، حداقل ۱۵ درصد دستمزدش را، به عنوان اجاره بها، به مالک مستغلات یعنی ایران خودرو پرداخت می‌نمود. بر اساس مفاد اطلاعیه، این رقم تا ۴ برابر دچار افزایش می‌گردید!! خبر بالا رفتن اجاره‌ها، بسان یک زلزله نیرومند چندین ریشتری شیرازه فکر، هوش و تعادل روحی کارگران را از هم پاشاند. فردای همان روز کل زنان خانواده‌های کارگری آماده طغیان شدند. آن‌ها در شورشی عظیم و شورانگیز به سوی دارالخلافت شهردار حرکت کردند. در آن جا فریاد اعتراض سر دادند و خواستار لغو بدون هیچ قید و شرط مصوبه شهرداری و در واقع شرکت ایران خودرو گردیدند.

شهردار سرمایه مطابق معمول بساط تهدید پهن کرد. همه زنان را اعضا، هوادار و دست‌نشانده سازمان مجاهدین خلق خواند!! کوشید تا وحشت خویش از زنان کارگر را ملاط و مصالح دهشت‌آفرینی سازد و بیش از پیش بر طبل تهدید کوبید. او گفت که همسران زنان را اخراج و تحویل دستگاه‌های سرکوب سرمایه‌داری خواهد داد. زنان خشمگین‌تر از پیش به اعتراض ادامه دادند. شهردار به امام جمعه توسل جست، اما زنان بر سینه موعظه‌گریهای امام جماعت دست رد کوبیدند و به او گفتند که تو نیز جنس سرمایه‌داران و استثمارگران هستی، شهرداری بر اجرای مصوبه پای فشرده و زنان کارگر آماده گسترش شورش و پیکار شدند. آن‌ها تصمیم گرفتند که یکراست، همصدا و متحد راهی اتوبان کرج شوند. اتوبان را اشغال و کل عبور و مرور را متوقف سازند. همزمان دست به افشاگری زدند و از کارگران تمامی کارخانه‌ها خواستار همبستگی کردند. قوای سرکوب راه را بر زنان مبارز شهرک بست و مانع راهپیمایی آن‌ها به سوی ایران خودرو گردید. زنان شجاع شورشگر، راه خویش را به سوی آملی تأثر پیکان شهر کج کردند و شیشه‌های این مرکز سیاه فریبکاری، تحمیق و شستشوی مغزی را خرد نمودند. طولی نکشید که برای چندمین بار سر و کله شهردار پیدا شد. او باز

هم شروع به تهدید و ارباب کرد. زنان و کل خانواده‌های کارگری به سوی وی هجوم بردند و تا هر کجا که توان داشتند سنگ و تخم مرغ بر سر او فرو باریدند. جنگ مغلوبه شد و درست در دل همین جنگ مغلوبه بود که معاون غروی تقاضای دقیقه‌ای سکوت برای ابلاغ تصمیم جدید سرمایه‌داران نمود. او ناگهان در میان تعجب همه معترضان کارگر اعلام داشت که مصوبه شهرداری ملغی است. زنان پیروزمندانه به هم نگاه کردند. نگاهی که در برق خود نتیجه پرشکوه اعمال قدرت طبقاتی کارگران علیه سرمایه را می‌آنها رد و بدل می‌کرد. ماجرا به اینجا ختم نشد. درست در همان دقایق احساس پیروزی، حادثه دیگری رخ داد که اهمیتش کمتر از پیروزی شورش ضد افزایش اجاره بهای کومه‌های مسکونی نبود. کارگران ایران خودرو، همسان همه همزنجیران، غرق در باتلاق توهم به فرم پردازی‌های فریبکارانه سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری، از سال‌ها قبل، برای اجرای آنچه دولت «طرح طبقه بندی مشاغل» می‌نامید مبارزه می‌کردند، آن‌ها سال بعد از سال روی خواست خود پای می‌فشرده اما قادر به تحمیل این مطالبه بسیار محقر نمی‌گردیدند. زنان کارگر در خیزش حماسی خویش علیه افزایش اجاره بهای مسکن به محض احساس پیروزی و مشاهده عقب نشینی صاحبان سرمایه، فرصت را مغتنم شمردند، بسیار سریع با هم گفتگو کردند. تصمیم گرفتند که پیروزی حاضر را سکوی خیزش برای طرح خواسته‌های دیگر سازند. آن‌ها همین کار را انجام دادند و بلادرنگ همان خواست دیرینه «اجرای طرح طبقه بندی مشاغل» کارگران را موضوع تداوم شورش خود ساختند. خلاقیت و ابتکار طبقاتی بسیار ارزنده و آموزنده‌ای که در جای خود شایسته‌ترین تقدیرها بود. زنان شورشی اعلام کردند که مبارزه را تا تحقق این خواست ادامه می‌دهند. عمده و اگر سرمایه باز هم به جزع و فزع افتادند، در مقابل قدرت پیکار زنان کارگر احساس عجز کردند و برای پایان دادن به شورش آنان شروع به دادن وعده و وعید نمودند. وعده‌ای که سرانجام در ماه‌های بعد محقق شد و کل چند ده هزار کارگر ایران خودرو تحقق آن را مدیون مبارزه شجاعانه و نمایش قدرت زنان کارگر می‌دیدند.

سه هفته اعتصاب در ۱۸۰ کوره پزخانه شهر همدان

مبارزات توده کارگر شاغل در کوره پزخانه‌ها، در تاریخ جنبش کارگری ایران، چند ویژگی را با خود همراه داشته است. کوره پزخانه‌ها جدا از هم هستند و در پاره‌ای موارد حتی در مناطق

دور از هم، در نواحی مختلف یک شهر قرار دارند. معمولاً متعلق به سرمایه‌داران مختلف می‌باشند. کارگران آنها علی‌العموم ساده‌اند و در قیاس با همزنجیران خویش در مراکز بزرگ صنعتی تحصیلات نازل‌تر و تخصص کمتری دارند. فشار کارشان سهمگین‌تر، شدت استثمار آنها افزون‌تر و شرایط کارشان به گونه چشمگیری شاق‌تر است. کارگران کوره پزخانه‌ها به تحتانی‌ترین، فقیرترین و محروم‌ترین لایه طبقه کارگر تعلق دارند و به لحاظ چند و چون زندگی یا دسترسی به امکانات معیشتی و «فاهی» و اجتماعی در زمره نفرین شده‌ترین بخش این طبقه‌اند. با همه اینها تاریخ حاکی است که این کارگران در پهنه ضدیت خودپو با سرمایه، نه فقط عقب‌تر از سایر همزنجیران نیستند که علی‌العموم قاطع‌تر، پرخروش‌تر و استوارترند. تمایل آنان به قانون سالاری یا آویختن به نظم سرمایه از سایر کارگران کمتر و خودجوشی و آمادگیشان برای اتکاء به قدرت متحد طبقاتی علیه سرمایه از دیگران بیشتر است. از همه مهم‌تر و بارزتر، بسیار سریع، سهل و جوشان، به هم پیوند می‌خورند، همصدا، همراه، همدل و همسنگر می‌شوند. از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب یک شهر، دست در دست هم می‌نهند و یک قدرت واحد می‌گردند. توده کارگر مورد استثمار در کوره پزخانه‌ها این شاخص‌ها را همیشه، همه جا و در همه دوره‌ها بر پیشانی پیکارهای خویش به منصفه ظهور رسانده‌اند. دلیل آن تا حد زیادی روشن و منزه از ابهام است. این کارگران اگر چه هیچ فاصله مین‌گذاری شده‌ای با سایر لایه‌های طبقه خود ندارند، اما کمتر از آنها اسیر کلاف «مدنیت»، «قانونیت»، «حقوق‌مداری» و نظم سالاری سرمایه شده‌اند. شمشیر قهر اقتصادی سرمایه در کوره پزخانه‌ها همیشه و همه جا از رو بسته است. بورژوازی در اینجا رک و عریان کل سرشت واقعی طبقاتی خود را در تیر می‌کند و به سینه نفرین شدگان آماج استثمارش شلیک می‌نماید. سرمایه‌داران مالک کوره‌ها، سرمایه بدون لاک قانون، حفاظ «حق»!! و پوشش «مدنیت» می‌باشند. رابطه کار و سرمایه در این عرصه از خیلی جاها یا قلمروهای دیگر، بی‌حجاب‌تر، زمخت‌تر و سبعمانه‌تر است. شاخص‌هایی که روی واکنش کارگران به فشار استثمار و بربریت سرمایه‌داری تأثیر می‌گذارد، کمتر شنیده‌ایم که آجرپزان راه بست نشینی در مقابل این یا آن امامزاده سرمایه را پیش گیرند. به عریضه نگاری هم رغبتی نشان نداده‌اند. اگر از گذشته‌های خیلی دور و شرایط استثنائی چشم پوشیم بساط سندیکاسازی هم پهن نکرده‌اند و هیچ اتحادیه‌ای به اسم و رسم آنها ممه‌ور نگردیده است. بالعکس همه‌اش

از این سخن رفته است که «دست به شورش زدند»، «کل کوره پزخانه‌ها با هم اعتصاب کردند»، «همه کوره پزخانه‌های اطراف ورامین با خواست واحد دست از کار کشیدند»، «تمامی کوره پزخانه‌های تبریز اعلام اعتصاب نمودند» و فراوان از این عنوان‌ها، که همگی حدیث اتکا کارگران این قلمرو به همسنگری، همگامی، هم‌رزمی طبقاتی و عدم اعتماد آنها به ساز و برگ‌های فریب سرمایه‌داری می‌باشد. اعتصاب بیش از ۱۰ هزار کارگر در ۱۸۰ کوره پزخانه پیرامون شهر همدان در خردادماه سال ۱۳۶۹ نیز یکی از این خیزش‌ها و کارزارها بود. دلیل اعتصاب مطابق معمول تشدید روزافزون فشار استثمار کارگران، کاهش سهمگین دستمزدهای واقعی و تنزل خرد کننده و مرگبار سطح معیشت آنان بود. بهای مایحتاج اولیه زندگی با شتاب تمام سیر صعودی می‌پیمود، در حالی که از افزایش بهای بازتولید نیروی کار هیچ خبری در میان نبود. ۱۰ هزار کارگر آجرپز از بام تا شام در عمق کوره‌ها می‌فرسودند و در میان شعله‌های آتش این مسلخ سوزان سودسازی خاکستر می‌گردیدند، اما خواست افزایش دستمزد آنها هر روز نکول می‌شد. کارگران لحظه، به لحظه مطالبه خویش را تکرار می‌کردند و سرمایه‌داران مالک کوره‌ها فقط جواب رد می‌دادند. زمزمه اعتصاب از ژرفنای این وضعیت بالید، چاره دیگری وجود نداشت. مقاومت سبعانه صاحبان سرمایه در مقابل حیاتی‌ترین خواسته‌ها را فقط با اعمال قدرت متحد می‌توان شکست و شعور مسخ سرمایه‌دار را تنها و تنها با ضربه تعطیل چرخه تولید سود می‌توان مجبور به واکنش و قبول پاسخ کرد. کارگران این را با سلول، سلول شعور طبقاتی خود می‌فهمیدند. بند، بند هستی اجتماعی آنها این فهم را به ذهن و فکرشان مخابره می‌نمود. کار شاق دو شیفته، آتش مشتعل کوره‌ها، شکم گرسنه فرزندان، تن رنجور همسر، نداشتن پول دکتر و دارو و همه آنچه که «زندگی» آنها را می‌ساخت مزرعه رویش همین درک بود. نجوای اعتصاب و مجبور ساختن سرمایه‌داران به قبول افزایش مزد، به آهنگ مارش ماندی می‌ماند که کل ۱۰ هزار کارگر را یک جا پشت سر هم به صف کرد و ۱۸۰ کوره آجرپزی را به خاموشی انداخت. کارگران دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزد شدند. صاحبان سرمایه شروع به تهدید نمودند. توپ و تشرها نتیجه معکوس بار آورد و آتش خشم و قهر توده کارگر را شعله ورتر ساخت. همه اعلام کردند که با اراده استوار به اعتصاب ادامه خواهند داد و از پختن آجر، فروش مصالح و تولید سود خبری نخواهد بود. مبارزه ادامه یافت و هر روز از روز پیش طوفانی‌تر شد. هیچ آجری

تولید نگردید. هیچ کامیونی قادر به بارگیری و حمل مصالح برای شرکت‌های ساختمانی سرمایه‌داران مشتری نگردید. تعطیل کوره‌های آجرپزی، چرخه کار سرمایه‌داران بساز و بفروش یا مقاطعه کار ساختمان را نیز تهدید به اختلال و رکود نمود. صاحبان کوره‌ها به جزع و فزع افتادند. آنها مطابق معمول از سپاه و پلیس و ارتش و دولت خود خواستار چاره‌گری و ختم ماجرا شدند. در روز هفتم اعتصاب قوای قهر سرمایه وارد میدان گردید. سپاه پاسداران با شبیخون‌های گسترده و یورش شبانه به کومه‌های مسکونی کارگران شروع به دستگیری فعالان اعتصاب کرد. در طول مدتی کوتاه ۴۰۰ کارگر آجرپز را دستگیر و روانه شکنجه‌گاه ساختند. کارگران به اعتصاب ادامه دادند و خواست آزادی همزنجیران را بر مطالبه افزایش مزدها افزودند. سرمایه‌داران و قوای قهر دولتی آن‌ها با سبعیت تمام در مقابل خواست‌های کارگران ایستادند. اعتصاب به درازا کشید و صاحبان سرمایه حاضر به قبول هیچ مطالبه‌ای نگردیدند. اسارت ۴۰۰ کارگر و اصرار سبعانه دولت بورژوازی بر شکنجه و آزار مستمر آنها در سیاهچالها و شکنجه‌گاهها، سلاح قدرت سرمایه در مقابل اعتصاب شد. ۱۰ هزار کارگر آجرپز سرشار از عواطف پاک و زلال انسانی، پای‌بند ارزش‌های متعالی اخلاق کارگری و انسانی، چشم در چشم کودکان و زنان ۴۰۰ همزنجیر زندانی، به وضعیت معاش، نیاز و سرنوشت زندگی این نفرین‌شدگان اندیشیدند و این در حالی بود که رژیم درنده اسلامی سرمایه، گرسنگی و آوارگی و فلاکت و اسارت و شکنجه و تهدید به مرگ زندانیان و کودکان آنها را ساز و برگ قدرت خود علیه پیکار توده‌های کارگر می‌کرد. جنگ سرمایه علیه کارگر در عین حال جنگ بربریت و سبعیت علیه انسانیت و احساس و عواطف پاک انسانی نیز هست. با همه اینها اعتصاب به درازا کشید. کارگران به مقاومت ادامه دادند و هر روز آماج یورش‌ها و شبیخون‌های تازه ارتجاع‌ها و بورژوازی اسلامی شدند. رژیم عزم جزم داشت که در برابر آجرپزان تسلیم نشود زیرا این تسلیم را سرآغازی برای تشویق کارگران سایر حوزه‌ها به کارزار و شروع فصل نوینی از میدان‌داری توده‌های وسیع کارگر می‌دید. سرمایه‌داران و قوای قهر آنها بر همین اساس، لحظه به لحظه حلقه فشار را تنگ‌تر کردند، در حالی که آجرپزان به شدت تنها بودند. کارگران کارخانه‌ها و مراکز دیگر کار، آنها را تنها گذاشتند، به حمایت از آنان برخاستند، دست همبستگی به سوی آنها دراز نکردند. در چنین وضعی امید به پیروزی رنگ باخت و توده کارگر آجرپز پس از هفده روز تعطیل چرخه تولید، چاره کار را در عقب نشینی

دید. کارگران اعلام داشتند که در صورت آزادی کل رفقای همزنجیر به سر کار باز می‌گردند و دولت سرمایه به قبول این خواست رضایت داد.

اعتصاب دو هزار کارگر شهرداری تهران

در آن روزها هنوز، تعویق چند ماهه و گاه یک ساله یا چند ساله پرداخت مزدها، امر روتین، روزمره و سراسری چرخه کار و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نشده بود. اما سرمایه‌داران همه جا و در همه شهرها آماده دستیازی به این جنایت می‌گردیدند و برای رایج نمودن آن از هم پیشی می‌گرفتند. شهرداری تهران در زمره پیشتانان بود و بخش موتوری آن واقع در خیابان «فدائیان اسلام» در پایان ماه اردی بهشت سال ۱۳۶۹ از پرداخت به موقع دستمزد کارگران سر باز زد. ۲۰۰۰ کارگر موتورکار در اعتراض به این جنایت دولت بورژوازی و سرمایه‌داران «شورای شهر» نشین، دست به اعتراض زدند. آنان اعلام کردند که در صورت امتناع حاکمان سرمایه‌دار شهر، چرخه کار را متوقف خواهند ساخت. گفتگوها ادامه یافت و پرداخت دستمزدها همچنان معوق ماند. کارگران تهدید خویش را عملی کردند و اعتصاب را آغاز نمودند. آن‌ها خواست‌های محقق نشده دیگر را هم بر مطالبه روز خویش افزودند و لیست مطالبات را به این شرح، در اختیار دولت سرمایه گذاشتند.

۱. پرداخت فوری و بدون هیچ قید و شرط دستمزد ماه اردی بهشت

۲. افزایش بیست درصدی دستمزد کلیه کارگران

۳. اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و پرداخت همه مابه التفاوت معوقه ناشی از تعویق اجرای طرح

۴. اخراج مدیرعامل متخلف شهرداری

۵. پرداخت بخشی از دستمزدها که بورژوازی از سر فریبکاری بر آن نام «مزایا» و «عیدی» نهاده است!! و ماه‌ها آن را نپرداخته است.

کارگران متعاقب تسلیم لیست خواست‌ها، به دفتر رفسنجانی هجوم بردند و خواستار پاسخ فوری گردیدند. اعتصاب دو روز به طول انجامید. سرمایه‌داران نهاد ریاست جمهوری، قوای سرکوب بورژوازی و مدیران سرمایه‌دار شهرداری، همگی شروع به تهدید کردند و بر طبل ارباب کوبیدند. کارگران مقاومت نمودند و از بازگشت به کار خودداری کردند. در پایان روز

دوم اعتصاب، شهردار تهران در محل اجتماع کارگران حاضر گردید. او با مشاهده خشم و قهر خروشان دو هزار کارگر در حال اعتصاب، چاره کار را در عقب نشینی دید. به عزل فوری مدیرعامل شهرداری رضایت داد. حاضر به پرداخت یک ماه دستمزد معوقه کارگران شد و در باره سایر خواستها به دادن وعده و وعید اکتفاء نمود.

اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت اصفهان

با ختم جنگ رژیم‌های ایران و عراق، دولت رفسنجانی تلاش بسیار گسترده‌ای را برای بازسازی مراکز تولید، پالایش و صدور نفت آغاز نمود. همان گونه که پیش‌تر گفتیم، شیرازه کار در این بازسازی‌ها، مطابق الگوها، نسخه پیچی‌ها و توصیه پردازی‌های صندوق بین‌المللی پول، بر انفجاری ساختن هر چه هلاکت‌بارتر فشار کار، کاهش هر چه بیشتر شمار کارگران و تلنبار نمودن کل کار کارگران اخراجی بر دوش همزنجیران شاغل آنها استوار بود. پالایشگاه نفت اصفهان در راستای اجرای همین مصوبات و دستورات بخشنامه‌ای صادر کرد. بخشنامه می‌گفت که اضافه کاری باید اجباری شود، هر کارگر پالایشگاه باید حداقل ۴ ساعت در روز اضافه کاری نماید و دستمزد این ساعات هم مثل هر ساعت دیگر روزانه کار بدون هیچ ریال اضافی محاسبه و پرداخت شود!! محتوای این تصمیم بشرستیزانه، خشم همه کارگران را برافروخت. ۲۰۰۰ کارگر پالایشگاه اصفهان در یکی از روزهای اردی بهشت ماه سال ۶۹ اعلام اعتصاب کردند. دولت بورژوازی در آن روزهای خاص، با توجه به اهمیت کار پالایشگاهها، دچار وحشت شد. در زمانی کوتاه پس از شروع اعتصاب، نمایندگان استاندار همراه با چند مقام دولتی، پلیس و اداره اطلاعات در پالایشگاه حاضر گردیدند. همه این‌ها شروع به تهدید کردند. در همان حال بساط عوامفریبی پهن نمودند و از آمادگی خود برای شنیدن صدای اعتراضات و ناراضی‌ها گفتند!! رادیو و تلویزیون با فریبکاری تمام صحنه‌ای را نمایش داد که در آن گویا عده‌ای کارگر پرسش‌های خویش پیرامون وضعیت کار، اشتغال و مشکلات محیط کار را مطرح می‌نمودند و وزیر کار دولت سرمایه به آن‌ها پاسخ می‌داد!! سناریوی سیاهی که هیچ نشانی از واقعیت‌های جدال جاری میان کارگران و صاحبان سرمایه نداشت و فقط دنیای شعبده بازی‌های کثیف سرمایه‌داران دولت نشین برای جعل کامل حقایق، بازگونه کردن واقعیت اعتراض کارگران و به ویژه پرده اندازی بر خواست‌های روز آنان را به نمایش

می‌نهاد. رژیم تمامی این نیرنگ بازی‌ها و تحمیق‌ها را انجام داد و در متن این شعبده بازی‌ها از کارگران خواست تا به سر کار باز گردند. همزمان قوای قهر بورژوازی به صفوف توده کارگر یورش برد، بیش از سی کارگر در حال اعتصاب را دستگیر و راهی سیاهچال ساخت. پاسخ دو هزار کارگر اعتصابی به تقلای حاکمان سرمایه یک چیز بود. اینکه در وهله نخست خواستار لغو اضافه کاری هستند و در غیر این صورت باید برای هر ساعت اضافه کاری، دستمزدی دو برابر دستمزد معمول پرداخت شود. اعتصاب دو هفته تمام به درازا کشید. کارگران خواست آزادی بدون هیچ قید و شرط هم‌نجیران را هم بر مطالبه قبلی خود اضافه نمودند. رژیم سرانجام شروع به عقب نشینی کرد. وعده افزایش دستمزدها را داد و کارگران زندانی را آزاد نمود. پس از این‌ها بود که اعتصاب کنندگان به سر کار باز گشتند.

اعتصاب کارگران سازمان آب و فاضلاب تهران

جدال کارگران با سرمایه‌داران دولتی مدیر، برنامه ریز و کارفرمای بنگاه، از اوایل شهریورماه ۶۹ آغاز شد. کارگران خواستار افزایش مزد بودند. آن‌ها بر خواست خویش پای می‌فشرده و سرمایه‌داران حاضر به قبول هیچ ریال افزایش نمی‌گردیدند. کشمکش‌ها بی‌نتیجه ماند. توده کارگر تصمیم به تعطیل کار و توقف چرخه تولید گرفت. اعتصاب با شروع پیکت در مقابل دفتر مرکزی سازمان آب آغاز شد. روز هفتم شهریور هیچ کارگری در محل کار حاضر نشد و شبکه آبرسانی تهران دچار اختلال جدی گردید. در آن ایام فشار اختناق و سانسور بیداد می‌کرد. رژیم از راه یافتن اخبار مبارزات کارگران به مطبوعات شدیداً جلوگیری می‌نمود و خبرنگارانی که احیاناً به اخطارها و تهدیدات روزمره وزارت اطلاعات یا نهادهای دیگر سرکوب وقعی نمی‌نهادند، آماج بدترین مجازات‌ها قرار می‌گرفتند. با همه این‌ها اعتصاب کارگران آب و فاضلاب تهران در زمره معدود حوادثی بود که به روزنامه‌ها راه پیدا کرد و نشریه موسوم به «ابرار» در چهارچوب مناقشات و تسویه حساب‌های رو به اوج میان بخش‌های مختلف بورژوازی و درون ساختار قدرت سیاسی سرمایه، خبر وقوع آن را درج نمود.

اعتصاب در شرایطی رخ می‌داد که رفسنجانی جلاد، چند روز پیش از آن، از تریبون نماز جمعه تهران در منتهای وقاحت و بیشرمی پیرامون معجزات دولت خود در افزایش به موقع دستمزدها داد سخن داده بود!! او در آن روز با احساس وحشت از گسترش روزافزون خشم و قهر کارگران

زیر فشار گرانی مدام و لحظه به لحظه مایحتاج اولیه معیشتی، جنجال کرده بود که دولت‌ش به محض مشاهده بالا رفتن قیمت‌ها دست به کار افزایش مزدها گردیده است و در مقابل هر ریال گرانی افزون‌تر کالاها چند ریال بر دستمزدها افزوده است!!! کارگران آب و فاضلاب این فریبکاری بسیار شرم آور رفسنجانی را بر زبان می‌آوردند و در روز اعتصاب به صورت ریشخند با خبرنگار روزنامه ابرار در میان می‌نهادند. در همان روز قوای سرکوب و نهادهای امنیتی رژیم برای پایان دادن به اعتراض توده کارگر وارد میدان شدند. کارگران مقاومت کردند. شبکه آبرسانی پایتخت، ساعت به ساعت مختل‌تر شد و دولت رفسنجانی در هراس از اعتراض گسترده اهالی شهر کوشید تا با وعده و وعید کارگران را به سر کار باز گرداند.

اعتصاب کارگران نساجی‌های شمال

پیش‌تاز شروع اعتصاب، کارگران نساجی بهشهر بودند. ۴۰۰۰ کارگر این کارخانه در اوایل اسفند ماه ۱۳۷۲ در اعتراض به سطح بسیار نازل دستمزدها و فشار مشکلات معیشتی دست از کار کشیدند. کارگران همزمان شروع به افشاء دزدی‌ها، و پرده برداری از چپاول‌ها و غارتگری‌های چندین ساله سرمایه‌داران دولتی مدیر، رئیس و گرداننده شرکت کردند. از روابط مافیائی و بده و بستان‌های میلیاردی میان بالانشینان دولت سرمایه با سرمایه‌داران «تیولدار» خیلی متدین و متقی و متعهد کارخانه سخن راندند. ۴۰۰۰ کارگر عاصی، گرسنه و معترض با خواباندن چرخ تولید عصیان خویش علیه همه این مفاسد و دزدی‌ها را فریاد زدند و بر رابطه تنگاتنگ میان سودجویی‌های نجومی و غارتگری‌های کهکشانی دولت نشینان اسلام مدار سرمایه دار، با فقر و فلاکت و گرسنگی خود انگشت تأکید گذاشتند. آنها خواست افزایش دستمزد را با خواست تعیین تکلیف ارقام نجومی محصول کار چپاول شده خود توسط سرمایه‌داران خصوصی و دولتی شرکت به هم پیوند زدند و اعلام داشتند که تا تحقق کامل این خواسته‌ها به مبارزه ادامه خواهند داد. خروش خشم کارگران با مقاومت سبعانه مدیرعامل، رئیس و عوامل دولتی کارخانه مواجه شد. آنها سراسیمه و نگران، ماجرای طغیان توده کارگر و تمرکز اعتراض آنها بر ارقام عظیم دزدی‌ها را به تیم رفسنجانی و صدرنشینان ماشین دولتی سرمایه اطلاع دادند. همزمان با استمداد از پلیس و سپاه و قوای سرکوب شروع به تهدید توده کارگر نمودند. سهم محافل، مافیایا، باندهای حکومتی و سرمایه‌داران حاضر در

کارخانه چنان مهم و عظیم بود که دولت رفسنجانی بسیار سریع به دست و پا افتاد. چند روز از شروع اعتصاب نگذشته بود که رفسنجانی معاون خویش را همراه با ۵ وزیر کابینه، راهی شمال ساخت تا هر چه سریع‌تر دست به کار ختم اعتصاب شوند.

کارگران نساجی بهشهر نه تنها تسلیم نشدند که دامنه پیکار خود را به گونه‌ای چشمگیر وسعت بخشیدند. آن‌ها بر پایه سنت پیشینه دار همزنجیران خویش در صنایع نساجی شمال، اصفهان یا جاهای دیگر راه افتادند و از کارگران سایر کارخانه‌ها و مراکز کار طلب پشتیبانی کردند. فریاد حمایت خواهی، اتحاد و همبستگی طلبی نساجان با پاسخ بسیار گرم طبقاتی شمار قابل توجهی از کارگران شهرهای شمال استقبال شد. کارگران صنایع چوب، کاغذسازی، نیرو و شیلات همبستگی خویش را با اعتصاب کنندگان ابراز داشتند. کارگران این واحدها با صدای رسا اعلام نمودند که در کنار همزنجیران خود خواهند ایستاد و به حمایت از مبارزه جاری آنها چرخ کار و تولید را متوقف خواهند ساخت. طولانی شدن اعتصاب، پافشاری قهرمانانه و سرسخت کارگران بر تحقق خواست‌های خویش، ابتکار کاملاً خلاق طبقاتی و سرمایه ستیز آنها برای جلب همبستگی کارگران کارخانه‌ها و حوزه‌های دیگر، وسعت دامنه افشاگری‌ها و کارهای آگاهگرانه آنان، پاسخ پرشور، هیجان آمیز و پرافتخار توده همزنجیر به حمایت خواهی بافکاران، همه و همه سبب شد که حتی در فضای وحشت‌زا و آکنده از خفقان و ترور و کشتار دوره «سازندگی»!! فاشیستی یکی از روزنامه‌ها حاضر به درج اخبار اعتصاب شود. روزنامه «سلام» به رغم ماهیت منحط ضد کارگری اش، در چهارچوب مناقشات جاری درون بورژوازی و جدال فیما بین مافیای شریک و رقیب در ساختار ماشین دولتی، در یکی از شماره‌های ماه اسفند خود به صورت محدود خبر اعتصاب را درج کرد.

اعتصاب شورش مانند کارگران مبلیران

سرمایه‌داران از پرداخت مزدها امتناع می‌کردند. بورژوازی هنوز تحمیل گسترده بیگاری یا کار بدون هیچ مزد بر طبقه کارگر زیر نام «دیرپرداخت دستمزدها» را ساز و کار سراسری و همه جا رایج خویش برای تضمین حتی المقدور بقای سرمایه‌داری نساخته بود. در عرصه‌ای وسیع این راهکار را می‌آزمود و با شتاب فزاینده آن را جزء اندامور پویه ارزش افزائی سرمایه می‌کرد. کارگران «مبلیران» در زمرة سوژه‌های این آزمون برای مالکان شرکت بودند. ۱۸ ماه

می‌گذشت که آنها کار می‌کردند، اما دستمزد نمی‌گرفتند. معضل آنان در تعویق طولانی مدت پرداخت مزدها هم خلاصه نمی‌شد. شمار کثیری از کارگران زیر تیغ «تعدیل نیروی کار» و شلاق مرگبار اخراج قرار داشتند. صاحبان سرمایه می‌خواستند آنها را بازنشسته زودتر از موعد کنند و با کمترین هزینه ممکن غرامت ایام بازنشستگی آنان را سود نجومی‌تر سرمایه‌های خود سازند. کل این جنایت‌ها و بربریت‌ها زندگی توده کارگر را در کلاف خود می‌پیچید و ابعاد فقر و فلاکت، گرسنگی، بی‌غذائی، بی‌داروئی و آوارگیشان را غیرقابل تحمل‌تر می‌کرد. کارگران در تمامی ماه‌های اواسط سال‌های دهه هفتاد علیه این سبعت‌ها مبارزه کردند. اعتصاب پشت سر اعتصاب راه انداختند. چرخ تولید را برای روزهای متوالی متوقف نمودند، اما هیچ خبری از پرداخت مزدها نشد. سرمایه‌داران و دولت آنها از همه ارگان‌های سرکوب فکری، سازمان‌های سیاه جاسوسی و امنیتی و نهادهای سندیکالیستی دست ساخت خود بهره جستند. چند بار «حسین کمالی» مزدور، نماینده روز مجلس اسلامی و عضو «خانه کارگر» رژیم را همراه سپاه، بسیج یا سایر نیروهای سرکوب مأمور عوامفریبی و شیادی میان کارگران نمود.

سرمایه‌داران قدرت داشتند و با شروع هر اعتصاب، لشکر عظیم عمله و اکره سرکوب را برای انجام رسالت و خفه کردن صدای اعتراض توده کارگر احضار و به صف می‌نمودند. از همان آغاز کارگران کوشیدند تا اعتصاب را از چهاردیواری کارخانه خارج سازند. به تعطیل چرخ تولید بسنده ننمایند، مبارزه خود را مبارزه شمار هر چه کثیرتر آحاد طبقه خویش کنند. برای این کار بارها خروشان، خشماگین و سیل آسا سرازیر جاده مخصوص کرج شدند. جاده را مسدود ساختند. جرقه‌ای از قدرت افروختند. راه را بر حمل و نقل کل محموله‌های صنعتی و تجاری شرکت‌های عظیم الجثه مستقر در دو سوی جاده مخصوص بستند. کارگران بارها دست به این کار زدند و هر بار با شبیخون رعب‌انگیز قوای قهر سرمایه مواجه شدند. توده کارگر با عزم استوار مقاومت کرد. چندین بار صحنه تقابل کارگران با قوای قهر به یک میدان جنگ راستین تبدیل شد. کارگران سلول، سلول هستی خود را آتشبار قهر رادیکال طبقاتی نمودند و به صف سرکوبگران یورش بردند. تصویر یک کارگر رزمنده خشماگین بعدها زینت بخش روزنامه‌های اپوزیسیون چپ ایران در داخل و خارج کشور شد. تصویری که حدیث گویا ی قهر خودپوی طبقاتی کارگران علیه اساس استثمار، انسان ستیزی و سبعت سرمایه‌داری

است.

اعتصاب کارگران کارخانه بنز خاور

افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و ایمنی محیط اشتغال، رایگان شدن هزینه ناهار، پرداخت بخشی از بهای نیروی کار که بورژوازی آن را «پاداش سالانه»!! می‌نامد لیست خواسته‌های کارگران را تعیین می‌کرد. آنان در روز ۳۱ تیرماه سال ۱۳۷۴ با طرح این مطالبات چرخ تولید و کار را متوقف ساختند. سرمایه‌داران بنز خاور مطابق معمول شروع به تهدید توأم با وعده و وعیده‌های پوشالی نمودند. ساز و برگ هائی که پیش کشیدن آنها برای توده کارگر سخت چندان زوایا و تهوع آور بود. کارگران قاطع و استوار به صاحبان سرمایه تفهیم نمودند که هر گونه بحث در باره پایان اعتصاب منوط به تحقق تام و تمام خواسته‌ها است. مالکان دولتی شرکت به روال متعارف کارشان، از قوای قهر دولتی سرمایه کمک خواستند. دقایقی بعدتر کارخانه از چهار طرف توسط اشرار سپاهی و پلیس محاصره شد، همزمان ایادی دو وزارتخانه اطلاعات و کشور در درون شرکت شروع به توطئه، فریبکاری و تشدید فضای رعب و دهشت کردند. سرکوبگران بیشتر و بیشتر شدند و تمامی درهای ورودی و خروجی شرکت را به زیر کنترل خود در آوردند. اعتصاب چهار روز به درازا انجامید. کارگران اعتصاب را با سنگگیری در کارخانه و امتناع از ترک محیط کار به هم آمیختند و اعلام داشتند که تا حصول خواسته‌های خود در چهاردیواری شرکت می‌مانند و به خانه باز نمی‌گردند. عوامل سرمایه به محاصره کارخانه ادامه دادند و سرانجام با پاره‌ای وعده و وعیده‌ها توده کارگر را مجبور به ختم اعتصاب کردند.

اعتصاب موفق کارگران کوره پزخانه‌های ارومیه

صدها کارگر شاغل در ۴۲ کوره پزخانه اطراف ارومیه در صبح روز دوم فروردین ۱۳۷۳ یکصد و متحد دست از کار کشیدند. آنها اعلام کردند که دستمزدهای روزشان کفاف هزینه خورد و خوراک، دکتر، دارو، درمان، شهریه مدارس کودکان و اجاره بهای کومه مسکونی را نمی‌دهد. جوانه اعتصاب مطابق معمول از دل فقر و فلاکت و گرسنگی همگانی توده کارگر روئید اما کارگران یکی از کوره‌ها بودند که ابتکار، پیشگامی و توان چاره‌گری خود را کبریت اشتعال خرمن خشم و قهر همزنجیران در کل ۴۲ کوره پیرامون شهر کردند. آنها که فشار گرسنگی،

بی‌دارویی و سایر محرومیت‌ها را به اندازه کافی در سلول، سلول وجودشان درد می‌کشیدند. همین درد را در وجود همه کارگران لمس نمودند و نجوای اعتصاب را آغاز کردند. نجوا بسیار سریع فریاد شد و با همصدائی همگان مواجه گردید. توده کارگر شاغل در این کوره آجرپزی درنگ نکردند و راه افتادند. با کارگران سایر کوره‌ها به گفتگو پرداختند، آنچه شنیدند فقط این بود: «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» گفتگوها از کوره‌ای به کوره دیگر رفت و در پروسه رفتن جنبش شد. جنبشی که صبح دوم فروردین ۱۳۷۳ آماده قدرت نمائی گردید. کل کارگران ۴۲ کوره پزخانه یکجا، دست در دست هم، چرخ تولید را از کار انداختند و در مقابل سرمایه‌داران صف آراستند. همگی همصدا فریاد سر دادند که دستمزدها باید به ازاء هر ۱۰۰۰ آجر از ۱۱۶ تومان به ۱۶۰ تومان افزایش یابد. سرمایه‌داران خواستند مخالفت کنند اما عزم راسخ، اراده استوار، خشم خروشان، صلابت اتحاد و قهر جوشان خیل عظیم کارگران، شیرازه مخالفت بافیهای آنها را از هم پاشاند. برای لحظه‌ای به این اندیشیدند که قدرت سرکش به صف شده در مقابل آنها اهل عقب نشینی، انصراف و چانه زنی نمی‌باشد. صاحبان سرمایه چاره کار را در قبول خواست کارگران دیدند و توده کارگر خشنود از پیروزی اعتصاب به سر کار باز گشت.

کارخانه چوب اسالم در استان گیلان

شرکت چوب اسالم یکی از مهمترین واحدهای صنعت چوب ایران است. تولیدات این کارخانه نئوپان، تخته سه لا، چوب و محصولات مشابه می‌باشد. سرمایه‌داران صاحب بنگاه در جستجوی سودهای نجومی، تصمیم به فروش شرکت و انتقال سرمایه‌های خویش به عرصه‌ای سودآورتر گرفتند. تصمیم سبعانه‌ای که اخراج همه کارگران را به دنبال داشت. ۵۰۰ کارگر شاغل مؤسسه که از مدت‌ها قبل در حال اعتراض علیه سطح نازل دستمزد بودند با شنیدن خبر فروش شرکت غرق در خشم و آماده عصیان گردیدند. کارگران اعلام اعتصاب نمودند و همزمان اعتصاب را به جاده مواصلاتی اسالم - رشت منتقل کردند. آنها جاده میان دو شهر را مسدود ساختند و از کل عابران خواستار استمداد و حمایت شدند. خروش قهر کارگران، سرمایه‌داران را مجبور به عقب نشینی کرد. آن‌ها با مشاهده این وضعیت اعلام داشتند که قرارداد فروش را فسخ خواهند نمود. هیچ کارگری اخراج نخواهد شد و برای

افزایش دستمزدها فکری خواهند کرد.

اعتصاب کارگران کارخانه «خودروسازان»

بحران سرمایه‌داری هر روز شدیدتر، عمیق‌تر و فراگیرتر می‌شد. سرمایه‌داران زیادی راه حفظ نرخ سودها و اقلام نجومی اضافه ارزش‌ها را در آن می‌دیدند که سرمایه خویش را از حوزه‌ای به حوزه دیگر منتقل کنند. در همان حال سرمایه‌داران فراوانی هم بودند که موقعیت این رقیبان ورشکسته یا در حال ورشکستگی را فرصتی طلائی برای خریدن هر چه ارزان‌تر کارخانه‌های تحت تملک آنها، ادغام سرمایه‌های آنان در سرمایه خود و در واقع بهره‌گیری از پویه متعارف پالایش سرمایه اجتماعی به نفع خود می‌دیدند. در این میان رژیم اسلامی بورژوازی هم وارد میدان می‌شد و شط‌پرخروش اضافه ارزش‌های حاصل وحشیانه‌ترین شکل استثمار یا قتل عام لحظه به لحظه معیشت و دارو و درمان کارگران را با «سختی» حاتم وار و افسانه‌ای وثیقه سودآوری نجومی سرمایه‌های هر دو بخش این سرمایه‌داران می‌کرد. به هر دو گروه درنده جنایتکار فرصت می‌داد تا اقلام بسیار عظیم سرمایه‌های موجود در بانکها را زیر نام وام، قرض الحسنه، کمک‌های دولتی یا هر چیز دیگر از مؤسسات بزرگ مالی خارج کنند، بر سرمایه خود بیفزایند و دست به انباشت‌های هر چه کلان‌تر و سودآورتر بزنند. اولی‌ها از این طریق کمبود سرمایه خود را جبران می‌کردند و دومی‌ها با این «انفال» و عطیه‌ها موفق به خرید شرکتهای ورشکسته یا در شرف ورشکستگی می‌گردیدند. شرکتهای خودروسازان و زامیاد از جمله بنگاههایی بودند که دقیقا بر سر همین خوان یغمای اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر و گسترده توسط دولت هار اسلامی بورژوازی نشستند. سرمایه‌دار مالک «خودروسازان» می‌فروخت تا به کمک سرمایه هائی که از بانک‌ها خارج می‌کرد، دست به پیش ریز عظیم سرمایه در عرصه‌های پرسودتر بزند و سرمایه‌دار زامیاد با دریافت حصه خود!! از سرمایه‌های بانکی، کارخانه مذکور را به قیمتی نازل می‌خرید و در این در این گذر هزینه خودگستری، سرمایه‌گذاری و تولید خود را به گونه‌ای چشمگیر کاهش و لاجرم حجم و نرخ سود خود را افزایش می‌داد. «خودروسازان» در پروسه اجرای این طرح، در خردادماه سال ۱۳۷۴ به کارگران اخطار داد که اخراج خواهند شد و در صورت نیاز سرمایه‌داران زامیاد، شاید به آن شرکت منتقل گردند. کارگران به مقاومت برخاستند و دست به اعتصاب زدند. مالک

کارخانه قوای سرکوب را دعوت به دخالت و تأمین نظم و امنیت سرمایه نمود. اشرار سپاهی و چکمه پوشان مسلح مزدور سرمایه‌داری بدون هیچ فوت وقت سر رسیدند، شرکت را به محاصره خود در آوردند و اعتصاب کنندگان را آماج هجوم قرار دادند. کارگران فریاد زدند که خواهان تضمین اشتغال خویش هستند و در مقابل تصمیم کارفرما خواهند ایستاد. سپاهیان پاسخ دادند که مجری فرمان سرمایه و سرمایه‌داران می‌باشند و حاضر به شنیدن حرف هیچ کارگری نیستند. گفتگوی میان عمده قهر بورژوازی و کارگران لحظه به لحظه حادث‌تر شد. کار به زد و خورد و کشمکش کشید. سرکوبگران حلقه محاصره را تنگ‌تر و تنگ‌تر نمودند. به صفوف کارگران هجوم بردند. به ضرب و شتم آنها پرداختند. عده‌ای را دستگیر کردند و از میان آنها ۵ کارگر را پس از ضرب و جرح زیاد روانه شکنجه‌گاه ساختند. کارگران به مقاومت ادامه دادند و خواستار «آزادی» همزنجیران خویش شدند. اعتصاب شکست خورد. کارگران دستگیر شده برای مدتی به جرم ایستادگی در مقابل اراده سرمایه‌داران و مقاومت در مقابل تهاجم و وحشیانه دستگاه‌های سرکوب سرمایه در سیاهچال‌ها ماندند و فرسودند.

جنبش کارگری در کردستان

اگر از زیچ کمونیسم لغو کار مزدی و مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری پرولتاریا به کاویدن تاریخ پردازیم، بعید است میان آنچه «حزب توده» در برهه زمانی میان ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بر سر جنبش کارگری ایران آورد و آنچه جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست کارگری» در سالهای ۱۳۶۲ به بعد بر روند کارزار کارگران کردستان تحمیل کرد، تفاوت چندانی دید. در مورد کارنامه سیاه و منحط حزب توده به مناسبت‌های مختلف و جاهای گوناگون از جمله در جلد اول همین کتاب، تا حدودی صحبت نموده ایم. شالوده راهبرد بورژوازی اردوگاهی در رابطه با جنبش کارگری ایران در فاصله زمانی یاد شده، مثل تمامی دوره‌های دیگر، احداث و ایجاد انواع سدها، بر سر راه هر نوع جهت‌گیری رادیکال ضد کار مزدی طبقه کارگر، تبدیل جنبش کارگری به اسب راهوار زیون، دلیل و بدون هیچ اراده این بخش ارتجاع بورژوازی و بالاخره معماری قدرت پیکار توده‌های کارگر به عنوان سکوی پرتاب حزب به مدار قدرت سیاسی سرمایه‌داری بود.

«حزب کمونیست ایران» و سپس «حزب کمونیست کارگری» نیز از مجرد سرنگونی طلبی

کاریکاتوری میلیتانت، اما تمام عیار رفرمیستی و سرمایه مدار که بگذریم، دقیقاً همین راه را در رابطه با جنبش جاری کارگران کردستان پیش گرفتند و همان سیاست‌ها را اعمال کردند. در این مورد پیش‌تر هم، چه در این کتاب و چه در جاهای دیگر، به اختصار بحث کرده ایم. اما هر بحثی مناسبت خاص خود را داشته است و در اینجا نیز موضوعیت ویژه خود را دارد. مبارزه طبقاتی قطعاً کرد، لر، فارس، ترک، عرب، عجم، آسیائی، افریقائی، اروپائی یا امریکائی و اقیانوسیه‌ای نمی‌شناسد. اما ارتجاع بورژوازی، حاکم در یک سوی و اپوزیسیون‌های چپ و راست این طبقه در سوی دیگر، تاریخاً با کل توان موجود، با بهره‌گیری از کل اهرمها و مکانیسمهای قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک یا سستشوی مغزی، از استفاده از همه چیز، به ویژه از سلاح ناسیونالیسم برای خارج ساختن توده کارگر از سنگر واقعی مبارزه طبقاتی سود جسته‌اند. کارگران کرد در طول دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی تا جایی که به زندگی، کار و استثمار خود رجوع می‌کردند و بر سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی خویش می‌تیندند، دقیقاً به همان اعتراض، کارزار و جنگی روی می‌آوردند که کارگران سراسر ایران روی می‌نهادند. علیه استثمار سرمایه، شدت فاجعه آمیز استثمار سرمایه‌داری، جنایتها، سببیت‌ها، زن ستیزی‌ها، شبیخونها، آزادی کشی‌ها یا سایر بربریت‌های نظام بردگی مزدی مبارزه می‌کردند. مبارزه‌ای که می‌توانست و بسیار خوب هم می‌توانست از سطح سرمایه ستیزی اولیه خودجوش طبقاتی به سمت کمونیسم خروشان لغو کار مزدی خیز بردارد، بالاد، شکوفا شود، قدرت گردد و یک جنبش نیرومند کارگری ضد موجودیت سرمایه‌داری شود. به این بخش از سخنرانی یک کارگر کرد در اعتصاب کارگران شهرداری سنندج در اواخر اسفند سال ۱۳۵۷، یک ماه پس از قیام بهمن و در پاسخ به هشدار مزدوران مسلسل به دست جمهوری اسلامی برای ختم اعتصاب نگاه اندازیم.

«... این اقا ما را به صبر و قناعت دعوت می‌کند!! مائی که چند ماه است با هزاران بدبختی و قرض گرفتن از این و آن، امروزمان را به فردا می‌رسانیم. مائی که خون دادیم سینه سپر کردیم، قیام نمودیم تا از دست بدبختی، فقر، فلاکت نجات پیدا کنیم. چرا این موعظه‌ها را برای خود نمی‌کنید؟ شمایی که از دسترنج ما توده‌های کارگر آن قدر سرمایه اندوخته اید که با آن می‌توانید سال‌های سال زندگی خوش و خرم و مالامال از سیری داشته باشید؟ می‌دانم که اگر ما تا چند روز دیگر به تحصن ادامه دهیم،

کار نکنیم و آشغال‌های شما را جمع‌آوری نکنیم، کثافت و آشغال از سرو رویتان بالا می‌رود. پس آشغال‌های اضافی و میوه‌های رنگین شما را چه کسی بیرون بریزد؟ از کوچک و بزرگتان ما را اشغالی صدا می‌زنید، بله خوب می‌فهمم نگرانی شما از چیست، می‌گویید صبر و قناعت داشته باشیم!! تا کی ما باید کار کنیم و شما در ناز و نعمت زندگی کنید؟ آیا هیچ کدام ما کارگران تا کنون توانسته‌ایم برای خویش، برای زن و بچه‌هایمان لباسی نو بخریم؟ آیا توانسته‌ایم میوه بخریم؟ آیا توانسته‌ایم به مادر یا پدر پیر و از کار افتاده خود غذای گرم و جای راحتی بدهیم؟! آیا توانسته‌ایم در مواقع بیماری، بدون ترس از گرسنگی و چگونگی تامین معاش، استراحت کرده باشیم؟ تا کی تحمل؟ تا کی صبر و قناعت؟ نه، دیگر قبول نخواهیم کرد، برو به کمیته ات و دولت بگو تا حکمان را نگیریم این مبارزه ادامه دارد و کار تعطیل خواهد بود.»

(اسماعیل علی پناه، کارگر شهرداری که در فروردین ۵۸ در ترکمن صحرا به دست عمال اسلامی سرمایه کشته شد.)

در سخنان این کارگر و جمعیت وسیع هم‌زمانش، آنچه موج می‌زند و خشاب اعتراض را پر می‌سازد، نه خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت «خلق‌ها» که باروت قهر ضد استثمار سرمایه‌داری است. کارگران سقز، سنندج، بانه، مهاباد، سردشت، مریوان، قروه و کامیاران اگر نه بیشتر، قطعاً نه کمتر از هم‌زنجیران تهرانی، اصفهانی، شیرازی، آذربایجانی، مازندرانی یا بوشهری خود، از همین قهر، همین سرمایه‌ستیزی، همین ضدیت خودجوش طبقاتی علیه سرمایه، سرشار بودند. فشار استثمار آنها نه کمتر که کوبنده‌تر و مرگبارتر بود. سبعت و جنایتی که سرمایه در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی بر آنها اعمال می‌نمود از مناطق دیگر دوزخ سرمایه‌داری افزون‌تر و فاحش‌تر بود. کارگران کرد، کل این مصیبت‌ها را از دست سرمایه می‌کشیدند و لاجرم راه زندگی و مبارزه آنها برای تقلیل بدبختی‌ها، برای هر اندازه رهایی از فقر، فلاکت، زن‌ستیزی، کودک‌کشی یا دیکتاتوری، فقط و فقط از مسیر کارزار رادیکال ضد سرمایه‌داری می‌گذشت. آنها نیز همسان همه کارگران دیگر ساکن جهنم بردگی مزدی، به حکم هستی اجتماعی خود، تا پیش از قیام بهمن با سرمایه و صاحبان سرمایه، مستقل از «ملیت»!! و «قومیت» سرمایه‌داران در جدال بودند. با وقوع قیام و تضعیف چند روزه ساختار حاکمیت اختاپوسی بورژوازی، دست به کار گسترش و اشتعال هر چه بیشتر این

جدال شدند. جنبش کارگری کردستان در روند پیشبرد این کارزار اما، فقط فشار سرکوب و هولوکاست‌آفرینی دولت دینی بورژوازی را بر سینه خود سنگین نیافت، همزمان به شکل‌های مختلف توسط اپوزیسیون‌های بورژوازی، از جمله احزاب پرچمدار «کمونیسم» خلقی و بورژوائی هم به گروگان گرفته شد. نیروی پیشمرگ «جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» گردید، فعالانش به جای آنکه شعله افروز جنگ ضد سرمایه‌داری طبقه خود شوند عسای قدرت حزب شدند، بر چهاردیواری جنگ و ستیز ناسیونالیستی، مهر «ام‌الفرای سوسیالیسم» زدند و شعور توده کارگر را آماج این وارونه‌پردازی‌ها کردند. جنبش کارگری کردستان در طول دهه‌های شصت و هفتاد به این وضع ادامه داد. با همه اینها، کارخانه‌ها، مراکز مختلف کار، محلات و فضای عمومی شهرها شاهد میدان‌داری‌ها، مبارزات و قدرت‌نمایی توده کارگر بود. مبارزات این دوره کارگران کردستان با چند مؤلفه از جنبش جاری کارگران در سایر مناطق ایران متمایز می‌شد. این مؤلفه‌ها به اختصار عبارت بودند از:

۱. همبستگی و حمایت گسترده کارگران از اعتصابات و اعتراضات همدیگر

کارگران شهرهای مختلف کردستان بسیار پرشورتر و خروشان‌تر از همزنجیران خویش در تهران یا اصفهان و اهواز دست همبستگی و هم‌رزمی به سوی هم دراز کردند. در همان اعتصاب چند صد کارگر شهرداری سنندج که بالاتر اشاره شد، خیل کثیر کارگران شیشه‌بر، موزائیک‌ساز، سنگبر، بافنده، برقکار، تعمیر اتوموبیل، جوشکار، تراشکار، کفش، پوشاک، راهسازی و فروشگاهها با بیشترین شتاب و همه‌توان به حمایت از اعتصاب پرداختند. در اعتراض شرکت نمودند و قدرت جمعی خود را به نمایش نهادند. این وضع در همه این سالها به وضوح قابل مشاهده بود. ابراز هم‌رزمی و همبستگی کارگران کارگاهها و حوزه‌های مختلف از همدیگر ولو در سطح تظاهرات یا صدور پیام بدون شک یکی از شاخص‌ها مهم این دوره از حیات جنبش کارگری کردستان را تعیین می‌کند. شکل دیگر این همبستگی و همصدائی در زندگی روزمره توده‌های کارگر، در کمک‌های بی‌دریغ انسانی، همیاری‌های متنوع معیشتی و تقسیم حتی الامکان نان شب آنها با همدیگر نیز درخشش داشت. این همپیوندی‌ها بدون شک جوشش زلال هستی آگاه طبقاتی یا فرارسته کارزار متحد ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نبود. رونیده‌های اخلاقی، عاطفی، انسانی و اجتماعی پویه بالندگی کمونیسم درون

جوش سرمایه ستیز طبقه کارگر را به نمایش نمی‌نهد، اما اتحاد، همبستگی، هماوایی و فداکاری استثمارشدگان کارگر در مقابل شبیخون‌ها و یورش‌های جنایتکارانه دولت درنده بورژوازی را تصویر می‌کرد. نوعی مرادفات صادقانه و شفاف انسانی که در طول روزها و ماه‌های منتهی به قیام بهمن ۵۷ در سراسر ایران، در زندگی توده‌های کارگر موج می‌زد و همگان را مسحور خود می‌ساخت. نفوذ نسبتاً مؤثر همیاری‌ها و همپیوندهای میراث گذشته‌های دور و نزدیک دهقانی نیز در این هم‌زمی‌ها مسلماً نقش خاص خود را بازی می‌کرد. آنچه در این میان شایسته تأکید است اولاً وجود سرکش این همصدائی‌ها و همجوشی‌ها به عنوان یک تمایز بارز مبارزات کارگران کردستان در قیاس با سایر مناطق درون جهنم سرمایه‌داری ایران و ثانیاً قفل شدن و قفل ماندن کل این همبستگی‌ها، هم‌زمی‌ها و همجوشی‌ها به رژیم ستیزی ناسیونالیستی، خلقی یا در بهترین حالت نوعی کمونیسم سرمایه‌مدار حزب‌سالار در این دوره است. این همبستگی‌ها می‌توانست ببالد، ملاط و مصالح اخلاقی، عاطفی، انسانی یک جنبش نیرومند سرمایه ستیز شورائی گردد. اما در شرایطی که جنبش کارگری کردستان نقش ارتش پیشمرگ ناسیونالیسم چپ‌نمای کرد و کمونیسم بورژوائی را ایفاء می‌کرد هیچ شانس برای این بالیدن به وجود نمی‌آمد.

۲. رشد چشمگیر سندیکالیسم و تشکل‌سازی‌های رفرمیستی

در همان روزهایی که «حزب کمونیست»، کومله و غالب محافل چپ خارج از مدار مبارزه ضد سرمایه‌داری، کردستان را «ام القرای سوسیالیسم» می‌خواندند!! و جار و جنجال‌های تفتان «کمونیسم»، کمونیسم! آنان سقف آسمان‌ها را چاک می‌زد یا زمین و زمان زندگی توده‌های کارگر سنگر جنگ‌های مشتعل سرنگونی طلبانه بود، جنبش کارگری هر لحظه ژرف‌تر و دردناک‌تر از لحظه پیش، به باتلاق رفرمیسم منحط سندیکالیستی فرو می‌رفت. کارگران همه‌جا، در تمامی شهرهای کردستان دست به کار «سازمانیابی» خود بودند!! در همه کارخانه‌ها، مراکز کار، محلات شهرها و نواحی روستائی از مبرمیت و فوریت متشکل شدن می‌گفتند، اما همه‌جا و همه توده‌های کارگر یا صریح و عریان از سندیکاسازی سخن می‌راندند، یا احیاناً بر سندیکالیسم و سندیکاآفرینی سرمایه‌سالار خویش نام‌شورا و جنبش شورائی حک می‌کردند!! این تقلاها و کوشش‌ها در سراسر دهه‌های شصت و هفتاد، با شور و خروش کافی

جریان یافت. در طول این مدت تا چشم کار می‌کرد، سندیکا روئید و اتحادیه معماری شد. سندیکای خبازان، نساجان، آهنگران، معلمان، شیرینی فروش‌ها، کفاشان، شیشه بران، تعمیرکاران، سنگبرها، جوشکاران، تراشکاران، آلومینیوم کاران، فلزکاران که لیست آنها بسیار طولانی است. در نیمه دوم دهه شصت شمار قابل توجهی از فعالان این سندیکاها به دنبال تلاش‌های وسیع و ارتباط گیریهای ممتد، اجتماع خویش را اتحادیه نام نهادند و از آنجا که این فعالین علی‌العموم در زمره تعمیرکاران خودرو بودند، اتحادیه جدید التأسیس را «دفتر تعمیرکاران اتوموبیل» نامگذاری کردند. تشکلی که تا سال ۱۳۶۸ مسیری پر از فراز و فرود را پیمود اما هر چه کرد، هر گامی که برداشت سوای دور ساختن هر چه فزاینده‌تر توده کارگر کرد از سنگر جنگ واقعی طبقاتی در یک سو و آویختن جنبش روز کارگران به احزاب بالای سر خود از سوی دیگر، هیچ دستاورد دیگری در کارنامه تلاش خود ثبت نکرد. مبارزه برای جایگزینی هیأت حل اختلاف دولتی میان سرمایه‌داران و کارگران با هیأت حل اختلاف مورد قبول اتحادیه!!، افزایش مزدها مطابق نرخ تورم سالانه!!، حق تشکیل سندیکا و اتحادیه!!، برابری زنان و مردان در قانون اساسی دولت سرمایه‌داری!! اصلاح قانون کار به نفع کارگران!! رسمیت قانونی حق برگزاری مراسم اول ماه مه!!، تلاش برای تأسیس شرکت تعاونی مصرف در مراکز کار و شهرها، مبارزه برای تشکیل کلاس‌های سوادآموزی و مشارکت کارگران در این کلاس‌ها، اوراق کارنامه ضخیم اتحادیه کارگران صنعتکار را تشکیل می‌داد. قابل تعمق است که به طور مثال کارگران خود با اتکاء به قدرت حی و حاضر خود مستمرا اعتصاب می‌کردند اما سندیکاها و اتحادیه حاصل همپیوندی آنها، خواستار بسیار جنگاور اعطای «حق اعتصاب» از جانب دولت سرمایه‌داری و لاجرم منوط شدن وقوع هر اعتراض یا اعتصاب کارگری به صدور مجوز قانونی دولت سرمایه و طبقه سرمایه‌دار بودند!! کارگران خود سندیکا می‌ساختند و فعالان «کمونیست»!! آنها به جای آنکه شعله افروز راه مبارزه توده‌های طبقه خویش برای جانسپین سازی سندیکاسازی با سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی شوند، بر طبل انحلال هر نوع قدرت نمائی جمعی کارگران در گورستان قانون و نظم سرمایه کوبیدند!! کارگران دستمزد بیشتر می‌خواستند و حصول هر میزان افزایش مزدها را در گرو میدان‌داری و نمایش قدرت پیکار خود می‌دیدند. «راهبران» به شکل گیری، توسعه و تشدید این مبارزات کمک می‌نمودند، اما

همزمان، دانسته یا ندانسته، اصل مزدبگیرماندن را آمیزه این کارزارها می‌کردند. به جای آنکه حصول معیشت و رفاه بیشتر یا بهای افزونتر نیروی کار را به قدرت مبارزه طبقاتی کارگران گره زنند و هموارساز راه صف آرائی شورائی و سرمایه ستیز هر چه نیرومندتر توده کارگر گردند، از کارگران می‌خواستند تا افزایش مزدها را به نرخ تورم سالانه سرمایه‌داری قفل زنند!! از آنها می‌خواستند تا به برده مزدی مانندن خویش مهر تأیید کوبند، وفادار مانندن و صدر و ذیل اعتراض را در کفایت مزد برای نازلترین بهای بازتولید نیروی کار خلاصه بنمایند!! هیچ‌گاه نگفتند که کارگران می‌توانند و باید به جای خواست مزد، به جای قبول جاودانگی بردگی مزدی و چون و چرا بر سر بهای نیروی کار، خواستار تعیین تکلیف کل حاصل کار و تولید خود توسط خویش شوند، نگفتند که اتحاد، سازمانیابی و همپیوندی آنها باید ظرف این توانائی و سلاح اعمال این توان علیه سرمایه گردد. به جای اینها شب و روز در گوش توده کارگر خواندند که باید برای بهبود معیشت خود به قانون و قرار و نظم و دولت سرمایه آویخت، بر روی قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری خویش مهر مرگ و ابطال کوبید، این قدرت را در مطالبه معیشت برده وار مزدبگیری و جدائی جاویدان از پروسه تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش کفن و دفن کرد و در این برهوت‌ها چرخید!! نقش فعالان جنبش کارگری کردستان این شد زیرا آنان نه فعال جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه خود بلکه گوش و چشم حزب خویش در میان کارگران بودند. توده‌های کارگر کرد در طول این چند سال به رگم فشار توأمان چند جنگ همزمان و دهشت‌زا، جنگ رژیم‌های ایران و عراق، جنگ سبعانه رژیم اسلامی در کردستان، جنگ طبقاتی بورژوازی علیه جنبش کارگری، باز هم بسیار بیشتر از کارگران سایر حوزه‌های کشور برای سازماندهی مبارزات خود کوشید، اما این کوشش‌ها نه فقط هیچ کمکی به گذاشتن سنگی بر روی سنگ برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه‌داری توده وسیع کارگر ننمود که در باتلاق سندیکاآفرینی و اتحادیه پردازی تباہ گردید. فعالین کارگری کرد نه فقط هیچ گامی در راستای ارتقاء سرمایه ستیزی خودجوش توده کارگر به یک جنبش آگاه، سازمان یافته، شورائی و ضد بردگی مزدی بر نداشتند که بالعکس نقش پاکاران احزاب برای تبدیل جنبش کارگری به سکوی اقتدار بورژوازی چپ نمای حزب نشین، فرصت طلب و قدرت جو را ایفاء کردند.

۲. کمپین‌پردازی فعال برای برگزاری مراسم اول ماه مه هر سال

طبقه کارگر ایران در سال ۱۳۵۸، در شرایطی که رژیم اسلامی هنوز در نیمه راه استقرار و تحکیم پایه‌های قدرت خود بود، تعطیلی روز کارگر و برگزاری مراسم اول ماه مه را به گونه‌ای بر بورژوازی و فاشیسم درنده حاکم تحمیل کرد. در یازدهم اردیبهشت این سال گروه‌ها احزاب و محافل موسوم به چپ، در شهرهای مختلف، راهپیمائی‌های نسبتاً بزرگی سازمان دادند و برای حضور وسیع کارگران در این مراسم برنامه‌ریزی کردند. ظاهر ماجرا چنین بود، اما آنچه در عمل رخ داد با آنچه در روزنامه‌ها و گزارشات نیروهای چپ انعکاس یافت، تفاوت فاحش داشت. در این سال هر بخش بورژوازی برای خود دفتر و دستک ویژه‌ای راه انداخت و هر حزب و سازمان و مافیای این طبقه کوشید تا بر رونق تعزیه گردانی خود بیافزاید و شمار هر چه کثیرتری کارگر را سینه زن صف‌های خود سازد. «مجاهدین خلق» بساط خاص خود را پهن کردند!! «فدائیان خلق و طیف موسوم به خط ۳» پس از مذاکرات ممتد و ملامال از قیود و شروط ایدئولوژیک، جمعیت ویژه خود را به خیابان آوردند!! راستش تنها طبقه و نیروئی که در روز جهانی کارگر، در ماه‌های نخست بعد از وقوع قیام بهمن، هیچ مراسم، صف، ستاد یا اساساً موجودیت متمایز و مستقل خود را نداشت کارگران بودند!! از این هم رعب‌انگیزتر و رقت‌بارتر این که در تهران، در بزرگترین شهر کارگرنشین ایران، توده وسیع کارگر حاضر در صف رژیم‌هار فاشیستی اسلامی، حداقل چندین برابر کل کارگرانی شد که در مراسم گروه‌ها و سازمانهای چپ راهپیمائی کردند!! گفتنی است که تظاهرات این طیف به سهم خود وسیع بود و شمار راهپیمایان در تهران تا مرز پانصد هزار نفر گزارش گردید، اما کل این جمعیت تحت نام «چپ»، اعضای سازمانها و گروههای «چپ»، هواداران چپ، در پاسخ به ندای چپ، روز جهانی کارگر را گرمی می‌داشتند!! در میان این ۵۰۰ هزار انسان حزبی، سازمانی، گروهی، هوادار یا دارای عناوین دیگر، عده‌ای بالغ بر ۲۰۰ نفر هم نشان و بیرق خاص کارگر بودن داشتند!! نکته مهم دیگری نیز قابل گفتن است. شعارها در «هیئت‌های» مختلف از تظاهرات جمهوری اسلامی و حزب توده تا مجاهدین و طیف چپ بیشترین شباهت‌ها را داشتند. نفرت زیاد علیه امپریالیسم، ضدیت عمیق با «وابستگی» سرمایه‌داری!!، ابراز هم پیمانی برای از جای کندن ریشه «اسرائیل»!! و اعلام آمادگی برای آزاد سازی سرزمین آبا و اجدادی فلسطینیان!! حماسی‌ترین شعارها را تشکیل می‌داد!!

بر روز اول ماه مه سال ۵۸ چنین رفت و این البته اولین و آخرین روز «کارگر» بود که نیروهای چپ بدون قتل عام شدن به دست فاشیسم اسلامی بورژوازی برگزار کردند. در سالهای بعد، نقش این نیروها، تلاش برای تداوم و تکرار سناریو به همان شیوه بالا بود، اما ماشین قهر و کشتار رژیم اسلامی اجرای همین نمایش فریضه وار را هم ناممکن ساخت. ماجرا در کردستان روندی متفاوت یافت. در اینجا به ویژه از سال ۱۳۶۴ به بعد حتی در طوفان تهاجمات میلیتاریستی بورژوازی اسلامی، باز هم شهرهای مختلف شاهد برگزاری کمپین‌های نسبتاً وسیع فعالین کارگری برای اجرای این مراسم گردید. هر سال جمعیت نسبتاً کثیری کارگر در هر کدام از شهرها یا حتی مناطق روستائی تلاش کردند تا روز اول ماه مه را جشن بگیرند. راهپیمائی کنند، تظاهرات خیابانی برپای دارند. بر فراز کوه آبدیر آتش روز کارگر افروزند. در راه پیمائی‌ها و جشن‌های این روز سرود انترناسیونال خوانند، مطالبات حی و حاضر خویش را لیست نموده و فریاد زنند. شعار مرگ بر امپریالیسم و سرمایه‌داری، سرنگون باد جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم سر دهند. در پویه برگزاری این نمایش‌ها، تظاهرات، راهپیمائیها و جشن‌ها، با یورش چکمه پوشان مسلح رژیم اسلامی رو به رو شوند، مقاومت کنند و به جنگ و گریز پردازند.

وفاداری، مبارزه و میدان‌داری برای زنده نگه‌داری اجرای پرشکوه مراسم روز کارگر قطعا یکی از شاخص‌های بارز جنبش کارگری کردستان در این سال‌ها بود و توده کارگر و فعالان کارگری برای پیشبرد این هدف فداکاری‌ها کردند، جان‌ها باختند و حماسه‌ها آفریدند. کل این‌ها واقعیت دارد و باید ثبت تاریخ گردد، اما همزمان و هم‌آمیز با نقل این کارزارها، حماسه آفرینی‌ها و جانبازی‌ها، باید به نکته بسیار اساسی و حیاتی دیگری نیز چشم دوخت، اندیشید، واکاوی کرد و درس آموخت. کارگران و فعالان کارگری کرد این فعالیت‌ها را پیش بردند و به این فداکاری‌ها دست یازیدند اما نه در سنگر پیکار ضد سرمایه‌داری، نه در میدان جنگ واقعی علیه نظام بردگی مزدی، نه در شکل و حالت حلقه‌ای از زنجیره‌باندگی کمونیسم لغو کار مزدی، نه در هیأت سلول یا بافتی از جنبش طبقه خویش که باید هر مبارزه، خیزش، شورش، میدان‌داری یا ابراز وجودش از جمله برگزاری مراسم روز کارگرش، مظهر باندگی بدیل رادیکال طبقاتی وی در مقابل نظام درنده سرمایه‌داری باشد. فعالان کارگری به هیچ وجه چنین نکردند و در این راستا گام بر نداشتند، کاملاً بالعکس آنها اگر نه همگی اما علی

العموم، در همه این سال‌ها بنیاد کار خویش را بر ادای فریضه حزبی استوار ساختند. مطابق دستور بالانشینان حزبی کوشیدند تا قدرت حزب را در مقابل قدرت رژیم حاکم به نمایش بگذارند، تا بازار رژیم ستیزی فراطبقاتی و فاقد هر میزان بنمایه ضد سرمایه‌داری احزاب را گرم نگه دارند. آن‌ها هر سال آتش «روز کارگر» را در قله‌های کوه آبیدر افروختند اما بدون شک، این آتش را بر جان سرمایه‌نیانداختند، نماد جنگ طبقه خود علیه سرمایه نکردند، بالعکس آتش خویش را قدرت آتش‌بازی حزب ماوراء خود و ناسیونالیسم چپ نمای کرد نمودند. توده کارگر کردستان در این سال‌ها با شنود حرف این فعالان، با قبول رأی و توصیه آنها، با پاسخ به فراخوان این «راهبران» نه فقط هیچ سنگی بر روی سنگ برای بنای قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی بر نداشتند که بسیار بدتر از کارگران تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، اهواز، شیراز، عسلویه و همه مناطق دیگر ایران، به باتلاق رفرمیسم راست سندیکالیستی فرورفتند.

جنبش کارگری، رفرمیسم راست و چپ و رویکردهای جدید

در فصل پیش گفته شد که یکی از عوارض فاجعه‌بار شکست طبقه کارگر ایران در جنبش سراسری منتهی به قیام بهمن سال‌های آخر دهه ۵۰ خورشیدی، بالندگی بی‌سابقه و سرطانی توهم به نسخه پیچی‌ها یا راه حل پردازی‌های رفرمیستی این یا آن بخش ارتجاع بورژوازی در میان کارگران و درون جنبش کارگری بود. مسائلی مانند آویختن به سناریوی فریب انتخابات، توهم به نتیجه صندوق رأی، چشم دوختن به تفاوت میان مافیاهای درون ساختار قدرت سیاسی و دخیل بستن به درندگان از وحشت درنده ترها، روز به روز بیشتر و فرساینده‌تر در محاسبات لایه یا لایه‌هایی از طبقه کارگر جای باز کرد. این روند در طول ۸ سال زمامداری رفسنجانی و شرکا ادامه یافت و حتی تشدید شد. نوعی رفرمیسم منحط انحلال طلب که اساس آن را سرخوردگی، شکست زدگی، احساس زبونی، فرار از انقلاب یا حتی انقلابیگری، خط کشیدن هر چه فاجعه‌آمیزتر بر قدرت پیکار طبقه‌ای خود، دل بستن به معجزه‌گری نیروهای ماوراء خویش و مشابه این‌ها تشکیل می‌داد. این رفرمیسم با این درجه از انحطاط و گندی‌دگی افراطی طبیعتاً با سرمایه ستیزی قهری و خودپوی توده کارگر در تعارض فاحش واقع می‌شد و با آن گلاویز می‌گردید. کارگران زیر فشار گرسنگی و برای

افزایش بهای نیروی کارشان دست به تعطیل چرخه کار و تولید سرمایه‌داری می‌زدند. اعتصاب می‌کردند، برای اعتصاب الزاماً تقدس نظم سرمایه را زیر لگد می‌گرفتند. بر «قانونیت» سد راه اعتصاب شلاق می‌کشیدند، با قوای قهر پاسدار نظم و قانونیت سرمایه وارد جنگ می‌شدند و در پروسه انجام و پیشبرد کل اینها رفرمیسم ماوراء ارتجاعی نسخه پیچی بورژوازی حاکم را از پهنه زندگی و میدان پیکار خود دور می‌نمودند.

دقیق‌تر بگوئیم، توسعه این شکل معین رفرمیسم، به خودی خود فاجعه هولناکی نبود، معضل واقعی در اینجا قرار نداشت، هر چند از اینجا تغذیه می‌گردید. قوام، گسترش و نفوذ روزافزون این نوع رفرمیسم، هموارساز راه نبش قبر و سر برآوردن سندیکالیسم مرده سوسیال دموکراتیک بود. همزمان سندیکالیسم مدفون اردوگاهی را بیدار و تا حدی رمق میدان‌داری می‌بخشید. درست در همین راستا است که ما از این زمان به بعد شاهد راه افتادن و جنب و جوش‌های هر چند خاموش طیف وسیع سندیکالیست‌ها، اعم از اردوگامیان سابق یا اتحادیه چپان لیبرال در درون و حاشیه جنبش کارگری هستیم. میراث داران سندیکاهای سابق آویزان به گذشته حزب توده زمزمه عریضه نگاری برای کسب مجوز احیاء دک‌های سندیکائی راه انداختند. بساط استغاثه توأم با نصیحتگری در بارگاه بورژوازی حاکم پهن کردند، به ستایش سندیکاسازی پرداختند. از مزیت‌های عظیم اجماع میان کارگر و سرمایه‌دار و رسالت معجزه‌گر سندیکا در تأمین این اجماع گفتند. به دولت رفسنجانی و کل حاکمان سرمایه تضمین می‌دادند که خیر اتحادیه اساساً برای سرمایه‌داران است و اگر به کارگران نفعی رسد باز هم حتماً مایه بقای عمر صاحبان سرمایه و نظام سرمایه‌داری خواهد شد. در همان حال به سراغ فعالان کارگری روز می‌رفتند و از قدرت اعجاز اتحادیه در تأمین معاش توده‌های کارگر و علاج دردهای بی‌درمان آن‌ها سخن می‌راندند!! بازماندگان منفرد یا مرتبط «توده‌ای» شروع به انجام این کارها کردند و به موازات آن، سندیکالیست‌های شرکت واحد نیز در میان خویش نوع همین نچوها را ساز نمودند.

شرایط روز اجازه بیش از اینها را به رفرمیسم اتحادیه‌ای مماشات جوی سوسیال دموکرات نمی‌داد. وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، نیروی بسیج، لباس شخصی‌ها، آتش به اختیارها و سازمانهای اختاپوسی تو در توی امنیتی، جاسوسی و کشتار جمهوری اسلامی با سرکردگان زبردست خود در دوره زمامداری رفسنجانی، کسانی مانند «روح الله حسینیان»، «علی

فلاحیان»، «سعید امامی» یا خیل کثیر مشابهان، سایه هر مخالف را نه فقط در ایران، منطقه خلیج و خاورمیانه که در هر کجای این جهان به گلوله می‌بستند. زنجیره کشتار را در سراسر دنیا بر دست و پای مخالفان قفل می‌زدند. هولوکاست آفرینی دهه شصت رژیم را با قتل‌های زنجیره‌ای و عملیات گسترده مشابه تداوم می‌بخشیدند. وحشت، ترور و دهشت روزهای بعد از خرداد سال شصت را با موجه‌های پی در پی آدم ربائیها، سر به نیست‌سازیها، به دره افکندنها، اعدام‌های انبوه نهان و آشکار انسانها، وقیح‌ترین و بیش‌رمانه‌ترین «اعتراف» گیریه‌ها، برنامه «هویت‌ها» و سناریوهای ماوراء سیاه تلویزیونی و جنایات دیگر زنده نگه می‌داشتند. وضع چنین بود و در سیطره استیلای این وضعیت، شعاع ابراز وجود رفرمیسم مماشات جوی اتحادیه‌ای هم از مرزهای متعارف عربضه نگاری، شکوائیه نویسی و «دادخواهی قانونی» برای گرفتن «حق» سندیکاسازی فراتر نمی‌رفت.

جنب و جوش رفرمیسم راست سندیکالیستی سوسیال دموکراتیک در این سطح توقف می‌کرد اما طنز ماجرا این بود که حتی همین تکاپوی زبونانه، منحط و ارتجاعی سندیکالیسم مماشات طلب، طیف گسترده رفرمیسم میلیتانت چپ نما را هم به وجد می‌آورد، به سوی خود می‌کشید، به ابراز همدلی، همگامی، همصدائی با خود وامی داشت و حتی در خود منحل می‌کرد. واقعیت آنست که رویکرد اخیر چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی از مدت‌ها پیش پروسه انقراض خود را می‌پیمود. این پروسه با فروپاشی اردوگاه شوروی آغاز نشده بود. پیشینه شروعش به سالها قبل باز می‌گشت. شاید بتوان گفت که هر چه کارنامه واقعی اردوگاه و اقمارش از «اتحاد شوروی» گرفته تا ممالک اروپای شرقی و سپس دولت‌های چین، ویتنام و کوبا برای کارگران دنیا برملا تر و روشن تر می‌شد، این پروسه شتابناک تر پیش می‌تاخت. با تمامی این‌ها، سقوط اردوگاه نقش تیر خلاص را برای طیف رفرمیسم چپ بازی کرد. تا جائی که به جامعه ایران بر می‌گردد، شکست جنبش سراسری منتهی به قیام بهممن به اندازه کافی این رویکرد را به احتضار انداخت و فروپاشی اردوگاه فقط نقش چهارمیخ‌سازی تابوت را داشت. این حوادث باعث شد که رفرمیسم میلیتانت حتی از همان رادیکالیسم کاذب گذشته اش، از هیاهوی امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، نقد لنینیستی سوسیال دموکراسی!! «سندیکالیسم گریزی» قهرطلبانه و مشابه این‌ها به گونه‌ای چشمگیر فاصله گیرد. به بیان دیگر حتی به شاخ و شانه کشیدن‌های توخالی با سندیکالیسم راست

نیز پای‌بند نماند و از خیر حیثیت جوئی‌های دروغین این موضع پردازی‌ها چشم پوشد. دلیلش هم روشن بود. این هویت پردازی‌های کاذب مریخی دیگر به اندازه کافی بی‌اعتبار شده بود و در چنین شرایطی رفرمیسم چپ دو راه بیشتر در پیش پای خود نمی‌دید. یا باید راه ضدیت رادیکال کارگری با سرمایه‌داری را انتخاب می‌کرد و به نقد مارکسی، ریشه جو و پراکسیس پیشینه طبقاتی و اجتماعی خود می‌پرداخت. در غیر این صورت باید بر ساحلی باز هم راست‌تر و سرمایه‌مدارتر لنگر می‌کشید و غلاف عاریتی رادیکال نمایانه و چپ‌مآبانه خود را دور می‌انداخت. در دوره زمامداری تیم رفسنجانی شاهد وقوع این جا به جایی‌ها و افت و خیزها بودیم. محافلی از رفرمیسم چپ که تا دیروز با موضع‌گیری صوری ضد سندیکالیستی برای خود جامه فریب رادیکالیسم می‌بافتند، اینک در اروپا، امریکا و سراسر دنیا کثیف‌ترین شکل توسل به منحط‌ترین و متحجرترین اتحادیه‌های ارتجاعی منحل در رفرمیسم راست سندیکالیستی را سند بقای دکه‌های در حال زوال گروه خود می‌کردند!! زبونی و ذلت آستانبوسی در مقابل سران این اتحادیه‌ها را بیرق افتخار می‌دیدند!! در این کار از هم سبقت می‌جستند!! و غرق شدن هر چه رقت‌بارتر در باتلاق آن را گواه کارگری بودن بیشتر خویش از سایرین می‌یافتند!! احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و محافل این طیف در خارج کشور، از احزاب دارای چندین پسوند «کمونیستی»!! و «کارگری»!! گرفته تا سازمانهای دارای پیشینه کارزار چریکی، تا میراث‌داران کنفدراسیون بازیه‌های سابق، تا سندیکالیستهای دارای تبار حزب توده ای، همه و همه دست در دست هم تنها کارشان این شد که در بارگاه اتحادیه‌های نماد تمامیت رفرمیسم، بساط نذر و نیاز و الحاح پهن کنند، به سران این اتحادیه‌ها دخیل بندند، از آنها خواهش کنند تا برای جمهوری اسلامی عریضه بنویسند و از درون این عریضه‌ها خواستار اعطای حق تشکیل سندیکا برای توده‌های کارگر ایران گردند!! سرنوشت احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد طیف رفرمیسم چپ میلیتانت این شد و همین کار یگانه سند زنده بودن و ادامه حیات سیاسی آنها گردید!! خود را «کمونیست»!! «حزب کمونیست»!!، «حزب کمونیست کارگری»، منشعبین این احزاب، یا طیف سازمان‌ها، افراد و محافل میراث‌دار افتخار فدائی‌گری و وراثت شجره‌های دیگر می‌خواندند و آنچه انجام می‌دادند، علی‌العموم همان بود که گفتیم. اینکه با خواهش و الحاح، از سران اتحادیه‌های کارگری برای دولت درنده اسلامی سرمایه‌داری عریضه بگیرند!! «انترناسیونالیسم کمونیستی

و کارگری» جماعت مذکور در همین دکانداری‌ها خلاصه شد!! احزاب و گروه‌های مذکور البته فعالیت مهم دیگری هم داشتند!! در حالی که هر روز به ورطه تشمت بیشتر می‌غلطیدند، همه هوش و حواس خود را صرف تعیین اصول برای سازمان دادن «اتحاد عمل» میان فرقه‌ها می‌کردند دست به «اتحاد عمل» می‌زدند!! تا با این اتحاد مهم و هوش ربا!! در گوشه خلوت این یا آن خیابان اروپا آکسیون‌های چند نفره ضد رژیم اسلامی راه اندازند. آنها از این طریق رسالت کبرای مبارزه طبقاتی را هم به جای می‌آوردند!! اگر از پاره‌ای شعارپردازی‌های مکتبی ماوراء زمینی احزاب و سازمان‌های طیف فرمیسم چپ در این دوره، چشم پوشیم آنچه باقی می‌ماند یا در واقع آنچه که هستی اجتماعی روز و هویت طبقاتی واقعی آنان را توصیف می‌کرد، در مجموع همین نقش بازی‌ها بود!! همه این شواهد و حقایق یک چیز را با صدای بلند بانگ می‌زد. فرمیسم چپ در جامعه ایران با وقوع قیام بهمن ورشکستگی کامل خود را به نمایش نهاد. با شروع هولوکاست اسلامی بورژوازی در دهه شصت به پایان راه خود رسید. در کردستان با توجه به شرایط ویژه منطقه و تغذیه مکفی از برآمد بسیار وسیع ناسیونالیسم کرد، برای ختم موضوعیت خود، چند روزی بیشتر زمان خرید و بالاخره در آنجا نیز پرونده خود را به طور کامل بست. از این به بعد آنچه از این رویکرد در تاریخ جامعه ما باقی ماند، بیش از هر چیز کارنامه انحلال تدریجی در دوقلوی راست خود همراه با ادامه احتضار آمیز آه و ناله‌های رژیم ستیزانه در سطح آکسیون بازی‌های نمایشی خارج کشوری بود.

فرمیسم چپ میلیتانت در ایران بر خلاف امریکای لاتین و پاره‌ای مناطق دیگر در هیچ دوره‌ای، از حداقل مقبولیت در جنبش کارگری برخوردار نشد. هیچ بخش طبقه کارگر ایران سوای قشر نازک و گسیخته‌ای از درس خوانده‌های این طبقه هیچ گاه هیچ استقبالی از این جهتگیری ننمودند. با همه اینها از سالهای دهه شصت به بعد، حتی در همین سطح و برای همین بخش اندک نیز به یک راهبرد مرده می‌ماند. دیگر حتی توهم هیچ قشر از توده کارگر را به خود جلب نمی‌نمود و قادر به ایجاد هیچ میزان توهم در هیچ بخش کارگران نمی‌گردید. در بهترین حالت نقش مشت‌های باورهای ایدئولوژیک خلسه آور را ایفا می‌کرد که عده‌ای از ناراضیان سیاسی مسلک گرا، منزوی، فاقد هر میزان توان اثرگذاری اجتماعی و شیفته فرقه بازی را به خود مشغول می‌ساخت. «فعالانش» با فرقه بازی و سکت سازی ارتزاق موقعیت می‌کردند و درد ورشکستگی سیاسی تاریخی خویش را مرهم می‌گذاشتند یا به نوعی تسلی

می‌بخشیدند. زمین و زمان را چرخ می‌خوردند تا توهم این یا آن کارگر تحقیر شده دلباخته اشتهار سیاسی یا بالعکس معترض و اهل مبارزه اما منجمد در وارونه بینی‌های چپ نما را شکار نمایند و این قبیل کارگران را ویتترین نشین دکه‌های فرقه‌ای خود سازند.

ویتترین نشینانی که در درون جنبش کارگری شاخ ملخی را جا به جا نمی‌کردند. سوای افرادی بسیار انگشت شمار که توهم تمام عیار ناسیونالیستی و فاجعه بار لایه‌ای از کارگران کرد را پشتوانه اسم و رسم خود داشتند، مابقی برای توده کارگر به افرادی ناآشنا و مجهول الهویه می‌ماندند. بعضا کارگر بودند اما اهل زمین کارزار طبقاتی کارگران نبودند و هویت اجتماعی خود را نه با فعال مبارزه طبقاتی بودن که با ویتترین نشینی احزاب و گروهها تعریف می‌نمودند. مشغله و درد و رنجشان نه اثرگذاری رادیکال بر پویه پیکار جاری کارگران که صرفا انجام رسالت حزبی و کسب موقعیت محقر تشکیلاتی یا فرقه‌ای بود. این افراد همان گونه که تصریح شد فعال جنبش طبقه خویش نبودند اما به میزان وسیع خود نقش بسیار مخربی در ایجاد موانع بر سر راه هر جنب و جوش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر ایفا می‌کردند. هر کجا چند کارگر می‌خواستند برای نطفه بندی یک قدرت واقعی سرمایه ستیز کارگری سنگی بر روی سنگ بگذارند. آنها به فرمان سران حزب، سازمان و فرقه بیل و کلنگ ویرانگری بر دوش می‌گرفتند و در راستای ادای فریضه حزبی برای تخریب این بنا لشکرکشی می‌کردند.

سوای آنچه تا اینجا در باره کارنامه و کارکرد طیف‌های مختلف رفرمیسم چپ در سالهای شصت خورشیدی به بعد گفتیم، گروهها، محافل یا افرادی هم بودند که جهتگیری دیگری را انتخاب کردند و دست به کارهای دیگر زدند. جمعیت نسبتا کثیری از طیف وسیع موسوم به «خط سه» این آهنگ را ساز کردند که شالوده کل شکستها، فروماندگی‌ها، تشتت‌ها و در بن بست غلطیدن‌های آنها فقط یک چیز است. فراموش نکنیم که این طیف مثل همه بلوک بندی‌های دیگر «چپ» خود را پیشاهنگان و کاروانسالاران نخبه جنبش کارگری می‌دیدند!! و در همین راستا وقتی از ریشه شکست‌ها و فروپاشی‌ها می‌گفتند، به زعم خود، بنیاد معضلات، نابسامانی‌ها و شکست‌های آوار بر سر کل طبقه کارگر جهانی را مطمحن نظر داشتند. در زیج جستجوی این جماعت، علت العلل واقعی یا هسته انفجاری کل مشکلات جنبش کارگری دنیا و ایران در «فقر فاحش تئوریک» احزاب و سازمان‌های چپ خلاصه

می‌گردید!! ترجیح بند تمامی مرثیه‌هایشان این بود که: اندیشه‌ها معیوبند!! تئوری‌ها به خاطر عقیم و سقیم بودنشان اصلاً جنبش نمی‌زایند و یا جنبش‌های ناهموار می‌زایند!! پیشروان و قائدان روز پرولتاریا کمبودهای بسیار فاحش تئوریک دارند!! مشعل‌ها در هیچ کجا نمی‌سوزند زیرا نظریه پردازان کمونیست سوخت فکری لازم برای فروزش آن‌ها را تولید نمی‌نمایند!! در یک کلام از منظر اینان سرچشمه واقعی کل زمین‌گیری‌ها، شکست‌ها و ورشکستگی‌های جنبش کارگری روز دنیا در «فقدان تئوری»!!، «بحران نظریه»!!، «بحران مارکسیسم»!!، «بحران کمونیسم»!!، «بحران اندیشه کمونیستی»!! قرار داشت. این پندار به ویژه در روزهای پیش و پس خرداد سال ۶۰ و حتی سالهای متعاقبش، طاعون وار از خانه‌ای به خانه دیگر بخشی از طیف رفرمیسم چپ سرایت کرد. اپیدمی شد، زبان‌ها وسیله ترویج و گوش‌ها برای شنیدن اخبارش تیز و تیزتر شدند. در سرتاسر شعور این جماعت شیون مرگ تئوری!! مرثیه بحران تئوریک!! و تعزیه بحران زدگی مارکسیسم و کمونیسم راه افتاد!! همه از بحران چپ و کمونیسم و مارکسیسم گفتند!! و از نارسائی اندیشه‌ها و تئوری‌ها و فلسفه‌ها سخن راندند!! از دل این سوگواری‌ها، ماتمداری‌ها و عزا گرفتن‌ها نیز همه جا یک جمع‌بست واحد بیرون آمد، بوم شوم تفرقه «وحدت کلمه» متولد کرد!! و کلام واحد آن بود که «باید فلسفه خواند»!! تئوری مشعشع پیدا کرد!! اندیشه ناب انقلابی یافت!! و برای کشف این گوهر ناب تابنده باید به سراغ فیلسوفان رفت. «تاریخ اندیشه‌ها» و پرونده تکامل فلسفه‌ها را کاوید، همه مشاهیر فلسفه دنیا را نبش قبر نمود و شیارهای ذهن و شناخت و شعور آن‌ها را به اندازه کافی جست! پیش‌تر گفتیم که عظیم‌ترین جنبش‌ها هنگامی که تجسم انداموار درجه‌ای ولو یک درجه نازل کارزار طبقاتی استخواندار ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نباشند، اگر شکست خورند در خطر تحمل شکست‌های بسیار فاحش‌تر بعدی قرار می‌گیرند. واقعیتی که در این دوره شاهد یکی از بدترین شکل‌های وقوع آن بودیم.

در روزهایی که وارثان رادیکال نمای رفرمیسم چپ در ایران این سخن‌ها را سر می‌دادند، حدود ۱۶۰ سال از تدوین کتاب «ایدئولوژی آلمانی» می‌گذشت. مارکس به گاه نوشتن این کتاب، نه در عالم افکار و ایده‌ها که زیر فشار واقعیت‌های زمخت زمین زندگی، استثمار و پیکار طبقاتی جاری درون جامعه روز با گذشته خود تعیین تکلیف می‌نمود. از مارکس لیبرال منتقد فلسفه، حقوق، سیاست، مدنیت، اخلاق، فرهنگ و ایدئولوژی حاکم راه خود را به سوی

مارکس پرولتاریا، مارکس ضد سرمایه‌داری، ضد سرمایه‌تخصص یافته در فراساختارهای فلسفی، سیاسی، حقوقی، مدنی، اخلاقی و ایدئولوژیک، مارکس پرچمدار پیکار طبقاتی برای محو کار مزدی و کل فرارسته‌های اجتماعی رابطه خرید و فروش نیروی کار، گذر می‌کرد. ترجیح بند مهم دست یافت او در این روند رادیکال تاریخی آن بود که «آگاهی زندگی را تعیین نمی‌کند، زندگی است که آگاهی را می‌سازد» اندیشه‌ها جنبش‌ها را نمی‌پرورند، جنبش‌ها هستند که افکار، افقا و راهبردهای طبقاتی خود را پرورش می‌دهند. تولید افکار از تولید مادی قابل تفکیک نیست و انسانها همراه با خلق معیشت خود اندیشه، باور و انتظارات خود را هم می‌آفرینند. اندیشه‌ها تاریخ ندارند. اندیشندگانند که تاریخ را می‌سازند. کالبدشکافی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو نمود و شالوده افکار و باورهای مستولی عصر را در شیوه تولید سرمایه‌داری باید کاوید.

منظور از پیش کشیدن نکات بالا بازگویی حرفهای مارکس نیست. همه تأکید بر سر یک نکته است. مارکس ۱۶۰ سال پیش از حوادث دهه شصت خورشیدی ایران دریافت که اندیشه انسانها زندگیشان را نمی‌سازد، این بدان معنی است که دردها، رنجها، بی‌حقوقی‌ها یا فاجعه‌های معیشتی، رفاهی و اجتماعی آدم‌ها از چگونگی اندیشیدن آنها ناشی نمی‌گردد. در همین راستا راه تغییر و دگرگون سازی این زندگی هم از مسیر آویختن به اندیشه‌ها یا جایگزینی تئوری‌ها با یکدیگر عبور نمی‌کند. برای آنکه این تغییر صورت گیرد باید شیوه تولید موجد وضعیت معیشتی و مادی موجود و درعین حال پمپاژگر افکار، باورها، فرهنگ، ارزش‌های حقوقی و اخلاقی رایج یا حاکم دگرگون گردد. مارکس این را بسیار ژرف و ریشه‌ای دریافت، به عنوان فردی از طبقه کارگر به جنبش جاری کارگران پیوست و تلاش نمود تا این طبقه با تمرکز پیکار بر تعرض به شیرازه هستی سرمایه‌داری، خود را بدیل در حال بالندگی، شکوفائی و بلوغ این نظام سازد، مارکس در آن ایام، با این راهبرد و پیام در قلب مبارزه طبقاتی توده کارگر قرار گرفت و حال ۱۶۰ سال پس از آن تاریخ خیل شکست خوردگان جنبش «ضدامپریالیستی»!! جماعتی که در هیچ دوره، هیچ گامی علیه شالوده موجودیت سرمایه‌داری برداشته بودند، ناکامی جنگ و جدال‌ها، اتوبی پردازی‌ها و تمنیات خویش را «بحران تئوری در جنبش کارگری جهانی»!!، «بحران کمونیسم طبقه کارگر»!!، «بحران جنبش کمونیستی» و نوع این‌ها می‌نامیدند!!

هیچ کس نمی‌گفت که کارگران باید سرمایه‌داری را ژرفتر و ریشه‌ای‌تر بشناسند و این شناخت عمیق‌تر، رادیکال‌تر و مارکسی‌تر را شعور آگاه طبقاتی و چراغ راه پیکار ضد سرمایه‌داری خود سازند. هیچ کس این نیاز را در مورد خود به عنوان یک کارگر، به عنوان فردی از توده بردگان مزدی احساس نمی‌نمود. هیچ گروه و حزب مدعی رهایی و نجات پرولتاریا!! در باره ضرورت شناخت راه و چاه واقعی و مارکسی جنبش کارگری برای ارتقاء سرمایه‌ستیزی خودجوش طبقاتی خود به یک جنبش آگاه و کمونیستی ضد کار مزدی هیچ کلامی بر زبان نمی‌آورد، به چنین چیزی باور نداشت، اندیشه نمی‌کرد و پیشیزی اهمیت نمی‌داد. بالعکس همگان شالوده کار خود را بر انجام هر چه مباحی‌تر رسالت رهایی بخشی دانشوران، نظریه پردازان و نفی، انکار و تکذیب جامع الاطراف ظرفیت توده‌های کارگر برای ظهور به عنوان یک قدرت طبقاتی آگاه کمونیستی قرار می‌دادند!! آنها حق داشتند چنین کنند!! زیرا اساس بر آن بود که کارگران هیچ چیز به حساب نیابند، مستضعف، مفلوک و عاجز تلقی شوند، زبون و ذلیل بمانند و رهایی بخشی‌ها امر خاص نخبگان حزب نشین باشد. هیچ جمعی به این نمی‌پرداخت که اگر قرار است طبقه کارگر خود را از بردگی مزدی رها سازد باید چگونه و چسان جنبش جاری روزش را میدان واقعی کارزار این رهایی و پهنه‌بالندگی، شکوفائی و پرورش خود به عنوان معمار جامعه عاری از کار مزدی، طبقات و دولت بنماید. هیچ جمعیت، گروه یا حزبی از خود نمی‌پرسید که کمونیسم مورد دعوی او از چه جنسی است. چه مناسبت، مکان، موضوعیت یا ربطی در پویه پیکار جاری طبقه کارگر دارد، واقعیت، ظهور، بروز و ابراز هستی آن در زندگی و کارزار روز پرولتاریا چگونه است؟ معنای زمینی آن به مثابه یک جنبش چیست، سیمای محقق آن در هیأت نظم زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و انسانی چه می‌باشد؟ محو سرمایه‌داری چگونه صورت می‌گیرد. جنبش عهده دار این امحاء باید از کدامین ویژگیها یا تعینات مادی و اجتماعی برخوردار باشد. آحاد توده کارگر در این راستا چه کاره‌اند و چه نقشی ایفاء می‌کنند؟

کاملاً بالعکس دیوار چینی به ارتفاع مرز میان طبقات اساسی جامعه سرمایه‌داری، آنها را از جنبش کارگری و هر آنچه مربوط به مبارزه ضد کار مزدی پرولتاریا بود جدا می‌کرد، منکر هر شکل و هر اندازه سرمایه‌ستیزی خودپوی توده کارگر یا امکان نشو و نما، بالندگی، بلوغ و سرکشی کمونیسم لغو کار مزدی در ژرفنای هستی اجتماعی و پیکار جاری کارگران بودند،

اساسا جنبش کارگری را هیچ موضوع قابل محاسبه‌ای نمی‌دیدند، آنها بودند که قطب عالم امکان، واسط میان غیب و شهود و لنگر میان زمین و آسمان را می‌ساختند و حال با داشتن این نقش یا رسالت عظمی، احساس کمبود شناخت فلسفی می‌کردند! در همین راستا باید می‌کوشیدند تا این نقیصه را جبران نمایند و با مشتعل نمودن آتشفشان دانش، اندیشه و خلاقیت فلسفی حزبی یا گروهی خود به رهائی بشریت جامه عمل پوشانند!!

شایستگان و شایسته سالاران همه معضل را نقصان توان تئوری پردازی خود دیدند و با آویختن به این فرض هذیان آلود فاقد هر نوع پایه و مایه، باز هم در نقش منجیان، متولیان و نیروهای قیم جنبش کارگری شروع به پیچیدن نسخه علاج برای دردهای این جنبش و رهائی پرولتاریا کردند. هسته اصلی باور، تفکر و تلاش آنان این شد که ریشه کل شکستها و فاجعه‌ها را باید در غلط بودن تئوری‌ها کاوید!! و برای چالش مشکلات و تنگناها باید راه ریاضت کشی فلسفی، خواندن و باز هم خواندن فلسفه، جستجو در افکار و کشفیات فیلسوفان، نبش قبر هر چه گسترده‌تر و پرشمارتر آراء فلاسفه متقدم، متأخر، میانی و معاصر را پیش گرفت. پیش‌تر گفتیم که مارکس با درک این واقعیت بسیار شفاف زمینی که: «آگاهی زندگی را تعیین نمی‌کند، زندگی است که آگاهی را می‌سازد»، «آنا تومی جامعه مدنی را در اقتصاد سیاسی باید جست»، «کمونیسم پدیده اندرونی جنبش کارگری و هستی اجتماعی پرولتاریا است» یا نکات اساسی مشابه، طومار فلسفه را در هم پیچید، به نقد رادیکال اقتصاد سیاسی بورژوازی پرداخت و این نقد را چراغ راه پرولتاریا برای ارتقاء سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی آنها به یک جنبش آگاه ضد سرمایه‌داری ساخت. مارکس چنین نمود، اما «مارکسیستهای» شکست خورده در جنگ «ضد امپریالیستی»!! ۱۶۰ سال بعد از آن ایام، با پرچمی نیمه افراخته در سوگ نارسائیهای هلاکت زای فلسفی و تئوریک رهائی آفرین!! روی به آسمان اندیشه و ستاره‌های پردرخشش این آسمان آوردند!! تا به یمن این کاوش برای جنبش کارگری تئوری رادیکال پیچند و نسخه شفافبخش تئوریک بنویسند!! آنها در برنامه‌ریزی انجام این رسالت دچار افتراق بودند، عده‌ای اصرار داشتند که باید از یونان آغاز کرد، برخی به کاویدن رنسانس و پس از آن رضایت می‌دادند و بالاخره جماعتی هم شروع از کانت، لایب نیتس، هیوم، هگل، فویرباخ تا مارکس را کافی می‌دانستند. یک طنز شنیدنی کار این فلسفه‌شناسان و کاوشگران تئوری، آن بود که شرایط مادی و زمینی مناسب برای

کشف تئوری رهائی پرولتاریا را هم جاهائی مانند «کانون نویسندگان، شاعران و هنرمندان ایران» می‌دیدند.

فرجام کار رفرمیسم چپ به لحاظ ظرفیت میدان‌داری، وسعت نقش بازی و توان اثرگذاری اجتماعی عملاً روی نهادن به این عرصه‌ها و سیر و سلوک‌ها شد. حوزه هائی که به هر حال پروسه انقراض را نمایش می‌داد، عکس مسأله اما در مورد رفرمیسم منحط و ارتجاعی راست اتفاق افتاد. موقعیت زمینگیر و فرسوده جنبش کارگری بین‌المللی، فروماندگی دیرپای رویکرد رادیکال، سرمایه ستیز، شورائی، آگاه و سازمان یافته ضد کار مزدی طبقه کارگر، ورشکستگی و افلاس و انقراض روزافزون رفرمیسم میلیتانت لنینیستی، افتادن طشت رسوائی دولت‌های حاصل پیروزی انقلابات چین، کوبا، ویتنام و کره از بام ادعاهای خیالبافانه بورژوائی بر زمین زمخت زندگی توده‌های کارگر، فروپاشی زلزله گون اردوگاه شوروی، همه و همه در حالی که ستاره بقای رفرمیسم چپ را به افول می‌راندند، به اردوگاه رفرمیسم منحط راست توان میدان‌داری افزون تر می‌دادند. فوج، فوج نیروها و محافلی که تا چند سال پیش خروش «امپریالیسم ستیزی» آنها آرامش دورترین کرات را بر هم می‌ریخت و آرمانخواهی هیجان زای خلق، خلق آنان حتی بی‌رحم‌ترین دشمنان بشریت را به آفرین وا می‌داشت، بسیار شتابناک همه شور، احساس و آرمانگرایی حماسی «چپ روانه»! را از پرورنده سیاسی خویش تصفیه کردند، مدال افتخار ندامت بر سینه زدند و راه کسب و کار در بازار پررونق اصلاح طلبی پیش گرفتند. در ایران دوم خردادای شدند. در اروپا، امریکا و قاره‌های دیگر، نخست سوسیال دموکرات گردیدند، اندکی بعد سبز شدند، پشت جبهه «اصلاحات» را تشکیل دادند و قوام بخشیدند، سرمایه انباشتند و مالک تراست‌های صنعتی و تجاری گردیدند، ضد مارکس شدند و تربیون مارکس ستیزی راه انداختند، همه چیز گردیدند و در هر باتلاقی به اندازه کافی غلطیدند.

رفرمیسم راست سرنوشتی متفاوت با رفرمیسم چپ پیدا کرد. همه رخدادهای روز را گواه حقانیت نقش ارتجاعی و اعتبار هویت منحط اجتماعی خود گرفت!! نه فقط از رفرمیست بودن و راست بودن خود احساس شرم ننمود که باد برحق بودن نیز به غیغ انداخت!! همه چیز را بر وفق مراد دید. تمامی آنچه رفرمیسم چپ را به ورطه مرگ می‌راند نوشداروی حیات خود یافت. به پیشینه ارتجاعی اش افتخار نمود!! سرشت سازش طلب و مسالمت جوی

خود را مایه سرفرازی خواند!! به ماهیت انقلاب ستیزش مباحثات کرد!! به کارنامه ضدیتش با هر مبارزه رادیکال ضد سرمایه‌داری فخر فروخت!!، انحلال کامل در گورستان نظم سرمایه را سند انطباق خود بر پویه عقلانی انکشاف تاریخ جار زد!! همه شکست‌ها از زمین‌گیری کمونیسم مارکسی لغو کار مزدی پرولتاریا تا فروریزی کمونیسم سرمایه مدار اردوگاهی، سوسیال دموکراسی میلیتانت لنینی، امپریالیسم ستیزی خلقی یا هر جهتگیری چپ و چپ‌نمای دیگر را دلیل وافی حقانیت خود قلمداد کرد!! رفرمیسم ارتجاعی راست همه این باژگونه‌پردازی‌ها را ساز و برگ گسترش نفوذ خود در میان توده کارگر و در درون جنبش کارگری نمود. سندیکالیسم و اتحادیه‌سازی سندیکالیستی که در دوره‌های پیش آماج پورش مشترک رادیکالیسم کارگری و رفرمیسم چپ میلیتانت بود در این دوره عملاً منشور نانوشته همپیوندی و همجوشی طبقاتی طیف احزاب و سازمانهای لنینی با اصلاح طلبی ارتجاعی این یا آن بخش بورژوازی شد. همصدائی نامکتوبی که کمی این سوتر در سالهای بعد از پایان زمامداری رفسنجانی به گونه‌ای چشمگیر شاهد عینیت آن بودیم. احیاء سندیکای شرکت واحد از یک سوی نیروهای طیف رفرمیسم چپ را غرق در احساس پیروزی پرشکوه تاریخی کرد!! و از سوی دیگر قند در دل اصلاح طلبان حکومتی یا بورژوازی اسلامی اصلاح طلب حاکم آب نمود. درست در همان زمان که پادوهای جنبش ارتجاعی، ضد کارگری و ضد کمونیستی اصلاح طلبی یا دوم خردادی با سران سندیکای شرکت واحد عکس همدلی، همگامی می‌انداختند و در شبکه‌های اینترنتی می‌چرخاندند، سران «کمونیست ترین» و «کارگری ترین» احزاب چپ در خارج کشور برای گرفتن همان نوع عکسها با همین سندیکالیستها آه حسرت از ژرفنای وجود خود سر می‌دادند!! از اعضای حزب می‌خواستند تا از قافله عقب نمانند. به سراغ اکابر و رؤسای عالیمقام اتحادیه‌ها در اروپا و کانادا و امریکا روند. از آنها برای سندیکای واحد طلب حمایت بنمایند و تصویر تمامی این تلاش‌ها را زینت بخش سایت‌های اینترنتی، گواه کارگری بودن و نفوذ چشمگیر حزب در میان کارگران و سند موثق پای‌بندی حزب، گروه یا اتحاد به انترناسیونالیسم راستین کارگری کنند!! همین ماجرا در مورد شکل‌گیری یا اعلام موجودیت سندیکای هفت تپه و هر سندیکای دیگر در هر کجای جهنم سرمایه‌داری جامه عمل پوشید!! «حق» تشکیل سندیکا یا خاکسپاری قدرت پیکار ضد بردگی مزدی توده کارگر در گورستان نظم سرمایه، میثاق همصدائی کل احزاب

و سازمان‌های دارای صدها پرسوند «کمونیستی»!! با جنبش ارتجاعی اصلاحات گردید. این قسمت را خلاصه کنیم. اگر نفس شعارپردازی‌های صوری توخالی رژیم ستیزانه یا سرنگونی طلبانه طیف‌های راست و چپ رفرمیسم در این دوره را چشم پوشیم واقعیت این است که هیچ چشم مسلحی قادر به یافتن تفاوت محسوسی میان آن‌ها و باندهای ارتجاعی اصلاح طلبانه نمی‌گردید. بحث ما بر سر جنبش کارگری است و تا جایی که به مسائل استراتژیک و جنگ اساسی این جنبش علیه سرمایه مربوط است هر دو طیف بالا در مجموع همان می‌کردند که رفرمیست‌های راست بورژوا انجام می‌دادند.

نطفه بندی رویکرد رادیکال ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی

در شرایطی که هر بخش، سازمان، گروه یا محفل طیف گسترده رفرمیسم چپ میلیتانت، سمت و سوئی می‌جست، به راهی می‌رفت یا آرایش صوری جدیدی به خود می‌داد آحاد بسیار معدودی هم خود را مجبور به یک خانه تکانی تاریخی بسیار اساسی و هویتی دیدند. اینان بر ضرورت گسست ریشه‌ای از وضعیت روز پای فشرده، دورنمای این گسست را یافتن سنگر واقعی کارزار ضد بردگی مزدی طبقه کارگر تعیین کردند، هر نوع تلاش برای آرایش صوری کارکردهای پیشین را اصرار بر باقی ماندن در گمراهه‌های فاجعه بار رفرمیستی و بورژوائی خواندند. نبش قبر فلسفه‌ها، چشم دوختن به آسمان اندیشه‌ها و ادامه آویختن به ستارگان این آسمان را در زمره بدترین برهوت پیمائیها دانستند. به بازخوانی مارکس پرداختند اما این بار نه برای ارتقاء دانش ایدئولوژیک خود، نه در لباس نیازمندان به شناخت هر چه بیشتر «مارکسیسم» یا افکار و عقاید مارکس، نه با هدف راه‌اندازی بحث پیرامون دستاوردهای مشعشع وی در مورد دیالکتیک و «ماتریالیسم تاریخی»، بلکه فقط در سلک افرادی کارگر که در پیشبرد پروسه کارزار طبقاتی خود دچار سردرگمی و عجزند و برای چالش سدهای سر راه نیاز به شناخت رادیکال‌تر و توانائی و خلاقیت سرشارتر طبقاتی و ضد بردگی مزدی دارند. بازخوانی مارکس را شروع کردند اما نه مارکس «مارکسیست‌ها»، نه مارکس منجی، مرسل، دانشمند، راهبر، ستاره سماء اندیشه یا قطب نمای پیکار، بلکه فقط مارکس همراه، همسنگر، هم‌زم و کارگری که زمین و زمان زندگی او جستجوی راه مبارزه طبقه خویش و رهائی واقعی انسان بوده است. مارکسی که در این جستجوی انداموار مالا مال

از شور، صداقت، پیگیری و فداکاری طبقاتی به اسرار زیادی دست یافته است و بیش از هر کارگر دیگری به اشتعال آتش کارزار ضد سرمایه‌داری توده‌های طبقه‌اش کمک کرده است. این عده که بعدها خود را «رویکرد ضد سرمایه‌داری» یا «لغو کار مزدی» نامیدند در همان نخستین گام بر برخی از دستیافت‌های بسیار مهم مارکس تمرکز ویژه نشان دادند. در بازخوانی دردمندانه آثار او به این نکات خیره شدند که «اگر آناتومی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی کاوید» پس کمونیسم پرولتاریا را هم در نقد رادیکال جنبشی و طبقاتی او بر سرمایه‌داری باید فهمید و شناخت و «اگر آگاهی زندگی را نمی‌سازد بلکه دومی است که اولی را تعیین می‌کند» پس نطفه بندی، بالندگی و بلوغ کمونیسم لغو کار مزدی را هم باید در پویه کارزار جاری و طبقاتی توده کارگر جست. رویکرد لغو کار مزدی با این نقطه عزیمت‌ها، بر اهمیت کندوکاو جنبشی و کارگری مسائل پایه‌ای و تعیین کننده زیادی پای فشرده. سرمایه‌داری را باید در شرایط روزش و با تمامی تحولاتی که در قوانین، مکانیسم‌ها و ساز و کارهای اندرونی چرخه تولید و بازتولیدش و در پویه خودگستری سراسری بین‌المللی‌اش پشت سر نهاده است، با سلاح نقد رادیکال مارکسی اقتصاد سیاسی هر چه ژرف‌تر کالبدشکافی کرد. کمونیسم لغو کار مزدی طبقه کارگر در سیمای زنده کار و تولید و نظم زندگی انسانی فراسوی سرمایه‌داری را باید هر چه بیشتر تعمق و تجسس کرد. باید به عنوان آحادی از طبقه خود، دست در دست همه هم‌زنجیران، در ژرفنای رخدادها و سیر روزمره کارزار طبقاتی، تمامی پیچ و خمهای جنبش جاری توده‌های طبقه را چراغ انداخت، پویه ارتقاء و انکشاف سرمایه ستیزی خودپوی توده کارگر به یک جنبش نیرومند سراسری ضد سرمایه‌داری، آماده سرنگونی نظام بردگی مزدی و قادر به استقرار جامعه کمونیستی بدون وجود طبقات و دولت و استثمار طبقاتی، جامعه انسان‌های آزاد از هر قید ماوراء خود را جستجو نمود و حاصل این جستجو را آگاهی جنبش و سلاح کارزار ضد کار مزدی کرد. باید کوشید تا جنبش کارگری از برهوت فرساینده راهبردها، راه حل‌ها و افق پردازی‌های ارتجاعی رفرمیسم راست و چپ خارج شود و به سنگر راستین مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری باز گردد.

رویکرد لغو کار مزدی در همین راستا و از همین منظر به نقد جامع الاطراف، رادیکال، مارکسی و سرمایه ستیز هر دو قطب سوسیال دموکراسی بین‌المللی، اعم از راست نسخه پیچی انترناسیونال دوم و چپ نمای میلیتانت «لنینیستی» پرداخت. سایه سنگین و سهمگین

این هر دو اردوگاه عظیم رفرمیستی بر جنبش کارگری در سراسر قرن بیستم را شالوده تباهی و انحلال جنبش کارگری جهانی در راهبردها و راه حل‌های منحط سرمایه سالار رفرمیستی، عقب نشینی کمونیسم لغو کار مزدی پرولتاریا و زمین‌گیری و استیصال دهشت زای طبقه کارگر دنیا دید. این رویکرد بر فراز دستاوردهای نقد ریشه‌ای خویش از آنچه در سده بیست، بر سر جنبش کارگری رفته است خواهان بازتعریف و بازپردازی رادیکال این جنبش در کلیه مبانی استراتژیک، راه حل‌ها، راهکارها و همه مسائل مربوط به پویه کارزار جاری طبقاتی خود شد. بر ضرورت بازتعریف سرمایه ستیز و مارکسی روایت پرولتاریا از شیوه تولید سرمایه‌داری، کمونیسم، مطالبات عاجل روز، انقلاب، رژیم ستیزی و سرنگونی طلبی، رابطه ارگانیک و اندرونی مبارزه روز با جنگ طبقاتی ضد بردگی مزدی و کل مسائل دیگر این جنبش پای فشرده.

تهیه و نگارش این کتاب محصول همدلی و دخالتگری فعال همزنجیرانی است که در ژرفنای درد و رنج و پویه پیکار توده‌های کارگر با همه توان برای شکوفائی، بالندگی و سازمانیابی نوین جنبش ضدسرمایه‌داری طبقه خود پیکار می‌کنند. اینان، این هم‌زمان، این فعالان آگاه جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر، در هر کجا که هستند، با دیدن هر فصل کتاب در سایت‌های اینترنتی، آماده همراهی تعیین‌کننده و اثرگذار در تنظیم محتوای آن شدند. با طرح نظرات، اصلاحی و تکمیلی، با معرفی پاره‌ای مأخذ، با نقل گزارشات و اخبار روزنامه‌های قدیمی، با ویراستاری مطالب و با همه کمک‌های دیگر در تدوین فصل به فصل و سطر به سطر کتاب سهیم شدند. سوای این عزیزان، رفقای دیگری نیز با مرور مطالب و طرح پیشنهادات خود، مرا یاری دادند. آنچه تا اینجا و در قالب جلد‌های اول و دوم در معرض دید خوانندگان قرار می‌گیرد، به طور واقعی محصول کار جمعی و شورائی همه این رفقا است. از تمامی آنان به خاطر این همدلی‌ها و همراهی‌ها، صمیمانه تشکر می‌نمایم.